تفسیر هدایت

سید محمد تقی مدرسی

۵

ترجمه احمد آرام

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر هدایت جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۰۰۰۰۴۲۵۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ج. ۱۳) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ج. ۱۴) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-xج. ۱۵) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ج. ۱۶) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ج. ۱۷) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ج. ۱۸) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

اشاره

سورهٔ هود

اشاره

ص :۵

فضیلت سوره:

پیـــامبر(ص)فرمــود:«هر کــه ســورهٔ هــود را بخوانـــد،ثــواب ده حســـنه دارد بــه شـــمار کســانی کــه نــوح و نیز هود،صالح،شعیب،لوط،ابراهیم و موسی را تصدیق یا تکذیب کردند».

(مجمع البیان،ج ۵ و ۶،ص ۱۴۰).

نیز فرمود:«سورهٔ هود و همانندهای آن مرا پیر کرد».

(نور الثقلین،ج ۲،ص ۳۳۴).

امام باقر(ع)فرمود:«کسی که سورهٔ هود را در همهٔ جمعه ها بخواند، خداوند او را روز رستاخیز در زمرهٔ پیامبران بر انگیزد و حساب را بر او آسان گیرد و در آخرت گناهی که مرتکب آن شده باشد نخواهد داشت».

(مجمع البیان،ج ۵،ص ۱۴۰)

ص :۷

زمینهٔ کلّی سوره

از آیه های ۱۱۲ تا ۱۲۰ در اواخر سوره می توان به طرح کلّی پی برد.در آن آیات خداوند پیامبر گرامی را به استقامت و دوری جستن از ستمکاران و گزاردن نماز و الزام صبر و نیکوکاری فرمان می دهد.

و نیز نقش«بقیّه اللّه»را یادآور می شود که چگونه در روزگاران گذشته مردانی برخاستند که نهی از تباهکاری کردند و خداوند آنان را از عذاب رهانید و ستمکاران و گناهکاران متنعم و مترفین را نابود ساخت.

و همچنین روش خدا را دربارهٔ اهلاک مردم شهرها بیان می دارد که این امر انجام نمی گیرد مگر آن که صلاح از میان ایشان رخت بربسته باشد.

و نیز این که وجود اختلاف سنّت تاریخی است و خداوند مردم را نیافریده است تا تعذیب کند بلکه آفرینش آنان برای شمول رحمت است،امّا حکم الهی چنین است که دوزخ را از جنّ و انس پر خواهد کرد.

و نیز:هدف از بیان قصص تثبیت دل پیامبر و همچنین بیان حقیقت و ارائهٔ پندها و یاد آوریها برای مؤمنان است.

همین نکته است که تفصیل آنها را در سورهٔ هود می بینیم و این تفصیل بر پایهٔ بیان جوهر /۵ رسالتهای الهی است که پیامبران حامل آنها هستند و از برای آن رنجهای فراوان کشیدند و خداوند آنان را از آسیب مردم گمراه رهانید و منکران رسالت را دچار عذاب سختی کرد.

این رسالتها معیار نجات یا عذاب را روشن ساخت:هر که پذیرفت خدایش نجات داد و هر که مخالفت کرد،در این جهان گرفتار عذاب و لعنت و در

آن جهان دچار آتش و بدبختی گردید.

طلایۀ«جوهر رسالتها»پیام قرآن است:یگانه پرستی،بیم دادن از عذاب الهی و بشارت به بهشت و امر به آمرزش طلبی و بازگشت به سوی او و برای رسیدن به زندگی سعادتمند.(۳/۱) ترس از روز رستاخیز و ترس از خدایی که نهان و آشکار مردم و نیز همه چیز را می داند،خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و هدف او آزمایش مردم است.

اگر عذاب کسانی که به خدا و پیامبران و نیز روز رستاخیز کافر شدند به تأخیر افتاده باشد.از آن روست که وقت معیّنی دارد و در همان وقت انجام خواهد گرفت(نباید آن را دلیل تبرئۀ خود بدانند).(۸/۴) آن گاه می فرماید که طبیعت بشر،به جز مؤمنان،بر جزع است و سپس دل پیامبر را استوار می سازد که وی بیم دهنده است امّا منتقم خداست که بر همۀ موجودات سلطه دارد،خداوند به پیامبر خود فرمان می دهد که کافران را به آوردن همانند قرآن فرا خواند و تحدّی کند،امّا چون به این کار قادر نخواهند بود بدانند که قرآن به«علم خدا»و از سوی اوست.

خداوند پیامهای خود را به زبان نوح بر قوم او فرستاد،اما نپذیرفتند و به راه عناد و ستیز رفتند.مبارزۀ نوح با قوم خود بیانگر آزردگی قوم و استقامت نوح بود و به وقوع طوفان انجامید.خداوند نوح و گروندگان او را رهایی داد و ستمکاران را که در میان آنان پسر نوح بود غرق کرد و پسر پیامبر بودن سودمند نیفتاد،زیرا پایۀ رهایی یگانه پرستی است.(۴۸/۲۵) پس از نوح،هود پیامبر قوم عاد آمد و پیامهای خدا را آورد،او را نیز نپذیرفتند /۵ و عناد ورزیدند و مبارزه در گرفت.هود آنان را به عذاب الهی بیم داد و سرانجام خدا وی را یاری،و قوم عاد را عذاب کرد.(۶۰/۵۰) ثمود نیز چنین بود.خداوند برادرشان صالح را پیامبری داد.صالح فرمود که تنها خدا را بپرستند و معجزۀ«ناقه»را برای آنان آورد امّا بی درنگ او را پی کردند و کشتند و سرانجام مشمول عذاب یعنی صیحه شدند.خداوند پیامبر خود صالح را

رهایی بخشید و ستمکاران نابود شدند.(۶۸/۶۱) همچنین بود ابراهیم،لوط،شعیب و موسی،و با آن که جوهر رسالات خدا یکی است،به سبب اختلاف زمان و مکان تفصیلهای گوناگونی در آیات قرآن دیده می شود.

به دنبال بیان داستانها،خداوند چگونگی پند گیری را گوش زد می کند،و قیامت را به یاد می آورد و می گوید:عذاب دنیوی نشانهٔ عذاب اخروی است چنان که لطف و نجات دهی او در این جهان نشانهٔ نعم بهشتی است که از آن مؤمنان است،و در پایان پیامبر خود را به ضرورت پایداری توجه می دهد،و همین مسئله بود که سبب شد تا پیامبر بگوید:«سورهٔ هود مرا پیر کرد».

[سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . الر كِتٰابٌ أُحْكِمَتْ آيٰاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱) أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاَّ اَللّٰهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ (۲) وَ أَنِ اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتٰاعاً حَسَناً إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخٰافُ عَلَيْكُمْ عَذٰابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) إِلَى اَللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴)

/۵

استواری آیات و تفصیل آنها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این قرآن آیاتی است که به حکمت خدا استوار شده است.آن گاه خداوند آیات را تفصیل داده و حقایق را بدانها روشن ساخته است.فرستندهٔ آن خدای

ص :۱۱

حکیمی است که از تباهی باز میدارد و«نیکی»را می آفریند و به دقایق امور دانا و آگاه است.

از جملهٔ آیات محکمه اینهاست:به یاد آوردن خدا،امر به یک دلی در پرستش او،این که پیامبر از جانب او بیم دهنده و مژده آور است،و هر گاه که گناهها و لغزشها و غفلتها آدمیان را از درگاه خدا دور کند،باید از او آمرزش خواهند و به سوی او برگردند تا در دنیا به زندگی سعادتمند برسند و در طلب فضل خدا باشند و چون آدمیان گرفتار ضلالت شوند و به راه گمراهی و انحراف روند بیم آن است که عذاب روز بزرگ(قیامت)دامنگیرشان شود.فردا چون به قدرت الهی از گور برخیزند در پیشگاه خدا از آنان حساب می کشند.

شرح آیات:

اشاره

[۱]

کلمه های ثابت نظیر همین«الر»چه مفهومی دارند؟آنها /۵ اشاره هایی به حقایق اند:حقایق را یادآوری و خردها را بدان توجّه می دهند:

« الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ -الف،لام،را،کتابی است با آیاتی استوار و روشن.» قرآن اندیشه ها نیست،بلکه آیاتی است که مستقیما به حقیقت اشاره می کند تا آدمی در بادی نظر آنها را ببیند.«آیه»به معنی نشانه است از مادّهٔ «اوی»به معنی باز گشت به خانه،و گویی«نشانه»است که تو را به آستانهٔ خود حقیقت می برد،و قرآن همان کتابی است که تو را به حقایق رهنمون می شود.

آیات قرآن محکم و مفصّل است.محکم است زیرا که بر پایهٔ حکمت خداست و در کلمات آن خللی نیست و باطل بدان راه ندارد.کلمات به اندازهٔ «حقیقت»است بی آن که ذرّه ای کم یا زیاد باشد یا جزئی از قلم افتاده باشد.

قرآن تمام حقیقت را در همهٔ ابعاد آن بیان می دارد،امّا تفصیل آیات محدود ساختن آن حقایق با بیان واجبات و محرّمات فرعی است.قرآن همانند درختی است با ریشه های استوار و شاخه های بسیار.

ص :۱۲

لازمهٔ«محکم بودن»وجود حکمت است،کسی که از خطوط زندگی آگاه نباشد چگونه می تواند برنامه ای کامل برای زندگی بنهد و به هدف خود برسد، و لازمهٔ«تفصیل»آگاهی و آشنایی کامل به دقایق و لطایف امور است و خداست حکیم آگاه.

« مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ -از جانب حکیمی آگاه.» حکمتی که در سراسر جهان هستی می بینیم و آگاهیی که در دقایق و لطایف امور ملاحظه می کنیم،مانند آفرینش صورت مورچه و بندهای پاهای او یا سلّول زنده یا هسته ای(اتمی)که بی نهایت ظریف و کوچك است،همه بر حکمت و آگاهی خدا دلالت دارد.خالق حکیم کهکشانها و صانع خبیر هسته است که به حکمت خود امر به اخلاص در عبارت داد و با«آگاهی»خود برنامهٔ تفصیلی برای این عبادت نهاد.

۵/

توحید و فروع آن

[۲]

از جملهٔ آیات محکمهٔ قرآن دعوت آشکار به ردّ شرک است.

« أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّهَ -که جز خدای یکتا را نپرستید،» زیرا توحید بینش کلّی است و سایر شرایع الهی از آن متفرّع می شوند و پس از توحید«رسالت»است که با نقشی که دارد از فروع توحید به شمار می رود.

« إِنَّنِی لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ -من از جانب او بیم دهنده و مژده دهندهٔ شما هستم.» [۳]

آمرزش خواهی فرع دوم توحید است.زیرا چون دل آدمی صادقانه به خدا بگرود و عظمت و بزرگواری و نیز نعمتهای بی شمار او را بشناسد،در برابر خدا احساس کوچکی می کند،آمرزش می جوید و به او می پناهد.در آیهٔ دیگری آمده:

« فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ (۱) که استغفار پس از«ایمان»قرار گرفته،

ص: ۱۳

۱- ۱) -سورهٔ محمد۱۹/.

زیرا فرع پیوستهٔ آن است،و پس از حالت استغفار مرحلهٔ«توبه»یعنی بازگشت به سوی خداست و یک دلی در پرستش او و نیز در کارهایی که برای خدا انجام می گیرد.

پیداست که پشیمانی بر گناهان گذشته بسنده نیست و گناهکار باید در آینده کردار خود را نیک کند.

« وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ -و نیز از خدا آمرزش بخواهید و به درگاهش توبه کنید.» آمرزش خواهی و بازگشت به سوی خدا سبب می شود که خدا زندگیی طبیعی و آرام در زمانی معیّن به بندگان خود ببخشد.

« يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ - تا شما را رزقی نیکو-تا آن گاه که مقرّر است-برخورداری دهد و هر شایستهٔ انعامی را نعمت دهد.» /۵ یعنی هر قدر که آدمی تقرّب و استغفار و توبه را بیشتر کند،خداوند فضل بیشتری به او می بخشد.

« وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ -و اگر رویگردان شوید بر شما از عذاب روز بزرگ بیمناکم.» امّا اعراض از خدا،بیم عذاب اخروی را در پی دارد از نوع عذابهای عاد و ثمود که در یک روز همهٔ دست آوردهای آنان که در روزگار درازی فراهم آمده بود نابود شد و به همین سبب«یوم کبیر»خوانده می شود.

[۴]

آن گاه مردم روز رستاخیز به سوی خدا باز می گردند و این امر به قدرت بالغهٔ خدا که هیچ چیز سدّ راه آن نمی شود انجام می گیرد.

« إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -بازگشتتان به خداست و او بر هر کاری تواناست.» و از این آیه و آیات دیگر چنین بر می آید که مهم ترین مانع درونی که مردم را از اعتقاد به قیامت باز می دارد،نبود ایمان به قدرت الهی برای بعث جدید است و از این رو اغلب به دنبال ذکر قیامت قدرت خدا یاد آوری می شوند.

ص :۱۴

[سوره هود (۱۱): آيات ۵ تا ۸]

اشاره

أَلاٰ إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلاٰ حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيٰابَهُمْ يَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ وَ مٰا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۵) وَ مٰا مِنْ
دَابَّةٍ فِي اَلْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَى اَللّٰهِ رِزْقُهٰا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهٰا وَ مُسْتَوْدَعَهٰا كُلٌّ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ (۶) وَ هُوَ اَلَّذِي خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ فِي
سِتَّةِ أَيّٰامٍ وَ كٰانَ عَرْشُهُ عَلَى اَلْمٰاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ اَلْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ
هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) وَ لَئِنْ أَخَّرْنٰا عَنْهُمُ اَلْعَذٰابَ إِلىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مٰا يَحْبِسُهُ أَلاٰ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَ حٰاقَ بِهِمْ
مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۸)

معناى واژه ها

۵[يثنون]

:ثنى در اصل به معناى تا كردن و دولا كردن است و در اين جا مقصود آن است كه دشمنى و كفر خود را در سينه هايشان پنهان مى دارند.

[ليستخفوا]

:استخفاء به معناى خواهان پنهان كردن چيزى است.گفته مى شود:استخفى و تخفّى(پوشيده و مخفى شد).

[يستغشون ثيابهم]

:با جامه هايشان خود را مى پوشانند، جامه بر سر مى كشند تا ديده نشوند و حرفهايشان را كسى

ص: ۱۵

نشنود.

۸[أمّه]

:وقتی و برهه ای از زمان.

۵/

علم خدا فراگیر است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در بخش پیشین از سورهٔ هود برخی از آیات محکم بیان گردید و خطوط عرضی رسالت نموده شد،اینک تفصیل آنها از زبان قرآن:نخست به کفر و انکار مردم اشاره می کند که عامل اصلی آن ناآگاهی کافران است از این که خدا کاملا به حال آنان آگاه است و نیز انگیزه های اصلی کفر ایشان را می داند.آنان می خواهند حقیقت را نهان دارند حال آن که خدا از رازهای ایشان مطّلع است.

روزی هر فرد زنده بر عهدهٔ خداست و او مدّت زندگی و زمان مرگش را می داند.همهٔ اینها در کتاب آشکار(لوح محفوظ)ثبت است.خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش(قدرت و سلطهٔ)او بر آب،آفریدهٔ نخستین که زندگی هر چیز بدان است،قرار داشت.حکمت این که خدا مردمان را آفرید این است که بداند چه کسی نیکوکارتر است تا در رستاخیز او را پاداش دهد.در این میان کسانی رستاخیز را باور ندارند و آن را افسون می دانند و منظورشان /۵ قلب، حقیقت است.اینانند که اگر عذاب دنیوی که راه دیگری برای بیدار شدن است به تأخیر افتد،وجود عذاب را به کلّی انکار می کنند و می گویند:در حالی که ما سزاوار عذابیم چه چیز مانع آن است؟غافل از آن که اگر عذاب مقرّر شود،باز نخواهد گشت و کیفر استهزایی که کرده اند،آنان را خواهد گرفت.

شرح آیات:

اشاره

احاطه داشتن علم خدا بر همه چیز

[۵]

کافران سینه هایشان را می خمانند تا حقیقت را پنهان کنند،گویی سینه ها را بر شرّ می خمانند تا آن را پوشانیده دارند،یا آن که آدمی چون بخواهد رازی را بگوید خم می شود و سینهٔ او نیز به تبع خمیده می گردد،امّا آیا نهان داشتن حقیقت سودی به حال آنان دارد؟نه،خدا نهان و آشکار آنان و نیز شهوات و امیال و انگیزه هایی را که سبب طرد و انکار می شود همچون استکبار و نادانی و لا ابالیگری و دوستداری دنیا و رفاه جویی می داند.

«أَلاٰ إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلاٰ حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيٰابَهُمْ -آگاه باش که اینان صورت بر می گردانند تا راز دل خویش پنهان دارند.» در لحظاتی که خود را زیر جامه ها نهان می دارند-که در این حالت آدمی هست و وجدانش-و جدان دربارهٔ انکار رسالت،دروغ و نفاق به محاکمه شان می کشند،خدا نیز شاهد این صحنه است.

«يَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ وَ مٰا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ -حال آن که بدان هنگام که جامه های خود در سر می کشند خدا آشکار و نهان آنها را می داند زیرا او راز دلها را می داند.» [۶]

علم خدا و نیز رحمت او فراگیر است.خدا روزی ده هر جنبنده ای است،چرا نتواند به او آگاه باشد.

«وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهٰا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهٰا /۵ وَ مُسْتَوْدَعَهٰا -هیچ جنبنده ای روی زمین نیست جز آن که روزی او بر عهدهٔ خداست و موضع و مکانش را می داند.» یعنی زندگی و مرگ او را می داند و نیز این که در خانه یا در سفر است.

«كُلٌّ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ -زیرا همه در کتاب مبین آمده.» آشکارا و مشخّص(در لوح محفوظ)نوشته شده است.

ص: ۱۷

کافران در میانهٔ عذاب دنیا و آخرت

[۷]

خداوند به جنبندگان زمین آگاهی و رحمت فراگیری دارد،و از پیش آسمانها و زمین را در شش روز به تدریج آفرید،سلطه و هیمنهٔ خود را با گسترش رحمت و برکت خود بر جهان هستی مقرّر داشت.

« وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ وَ کٰانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمٰاءِ -اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر روی آب بود.» گویا عرش خدا کنایه از قدرت و تسلّط اوست،زیرا در آن هنگام بجز مادّهٔ سائله ای مانند آب وجود نداشت،و از این رو عرش خدا بر آب بود،و خدا داناست.

« لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً -تا بداند کدام یک از شما عملی نیکوتر دارد.» حکمت آفرینش بشر آزمایش اراده و خرد اوست،و این حکمت جز از راه ایمان به آخرت صورت نمی گیرد،و از این روست که منکرین آخرت به رسالت الاهی گردن نمی نهند.

« وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّکُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِینٌ -و اگر بگویی که بعد از مرگ زنده می شوید کافران گویند که این جز جادویی آشکار نیست».

کافران در برابر رسالت و برهانهای آن موضع منفی می گیرند و همه را مانند سحر تمویه و اضلال می دانند.از این رو دربارهٔ آن نمی اندیشند تا به درستی آن پی ببرند، /۵ حال آن که اگر اندکی در آفرینش آسمانها و زمین بیندیشند،نشانه های حکمت و تطوّر و تکامل جهان هستی را در می یابند،و متوجّه می شوند که هر جزئی از هستی را غایت معیّنی هست و آدمی نیز برای تحقّق بخشیدن هدفی مشخّص آفریده شده که جز از راه آزمایش میسّر نیست و این آزمایش با پاداش و کیفر روز رستاخیز تکمیل می شود.

کیفرها یـا در دنیا و یا در آخرت انجام می گیرد و تأخیر آنها همچون آزمایش جز بر پایـهٔ حکمت نیست،امّا کافران این تأخیر را بهانهٔ کفر و انکار خود قرار می دهند.

« وَ لَئِنْ أَخَّرْنٰا عَنْهُمُ الْعَذٰابَ إِلىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مٰا يَحْبِسُهُ و اگر چند گاهی عذابشان را به تأخیر بیفکنیم می پرسـند چه چیز مانع آن شـده است؟» تأخیر عذاب دنیوی بی حکمت و تقدیری راستین نیست.وقتی معیّن(امّه معدوده)دارد،امّا کافران از سـبب تأخیر می پرسـند،گویی آن را دلیل نبود عذاب می دانند،و این امر آشـکارترین نقیصهٔ آدمیان است:از کیفر عاجل می ترسند و منکر کیفر آجل(اخروی)می شوند.اینک باید بدانند که چون عذاب برسد باز نمی گردد.

« أَلاٰ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ -آگاه باشـید چون عـذابشان فرا رسد آن را بازنگردانند و آنچه را مسـخره می کردند در بر خواهدشان گرفت.» کافران عذاب را به مسـخره می گرفتند،امّا اینک آنان را فرا گرفته اسـت بی آن که بتوانند آن را باز گردانند و پیش از این نیز استهزا می کردند.

۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۹ تا ۱۴]

اشاره

وَ لَئِنْ أَذَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ مِنّٰا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنٰاهٰا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ (۹) وَ لَئِنْ أَذَقْنٰاهُ نَعْمٰاءَ بَعْدَ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ اَلسَّيِّئٰاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (۱۰) إِلاَّ اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۱) فَلَعَلَّكَ تٰارِكٌ بَعْضَ مٰا يُوحىٰ إِلَيْكَ وَ ضٰائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جٰاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمٰا أَنْتَ نَذِيرٌ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۲) أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَرٰاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيٰاتٍ وَ اُدْعُوا مَنِ اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۱۳) فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمٰا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اَللّٰهِ وَ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴)

ص: ۱۹

آدمی میان نومیدی و فخر

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این بخش خداوند سرشت آدمی را پیش از تربیت و تزکیه یعنی صفات جاهای او را یادآور می شود:نومیدی و ناسپاسی وی را به هنگام از دست رفتن نعمت ذکر می کند.

چون به نعمتی پس از سختی می رسد به گمان این که نعمت پایدار خواهد بود،غرق شادی و کبر و فخر می شود،امّا حالت مردم شکیبا که رویدادهای گذشته و اکنون و آینده را به درستی ارزش می نهند،به گونهٔ دیگر است،با فقدان نعمت توازن خود را از دست نمی دهند و بدین سبب به آمرزش و ثواب بزرگی می رسند.

پیامبر را سزاست که برترین صفات نیکو از جمله استقامت را داشته باشد و از این رو او را نسزد که دارای خصال جاهلی که ناشی از نفسانیّت تنگ عرصه است باشد:چنین نفسانیتی می خواهد که پیامبر گنج داشته باشد یا فرشته ای او را همراهی کند.بر آن است که رسالت پیامبر از جانب خدا نیست و دروغ است، حال آن که قرآن تحدّی کرده،به کافران پیشنهاد می کند که اگر راست می گویید ده سوره که در علم و بلاغت نظیر سوره های قرآن باشد بسازید و هر که را می خواهید

گواه بگیرید. /۵ امّا قطعا به این تحدّی پاسخ نخواهند داد.باید بدانیم که هر چه نازل شده است به علم خداست و زادهٔ آن علم فراگیر است و بر ماست که با تمام وجود به قرآن گردن نهیم.

این سخنان تمهیدی برای بیان حقیقت رسالت و حکایت پایداری پیامبر در برابر خرافات جاهلی است.

شرح آیات:

اشاره

توانگری و تهیدستی

[۹]

نعمت که از سوی خدا باشد،نبود آن در زمانی محدود یا وجود آن در وقت دیگری دلیل آن نیست که تا ابد باقی یا زایل خواهد بود،زیرا بخشیدن یا گرفتن نعمت بر پایهٔ حکمت بالغهٔ پروردگار است و وی قادر است بر حسب حکمت و با وجود شرطهایی نعمت را باز گرداند و از این رو مردم نباید به هنگام نبود نعمت نومید،و به نعمتهای دیگری که خداوند به ایشان بخشیده است ناسپاس باشند و با عینك سیاه به زندگی بنگرند که در این صورت زندگی را تیره می بینند.

« وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ -اگر به انسان رحمتی بچشانیم آن گاه از او بازش گیریم مأیوس می شود و کفران می ورزد.» [۱۰]

به هنگام نزول نعمت به ویژه پس از مشقّت و سختی که اثری عمیق تر در نفس آدمی دارد،تعادل از میان می رود و انسان می پندارد که سختیها تا ابد او را ترک کرده اند،شادی و سرمستی بر او مسلّط می شود و در نتیجه کاستی و ناتوانی در خود نمی بیند و ذهنش به آن نعمت متمرکز شده و به آن می نازد.

« وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ /۵ فَخُورٌ -و اگر پس از سختی و رنج نعمت و آسایشی به او بچشانیم می گوید ناگواریها از من دور شده است و در این حال شاد است و فخر می فروشد.» [۱۱]

کفران نعمت و نشناختن آن یکسان است،همچنین است فخر و

غفلت از نقایص،اینها از صفات آدمی پیش از تزکیه است.تزکیه ای که وسیلهٔ پیامبران صورت می گیرد به انسان می فهماند که چون نعمتی رسید شروط و اهداف خود و نیز حکمتی را که لازمهٔ آن است خواهد داشت.نقمت هم چنین است.

آدمی نباید با زوال نعمت که لطف الهی است و جزئی از ذات بشر نیست،نومید گردد.زیرا همان نعمت یا بهتر از آن به وی می رسد،و آن گهی نعمتهای دیگری دارد که بزرگتر از آن است و با نومیدی و ناسپاسی خدای ناکرده از دست او می رود.پس نباید شادی و سرمستی و نازیدن به نعمت تو را از حالت عادی بیرون کند،زیرا کاستیهای بسیاری هم چنان تو را فرا گرفته است که باید برای اصلاح همهٔ آنها بکوشی.امّا مؤمنان شکیبایی می ورزند و همهٔ رویدادها را ارزیابی می کنند،در روزگار سختی،گشایش و فراخی مورد انتظار را می بینند؛روزگار گذشته را به یاد می آورند؛در می یابند که زندگی همواره در تغیّر است و آنان مستقیم یا غیر مستقیم خود سبب تغیّرند.پس موظّف اند در روزگار سختی کار نیک کنند تا سختی از میان برود و نیز در روزگار فراخی نعمت دوام یابد و به درجات برتری برسند.

« إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ - مگر کسانی که شکیبایی ورزیدند و کارهای نیکو کردند که آمرزش و مزد بزرگی از آن آنهاست.» گناهانشان را می بخشند و عوامل سختی و مشقّت از بین می رود و به سبب کارهای نیکو به اجر بزرگی می رسند و بدین سان مدام به سوی پیشرفت در حرکت اند.

ای پیامبر،تو فقط هشدار دهنده ای

[۱۲]

پیامهای آسمانی برای تزکیهٔ بشر است.پس باید که پیامبر(ص)در ابلاغ پیامها پایداری ورزد حتّی اگر با خواهشهای نفسانی مردم معارض باشد.

پیامبران نباید /۵ برای جلب رغبت مردم یا ترس از خشم آنان بخشی از پیامها را ترک کنند،زیرا در این صورت هدف رسالت که اصلاح تباهکاریهاست،تحقّق نمی یابد.در آیه های پیشین دیدیم که انسان بدون تربیت دینی جاهل و عجول

است،از این رو پیامبر باید در راه اصلاح و رهانیدن آدمی از طبیعت جهل پایداری ورزد.

« فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعْضَ ما يُوحىٰ إِلَيْكَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ -شاید برخی از چیزهایی را که بر تو وحی کرده ایم واگذاشته ای و بدان دلتنگ شده باشی.» ای پیامبر،شاید تو می خواهی برخی را از آنچه بر تو وحی می شود ترک کنی،امّا نه،باید در برابر تمایلات و خواسته های ایشان شکیبا باشی.

« أَنْ يَقُولُوا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جاءَ مَعَهُ مَلَكٌ -که می گویند چرا گنجی بر او افکنده نمی شود و چرا فرشته ای با او نمی آید.» آنان صبر نمی کنند که ببینند که بر اثر اجرای رسالت درهای رحمت بر آنان گشوده می شود و این امر از گنجی که به پیامبر داده شود به مراتب ارزشمندتر است و پیروزیهای او بزرگتر از آن است که فرشته ای از سوی خدا همراه او باشد،زیرا روح القدس بزرگترین فرشتگان بر او نازل می گردد.امّا کافران این حقیقت را در نمی یابند.

آنان به راه خود می روند و اعمالشان آیندهٔ آنها را تأمین نمی کند.وظیفهٔ پیامبر است که یادآوری و راهنمایی شان کند.

« إِنَّما أَنْتَ نَذِيرٌ وَ اللّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ -جز این نیست که تو بیم دهنده ای بیش نیستی و خداست که کارساز هر چیزی است.» خداست که با قدرت خود برای کسانی که به پیام الهی عمل می کنند زندگی سعادتمندی می بخشد و آن چنان زندگی را از کافر می گیرد.

ده سوره همانند قرآن بیاورید

[۱۳]

کاری که کافران نادان می کنند،این است که منکر رسالت اند و به پیامبر(ص)تهمت می زنند که قرآن را خود ساخته و به خدای تعالی بسته است،امّا قرآن تحدّی می کند و می گوید شما هم اگر می توانید ده سوره مانند قرآن را بیاورید و به خدا دروغ ببندید!

۵/ « أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ -یا آن که می گویند که از خود بر می بافد و به دروغ به خدا نسبتش می کند،بگو:اگر راست می گویید جز خدا هر که را توانید به یاری بطلبید و ده سوره مانند آن به هم بر بافته،بیاورید.» [۱۴]

امّا منکران قطعا در این مبارزه شکست می خورند،زیرا قرآن سخن خدایی است که علمش به همه چیز محیط است.ارزشهای خالصی از شرک بت پرستان و تعصّبات در آن آمده و نیز دارای ارزشهای والای انسانی است که برتر از حدّ قبیله،عشیره،قوم،زمین،زبان،خون و سایر عواملی که بشر از هنگام هبوط به زمین تا کنون با آنها درگیر است.نویسندگان و شاعران و اندیشه وران به این عوامل گردن نهاده اند جز پیامبران و مؤمنان یک دل.قرآن برای مردم در همهٔ عرصه های زندگی چنان برنامه هایی دارد که مغز فیلسوفان و دانشمندان قانون و سیاست و اقتصاد از رسیدن به جزئی از آن ناتوان است،زیرا این برنامه ها مطابق با نظام زندگی و آیین های طبیعت و متناسب با طبع بشر است و با طبع بشر و عوامل و انگیزه ها و نقاط ضعف و جز آن پیوند سختی دارد.آیا بشر می تواند همانند قرآن را بیاورد؟ « فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّهِ -اگر پاسخ ندادند بدانید که قرآن به علم خدا نازل شده.» حال که در این کار شما را اجابت نکردند،بدانید که قرآن به علم الهی فرود آمده،و معبودی که اطاعت او و پیروی از برنامه ها و پیامهایش واجب است خدای تعالی است و باید آدمی تسلیم او گردد.

« وَ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ -و نیز هیچ خدایی جز او نیست، آیا تسلیم می شوید؟»

ص :۲۴

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۵ تا ۱۶]

اشاره

مَنْ كٰانَ يُرِيدُ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا وَ زِينَتَهٰا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمٰالَهُمْ فِيهٰا وَ هُمْ فِيهٰا لاٰ يُبْخَسُونَ (۱۵) أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ إِلاَّ اَلنّٰارُ وَ حَبِطَ مٰا صَنَعُوا فِيهٰا وَ بٰاطِلٌ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۶)

معنای واژه ها

۱۵[لا يبخسون]

:بخس در لغت به معنای کاهش یافتن و کم گردیدن حق(و بها)است.

۵/

انسان میان دنیا و آخرت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

یکی از شبهه هایی که در دشمنی با«رسالت»بر دل کافران چیره شده، این است که به ظاهر زندگی خوشی در دنیا دارند.خداوند تذکار می دهد که هر کاری جزایی دارد،کسی که عملش برای آخرت باشد در آن جا پاداش می گیرد،در دنیا نیز از نصیب خود بر خوردار می شود و هر که عملش برای دنیا باشد،تمام جزای خود را در دنیا،بی آن که چیزی از آن کاسته شود،می گیرد،و این به آن معنی است که جزای او در آخرت دوزخ است،زیرا هر کار نیکی که در دنیا می کند پوچ و باطل است و کارهای بد و مسئولیت او باقی می ماند که باید کیفر داشته باشد.

ص :۲۵

شرح آیات:

اشاره

رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ

[۱۵]

زندگی خوش و مرفّه کافران و منافقان چه اجتماعی و چه فردی مردم را می فریبد و چنین می پندارند که اگر رسالت درست و پیامبر بر حق بود و کافران بر باطل بودند،دشمنان رسالت در دنیا زندگی خوشی نمی داشتند. ۵/ این مردم ساده لوح دو حقیقت را فراموش می کنند:

۱-دنیا خانهٔ آزمایش است و جزای دنیوی مردم جنبهٔ کیفر و آزمودن هوشیاری،خرد،اراده و خوبی یا بدی انتخاب آنان را ندارد و اگر خداوند در عقاب کافران یا ثواب مؤمنان می شتافت،فرصت آزمایش آنان از میان می رفت چنان که امام علی(ع)دربارهٔ پیامبران فرمود:

«لو کانت الأنبیاء اهل قوّه لا ترام،و عزّه لا تضام،و ملک تمدّ نحوه اعناق الرّجال و تشدّ الیه عقد الرّحال لکان ذلک اهوی علی الخلق فی الاعتبار و ابعد لهم فی الاستکبار،و لأمنوا عن رهبه قاهره لهم،او رغبه مائله بهم،فکانت النّیّات مشترکه و الحسنات مقتسمه» (۱) یعنی اگر پیامبران را نیرویی بود که با آن به ستیز نتوان برخاست،و عزّتی که از آن نتوان کاست،و پادشاهیی که مردمان گردن به سوی آن کشند،و آرزومندان رخت بر اشتران بسته روی به سوی آن نهند،بر مردمان آسان تر بود که از قدرت آنان عبرت پذیرند،و راه گردن کشی پیش نگیرند،لیکن در چنین حال ایمانشان یا از بیم جان بود یا امید[به دست آوردن نان،و چنان ایمان و کار نیکو خالص نمی نمود.]

بلکه نیمی از ترس و نیمی به رغبت بود.

۲-عمل کافران طبیعتا خوش ظاهر و بد باطن است،مانند درختی شاداب یا ساختمانی زیبا که به سبب سستی پایه ها در حال فرو افتادن باشد.هر جزایی که مربوط به ظاهر و صورت خارجی عمل باشد،بی کم و کاست نصیب

۱- ۲) -نهج البلاغه خ ۱۹۲،ص ۲۹۲.

کافران می شود،حال آن که جزای حقیقی از آن کسانی است که عملشان به واقع نیک است.

درخت کرم خورده شادی و صفا و سایه دارد امّا میوه ندارد.چنین است هر عملی که بر پایهٔ ایمان و صدق نباشد،مانند عمل ریا کار که به ظاهر سبب شهرتی در میان مردم می شود امّا مثلا نماز ریایی او وی را به آسمان فضیلت و تقوا نمی برد.

همچنین است جامعهٔ کفّار که تنها برای رفاه مادّی می کوشد و به ظاهر و تنها برای زمان محدودی به رفاه و خوشی می رسد،زیرا گناه و ستمگری مردم به یکدیگر و نیز به سایر اجتماعات مانند کرمی ریشهٔ آنها را می خورد /۵ و ساختمان زیبای آنها فرو می ریزد و به راه اقوام گذشته عاد،ثمود،اصحاب الرّسّ و اصحاب الأیکه می روند که تمدّن و رفاهی که فریبشان داده بود و گمان می کردند جاودانی است، نابود گردید.

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ -آنان که زندگی و زینت این دنیا را بخواهند پس همهٔ مزد کردارشان را در این جهان می دهیم و از آن هیچ نمی کاهیم.» [۱۶]

امّا جامعهٔ کافر مانند جوانی است که همهٔ توانهای خود را در زمان تندرستی و فراغ و نیرومندی به کار می برد و چون به پیری می رسد دست خالی است:

اموالش خرج شده،توانها و امکانات او از دست رفته است.جامعهٔ کافر هم چنین است.زمان فعلی را در نظر می گیرد و دربارهٔ ارزشها و اجتماعات دیگر نمی اندیشد و توجّه ندارد که در آخرت بی نصیب و کارهای گذشتهٔ او باطل است،چرا که از آغاز پایهٔ استواری نداشته است.

« أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ -اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش نصیبی ندارند و هر چه کرده اند ناچیز شود و هر چه به جای آورده اند باطل است.» دنیا طلبان بنای زندگی را بر پایهٔ تجاوز و ظلم و فساد نهادند که بر کنارهٔ دیوار پوسیده قرار دارد و آنان را به آتش دوزخ سرازیر می کند.

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۷ تا ۲۲]

اشاره

أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً أُولئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ اَلْأَحْزابِ فَالنّارُ مَوْعِدُهُ فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّاسِ لا يُؤْمِنُونَ (١٧) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَرى عَلَى اَللّهِ كَذِباً أُولئِكَ يُعْرَضُونَ عَلى رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ اَلْأَشْهادُ هؤُلاءِ اَلَّذِينَ كَذَبُوا عَلى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اَللّهِ عَلَى اَلظّالِمِينَ (١٨) اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ (١٩) أُولئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي اَلْأَرْضِ وَ ما كانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّهِ مِنْ أَوْلِياءَ يُضاعَفُ لَهُمُ اَلْعَذابُ ما كانُوا يَسْتَطِيعُونَ اَلسَّمْعَ وَ ما كانُوا يُبْصِرُونَ (٢٠) أُولئِكَ اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (٢١) لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ هُمُ اَلْأَخْسَرُونَ (٢٢)

معانی واژه ها

۱۷[مریه]

:دو دلی و تردید.

۱۸[الاشهاد]

:جمع شاهد(گواهان).

۱۹[عوجا]

:عوج به معنای منحرف شدن از راه راست است.

۲۰[معجزین]

:اعجاز به معنای ناتوانی و درماندگی از تحقق بخشیدن به مقصود.

ص :۲۸

زیانکاری فرجام کافران

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

دو گروه از مردم هستند که اگر آنها را با یکدیگر مقایسه کنیم روشن می شود که به کدام یک باید پیوست.نخست مؤمنانی که به راهنمایی خداوند بر طریق هدایت اند،شاهد خدایی،پیامبر و امام آنان را رهبری می کنند.خطّ تاریخی را با تجربهٔ فراوان پی می گیرند:خطّ موسی،شاهد خدایی که کتابی پیشرو حامل لطف الهی آورد.گروه دوم کافرانی که به دسته های گوناگونی تقسیم شده اند، و فرجام آنان آتش دوزخ است،آیا تردیدی می ماند در این که حق همان است که مؤمنان بدان گرویده اند؟امّا بیشتر مردم ایمان ندارند.

در حالی که مؤمنان به راه خدا می روند،کافران را می بینی که به خدا دروغ می بندند و بر خود ستم می کنند.اینان فردا روز قیامت در پیشگاه خدا حاضر می شوند تا شاهدان(پیامبران و اولیا)بر آنها شهادت دهند و آنها را جدا سازند و بگویند:اینان به خدا دروغ بستند و ستم کردند،لعنت خدا بر ۵/ ستمکاران باد.

صفت دیگر کافران منع از راه خداست.می خواهند این راه مانند جامعهٔ منحرف و روانهای عقده دار آنان کج باشد.منکر آخرت اند لیکن کجا می گریزند؟ آیا می توانند از عذاب خدا برهند؟آن جا کسی هست که یاریشان کند و کیفر را از ایشان بردارد؟نه،بلکه عذاب دو چندان می شود به اندازهٔ توانهای سمعی و بصری که برای هدایت خود از آنها بهره نبردند.در واقع به خود و توانها و امکانات خویش زیان زدند.امّا افتراها و دروغهایشان می سوزد و از این رو و به ناچار در آخرت زیانکارتر می شوند،زیرا مالک چیزی جز کوه هایی از گناه نیستند.

ص :۲۹

شرح آیات:

اشاره

کسانی به آن ایمان می آورند و کسانی کافر می شوند

[۱۷]

چه کسانی از مردم زندگی برتری دارند و به راه هدایت رفته اند؟ مؤمن یا کافر؟ پیش از گزینش راه،به مجملی از زندگی روندگان آن راه بنگر.یک سو مؤمنی است که در راهی با نشانه های روشن می رود با حجّتی از خدا و اطمینان و آگاهی به آن راه.

« أَ فَمَنْ کٰانَ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ -آیا کسی که از جانب خدای خویش دلیلی روشن دارد،» شاهدی هم که ایمانش با وحی الهی کامل گردیده،یعنی پیامبر یا امام، پیشرو اوست و به درستی راه گواه است.او را رهبری می کند تا گمراه نشود.این شاهد از سوی خداست،خداوند برکت و تأیید خود را شامل حالش می کند.

« وَ یَتْلُوهُ شٰاهِدٌ مِنْهُ -و زبانش بدان گویاست.» افزون بر این،این خط به اندازۀ خود انسان قدیم است.بشر در سراسر روزگار آن را آزموده، /۵ و درخشان ترین مثالی از رستگاری است.

« وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتٰابُ مُوسیٰ إِمٰاماً وَ رَحْمَةً -و پیش از این کتاب موسی که خود پیشوا و رحمتی بوده بدان شهادت داده.» کتاب موسی همچون قرآن رهنمود و نمایندۀ راهی درست است.کسی که بر این راه رود کجی نمی یابد،و موسی شخصا همان شاهد خدایی بر گروهی است که در راه«رسالت»گام برمی دارند،و به علاوه کتاب موسی پیشرو و رحمت است.از یک سو هدایت،پایداری،علم و عرفان،و از سوی دیگر زندگی،سعادت و رفاه است.

أُولٰئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ

-به آن ایمان آورده اند.» اینانند که خدا راهنماییشان کرده،به خدا و کتاب او باور دارند.

ص: ۳۰

این،یک راه است.راه دیگر طریق دسته هایی است که در دنیا پراکنده و در آخرت همگی در دوزخ اند.

« وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزابِ فَالنّارُ مَوْعِدُهُ -و هر گروه دیگری که بدان کافر شود جایگاهش در آتش است.» اینک یکی از دو راه پیش توست.باید که به نیروی خرد و اراده از شک بگذری و بدان راه بروی،چرا که راه حق همین است.

« فَلا تَکُ فِی مِرْیَهٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یُؤْمِنُونَ -در آن شک مکن که حق است و از جانب خدایت آمده ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.» نباید که به اکثریّت گمراه خدانشناس اعتنا کنی،بلکه باید شک را بزدایی و به خدا ایمان بیاوری و به خرد خود اعتماد کنی.

[۱۸]

همهٔ مردم راه خدا را می جویند و طالب هدایت به سوی خدایند،امّا برخی به راه درست می روند و به مراد می رسند،برخی دیگر فریب هوای نفس را می خورند و بر خدا دروغ می بندند و ادّعا می کنند که بر راه خدایند!چه گناه بزرگی را مرتکب می شوند و چه ستمی بزرگ به خود و به مردم روا می دارند! /۵ خود و دیگران را از نور هدایت خدایشان محروم می کنند.

« وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أُولئِکَ یُعْرَضُونَ عَلی رَبِّهِمْ وَ یَقُولُ الْأَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَهُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ - چه کس ستمکارتر از کسی است که به خدا دروغ می بندد؟اینان را به پروردگارشان عرضه خواهند داشت و شاهدان گواهی خواهند داد که ایناننند که بر پروردگارشان دروغ می بسته اند،هان،لعنت خدا بر ستمکاران باد.»

صفات مدّعیان دینداری

[۱۹]

اثر منفی قانونهای نادرست و نیز فرهنگ کفر آمیز مادّی یا افترا بر خدا چیست؟در سه امر خلاصه می شود:

۱-بازداشتن مردم از حرکت در راه خدا که خرد و سرشت آدمی بدان راهبر است و وحی الهی یاد آور آن است.

« اَلَّذِینَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ -آنان که مردم را از راه خدا باز می دارند.» هر گاه فرهنگهای منحرف که مدّعیان دین آنها را به دروغ و بهتان به خدا نسبت می دهند نمی بود،با یادآوری،مردم به حقیقت راه می بردند.

۲-ارائۀ راههای انحرافی و ادّعای این که راه خداست.

« وَ یَبْغُونَها عِوَجاً -و راه خدا را منحرف می خواهند».

۳-منحصر کردن نظر آدمی به این جهان و از میان بردن تمایلات روحی و ممانعت از توجه فطری او به آخرت.

« وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ -و به روز واپسین ایمان ندارند».

/۵ می توان گفت که این سه صفت نشانه های آشکار مدّعیان دین است که بدان شناخته می شوند.اینان مانع خیرند و از پیشرفت و رفاه مردم جلوگیری می کنند و کارها را معقّد و دشوار می سازند،با«رسالت»دشمنی می ورزند و نیز روز رستاخیز را به طور جدّی به مردم یاد آوری نمی کنند.

[۲۰]

امّا این خیانتکاران به دین خدا،به کجا می گریزند؟آیا می توانند از ید قدرت خدا بیرون روند؟و آیا به جز خدا کسی هست که ایشان را یاری کند؟نه،بلکه به سبب عمل و سخن باطل آنان که مردم را منحرف کرده، عذابشان دو چندان خواهد بود.

« أُولٰئِکَ لَمْ یَکُونُوا مُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ -اینان نمی توانند در روی زمین از خدا بگریزند».

عالمان بد و مدّعیان دین بر دین حیله می کنند و گویی از حکم خدا و سرشت و دانش خود می گریزند!آیا از عذاب الهی نیز می توانند بگریزند؟! « وَ ما کانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ أَوْلِیاءَ -و جز خدا ولیّ دیگری ندارند».

اینان به طمع استمالت مردم و گرد آوردن پیروان بسیار دین را تغییر می دهند،امّا آیا از این کار سودی خواهند برد؟نه،بلکه اغوای مردم سبب می شود

ص: ۳۲

که افزون بر بار گناهان خود،بار گناهان گمراه شدگان را نیز بر دوش گیرند.

« یُضاعَفُ لَهُمُ الْعَذابُ ما کانُوا یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُونَ - عذابشان مضاعف می شود و نه توان شنیدن داشته اند نه دیدن».

این آیه را دو نوع تفسیر کرده اند:

۱-این که عذاب دو چندان می شود به سبب این که می توانستند بشنوند و ببینند،امّا از روی عناد نمی شنوند و نمی بینند.به عبارت دیگر به شنیدن و دیدن آنچه خدا به آنان بخشیده است،از قبیل نعمت دانش و نزدیکی /۵ به منابع هدایت توانا بودند امّا بر خوردار نمی شدند.

۲-چون گوشهایشان برای شنیدن آیات خدا سنگین است و از یاد آوری و فهمیدن سخنان خدا کراهت دارند،به منزلهٔ کسانی اند که به شنیدن و دیدن توانا نیستند.

[۲۱]

آیا اینان سود می برند؟و آیا کسانی که آیندهٔ خود و فرصتهای به دست آمده را تباه می کنند،حتّی اگر چند درهم یا شماری پیرو به دست آورده باشند به سود رسیده اند؟ « أُولٰئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ -اینان به خویشتن زیان رسانیدند و آنچه را به دروغ خدا می خواندند از دست دادند».

یعنی از آنان زیانکار شدند و دروغهایی را که ساخته بودند از دست دادند.

سخنان باطلی که مردم را بدان فریب داده بودند از میان رفت،نه آن اندیشه های تباه ماند و نه گول خوردگان ماندند.

[۲۲]

ناگزیر کافران باید زیانکارترین مردمان باشند،زیرا از نعمتهای موجود سود نبردند و به جای این که به برکت علم و هدایت در مقام پیامبران و صدّیقان باشند و دو بار مأجور شوند:یکی به سبب کار نیک و دیگر به جهت این که مردم به دست آنان هدایت می یابند،سزاوار عذاب مضاعف گردیدند،زیرا عملشان فاسد بود و مردم را هم گمراه می کردند،باید در روز قیامت بار همهٔ گناهان خود و

نیز بار گناهان کسانی را که به دست آنان گمراه شده بودند،بر دوش کشند (۱).

«لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ -بناچار در آخرت زیانکارترند».

جرم»در اصل به معنی قطع است و«لا جرم»یعنی لا قطع قاطع عن هذا(ناگزیر،قطعا).سرانجام کافران زیانکاری است که خود آن را برای خود برگزیدند.

سخن پایانی در این بخش این که چون آیات مذکور را با آیهٔ ۱۲« فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحیٰ إِلَیْکَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ... -تطبیق کنیم، /۵ معیار آشکاری می یابیم که با آنان می توان میان صاحب رسالت حق(پیامبر)،که با وجود دلتنگی و فشار بسیار ذرّه ای از پیام خود نمی کاهد و میان کسی که به سبب طمع در دوستی مردم یا رغبت به هدایای پادشاهان آدمیان را گمراه می کند تمیز داد.

۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۲۳ تا ۲۸]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلیٰ رَبِّهِمْ أُولٰئِکَ أَصْحابُ اَلْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ (۲۳) مَثَلُ اَلْفَرِیقَیْنِ کَالْأَعْمیٰ وَ اَلْأَصَمِّ وَ اَلْبَصِیرِ وَ اَلسَّمِیعِ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلاً أَ فَلا تَذَکَّرُونَ (۲۴) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلیٰ قَوْمِهِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۲۵) أَنْ لا تَعْبُدُوا إِلاَّ اَللّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ أَلِیمٍ (۲۶) فَقالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراکَ إِلاّ بَشَراً مِثْلَنا وَ ما نَراکَ اِتَّبَعَکَ إِلاَّ اَلَّذِینَ هُمْ أَراذِلُنا بادِیَ اَلرَّأْیِ وَ ما نَریٰ لَکُمْ عَلَیْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّکُمْ کاذِبِینَ (۲۷) قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلیٰ بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّی وَ آتانِی رَحْمَهً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ أَ نُلْزِمُکُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها کارِهُونَ (۲۸)

ص: ۳۴

۱- ۳) -سورهٔ نحل/۲۵.

معنای واژه ها

۲۷[اراذلنا]

:رذل به معنای پست و بی مقدار از هر چیز است.

جمع آن«أرذل»و«أراذل»می باشد.

۵/

آیا به تو بگرویم حال آن که پیروان تو مردمی حقیرند؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از این بخش آیات مربوط به بیان داستانهای پیامبران آغاز می شود که قوم خود را که از قبول رسالت ابا می کردند،به سختی بیم می دادند و می گفتند عذاب سخت خدا آنان را خواهد گرفت.بیان قصص برای هدفهایی چند است.از جمله یادآوری مردم به این که قرآن یکی از نذیرهاست و هر که از آن رو بگرداند بدو آن رسد که به اقوام گذشته رسید(آیۀ نخستین این بخش بدین نکته اشاره دارد).

دیگر از هدفها این است که با رسالت پیامبر دل پیامبر و مؤمنان را استوار کند تا استقامت ورزند و به ستمکاران متمایل نشوند.در همین سورۀ هود(آیۀ ۱۲۰) می فرماید:همۀ آنچه از خبرهای پیامبران بر تو حکایت می کنیم برای استواری دل توست،و این قصّه ها متضمّن سخنان حق و پند و یاد آوری برای مؤمنان است.

مؤمنان نیکو کردار که به یاد خدا آرامش یابند،اهل بهشت و در آن جا جاویدانند،زیرا گوش و چشمشان می شنود و می بیند حال آن که کافران همچون

ص :۳۵

کور و کرند که هدایت نمی یابند.

۵/ داستان نوح و قوم او و همین فرق میان دو گروه مؤمن و کافر را آشکار می کند:خداوند نوح را به سوی قوم خود فرستاد تا آنان را بیم دهد تا جز خدا را نپرستند،زیرا در غیر این صورت عذاب سختی بر ایشان فرو خواهد آمد.بزرگان کافر کیش گفتند:تو بشری مانند ما هستی و پیروان تو از طبقهٔ پست اجتماع ما هستند و تو به سبب«رسالت»بر ما برتری نداری،بلکه به گمان ما دروغ می گویی.نوح بار دیگر آنان را بیم داد و گفت:هر گاه راستگو بوده باشم...من از سوی خدا حجّتی و رهنمودی دارم و به راه راست می روم.وی رحمت خود را شامل حال من کرده است،حال آن که شما راه درست را نمی بینید!آیا امکان دارد که من شما را به ایمان مجبور کنم در حالی که شما آن را نخواسته باشید؟! در بخشهای آینده قرآن فصلهایی دیگر از قصهٔ نوح را برای ما بیان خواهد کرد.

شرح آیات:

اشاره

آیا دو گروه مؤمن و کافر برابرند؟

[۲۳]

چون ایمان در دل جایگیر و بر نفس چیره شود،مؤمن احساس آرامش و خرسندی می کند و از این رو عملش جز برای خدا و کسب رضای او نیست و پاداش او در نزد پروردگار بهشت جاودانی است.

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ -کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند و در برابر پروردگارشان فروتن بوده اند».

اخبات»آرامش و طمأنینه،از«خبت»به معنی زمین مستوی وسیع است و گویا«اخبات»به معنی خضوع مستمرّ همراه با سکون باشد.

« أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ -آنها اهل بهشت اند که جاودان در آن مانند».

[۲۴]

مؤمن فروتن در برابر خدا و کافر منکر دو الگوی متفاوت اند که

واقعیّت آن دو با مقایسه روشن می شود.مؤمن همچون آدمی بینا و شنواست که بر وفق خرد و هدایت الهی حرکت می کند حال آن که کافر همچون کور و کر راه می رود.

۵/ « مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمىٰ وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا أَ فَلا تَذَكَّرُونَ -مثل این دو گروه کور و کر و بینا و شنواست،آیا این دو به مثل برابرند،چرا پند نمی گیرید؟» در این باب به بحث بیشتر نیازی نیست،حقیقتی آشکار و شناخته شده ای است که می توان دریافت.

پیر پیامبران و قوم او

[۲۵]

قرآن در ضمن مثلهای بسیار به مقایسهٔ دو گروه(مؤمن و کافر)و فرجام کار آنان می پردازد و حقایق دیگری نیز بیان می دارد که در آغاز سوره یاد آوری کرده است.

« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ -و نوح را بر مردمش به پیامبری فرستادیم گفت من برای شما بیم دهنده ای آشکارم».

از تدبّر در این آیه در می یابیم که نوح به سوی قومی که خود از آنان بود، فرستاده شده و این امر در رسانیدن پیام الهی به جا و بیانگر دوری از تعصّب بود.از سوی دیگر مهم ترین اصل دعوت او«بیم دادن»بود که اثرش در دلها بیشتر است، زیرا در فطرت آدمی دفاع از ذات و گریز از هر بلا و گرفتاری احتمالی نهاده شده و طبیعت دفاع از ذات در او قوی تر از جلب منفعت است.

[۲۶]

خلاصهٔ دعوت نوح و هدف رسالت او پرستش خدای یگانه و نفی شرك بود و چون بت ها برانداخته می شد،سلطهٔ سیاسی و اجتماعی مشرکان و نیز سامان امور اقتصادی و فرهنگی و هر آنچه بر پایهٔ بت پرستی استوار شده بود،از میان می رفت.

« أَنْ لاّٰ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّٰهَ إِنِّی أَخٰافُ عَلَیْکُمْ عَذٰابَ یَوْمٍ أَلِیمٍ -که جز خدای یکتا را نپرستید،زیرا از عذاب سخت روز قیامت بر شما بیمناکم».

مجرّد ترس از روز قیامت،روزی با عذابی چنان سخت که خود آن دردناک»می شود، /۵ کافی است که آدمی را در جستجوی رهایی به سوی ایمان سوق دهد.

[۲۷]

پاسخ قوم نوح که غرق تحجّر و مادّیّت و تعصّب طبقه ای بودند،در برابر دعوت نوح چنین بود:

۱-آنان می پنداشتند که پیامبر باید غیر بشر باشد،زیرا بشر مخلوق از حمل رسالت ناتوان است،و این پندار نوعی تحجّر جاهلی است.

۲-به جای خود رسالت به حامل آن و یا گرونـدگان آن نگریستند،به ارزشهای رسالت که دعوت به عدالت و هدایت بود،توجّه نکردند و این نوعی نگرش مادّی در ارزشهاست.

۳-مستضعفانی را که رسالت را پذیرفته بودند،به سبب تکبّر و تعصّب طبقه ای پست و فرومایه می شمردند.

« فَقٰالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مٰا نَرٰاکَ إِلاّٰ بَشَراً مِثْلَنٰا وَ مٰا نَرٰاکَ اتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذِینَ هُمْ أَرٰاذِلُنٰا بٰادِیَ الرَّأْیِ -مهتران قومش که کافر بودند گفتند:

ما تو را جز انسانی همانند خویش نمی بینیم و نمی بینیم جز اراذل قوم از تو پیروی کنند».

(«ملأ»یعنی اشراف و بزرگان قوم)و چون اینان منکر رسالت شدنـد،وضع آنان همان وضع اغلب کسانی شد که با ایشان هم طبقه انـد و بنا بر این تباهکارنـد،و دشوار است که به کسی از جنس خود خضوع کنند،زیرا روانهایشان پست و فاقد اطمینان و آرامش گردیـده است،و از این رو پنداشته انـد که مؤمنان از طبقهٔ پست اند و در نگاه نخستین این فرومایگی را می توان دید. (۱)

۱- ۴) -تفسیر معروف«بادی الرّأی»این است که مؤمنان ساده نگرند(به زعم کافران).

« وَ مٰا نَرىٰ لَکَمْ عَلَیْنٰا مِنْ فَضْلٍ -و نمی بینیم که شما را بر ما فضیلتی باشد».

کافران غافل اند از این که«رسالت»به ذات خود فضل بزرگی است.

« بَلْ نَظُنُّکُمْ کٰاذِبِینَ -بلکه پنداریم که دروغ می گویید».

۵/ این کافران پیرو خیال و گمان انـد و بنا بر این انـدیشه های تازه ای را که مخالف مصالح آنان باشد،به دروغ متّهم می کنند تا تبختر و تکبّر خود را توجیه کنند.

[۲۸]

نوح(ع)به این شبهه ها پاسخ داد که:

۱-وی از سوی خدا فرسـتاده شده و با آن که بشـر است این امتیاز را دارد که«هدایت»به دست او سپرده شده و«حجّت از جانب خدا»ست و کافران این امتیازها را ندارند.

۲-وی مال ندارد،امّا خداوند او را از رحمت گستردهٔ خود غنی ساخته که مهم تر از مال است.زیرا ثروت همهٔ دشواریها را حل نمی کند،امّا بر عکس رحمت خدا بیشتر آنها را از میان می برد.

۳-تهمت دروغ بستن به نوح ناشی از کوری و اندیشهٔ جدّی ناکردن است و در این حالت نوح آن کافران را به پذیرش رسالت مجبور نمی کنـد،و این سـخن ردّ قول آنـان توانـد بود که گفتنـد:« وَ مٰا نَرىٰ لَکُمْ عَلَیْنٰا مِنْ فَضْلٍ »زیرا آنـان پیامبر را همچون پادشاه می دانسـتند که بایـد دارای قوهٔ قاهره و تعیین کننـدهٔ راه زندگی مردم باشد،حال آن که پیامبر از برای هدایت آمده که بدون داشتن اختیار و آزادی میسّر نیست.

« قٰالَ یٰا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلىٰ بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّی وَ آتٰانِی رَحْمَهً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ -گفت:ای قوم من!چه می گوییـد اگر از پروردگارم حجّتی به همراه داشته باشم و او مرا رحمت خویش ارزانی کرده باشد و شما از دیدن آن ناتوان باشید».

یعنی ای قوم،اگر من به حق از جانب خدا آمده باشم و رحمتی(پیامبری)

از جانب خود به من داده باشد.

« أَ نُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ -آیا در حالی که خود نمی خواهید شما را به اکراه به قبول آن واداریم؟» و شما این حقیقت را درنیافته باشید(بیّنه بر شما پنهان بماند،یعنی راه راست یا حجّت واضح)و از قبول آن تن بزنید،شما را به پذیرش مجبور می کنیم؟! /۵

[سوره هود (۱۱): آیات ۲۹ تا ۳۱]

اشاره

وَ یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مالاً إِنْ أَجرِیَ إِلاّ عَلَی اَللّهِ وَ ما أَنَا بِطارِدِ اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لکِنِّی أَراکُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ (۲۹) وَ یا قَوْمِ مَنْ یَنْصُرُنِی مِنَ اَللّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ (۳۰) وَ لا أَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی خَزائِنُ اَللّهِ وَ لا أَعْلَمُ اَلْغَیْبَ وَ لا أَقُولُ إِنِّی مَلَکٌ وَ لا أَقُولُ لِلَّذِینَ تَزْدَرِی أَعْیُنُکُمْ لَنْ یُؤْتِیَهُمُ اَللّهُ خَیْراً اَللّهُ أَعْلَمُ بِما فِی أَنْفُسِهِمْ إِنِّی إِذاً لَمِنَ اَلظّالِمِینَ (۳۱)

معنای واژه ها

۳۱[تزدری]

:ازدراء به معنای خوار و حقیر شمردن است.

گفته می شود:زریت علیه یعنی از او عیبجویی کردم.

ص:۴۰

من مؤمنان را طرد نخواهم کرد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قوم نوح همچون مستکبرین هر دوره ای با پندارها و شبهه های خود «رسالت»را نپذیرفتند.در این بخش نوح به بیان واقعیّت رسالت و ردّ شبهه های باطل می پردازد.قوم نادان پنداشتند که نوح قصد تسلّط بر آنان دارد یا می خواهد به مال و ثروتی برسد.وی این ترس را برطرف کرد و گفت:او از ایشان مال نمی خواهد و مال را معیاری برای ارزش گزاری انسانها نمی داند و از این رو مؤمنان را به سبب فقر از نزد خود نمی راند و می گوید:حسابشان با خداست و به دیدار خدا خواهند شتافت.امّا کافران به سبب نادانی ارزشهای پست را معیار ارزش گذاری می دانستند که کاری نادرست است و خدا آن را نمی پسندد.هر کس با تکیه بر این گونه ارزشها مؤمنان را براند از رحمت و نصرت خدا دور است.

آن گاه نوح در ردّ شبهۀ دیگر گفت:وی مردی خارق العاده نیست که گنجینه های خدا به دست او باشد یا غیب بداند یا مانند فرشتگان از نور آفریده شده باشد.سپس نوح تکرار می کند که وی مؤمنان را،که منکرین به نظر حقارت به آنان می نگرند،طرد نخواهد کرد، /۵ زیرا از ضمیر ایشان آگاه است:اگر صادق باشند، خدا پس از مرگ به آنان خیر عطا خواهد کرد.پس چرا طردشان کند و دربارۀ آنان مرتکب ظلم باشد.

شرح آیات:

اشاره

پیامبر و اولیای رسالت

[۲۹]

اشراف قوم نوح و همچنین اشراف مستکبر هر قومی که مردم را

ص :۴۱

استثمار می کنند،به رویدادها جز از خلال طبقهٔ خود نمی نگرند،از این رو به پیامبران تهمت می زنند که به بهانهٔ دعوت به خداپرستی،خواهان ثروتند.پیامبران با تمام نیرو این تهمت را رد می کنند تا ثابت شود که دعوت اصلاحی از دعوتهای اشراف قوم،که هدفی جز بهره کشی بیشتر از مستضعفان ندارند،به کلّی جداست.

« وَ يٰا قَوْمِ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مٰالاً إِنْ أَجرِيَ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ -ای قوم من!در برابر تبلیغ رسالت خویش مالی از شما نمی طلبم مزد من تنها با خداست.» کار نوح مانند کار همهٔ انسانهاست:مزد می خواهد و هدفی دارد،امّا نه از مردم بلکه از خدا.بدین سان بار دیگر نوح ثابت می کند که رسالت او مهر غیبی دارد و از جانب خداست.وی نمی خواهد از«علم»خود بهره برداری کند تا در فهرست «ملأ»جای گیرد و به کسب ثروت از طریق ظلم به مردم و بهره کشی آنان بپردازد چنان که علمای فاسد می کنند.از این رو وی طرف مظلومان را می گیرد و آشکارا می گوید:

« وَ مٰا أَنَا بِطٰارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا -آنهایی را که ایمان آورده اند از خود نمی رانم.» طبقهٔ پست که به سوی ایمان می شتابند،گاهی رسوبات ذهنی منفی دارند که ناشی از جهل یا ستم دیدگی آنان است.رسالت الهی مسئول این رسوبات ذهنی نیست و طرد نکردن آنان همیشه به این معنی نیست که پیامبر کاملا تزکیه شان می کند،بلکه حسابشان با خداست.

/۵ « إِنَّهُمْ مُلاٰقُوا رَبِّهِمْ -آنان با خدای خویش دیدار خواهند کرد.» امّا اشراف قوم نوح بر گمراهی پای می فشردند و مردم را بر پایهٔ ثروت یا خون تقسیم می کردند.

« وَ لٰكِنِّي أَرٰاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ -ولی من شما را قومی نادان می بینم».

[۳۰]

طبقهٔ پست که به پیشواز ایمان رفت به دژ خدا در آمد و خدا کسانی را که به او پناهنده شوند حمایت می کند،و اگر کسی بخواهد آنان را براند و خدا اراده کند که یاریشان نماید،ارادهٔ خدا پیروز است،و طرد کننده را آن نیرو نیست که

خشم خدا را باز دارد.

« وَ یا قَوْمِ مَنْ یَنْصُرُنِی مِنَ اللّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ -ای قوم من!اگر آنها را از خود برانم چه کسی در قبال خدا مرا یاری خواهد کرد؟» این که پیامبر خدا مؤمنانی را که از طبقهٔ پایین جامعه هستند،حمایت می کند برای تسلّط به آنان یا افزودن شمار پیروان نیست بلکه به این سبب است که مؤمن اند و خدا مؤمنان را دوست دارد.

« أَ فَلا تَذَکَّرُونَ -آیا حقیقت را در نمی یابید؟» موضوع نیازمند یادآوری و تأمّل است تا آدمی بداند که کارها به دست خداست و او نه به ثروت و مقام بلکه به ایمان و کار نیک می نگرد.

من همانند شما بشرم

[۳۱]

نوح(ع)باز می گردد به تبیین ابعاد رسالت خود که همان ابعاد رسالت همهٔ پیامبران و نیز مصلحانی است که پیرو خط پیامبرانند:

نخست این که:پیامبر مردم را به سوی خدا و به سوی حقیقتی که با فطرتشان آن را می شناسند می خواند،و این /۵ سرمایهٔ اوست.وی به سوی خود نمی خواند،زیرا خود را دارای ثروت هنگفتی می داند.

« وَ لا أَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی خَزائِنُ اللّهِ -من به شما نمی گویم گنجینه های خدا نزد من است.» نمی گویم که خزاین خدا نزد من است.این خزاین در ذات آدمی و در زمینی است که خداوند بشر را به تسخیر آن به وسیلهٔ ایمان و کار نیک توانا ساخته است.پس این اندیشه نادرست است که از پیامبر خواسته شود تا در زمین چشمه ها روان سازد و گنجهای زندگی را بیرون آورد و بی آن که کار کنند به آنان اعطا کند.

دوم این که:پیامبر مدّعی غیب دانی نیست مگر آنچه خداوند در خلال رسالتش به او وحی کند و از این رو وی به مردم وعدهٔ رفاه نمی دهد که مثلا

دستهایشان را بگیرد و به معادن زر و سیم راهنمایی شان کند.

«وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ -و غيب نمى دانم.» سوم اين كه:مدّعى داشتن قوّۀ قاهره نيست و از قبيل فرشتگان هم نيست.

«وَ لا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ -و نمى گويم فرشته هستم.» چهارم اين كه:نسبت به مردم ادّعاى برترى ندارد.

«وَ لا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللّهُ خَيْراً -و نمى گويم كه خدا به آنان كه شما به حقيقت در آنها مى نگريد خير خود را عطا نكند.» يعنى به كسانى كه در نظر شما حقيرند نمى گويم كه خدا به ايشان خير نخواهد بخشيد،خير و شر از خود آدمى است.كار نيك از نيّت خوب نشأت مى كند و آن را خدا مى داند و بس.

«اَللّهُ أَعْلَمُ بِما فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذاً لَمِنَ الظّالِمِينَ -خدا به آنچه در دلهاى آنهاست آگاهتر است،اگر چنين كنم از ستمكاران خواهم بود.» /۵

[سوره هود (۱۱): آیات ۳۲ تا ۳۹]

اشاره

قالُوا يا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَكْثَرْتَ جِدالَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّادِقِينَ (۳۲) قالَ إِنَّما يَأْتِيكُمْ بِهِ اَللّهُ إِنْ شاءَ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) وَ لا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كانَ اَللّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۳۴) أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَراهُ قُلْ إِنِ اِفْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرامِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمّا تُجْرِمُونَ (۳۵) وَ أُوحِيَ إِلى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلاّ مَنْ قَدْ آمَنَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما كانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) وَ اِصْنَعِ اَلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا وَ لا تُخاطِبْنِي فِي اَلَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۳۷) وَ يَصْنَعُ اَلْفُلْكَ وَ كُلَّما مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَما تَسْخَرُونَ (۳۸) فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقِيمٌ (۳۹)

ص: ۴۴

معنای واژه ها

۳۶[تبتئس]

:ابتئاس به معنای اندوهگین شدن است.

۵/

و شما نتوانید گریخت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نوح(ع)در راه تبلیغ حق پیوسته می کوشید تا آن که قوم او رنجیدند و گفتند:

«یا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَکْثَرْتَ جِدالَنا»

و از او خواستند که به سخن پایان دهد و عذابی را که وعده داده به انجام برساند،غافل از این که وی فقط رسانندهٔ پیام خدایش است،و اگر خدا بخواهد آنان را عذاب کند،از حکم و سلطهٔ او نمی توانند بگریزند.امر تبلیغ که نوح بر عهده دارد با«هدایت»فرق دارد:هدایت و اضلال به دست خداست و اگر او بخواهد گروهی را به سبب ناسپاسی به نعمت رسالت در گمراهی باقی گذارد،پیامبر نمی تواند هدایتشان کند.همچنین رسالتها کار پیامبران نیست بلکه ناشی از وحی خداست و هر گاه پیامبری به دروغ ادّعای رسالت کند مسئول عملش است امّا اگر در ادّعای خود صادق باشد مسئول کفر قوم خود نیست و از عمل آنان بری است.

خداوند به نوح وحی کرد که مدّت تبلیغ او به پایان رسیده است،زیرا به جز شماری از قوم او که ایمان آورده اند کسی دعوت او را نخواهـد پـذیرفت و نبایـد به کارهای آنان غمگین شود.بـدین سان مرحلهٔ آمادگی برای عذاب آغاز شد.خداوند به پیامبر خود فرمود /۵ تـا کشتی را بسـازد و دربـارهٔ گناهکاران قوم با او سـخن نگویـد و شـفاعت نخواهـد،زیرا به ناچار غرق خواهند شـد.نوح(ع)کشتی را می سـاخت و مسـتکبران بر او می گذشـتند و تمسـخر می کردنـد،امّـا وی می گفت:ما نیز روزی شـما را تمسـخر خواهیم کرد چنان که شـما امروز ما را مسـخره می کنیـد،و آن روز خواهیـد دانست که بهرهٔ شـما عـذاب خوار کننده است.

شرح آیات:

اشاره

از قوم تو جز کسانی که گرویدند دیگر کسی ایمان نخواهد آورد

[۳۲]

از بـارزترین صـفات پیـامبری کـه انبیـای بزرگ از آن برخـوردار بودنــد، پایــداری و پافشـاری در دعـوت بی اظهـار نـاتوانی است.نوح(ع)به سبب مجادلهٔ بسیار با قوم خود،آنان را رنجانید تا آن که خواستار عذاب شدند و گمان کردند که آمدن عذاب برای ایشان بهتر از دعوت نوح است که پیوسته و همه جا دامنگیر آنان است.

« قالُوا یا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَکْثَرْتَ جِدالَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ -گفتنـد:ای نوح!با ما جـدال کردی و بسیار هم جدال کردی،اگر راست می گویی هر وعده ای که به ما داده ای بیاور.» نوح(ع)شب و روز،نهان و آشکار قوم خود را به خدا پرستی دعوت کرد و ۹۵۰ سال در میان ایشان بود.مدام با ایشان سـخن می گفت و آنان را به سـختی بیم می داد تا این که قوم او ملول شدنـد امّا او نومید نگردید.سـزاست که اهل رسالت در هر روزگاری در دعوت این چنین پایداری نشان دهند هر چند که زمان دعوت به درازا بکشد.

[۳۳]

نوح سـخن آخر منکران را بی پاسخ نگـذاشت،بلکه بـار دیگر به آنان هشـدار داد که خـداست که عـذاب را می آورد نه او،و وقتی عذاب آمد،از آن

نمی توانند بگریزند.

« قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ -گفت خـداست که اگر بخواهد آن وعده را آشکار می کند و شـما از آن نتوانید گریخت.» و این نشانهٔ مهمّ دیگری در رسالتهای آسـمانی است که پیامبران به نفع خود ادّعایی ندارند و مردم را یادآور می شوند که آنان فقط نقش مبلّغ دارند،و کار به دست خداست.

۵/

[۳۴]

در تأکیـد این حقیقت نـوح یـادآوری می کنـد که خیر خـواهی و انـدرز جز به اجـازهٔ خـدا سودی نمی بخشـد،زیرا هـدایت و ضلالت تنها به فرمان و اجازهٔ اوست، و هر گاه کسـی به نعمت عقل ناسپاسی کند،خداوند آن را از وی می گیرد و در نتیجه از نصیحت سودی نمی برد.

« وَ لاَ يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ -و اگر خدا خواسته باشد که گمراهتان سازد اگر من بخواهم شـما را انـدرز دهم اندرزم سود نخواهد کرد.اوست پروردگار همهٔ شـما و همه بدو باز می گردیـد.» «غیّ»نادانی ناشـی از اعتقاد فاسد است.توضـیح آن که نادانی گاهی در انسانی پیدا می شود که نه اعتقاد خود دارد و نه اعتقاد بـد،و گاهی در اعتقاد به امری فاسـد است و این نوع دوم را«غیّ»خواننـد،و این غیّ گاهی بدان جا منتهی می شود که خدا نعمت عقل را از بشر می گیرد و او باطل را حق می پندارد و به آن معتقد می گردد.

[۳۵]

همـهٔ رسالتهای خدا چنین است.رسالت نوح با آنچه به محمّد(ص) نازل شد یکی است و همه از جانب خداست.پیامبر می داند دامنـهٔ خیانت کسـی که به خـدا افترا می بنـدد تا چه حدّ است!امّا آن که هدایت را نمی پذیرد گناه او نیز ساده نیست،و این که کسی موضوع را سهل بینگارد و رسالت پیامبر را به مجرّد احتمال دروغ بودن آن نپذیرد گناه بزرگی را مرتکب شده است.

« أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا

ص :۴۷

تُجْرِمُونَ

-یا می گویند که من به خدا دروغ بسته ام بگو اگر به خدا دروغ بسته باشم گناهش بر من است و من از گناهی که می کنید مبرّا هستم.» طبرسی در مجمع البیان گوید:«گفته اند مراد محمّد(ص)است و منظور این است که آیا کافران قوم محمّد(ص)خبری را که وی دربارۀ نوح(ع)می دهد، باور می دارند،یا آن که آن را دروغی می دانند /۵ که خود او ساخته است؟و نیز به قولی مراد نوح است و وی به خدا دروغ می بندد». (۱)

امّا در تفسیر آیات قرآن امکان بیش از یک وجه هست و از این رو توان گفت:تنها رسالت محمّد(ص)نیست بلکه رسالت نوح نیز مطرح است.

[۳۶]

نوح(ع)به جدال به قوم خود ادامه می داد و زمانی آن را رها کرد که خداوند فرمود:از حالا به بعد ایمان ایشان محال گردید و تو نباید غمگین باشی و به سبب کارهایشان بد حال گردی.

« وَ أُوحِيَ إِلىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلاّٰ مَنْ قَدْ آمَنَ فَلاٰ تَبْتَئِسْ بِمٰا كٰانُوا يَفْعَلُونَ -و به نوح وحی رسید که از قوم تو جز آن گروه که ایمان آورده اند دیگر ایمان نخواهند آورد.از کردار آنان اندوهگین مباش.» پیامبران از جانب خدا به روشنی می رسند و پرتوی از جنبش و شتاب برای تبلیغ پیام خدا می گیرند و از غم این که چرا مردم ایمان نمی آورند خود را هلاک می کنند.قرآن می گوید: طه مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ (۲) و نیز:« فَلَعَلَّكَ بٰاخِعٌ نَفْسَكَ عَلىٰ آثٰارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهٰذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً» ، (۳) و اینک نوح(ع)به سبب تبلیغ دچار سختی و غم می شود،امّا خدایش او را از این کار باز می دارد و دستور می دهد که از شیوۀ عادی پیروی کند.

۱- ۵) -مجمع البیان ج ۶،ص ۱۵۸.

۲- ۶) -طه ۱/.

۳- ۷) -الکهف۶/.

کافران غرق خواهند شد

[۳۷] ۵/

جریان عذاب با ساختن کشتی آغاز می شود.

« وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا -کشتی را زیر نظر ما بساز.» نوح(ع)گامی بر نمی دارد مگر طبق برنامه ای که خدا برای او ترسیم کرده، و زیر چتر حمایت او قرار دارد.

وَ لا تُخاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ

-و دربارۀ این ستمکاران با من سخن مگوی که همه غرقه اند.» در دل نوح بقیّه ای از آرزو مانده بود که او را وامی داشت که با تضرّع به درگاه الهی در آخرین لحظه از او لغو عذاب را بخواهد،امّا پیامبر پس از یأس از ایمان قوم نباید بر آنان دل سوزی کند،زیرا سزاوار عذابند.

[۳۸]

نوح،ساختن کشتی را در بیابانی خشک آغاز کرد و این برای اجابت فرمان خدا و ایمان به راستی وعدۀ او بود که دلالت می کرد وی پیرو هوای نفس نیست و به خدا دروغ نمی بندد.چه،اگر چنین می بود دلیلی برای ساختن کشتی در صحرا وجود نداشت.

پیامبران به کارهایی دست می زنند که مردم آنها را نوعی از دیوانگی می پندارند،چرا که با آگاهیها و اندیشه های زمان و نیز با رویدادهایی که اتّفاق می افتد یا حوادث احتمالی متناسب نیست.این خود دلیل روشنی است که آنان تابع وحی اند،و گاهی پیامبر نمی داند که چرا و گاهی پیغمبران نمی دانند که چرا از سوی خدا به فلان امر مأمور شده اند،و این گواه میزان خلوص ایشان است و نیز دلیل است به این که منحصرا با غیب ارتباط دارند.

« وَ یَصْنَعُ الْفُلْکَ،وَ کُلَّما مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ -نوح کشتی می ساخت و هر بار که مهتران قومش بر او می گذشتند مسخره اش می کردند.» این که مردم نوح را مسخره می کردند،گواه آن است که وی پیامبری بود که از جریان عادی پیروی نمی کرد بلکه به سبب ایمان به غیب با آن مبارزه می کرد.

قالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسْخَرُ مِنْكَمْ كَما تَسْخَرُونَ

-اگر شما ما را مسخره می کنید زودا که ما هم همانند شما مسخره تان کنیم.» /۵ [۳۹]

نوح آنان را به فرجام بدی که در انتظارشان بود بیم داد.

« فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ -به زودی خواهید دانست که عذاب بر که رسد و خوارش سازد.» یعنی خواهید دانست که عذاب خوار کننده به سراغ چه کسی آمده،در دنیا در سراسر تاریخ چه کسی را رسوا خواهد کرد؟ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقِيمٌ -و عذاب جاوید بر که فرود آید.» عذاب دایمی آخرت که را خواهد گرفت؟ /۵

[سوره هود (۱۱): آیات ۴۰ تا ۴۴]

اشاره

حَتّى إِذا جاءَ أَمْرُنا وَ فارَ اَلتَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيها مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اِثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ اَلْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِيلٌ (۴۰) وَ قالَ ارْكَبُوا فِيها بِسْمِ اَللّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۱) وَ هِیَ تَجْرِی بِهِمْ فِی مَوْجٍ كَالْجِبالِ وَ نادى نُوحٌ اِبْنَهُ وَ كانَ فِی مَعْزِلٍ يا بُنَیَّ ارْكَبْ مَعَنا وَ لا تَكُنْ مَعَ اَلْكافِرِينَ (۴۲) قالَ سَآوِی إِلى جَبَلٍ يَعْصِمُنِی مِنَ اَلْماءِ قالَ لا عاصِمَ اَلْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اَللّهِ إِلاّ مَنْ رَحِمَ وَ حالَ بَيْنَهُمَا اَلْمَوْجُ فَكانَ مِنَ اَلْمُغْرَقِينَ (۴۳) وَ قِيلَ يا أَرْضُ ابْلَعِی ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعِی وَ غِيضَ اَلْماءُ وَ قُضِیَ اَلْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى اَلْجُودِیِّ وَ قِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ (۴۴)

/۵

ص: ۵۰

معنای واژه ها

[و فار]

:جوشید،فوران کرد،«فور»در اصل به معنی بلند شدن است.

[تنور]

:تنور معروف که در آن نان می پزند.

۴۱[مرسی]

:«ارساء»نگاه داشتن کشتی با چیزی که آن را متوقّف کند.

۴۳[سآوی]

:از«أوی یأوی»یعنی منزل و جای گرفت (پناه گرفتن).

[یعصمنی]

:باز دارد مرا.

۴۴[اقلعی]

:اقلاع:از ریشه برانداختن تا اثری از آن نماند، «اقلعت السماء»:بارانش از میان رفت و چیزی از آن نماند.«اقلع عن الأمر»:به کلّی آن را رها کرد.

[الجودیّ]

:نام کوهی.

۵/

دوری باد بر ستمکاران

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نوح منتظر امر الهی و آمادهٔ اجرای وظایف بود تا آن که امر خـدا آمـد و آب از تنور خانهٔ پیر زن جوشـید.به نوح وحی شد که سوار کشـتی شود و از هر جانـداری زوجی در آن فراهم آورد و نیز خـانواده را به جز افراد کـافر که زن و دو پسـر او بودنـد و همچنین مؤمنانی به شمار اندک در آن جمع کند.نوح با توکّل به خدا و با آگاهی به

ص :۵۱

این که حرکت و ایستادن کشتی به اذن خداست،به کشتی در آمد.امواج کوه پیکر طوفان به حرکت آمد.نوح پسر خود را که در کناری نشسته بود ندا کرد و گفت تا همراه او به کشتی درآید و کافران را رها کند،امّا وی می پنداشت که اگر بالای کوه برود نجات خواهد یافت.نوح او را بیم داد و گفت:در برابر فرمان خدا باز دارنده ای نیست مگر آن که لطف خدا شامل حال شود،و پیش از پایان گیری گفتگو موج رسید و پسر نوح را غرق کرد.آن گاه ندای غیبی که در آن فرمانهایی قاطع بود رسید:ای زمین آب را فرو ببر و ای آسمان /۵ از بارانیدن دست بازدار.آب فروکش کرد و امر انجام شد و کشتی بر کوه قرار گرفت و ستمکاران از رحمت خدا محروم شدند.

شرح آیات:

اشاره

گروه اندکی به نوح گرویدند

[۴۰]

لحظه ای که صاحبان رسالت منکران را با آن بیم می دادند و آنان تمسخر می کردند،فرا رسید.اینک حقیقتی که پیامبر گفته بود،وقوع یافته و راه گریز نبود.فرمان خدا صادر شده و آب از تنوری که عادتا دور از آب است جوشیده بود.

نوح با خانواده و شمار کمی از مؤمنان به کشتی در آمده بودند.

حَتّی إِذا جاءَ أَمْرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ أَهْلَکَ إِلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِیلٌ

-چون فرمان ما فراز آمد و تنور جوشید گفتیم از هر نر و ماده دو تا و نیز خاندان خود را در کشتی بنشان-مگر آن کس که حکم از پیش درباره اش صادر شده باشد-و نیز آنهایی را که به تو ایمان آورده اند،و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند.»
در حدیثی به نقل از مفضّل بن عمر از ابو عبد اللّه(ع)چنین آمده است:تنور در خانۀ زنی مؤمنه در دیر قبله جانب راست مسجد کوفه قرار داشت.مفضّل گوید:

پرسیدم که فوران آب چگونه بود؟فرمود:خداوند خواست که به قوم نوح معجزه ای نشان دهد،باران سختی فرستاد و فرات و نیز چشمه ها پر آب شد و خدا آن قوم را

غرق کرد و نوح و کشتی نشینان را رهانید.گفتم:نوح چه مدّت در کشتی ماند تا آب فروکش کرد و وی بیرون آمد؟فرمود:هفت شبانه روز. (۱)

۵/

[۴۱]

چون نوح با پیروان صالح خود در کشتی نشست،روح ایمان خالص در آنها تجلّی کرد و آمرزش و رحمت خدا را به یاد آوردند.آمرزش گناهانشان را از میان می برد و رحمت سبب برکات و فضل خدا بود.

« وَ قٰالَ ارْكَبُوا فِيهٰا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٰاهٰا وَ مُرْسٰاهٰا -گفت بر آن سوار شوید که به نام خدا به راه افتد و به نام خدا بایستد.» هر چیزی مخلوق خدا و با او قائم است،به نام خدا حرکت و رشد می کند و سخن می گوید،جز این که حوادثی وجود دارد که تدبیر خداوند در آنها بیشتر تجلّی می کند مانند کشتی نوح که آن را به فرمان خدا ساخت بی آن که پیش از آغاز کردن ابعاد عملی آن را بداند.نوح نمی دانست که کشتی به کجا می رود و در کجا و کی می ایستد،به خدا اعتماد کرده بود،زیرا یقین داشت که کشتی تحت تدبیر الهی و سلطهٔ مطلقهٔ او بر عالم هستی است.

« إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِيمٌ -زیرا پروردگار من آمرزنده و مهربان است.»

ظالمان را دوری باد

[۴۲]

در فاصلهٔ یک لحظه و لحظهٔ دیگر صحراها به دریاهای موّاج بدل شد.

موجهایی که چون کوه های متحرّک بود متلاطم شد.نوح پسرش را دید که در گوشه ای ایستاده،ندا زد تا با او سوار کشتی شود-شاید این کار به سبب شفقت پدری یا رحمت نبوّت بود-به هر حال پسر بدبخت دعوت را رد کرد،زیرا توکّل او به خدا نبود بلکه به مادّهٔ بی اراده بود که از پیش به آن تعلّق داشت.از این رو گفت:برای حفاظت خود از طوفان به کوه پناه خواهم گرفت.

« وَ هِیَ تَجْرِی بِهِمْ فِی مَوْجٍ كَالْجِبٰالِ وَ نٰادیٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَ كٰانَ فِی مَعْزِلٍ يٰا بُنَیَّ ارْكَبْ مَعَنٰا وَ لاٰ تَكُنْ مَعَ الْكٰافِرِينَ

ص :۵۳

۱- ۸) -بحار الأنوار،ج ۱۱،ص ۳۳۳،شمارهٔ ۵۶.

-کشتی،آنان را در میان امواجی چون کوه می برد.نوح پسرش را که در گوشه ای ایستاده بود ندا داد:ای پسر!با ما سوار شو و با کافران مباش.» پسر نوح که به گفتهٔ برخی نامش کنعان بود،از جملهٔ کسانی بود که در کنار معرکهٔ گرم حق و باطل می ایستند.وی نمی خواست در مسائل مربوط به رسالت وارد شود.بسیاری از اشخاص ترسو که شجاعت پیوستن به راه خدا را ندارند چنین اند،امّا این گونه اشخاص سرانجام /۵ به کافران می پیوندند،و تنها ایمان است که آدمی را نجات می دهد.

[۴۳]

قَالَ سَآوِی إِلیٰ جَبَلٍ یَعْصِمُنِی مِنَ الْمٰاءِ قٰالَ لاٰ عٰاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ وَ حٰالَ بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ فَکٰانَ مِنَ الْمُغْرَقِینَ - گفت:من بر سر کوهی که مرا از آب نگه دارد جا خواهم گرفت.گفت:امروز هیچ نگهدارنده ای از فرمان خدا نیست مگر کسی را که بر او رحم گیرد ناگهان موجی میان آنان حایل گشت و او غرق شد.» [۴۴]

در فاصلهٔ زمانی میانهٔ صبح و شام وضع زمین دگرگون شد و قوم ستمکار به هلاکت رسیدند،ناگاه ندا در دادند که«یا أرض ابلعی ماءک»،آبها به مخازن زیر زمینی فرو رفتند و ابرها که به فرمان خدا باران می ریختند پراکنده شدند و بقیهٔ آبها در چشمه ها و دریاها سرازیر شد و قصّه پایان گرفت.کشتی بر کوهی نشست و روی زمین از ستمکارانی که به قدرت خداوند ملعون و مطرود شدند پاک گردید.

« وَ قِیلَ یٰا أَرْضُ ابْلَعِی مٰاءَکِ وَ یٰا سَمٰاءُ أَقْلِعِی -و گفته شد ای زمین! آب خود را فرو بر و ای آسمان باز ایست.» «اقلعی»یعنی دست بازدار.مفسّری گفته است:آبی که از آسمان باریده بود،روی زمین باقی ماند،زیرا خدا به زمین امر کرد:«ابلعی ماءک»و نگفت«ابلعی الماء»امّا این گوینده توجّه نکرده که همهٔ آبها در واقع از زمین است.

ص :۵۴

وَ غِيضَ الْمٰاءُ

-آب پايين آمد.» يا فروكش كرد.

« وَ قُضِىَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ -و كار به پايان آمد و كشتى بر كوه جودى قرار گرفت.» فرمان خدا دربارۀ هلاك ستمكاران و رهايى مؤمنان و تحقّق جزاء براى هر دو گروه در دنيا انجام شد.

« وَ قِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ -و ندا آمد كه اى لعنت باد بر مردم ستمكاره.» /۵

[سوره هود (۱۱): آيات ۴۵ تا ۴۹]

اشاره

وَ نٰادىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقٰالَ رَبِّ إِنَّ اِبْنِى مِنْ أَهْلِى وَ إِنَّ وَعْدَكَ اَلْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ اَلْحٰاكِمِينَ (۴۵) قٰالَ يٰا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صٰالِحٍ فَلاٰ تَسْئَلْنِ مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّى أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ اَلْجٰاهِلِينَ (۴۶) قٰالَ رَبِّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْئَلَكَ مٰا لَيْسَ لِى بِهِ عِلْمٌ وَ إِلاّٰ تَغْفِرْ لِى وَ تَرْحَمْنِى أَكُنْ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ (۴۷) قِيلَ يٰا نُوحُ اِهْبِطْ بِسَلاٰمٍ مِنّٰا وَ بَرَكٰاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلىٰ أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنّٰا عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۴۸) تِلْكَ مِنْ أَنْبٰاءِ اَلْغَيْبِ نُوحِيهٰا إِلَيْكَ مٰا كُنْتَ تَعْلَمُهٰا أَنْتَ وَ لاٰ قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هٰذٰا فَاصْبِرْ إِنَّ اَلْعٰاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (۴۹)

ص: ۵۵

سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پیش از آن که نوح به زمین باز گردد،دربارۀ فرجام پسر غریقش پرسید،و این به سبب جاذبۀ شفقتی است که خدا در دل هر پدری نهاده است اگر چه پدر پیر پیامبران باشد،امّا خداوند او را یادآور شد که معیار در نزد خدا کردار نیک است نه انتساب به این و آن.نوح دریافت که سبب انحراف بشر تنها وجود محیط فاسد یا سلطۀ ستمکاران نیست،و گاهی علّت در خود آدمی نهفته است.از این رو از خدا خواست که آمرزش و رحمت خود را شامل حال او کند و او را از انحراف باز دارد،و بی رحمت و آمرزش او آدمی زیانکار خواهد بود.پیروان نوح و آنانی که خداوند ایشان را به زمین باز گردانید و سلام و برکات خود را شامل حالشان کرد چنین بودند،آنان نیز انگیزه های انحراف را داشتند:برخی به راه انحراف رفتند و برخی دیگر به ریسمان هدایت الهی چنگ زدند.

در پایان داستان نوح،قرآن به پندهایی از این قصّه از قبیل صبر و پرهیزگاری اشاره می کند و می گوید:فرجام نیک /۵ از آن پرهیزگاران است و این به صبر و پایداری نیاز دارد.

شرح آیات:

اشاره

تسلیم در برابر قضای الهی

[۴۵]

در حدیثی آمده است:«شیطان مخفیانه به کشتی نوح درآمد»واقع این است که حکمت آفرینش آدمی آزمایش،و وجود شیطان جزئی از معادلۀ

آزمایش است و انحراف آدمی همیشه به سبب فشار عامل خارجی نیست بلکه هوا و شهوت و فریفتگی به مظاهر زندگی که خدا در وجود هر کسی نهاده است،جزء دیگری از معادلهٔ آزمایش و حکمت نخستین زندگی است.

چنین بود آدم ابو البشر نخستین کسی که به انگیزهٔ رسیدن به ملك و خلود مرتکب خطا شد،امّا رحمت و عصمت الهی او را دریافت و نجاتش داد.

نوح نیز با کافران در می آویزد و مبارزه با جبت داخلی و طاغوت خارجی را پیروزمندانه به پایان می برد،لیکن هم چنان به آمرزش و رحمت پروردگار نیازمند است تا او را از تکرار خطا باز دارد.نوح با ظرافت خاص از خدا می خواهد که به وعدهٔ خود دربارهٔ رهایی خانوادهٔ او وفا کند امّا به صراحت پاسخ می شنود که«إنّه لیس من أهلك»،زیرا پیوند حقیقی او با نیکوکاران است و پسر او معیار عمل صالح را ندارد.

« وَ نادیٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمِینَ -نوح پروردگارش را ندا داد:پروردگار من،پسرم از خاندان من بود و وعدهٔ تو حق است و نیرومندترین حکم کنندگان تو هستی.» [۴۶]

قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ -گفت:ای نوح!او از خاندان تو نیست،او عملی است ناصالح.از سر ناآگاهی از من چیزی مخواه، بر حذر می دارم تو را که از مردم نادان باشی.» این آیه اشارتی دارد به اینکه آدمی باید در برابر تقدیرهایی که /۵ حکمت آنها را نمی داند رضای کامل داشته باشد و نیز به او امری که از فلسفهٔ آنها آگاه نیست تسلیم مطلق باشد.

[۴۷]

تسلیم پیامبران در برابر خدا و اوامر و تقدیرهای او به سبب احراز والاترین درجات تربیت است.از این رو می بینیم که نوح از عصمت الاهی یاری می جوید تا دربارهٔ چیزی که بدان آگاهی ندارد نپرسد و دربارهٔ اموری که به صلاح او و صلاح رسالت و امّت اوست و وی نمی داند سؤال نکند.

قَالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ مَا لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَ إِلاّ تَغْفِرْ لِی وَ تَرْحَمْنِی أَکُنْ مِنَ الْخَاسِرِینَ

-گفت:ای پروردگـار من!پناه می برم به تو اگر از سر ناآگاهی چیزی بخواهم،و اگر مرا نیامرزی و بر من رحم نگیری زیانکار خواهم بود.» آمرزش خدا از ضروریّات زندگی برای آدمی است تا آثار گناهان و خطاها را که وی همیشه در معرض آنهاست از میـان ببرد و بـدون آمرزش این آثار در دل جایگیر شـده،و حجاب عقل می شود.رحمت الاهی نیز یکی دیگر از ضـروریّات اسـت تـا انسـان پـاک بمانـد و ضـعف و نـاتوانی او را بـه سـوی گناهـان نکشـد.در دعـا آمـده است:«اللّهمّ اغننـا بحلالـک عن حرامـک،و بطاعتـک عن معصـیتک،و بفضـلک عمّن سواک...»یعنی خـدایا مـا را بـا حلالت از حرام،با طاعتت از نافرمانی و با فضـل و بخشـش از دیگران بی نیاز کن.رحمت خـداست که آدمی را از گناهان باز می دارد و در این مورد فرقی میان پیامبر و غیر او نیست.

[۴۸]

نوح با فرمان خدا به زمین آمد و دو هدیه آورد:سلام و برکت.

«سـلام»به معنی حفظ نعمتی است که اکنون برجا و موجود،و به دنبال آن دفع ضـرری که سبب زوال نعمتهاست،و«برکت»یعنی افزونی نعمتها و پیشرفت در عرصهٔ زندگی.

« قِیلَ یَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلاَمٍ مِنَّا وَ بَرَکَاتٍ عَلَیْکَ وَ عَلَی أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ - گفته شـد:ای نوح!با سـلامت و برکاتی که بر تو و آنها که همراه توانـد ارزانی داشـته ایم فرود آی.» سـلام و برکت از سوی خدا و به سـبب رسالت است و کسـی که به رسالت وقعی نگـذارد،از آن دو محروم،و منکر رسـالت می شود از این رو قرآن برخی امّتها را مشـمول سـلام و امن دانسـته و برخی دیگر را محروم شمرده است.

« وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ یَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِیمٌ -و امّتهـایی هسـتند که آنهـا را بر خوردار می سـازیم،آن گـاه دسـتخوش عـذاب دردآور می شوند.» /۵ زیرا گروه دوم رسالت را نپذیرفته و دین خود را تغییر داده اند،و این آیه

اشاره دارد به این که سنّت اوّلیّهٔ زندگی سلام و برکت است به شرط آن که آدمی منحرف نشود.

خلاصهٔ قصّه

[۴۹]

از قصّهٔ نوح و قوم او دو نکته می آموزیم:

۱-رسالت محمد(ص)ادامهٔ رسالت نوح است و هیچ کس از قوم محمّد(ص)داستان نوح را نمی دانسته،یا دست کم به تفصیلی دقیق که حتی حالات نفسانی،علل اجتماعی و عوامل طبیعی موجود در ساختار قصّه را بیان می کند با آن آشنایی نداشته است.قرآن همهٔ اینها را برای این که گواهی بر صدق رسالت محمّد(ص)باشد،یاد کرده است.

۲-هر رسالتی با مخالفتهای جاهلانه رو به رو بوده است و حامل یا حاملان رسالت می بایست به سلاح تقوا و صبر برای رسیدن به فرجام نیکو مسلّح باشند.

«تِلْکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهٰا إِلَیْکَ مٰا کُنْتَ تَعْلَمُهٰا أَنْتَ وَ لاٰ قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هٰذٰا -اینها از خبرهای غیب است که بر تو وحی می کنیم و نه تو و نه قومت پیش از این،آن را نمی دانستید.» بنا به مضمون این آیه حتّی رسول خدا از ماجرای نوح آگاهی نداشته و هر چه می دانسته است از جانب خدا نه از توانایی و ذکاوت وی بوده است.

«فَاصْبِرْ إِنَّ الْعٰاقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ -پس صبر پیشه کن که عاقبت از آن پرهیزگاران است.» صبر نوح در واقع دراز و مشقّت بار بود و اثر قاطعی در هلاکت دشمنانش داشت.

۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۵۷]

اشاره

وَ إِلیٰ عٰادٍ أَخٰاهُمْ هُوداً قٰالَ یٰا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ مُفْتَرُونَ (۵۰) یٰا قَوْمِ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلَی اَلَّذِی فَطَرَنِی أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۵۱) وَ یٰا قَوْمِ اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُرْسِلِ اَلسَّمٰاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرٰاراً وَ یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلیٰ قُوَّتِکُمْ وَ لاٰ تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِینَ (۵۲) قٰالُوا یٰا هُودُ مٰا جِئْتَنٰا بِبَیِّنَةٍ وَ مٰا نَحْنُ بِتٰارِکِی آلِهَتِنٰا عَنْ قَوْلِکَ وَ مٰا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِینَ (۵۳) إِنْ نَقُولُ إِلاَّ اِعْتَرٰاکَ بَعْضُ آلِهَتِنٰا بِسُوءٍ قٰالَ إِنِّی أُشْهِدُ اَللّٰهَ وَ اِشْهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمّٰا تُشْرِکُونَ (۵۴) مِنْ دُونِهِ فَکِیدُونِی جَمِیعاً ثُمَّ لاٰ تُنْظِرُونِ (۵۵) إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اَللّٰهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ مٰا مِنْ دَابَّةٍ إِلاّٰ هُوَ آخِذٌ بِنٰاصِیَتِهٰا إِنَّ رَبِّی عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۵۶) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ مٰا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَیْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفُ رَبِّی قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لاٰ تَضُرُّونَهُ شَیْئاً إِنَّ رَبِّی عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ (۵۷)

معنای واژه ها

۵۲[مدرارا]

:مدرار به معنای فراوان و پیاپی اما به اندازهٔ نیاز به آن نه بیشتر که مایهٔ خرابی و زیان باشد.

۵۴[اعتراک]

:«عرا یعرو»به معنای اصابت کردن و وارد آوردن است.

ص :۶۰

هود گفت:من به خدا توکّل کردم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هود(ع)از جانب خدا به قوم عاد فرستاده شد و با همان ندای ایمانی سلف خود نوح(ع)آنان را به سوی حق تعالی فرا خواند:

۱-خدای یگانه را که جز او معبودی نیست بپرستند و بدانند که پرستش طاغیان یا بت ها افترا و گمراهی است.

۲-گفت که از آنان مزدی نمی خواهد و اجرش بر خدایی است که وی را آفرید.آیا نمی اندیشند تا بدانند میان پیامبر راستین و آن طاغیان و کاهنان مفتری که هدفشان سلطه و استکبار در روی زمین است،فرقهاست.

۳-از آنان خواست که خود را اصلاح کنند و به تعالیم الهی باز گردند تا نعم خدا بر ایشان افزون تر شود و نیروی فعلی آنان بیشتر گردد و اگر نپذیرند از گناهکاران و مخالفان خدا و رسول او و نیز سزاوار عذاب خواهند بود.

۵/امّا قوم هود هر سه دعوت را رد کردند و گفتند:دلیل کافی بر راستی پیامبری خود نداری و ما خدایان خود را رها نمی کنیم و با این که تو مزدی نمی خواهی،زمام امور خود را به دست تو نمی دهیم،و پنداشتند که سخن نوح ناشی از جنونی است که به سبب خشم خدایان بر او رسیده است.آن گاه هود از قوم خود کنار کشید و از بت پرستی آنان بیزاری نمود و خدا را بر این امر گواه گرفت و دل به خدا بست و با همهٔ آنان به مبارزه برخاست و فرمود:او را مهلت ندهند و هر چه می توانند کید کنند،تا وی نهایت ناتوانی ایشان را در راه مخالفت کفر آمیز بداند.

هود به خدایی دل بسته بود که دارندهٔ هر جاندار و مدبّر کارهای اوست.وی سالک

ص :۶۱

راه راست بود و با تمام نیرو بدان راه فرا می خواند.هود به آنان هشدار داد که با ابلاغ رسالت مسئولیت خود را به پایان برده و خداوند قوم دیگری را جایگزین ایشان خواهد کرد(نابودشان خواهد کرد)بی آن که آنان بتوانند زیانی به وی برسانند،خدا نگهبان همه چیز است.

شرح آیات:

اشاره

رسالت هود و ابعاد آن

[۵۰]

خداوند کسی را به سوی عاد فرستاد که وی را«اخ»می خواند تا قبول رسالت آسان تر و مطلب روشن تر باشد.هود ایشان را به پرستش خدا و ترک معبودهای دروغین فرا خواند و از همان آغاز گفت که بت ها دروغی و پلیدند.روش او مانند روش پیامبران بود که در راه تبلیغ دین هرگز وقفه ای روا نمی دارند.

« وَ إِلى عادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ مُفْتَرُونَ -و بر قوم عاد برادرش هود را فرستادیم.گفت:ای قوم من! خدای یکتا را بپرستید،شما را هیچ خدایی جز او نیست و شما دروغ سازانی بیش نیستید.» ای قوم،شما با ادّعای این که بت ها مظاهر خدا در زمین هستند به خدا دروغ می بندید.از این آیه چنین بر می آید که انحراف اصلی آدمی عادتا این است که جوهر دین نه قالب خارجی آن را تغییر می دهد و در نتیجه همین اصل،دین که «امر به عبادت خدا و طرد بت ها»بت،به مفهوم متناقض یعنی«عبادت بت ها بر پایۀ افترا بر خدا»تفسیر می شود.مثلا ۵/ سخن خدا که فرمود: أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ -توجیه می شود به لزوم اطاعت از هر حاکم ستمگر گردنکش صرفا به سبب این که بر مردم مسلّط شده است که به کلّی با اندیشۀ توحید و اطاعت خدا مغایرت دارد.چنین است نزد مسلمانان،امّا نزد عاد چیزی شبیه آن بود،به این معنی که معبودها را پرستیدند به عنوان این که جانشینان خدایند و به عبادت بت ها پرداختند به بهانۀ این که نزد خدا شفاعتگرند.

[۵۱]

در حالی که کاهنان،خادمین بتخانه ها شده و علمای بد که در کاخهای مستکبران پرسه می زنند،دانش خود را به هر خریداری می فروشند و بر ضعفا تجاوز می کنند،هود(ع)از قوم خود هیچ مزدی نمی خواهد.همین امر گواه و دلیل آشکاری بر راستی پیامبری اوست.اگر در دعوت خود صادق نبود،چرا جان خود را عرضهٔ چنان دشواریها می ساخت؟او مزدی از مردم نمی خواست و هدف خاصّی را هم دنبال نمی کرد.

یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلاّ عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی أَ فَلا تَعْقِلُونَ

-ای قوم من!در برابر رسالتم از شما مزدی نمی طلبم،مزد من تنها با آن کسی است که مرا آفریده است،چرا از روی خرد نمی اندیشید؟» [۵۲]

هود خواستار شد که قوم او خود را اصلاح کنند با آمرزش خواهی از خدا و اظهار پشیمانی از گناهان گذشته و آن گاه بازگشتن به تعالیم آسمانی و اجرای آنها.

وَ یا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ

-وای قوم من!از پروردگارتان آمرزش بطلبید آن گاه به سوی او توبه کنید.» و اگر چنین کنند،خداوند درهای رحمت را به روی آنان می گشاید و باران انبوه می باراند و بر نیرو و خویشتن داری ایشان می افزاید.

یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً وَ یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُمْ

-تا باران پی در پی بر شما فرو ریزد و بر نیرویتان بیفزاید.» و اگر نپذیرند گناهکار و منکر قانون و سزاوار عذاب به شمار می آیند.

وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِینَ

-و چون گنهکاران روی برمتابید.» /۵ [۵۳]

قوم هود منکر رسالت شدند و گفتند که دلیلها و برهانهای او آنان را قانع نکرده است،امّا دروغ بود و انگیزهٔ اصلی این بود که کورانه تقلید می کردند و خدایانی را می پرستیدند که به اعتماد بر سخن هود آنها را ترک کرده بودند.دلیل دیگری نیز برای انکار وجود داشت:خود داری از تسلیم شدن در برابر هود،که تعبیرهایی به شکل خطاب که در آنها پیامبری را ادّعای خود هود قلم داد می کردند،

حال آن که وی صرفا پیامبر و حامل رسالت بود،چنان که در آیه آمده.

قٰالُوا یٰا هُودُ مٰا جِئْتَنٰا بِبَیِّنَهٍ وَ مٰا نَحْنُ بِتٰارِکِی آلِهَتِنٰا عَنْ قَوْلِکَ وَ مٰا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِینَ

-گفتند:ای هود!تو برای ما دلیل روشنی نیاورده ای و ما به گفتار تو خدایان خویش را ترک نمی کنیم و به تو ایمان نمی آوریم.» چنین می پنداشتند که ایمان آنان برای پیامبر و به سود اوست،امّا واقعیّت چنین نبود.

[۵۴]

و برای این که نادانی خود را نسبت به واقعیّت رسالت توجیه کنند و نقاط ضعف سخنانشان را بپوشانند،رسالت را حالت غیبی مجهولی قلم داد کردند که به پیامبر روی داده و ابعاد آن شناخته نیست.

إِنْ نَقُولُ إِلاّٰ اعْتَرٰاکَ بَعْضُ آلِهَتِنٰا بِسُوءٍ

-جز این نگویم که بعضی از خدایان ما به تو آزاری رسانده اند.» و بدین سان به خطای سخنان گذشتهٔ خود از قبیل این که هود به نفع خود دعوت می کند معترف شدند،و هود دانست که تعصّب کورانه بر دلهایشان غلبه یافته و از آن رو بی آن که بیندیشند حق را منکر می شوند.

قٰالَ إِنِّی أُشْهِدُ اللّٰهَ وَ اشْهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمّٰا تُشْرِکُونَ

-گفت:خدا را گواه می گیرم و شما نیز گواه باشید که من از آنچه جز خدای یکتا به شرک می پرستید بیزارم.» مرحلهٔ تازه ای از درگیری آغاز شد:مبارزه ای سخت یعنی اعلام بیزاری هود از افکارشان و دوری او از جامعهٔ فاسد آنان.

۵/

مبارزهٔ سخت

[۵۵]

هود آمادگی خود را برای مبارزهٔ بی امان اعلام کرد و به آنان هشدار داد هر چاره و حیله ای که می توانند بکنند.

مِنْ دُونِهِ فَکِیدُونِی جَمِیعاً ثُمَّ لاٰ تُنْظِرُونِ

-همگی به حیله گری علیه من برخیزید و مهلتم ندهید.»

و چون چاره از غیر خدا و بی استعانت از او باشد ناگزیر به نتیجه نمی رسد.

[۵۶]

آیا هود در مبارزه با همهٔ قوم نیروی لازم را داشت؟آری،وی به نیروی خدا که از جانب او فرستاده شده بود متّکی بود و این بزرگ ترین گواه صدق دعوت اوست.

إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ مٰا مِنْ دَابَّةٍ إِلاّٰ هُوَ آخِذٌ بِنٰاصِیَتِهٰا

-من بر خدای یکتا که پروردگار من و شماست توکّل کردم هیچ جنبنده ای نیست مگر آن که زمام اختیارش را او گرفته است.» یعنی همهٔ موجودات زنده را خداوند پاک رهبری می کند،گویی از ناحیهٔ کسی گرفته هر جا که بخواهند او را می برند.امّا کار خدا در گرداندن جهان هستی بیهوده و بازیچه نیست بلکه آن را با عدالت و به راه راست سیر می دهد.

إِنَّ رَبِّی عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ

-همانا پروردگار من بر صراط مستقیم است.» و چنان که همهٔ موجودات را به راه راست سوق می دهد،کسانی را که بر او توکّل می کنند به همان راه مستقیم که به هدف نزدیکتر است رهنمون می شود.

[۵۷]

چون قوم هود را تبشیر سودی نبخشید،پیامبرشان آنان را بیم داد و گفت:هر گاه از قبول رسالت ابا کنید بدانید که من به وظیفهٔ خود،ابلاغ رسالت، عمل کردم،و خداوند شما را از میان خواهد برد و مردم دیگری را جایگزین شما خواهد کرد بی آن که شما بتوانید در برابر عذاب الهی کاری بکنید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ مٰا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَیْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفُ رَبِّی قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ ۵/ لاٰ تَضُرُّونَهُ شَیْئاً إِنَّ رَبِّی عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ

-اگر هم رویگردان شوید،من رسالت خویش را به شما رسانیدم و پروردگار من مردم دیگری را جانشین شما خواهد ساخت و هیچ به او زیانی نمی رسانید،زیرا پروردگار من نگهبان همهٔ چیزهاست.» پروردگار توانا با قدرت و سلطهٔ خود حافظ همه موجودات است چنان که اگر آنها را به حال خود گذارد نابود می شوند،یعنی بقای آنها به اراده و مدد الهی

بسته است.

۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۵۸ تا ۶۰]

اشاره

وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا هُوداً وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِنّا وَ نَجَّيْناهُمْ مِنْ عَذابٍ غَلِيظٍ (۵۸) وَ تِلْكَ عادٌ جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ
عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اِتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبّارٍ عَنِيدٍ (۵۹) وَ أُتْبِعُوا فِى هٰذِهِ اَلدُّنْيا لَعْنَهً وَ يَوْمَ اَلْقِيامَهِ أَلا إِنَّ عاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِعادٍ قَوْمِ
هُودٍ (۶۰)

۵/

«عاد»را از رحمت خدا دوری باد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قوم عاد پیامبرشان هود را منکر شدند.فرمان خدا دایر بر رهایی مؤمنان از عذاب سخت الهی و هلاک منکران رسید تا عبرت برای مردم باشد:عاد آیات خدا را انکار و از پیامبران نافرمانی کردند و جبّاران و گردنکشان و منکران را پیروی نمودند.در نتیجه لعنت و دوری از رحمت الهی در دو جهان نصیب آنان گردید.

اینها همه به سبب انکار خدا و نیز پیامها و فرستادهٔ او بود.

شرح آیات:

اشاره

هان!نفرین بر عاد،این قوم هود

[۵۸]

هود و مؤمنان منتظر فرمان خدا شدند.اینان از آغاز بر خداوند پاک

اعتماد کردند و در دعوت به حق به خود یا قبیله یا هر نیروی مادّی دیگر اعتمادی نداشتند.به منکران فرصتی کافی داده شد تا برخی از آنان که آگاهی دارند، هدایت یابند و برخی دیگر که به ایشان اتمام حجّت شده است گمراه شوند.آن گاه فرمان خدا دایر بر عذاب رسید،و این عذاب خارق العاده بود، /۵ زیرا همهٔ افراد قوم اعمّ از کافر و مؤمن را که در غم و شادی با هم بودند فرانگرفت،بلکه تنها کافران دچار عذاب شدند حال آن که در عذابهای طبیعی مانند و با،زلزله و گرسنگی همه مبتلا می شوند.

وَ لَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا هُوداً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِنّا وَ نَجَّيْناهُمْ مِنْ عَذابٍ غَلِيظٍ

-چون فرمان ما در رسید به بخشایش خویش هود و کسانی را که به او ایمان آورده بودند نجات دادیم و از عذاب سخت رهانیدیم.» یعنی عذابی سخت فراگیر که کافران را در گرفت.

[۵۹]

چرا خداوند با چنین عذابی سخت قوم عاد را معذّب ساخت؟زیرا پس از آشنایی با آیات خدا و شناختن پیامبری که به سوی آنان فرستاده شده بود به راه انکار رفتند و پیرو جبّار ستیزه گری شدند که خود کامه و مخالف شورا بود و پیروی از راه راست نمی کرد.

وَ تِلْکَ عادٌ جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبّارٍ عَنِيدٍ

-اینان قوم عاد بودند که آیات پروردگارشان را انکار کردند و پیامبرانشان را نافرمانی کردند و به فرمان هر جبّار کینه توزی گردن نهادند.» [۶۰]

سرانجام به سبب انحراف اندیشگی و سیاسی و اجتماعی لعنت ابدی دامنگیر آنان شد و از رحمت خدا محروم و در دو جهان گرفتار عذاب گردیدند،و این همه به سبب انکار خدا و پیامبرش بود.

وَ أُتْبِعُوا فِی هٰذِهِ الدُّنْيا لَعْنَهً وَ يَوْمَ الْقِيامَهِ أَلا إِنَّ عاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِعادٍ قَوْمِ هُودٍ

-و در این دنیا و در روز قیامت گرفتار لعنت شدند.آگاه باشید که قوم عاد به پروردگارشان کافر شدند که لعنت باد بر عاد قوم هود.»

ص :۶۷

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۴]

اشاره

وَ إِلىٰ ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً قالَ يا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ وَ اِسْتَعْمَرَكُمْ فِيها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا
إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّى قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱) قالُوا يا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينا مَرْجُوًّا قَبْلَ هٰذا أَ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفِى شَكٍّ مِمّا
تَدْعُونا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۶۲) قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّى وَ آتانِى مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِى مِنَ اَللّٰهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَما
تَزِيدُونَنِى غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۶۳) وَ يا قَوْمِ هٰذِهِ ناقَةُ اَللّٰهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوها تَأْكُلْ فِى أَرْضِ اَللّٰهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذابٌ قَرِيبٌ
(۶۴)

معنای واژه ها

۶۲[مرجوّا]

امید؛رجی و ترجی:امیدوار شد،امید بست.

۶۳[تخسیر]

:زیان و خسران.

۵/

صالح،قوم خود را بیم می دهد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قوم عاد هلاک شد و قوم ثمود در شهر بر قرار گردید.خداوند یکی از میان آنان (صالح)را برانگیخت.صالح به دعوت بر یگانه پرستی و طرد بت ها آغاز کرد و

گفت که این شهر را بت ها نساخته اند،بلکه از نعمتهای الهی است.خداست که آنان را آفریده و در آن جا برای ایشان سکنا داده است.باید از او آمرزش بخواهند و خطاهای گذشته را اصلاح کنند و به سوی او باز گردند و در زمانی که پیش رو دارند،به راه هدایت بروند.خدا به ایشان نزدیک است،آمرزش آنان را می شنود و خواسته هایشان را اجابت می کند.امّا رسالت صالح را منکر شدند،نه به این سبب که از او و امانت و اخلاقش شکایت داشتند و نه از آن رو که ابعاد رسالت را در نیافتند،بلکه تعصّب ورزیدند و طریقهٔ آبا و اجداد را پیش گرفتند.صالح گفت که بر ادّعای خود دلیلی روشن دارد و خداوند پاک فضل و رحمت خود را شامل حال او کرده است و او هرگز خدا را رها کرده به سخنان ایشان که جز ضرر و زیان چیزی در پی ندارد گوش نخواهد داد.قوم ثمود معجزه خواستند،فرمود: هٰذِهِ نٰاقَةُ اللّٰهِ .بگذارید این شتر از گیاهان زمین خدا بخورد و به او صدمه ای نزنید که در این صورت عذاب فوری شما را در می گیرد.

رسالت صالح نیز همچون رسالتهای نوح و عاد بر پایهٔ ۵/ دعوت به توحید بود و پاسخ جاهلان نیز یکسان بود یعنی تعصّب بر پدران و اندیشه های باطل،امّا فرجام کار هم یک چیز بود چنان که پس از این خواهد آمد.

شرح آیات:

اشاره

شالودهٔ تمدّن

[۶۱]

از ویژگیهای پیامهای خدا این است که به زبان مخاطبان پیام و به وسیلهٔ یکی از همان مردم القا می شود تا بیشتر تأثیر کند و از تعصّب دورتر باشد.

وَ إِلیٰ ثَمُودَ أَخٰاهُمْ صٰالِحاً

-بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم.» گفته اند ثمود قومی از عرب بوده که در قرای بین شام و مدینه می زیسته است.

قٰالَ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ

-گفت:ای قوم من! خدای یکتا را بپرستید.شما را جز او خدایی نیست.»

این سخن همچون صاعقه ای بر سر آن قوم بود،زیرا از آنان می خواست که مسیر اندیشه،برنامهٔ زندگی،ارزشهای رفتاری و نظام سیاسی و اقتصادی جامعهٔ خود را دگرگون کنند.

پرستش خدا یعنی پذیرفتن روشها و ارزشهای الهی.پرستش خدا یعنی ترک ارزشهای فرهنگی مسلّم که مردم با آنها خو گرفته اند و مقدّسشان می دانند و شکّی بدانها راه نمی یابد و اندیشه به آنها نزدیک نمی شود و نباید در آنها مناقشه کرد.این مقدّسات در کتابهای کاهنان آمده و ارزشهایی است که هر کس با آنها درافتد از جامعه طرد و به اشدّ عذاب محکوم می شود.

پرستش خدا در وهلهٔ دوم ترک سلطهٔ بزرگان قبایل و سرشناسان جامعه و صاحبان زر و زور است.از این رو واکنشهای اوّلیّه در برابر دعوت ردّ مطلق بود.

مستکبران و تباهکاران به مردم چنین تلقین می کردند که پیشرفت و رفاه و رسیدن به لذایذ و حتّی روزی طبیعی که این همه برای آنان فراهم می شود،نتیجهٔ کیان /۵ اجتماعی و فرهنگی و نظام سیاسی و اقتصادی مسلّط بر جامعه است و با فروپاشی کیان اجتماعی و نظام موجود،همهٔ منافع و فواید از میان می رود.از این رو پیامبرشان صالح(ع)یاد آوری کرد که خیرات همه از خدایی است که ایشان را آفریده و بر آباد کردن زمین توانا ساخته است.

هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا

-اوست که شما را از زمین پدید آورد و خواست که آبادانش دارید.» خداست که ژرف نگری را در آدمی به ودیعه نهاده و او را توانا ساخته و آنچه را در زمین است به تسخیر او در آورده،اینها شروط آباد کردن زمین و ایجاد شهرهاست،و نظام فاسد دزد منافع مردم و راهبر ایشان به سوی هلاک است.اگر مردم نظام فاسد را رها نکنند و به راه راست در نیایند شهرشان با فنا رو به رو می گردد.

فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّى قَرِيبٌ مُجِيبٌ

-پس از او طلب آمرزش کنید و به سوی او توبه کنید که خدای من نزدیک و پاسخگوست.»

از اسماء حسنای الهی و نیز از نعمتهای بزرگ او«غفور»و«غفران» است.خداوند پاک در آمرزش خواهی و توبه را به روی مردم گشوده و به آنان این توانایی را بخشیده که به راه کج نروند و آثار تباهکاریهای گذشته را پاک کنند،و همچنین این امکان را داده است که دربارهٔ پروردگار و سنّت های او صفحهٔ جدیدی باز کنند.از آیهٔ مذکور دو نکته می توان استنباط کرد:

۱-تمدّن درخشانی که امروز در برخی نقاط جهان به چشم می خورد،به سبب نظامهای حاکم بر آنها نیست.نه نظام سرمایه داری مادّی و نظام سوسیالیزم بی خردانه سبب پیشرفت امریکا،اروپا،ژاپن و یا روسیه و اروپای شرقی نیستند.

کشورهای بسیاری را در جهان سوم می بینیم که با آن که از سرمایه داری غرب یا از سوسیالیزم و کمونیزم شرق تقلید کردند دچار عقب ماندگی شدند.مصر عبد الناصر در تقلیدی که از شرق(اتّحاد شوروی سابق)کرد،فرجام بدی داشت و همچنین مصر فاروق و انور سادات از تقلید سرمایه داری جز بدی ندید.علّت این است که تقدّم به سبب نظام /۵ مادّی و حتّی جدایی دین از سیاست یا بریدگی از ریشه های تاریخی مانند آنچه ترکیهٔ آتاتورک کرد نبود.تمدّن و تقدّم سبب دیگری دارد و آن کوشش در راه آبادی زمین بر اساس التزام سنن صالحهٔ خدا مانند کار و کوشش و تعاون و همیاری است و ما دام که ملّتها به این سنّتها پای بند باشند دست آوردهای آنان حفظ خواهد شد و هر گاه فخر فروشی،غرور و استثمار جایگزین آنها باشد، حصول دست آوردها به خطر خواهد افتاد.از این رو می توان معتقد شد که نظامهای مادّی و عادات بی خردانه که بر ملّتهای پیشین حاکم بوده است موجب از دست رفتن دست آوردها و فساد تمدّن ایشان خواهد بود،و آغاز تباهی به این است که همه کوششهای تودهٔ مردم به نفع سرمایه داران سلطه گر در غرب یا مستکبران حاکم در شرق به کار انداخته می شود.

۲-مدنیّت انسان نخست با پیروی و عمل به سنّتهای خدا از قبیل کوشش و تعاون آغاز می گردد امّا سپس نقش این سنّتها در پیشرفت جامعه فراموش می شود و انسان به بت ها روی می آورد و چنین می پندارد که پیشرفت و رفاه از جانب

بت هاست.این انحراف که عادت بشری است و گویی سنّت های ثابته است در برابر آزادگی بشر و پیام الهی که این آزادگی را یاد آور می شود شکست می خورد و از اینجاست که اسلام نمی خواهد تمدّنها از میان برود،بلکه به حضارت فرصت می دهد تا از راه اصلاح خود و بازگشت به سنن خدا استمرار یابد،و این همان نکته است که در بخش آخر آیه بدان اشاره شده و در آن امید استمرار هست،چنان که می فرماید: إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ .یعنی اصلاح فاسد و بازگرداندن حضارت با آمرزش خواهی و توبه آسان تر از آن است که مردم می پندارند.

گمراهی پدران یا رهنمونی رسالت؟

[۶۲]

قوم صالح در«گذشته»غرق شده بودند،به بزرگان پیشین خود می نازیدند و از پدران خود تقلید می کردند و از این رو با وجود اعتمادی که به صالح داشتند به شخص او پرداختند.

۵/

قٰالُوا یٰا صٰالِحُ قَدْ کُنْتَ فِینٰا مَرْجُوًّا قَبْلَ هٰذٰا أَ تَنْهٰانٰا أَنْ نَعْبُدَ مٰا یَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا

-گفتند:ای صالح!پیش از این به تو امید می داشتیم،آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند باز می داری؟» و چون«گذشته»در چشم ایشان قداست داشت،در رسالت پیشاپیش و بی آن که بیندیشند شک کردند و گفتند:

وَ إِنَّنٰا لَفِی شَکٍّ مِمّٰا تَدْعُونٰا إِلَیْهِ مُرِیبٍ

-ما در آنچه ما را بدان می خوانی در شکّیم.» آیه اشاره دارد به این که قوم صالح به شک دربارۀ او بسنده نکردند،بلکه وی را تهمت زدند که به راه باطلی می رود و خواستند تا نسبت جهل و گمراهی را که به پدرانشان داده شده بود رد کنند.

[۶۳]

صالح از خود دفاع کرد و گفت که چرا با وجود رنج و سختی که از ناحیۀ قوم می رسد بر راه راست رسالت پایداری می ورزد و با این عمل خود آنان را متوجّه می کند که«گذشته»را فراموش کنند-اگر چه سخت است-و خود را از

ص: ۷۲

قیود آن برهانند.صالح اعلام کرد که بر راه روشن است و خدا این راه را پیش پای او نهاده،و او در این راه به دست آوردهای عملی از قبیل هدایت و آرامش رسیده است،و بیم داد از این که به خدا نافرمانی کند که در این صورت آنان نمی توانند در برابر خدا یاریگر او باشند.

قٰالَ یٰا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلیٰ بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّی وَ آتٰانِی مِنْهُ رَحْمَهً

گفت:ای قوم من!چه گویید اگر از پروردگارم حجّتی به همراه داشته باشم و او مرا رحمت خویش ارزانی کرده باشد؟» یعنی ای مردم،چرا در راهی که پیش گرفته اید شک نمی کنید،و نمی اندیشید که راه من شاید درست باشد،به ویژه که در این مورد بیم«ضرر»هست (اگر راه حق را نپذیرید عذاب شما را فرو می گیرد).

فَمَنْ یَنْصُرُنِی مِنَ اللّٰهِ إِنْ عَصَیْتُهُ

-چه کسی مرا یاری می کند اگر از فرمان خدا سرپیچم؟» آدمی اگر احساس خطر کند به اندیشهٔ تغییر راه خود می افتد.از این رو قرآن هشدار می دهد که اگر به درستی رسالت نیندیشند احتمال خطر هست.

فَمٰا تَزِیدُونَنِی غَیْرَ تَخْسِیرٍ

-اگر از شما فرمان برم جز به زیان من نخواهید افزود.» /۵ افزون بر احتمال خطر،احتمال زیان و خسارت و از دست رفتن منافع نیز هست.

[۶۴]

به عنوان آخرین سخن دربارهٔ راهنمایی و اتمام حجّت برای قوم ثمود، و پس از آن که معجزه خواستند،خداوند«شتر»ی آفرید و صالح به آنان گفت:

وَ یٰا قَوْمِ هٰذِهِ نٰاقَهُ اللّٰهِ لَکُمْ آیَهً فَذَرُوهٰا تَأْکُلْ فِی أَرْضِ اللّٰهِ وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذٰابٌ قَرِیبٌ

-ای قوم من!این ماده شتر خداوند است و نشانه ای است برای شما،بگذاریدش تا در زمین خدا بچرد و به بدی میازاریدش که به زودی،عذاب شما را فرو گیرد.»

ص :۷۳

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۵ تا ۶۸]

اشاره

فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا فِی دارِکُمْ ثَلاثَهَ أَیّامٍ ذلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوبٍ (۶۵) فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّیْنا صالِحاً وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِنّا وَ مِنْ خِزْیِ یَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَلْقَوِیُّ اَلْعَزِیزُ (۶۶) وَ أَخَذَ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا اَلصَّیْحَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دِیارِهِمْ جاثِمِینَ (۶۷) کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیها أَلا إِنَّ ثَمُودَ کَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِثَمُودَ (۶۸)

۵/

قوم ثمود را از رحمت خدا دوری باد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

جریان رویارویی ثمود در برابر رسالت و پی کردن و کشتن«شتر»پایان یافت و هنگام کیفر سخت فرا رسید.خداوند سه روز به آنان مهلت داد و آن گاه وعدهٔ درست خدا رسید.صالح و مؤمنان به سبب رحمت الهی از عذاب و نیز از خواری آن روز بد نجات یافتند و قوّت و عزّت خداوند جلیل تجلّی کرد.با«قوّت»خود بر هلاک کردن دشمنان و رهانیدن مؤمنان قادر شد و با«عزّت»خود آن را انجام داد.

امّا نوع عذاب صیحه ای بود که کافران را گرفت چنان که در خانه هایشان بی حرکت و خاموش شدند و همه چیز تمام شد و هیچ نشانه ای از ثمود نماند گویی وجود نداشته و از زندگی و رفاه برخوردار نبوده اند.این بود جزای کفر آنان که موجب دوری از رحمت خدا گردید!

ص: ۷۴

شرح آیات:

اشاره

کیفر سکوت

[۶۵]

فرجام بـد قوم ثمود که به سبب گردن کشی از حق به تدریج به آن گرفتار شدند فرا رسید:آنان شتر را که معجزهٔ الهی بود کشتند.این معجزه را خود خواسته بودند و وجود شتر زیانی به حال آنان نداشت /۵ بلکه سودمند بود،و این شتر را ستمکارترین فرد کشت.وی یک تن بود،امّا چون همه به کار او راضی شده سکوت کردند،در گناه او شریک شدند و خداوند خطا را به همهٔ آنان نسبت داد.

فَعَقَرُوهٰا فَقٰالَ تَمَتَّعُوا فِی دٰارِکُمْ ثَلاٰثَهَ أَیّٰامٍ ذٰلِکَ وَعْدٌ غَیْرُ مَکْذُوبٍ

-پس ماده شتر را پی کردند.گفت:سه روز در خانه های خود از زندگی برخوردار شوید و این وعده ای است عاری از دروغ.» سلطهٔ سیاسی یـا اجتمـاعی یا اقتصادی فاسـد بود که در فضایی از انقیاد ساده به کشـته شـدن«ناقه»انجامیـد و این نتیجـهٔ طبیعی جمـود،تقلیـد و نـازش به دست آوردهـا بود.وضـع خـود کامگیهـا در سراسـر تاریـخ چنین بـود.مردم را به خواب خوش دسـت آوردهای مادّی می برند و توان اندیشهٔ سالم را از آنان می گیرند و آن گاه به استثمار و بهره گیری از نیروهای آنان،هر گونه بخواهند می پردازند و بی آن که ترسی از تمرّد و مقاومت داشته باشند،به پرتگاههای هلاکتشان می اندازند.

[۶۶]

قـدرتهای اسـتکباری بـا قـوم ثمود چنین کردنـد،امّـا گناهکـار اصـلی خود ثمود بود،چرا که در آغـاز در برابر قـدرتها سـاکت ماندند.خرسـندی در برابر خود کـامگی نخستین گام به سوی کشـتارگاه است زیرا خود کامگان گرامی ترین چیز یعنی خرد و انـدیشه را از آدمی می گیرنـد و در نتیجه زیـان از سود بیش تر می شود.از همین رو بود که فرمـان قاطع خـدا(عـذاب)به ثمود رسید.

فَلَمّٰا جٰاءَ أَمْرُنٰا نَجَّیْنٰا صٰالِحاً وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِنّٰا وَ مِنْ خِزْیِ یَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزِیزُ

-چون امر ما فرا رسید،صالح را با کسانی که به او ایمان آورده بودند به رحمت خویش از خواری آن روز نجات بخشیدیم،

ص: ۷۵

زیرا پروردگار تو توانا و پیروزمند است.» «عزّت»مظهر قدرت در عرصهٔ اجتماع است و خداوند نمی گذارد که ارزشهای راستین در جانها و خردها و در اندرون نامه ها و سخن رانیها باقی بماند، بلکه به آنها در متن واقعیت تجسّم می دهد.آن گاه ظلم به تیرگیها و گناه به کیفر و فساد به ویرانی تحوّل می یابد.

۵/

[۶۷]

و ناگاه سکوت در برابر ظلم و خرسندی به گناه و تسلیم شدن در برابر فساد به«صیحهٔ»نابود کننده بدل می شود،صیحهٔ حقّی که از آن خاموش ماندند و کیفر گناهی که به آن خرسند شدند و فرجام تباهکاری که به آن گردن نهادند.

وَ أَخَذَ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دِیارِهِمْ جاثِمِینَ

-و ستمگران را به صیحه ای فرو گرفت و در خانه های خود برجای مردند.» «صیحه»در یک لحظه رسید چنان که زبانهای کسانی را که در برابر ستم خاموش بودند خاموش کرد و آنان را که فریفتهٔ منافع مادّی بودند از حرکت انداخت چنان که بر رو افتادند،رویی که آن را از قبول حق گردانده بودند.

[۶۸]

کجاست آن دیاری که در آنها از زندگی خوش بهره مند شدند و روزگاری در آنها به سر بردند؟!کجاست آن جنب و جوش،و کجاست عمارت و دم و دستگاه؟همه ویران و نابود شد گویی از آغاز در آن سرزمین مردمی نبوده است.

کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیها

-چنان که گویی هرگز در آن دیار نبوده اند.» أَلاٰ إِنَّ ثَمُودَ کَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلاٰ بُعْداً لِثَمُودَ -آگاه باشید که قوم ثمود به پروردگارشان کافر شدند،هان بر قوم ثمود لعنت باد.» قوم ثمود از پرستش خدا و قبول رسالت سرباز زدند و پیامبر خود را که از سوی خدا آمده بود نپذیرفتند.انکار پیامبر در واقع انکار خداوند بود،و این حقیقت بزرگی است که آدمی از آن غافل است یا تجاهل می کند و میان خدا و رسالت او جدایی می اندازد و می خواهد عملا به رسالت کافر باشد و در عین حال ایمان به خدا را داشته باشد امّا این دو با یکدیگر تناقض آشکاری دارند.

قوم ثمود خواستند که میان خدا و رسالت او جدایی اندازند و از این رو از رحمت الهی و نام نیک و ثواب آخرت محروم شدند.آیا آزموده را باید بیازماییم؟ /۵

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۷۳]

اشاره

وَ لَقَدْ جٰاءَتْ رُسُلُنٰا إِبْرٰاهِيمَ بِالْبُشْرىٰ قٰالُوا سَلاٰماً قٰالَ سَلاٰمٌ فَمٰا لَبِثَ أَنْ جٰاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ (۶۹) فَلَمّٰا رَأىٰ أَيْدِيَهُمْ لاٰ تَصِلُ إِلَيْهِ
نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قٰالُوا لاٰ تَخَفْ إِنّٰا أُرْسِلْنٰا إِلىٰ قَوْمِ لُوطٍ (۷۰) وَ اِمْرَأَتُهُ قٰائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنٰاهٰا بِإِسْحٰاقَ وَ مِنْ وَرٰاءِ
إِسْحٰاقَ يَعْقُوبَ (۷۱) قٰالَتْ يٰا وَيْلَتىٰ أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هٰذٰا بَعْلِي شَيْخاً إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲) قٰالُوا أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اَللّٰهِ
رَحْمَتُ اَللّٰهِ وَ بَرَكٰاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ اَلْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳)

معنای واژه ها

۷۰[أوجس]

:ایجاس به معنای احساس است و گفته می شود:اوجس خوفا یعنی ترسی را در دل نهان داشت.

[خیفه]

:ترس.

۷۲[بعلی]

:بعلی به معنای شوهر است و در اصل به معنای مسئول و سرپرست یک کار می باشد.

ص: ۷۷

۵/

آیا از کار خدا در شگفت هستی؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن مجید به سیاق خود قصّهٔ رسالت در زمان ابراهیم(ع)را دنبال می کند و ضمن تلخیص قصّه آن را به داستان قوم لوط می پیوندد.سخن را با فضایی از سلام و مژدهٔ آمیخته به ترس می آغازد:فرشتگان بر ابراهیم نازل می شوند و به او مژده می دهند که«فرزندانی»خواهد داشت که خط او را پی خواهند گرفت و دشمنانش را نابود خواهد کرد.

ابراهیم برای ایشان خوراك گوسالهٔ بریان آورد،امّا نخوردند و وی بیمناك شد و پرسید که چرا نمی خورند.گفتند:ما فرستادگان خدا به سوی قوم لوط هستیم.

در این میان زن او که بر سر نماز یا سرگرم پذیرایی از مهمانان بود،از شگفتی و شادی به سبب هلاك قوم لوط خندید.خداوند او را به ولادت اسحاق و پس از او یعقوب بشارت داد.زن سخت شگفت زده شد و فریاد زد:من چگونه می توانم صاحب فرزند باشم حال آن که زنی سال خورده ام و شوهرم پیر است؟!فرستادگان گفتند:چرا از کار خدا در شگفتی؟خاندان شما مشمول رحمت و برکات الهی،و خدا ستوده و والا مقام و نیکوکار است.

۵/ بدین سان خداوند قصّهٔ اصحاب لوط را،که موضوع رسالت ابراهیم(ع)بود و ابراهیم سوی آنان نیز فرستاده شده بود،زمینه سازی کرد.

شرح آیات:

اشاره

ابراهیم و مژده های سه گانه

[۶۹]

ابراهیم(ع)در تبلیغ یگانه پرستی پایداری می کرد و هیچ گونه شک و

نومیـدی به دل راه نمی داد.اینـک هنگام بشارت مورد انتظار فرا رسـیده بود.خداونـد فرشـتگانی را به صورت مردانی زیبارو به سوی او فرستاد و این امر بزرگداشت او و قدرشناسی جهاد دراز مدّت او بود.فرشتگان مژده دادند که:

۱-بـه ارادۀ الهی پیروز خواهـد شـد؛ ۲-دشـمنان رسـالت یعنی قـوم لـوط کـه خـدا«اوّل المـؤمنین»(ابراهیـم)را به سـوی آنـان فرستاد،نابود خواهند شد.

۳-پروردگار،پس از این همه رنج و مشقّت و نومیدی ابراهیم،فرزندانی به او خواهد بخشید تا راه او را ادامه دهند.

وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْریٰ قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ

-به تحقیق رسولان ما برای ابراهیم مژده آوردنـد.گفتند:سلام.گفت:سلام.» فرشتگانی که از جانب خدا نزد ابراهیم آمدند،شاید نخستین مهمانانی بودند که ابراهیم را که پیر و سال خورده شده بود از غربت روحی بیرون کشـیدند،از این رو ابراهیم خوراک خوبی که گوسالۀ بریان بود بر ایشان آورد.

فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ

-و لحظه ای بعد گوساله ای بریان حاضر آورد.» /۵ [۷۰]

ابراهیم انتظار داشت که مهمانانش غـذا بخورنـد و حتی به بلعیـدن گوسالۀ بریان،همچون عادت مسافری که گذرش به صـحرا افتاده باشد،بشتابند،امّا چنین نکردند و ابراهیم ناراحت و بیمناک شد،زیرا مهمان که غذا نخورند نیّت سوء دارد،امّا فورا ترسش ریخت و فرشتگان حقیقت امر را به او گفتند و پیام مهم خود را که مژدۀ نابودی قوم لوط ستیزه گر بود،اعلام کردند.

فَلَمّا رَأیٰ أَیْدِیَهُمْ لا تَصِلُ إِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً قالُوا لا تَخَفْ إِنّا أُرْسِلْنا إِلیٰ قَوْمِ لُوطٍ

-و چون دیدنـد که بـدان دست نمی یازنـد آنان را ناخوش داشت و در دل از آنها بیمناک شد.گفتنـد:مترس.ما را بر قوم لوط فرستاده اند.» [۷۱]

در چهرۀ زن بردباری که با شوهرش ابراهیم در جهاد طولانی

ص :۷۹

همکاری کرده بود،یعنی ساره دختر هاران دختر عموی ابراهیم،همسر و هم مسلک او شادی پیدا بود.از مژده ای که فرشتگان داده بودند می خندید بر سر نماز یا به هنگام خدمت برای مهمانان.

وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ

-و زن او ایستاده بود و می خندید.» در این جا بود که فرستادگان مژدهٔ دوم را که شگفت آورتر بود یعنی زادن فرزند را به وی دادند.

فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ

-فرشتگان او را به اسحاق بشارت دادند و پس از اسحاق به یعقوب.» [۷۲]

ساره در شگفت بود که چگونه صاحب فرزند می شود؟خود و شوهرش هر دو پیر بودند.

قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِي شَيْخاً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ

-زن گفت:وای بر من.آیا در این پیرزالی می زایم و این شوهر من نیز پیر است.این چیز عجیبی است.» [۷۳]

فرستادگان خدا سومین و بزرگ ترین مژده را به خانوادهٔ ابراهیم دادند و آن خشنودی خدا بود که متضمّن رفاه و خیر و رحمت از سوی او و نیز افزایش شمار افراد خاندان و پیشرفت و همکاری بود و به دنبال آن برکات خدا می رسید،زیرا آنان خاندان جهاد و ایمان بودند،و پروردگار ستوده و والا مقام است.

۵/

قالُوا أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ رَحْمَتُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

-گفتند:آیا از فرمان خدا تعجّب می کنی؟رحمت و برکات خدا بر شما باد و او ستوده و بزرگوار است.» صفت«حمید»از آن روست که مردم خدا را به سبب بخشندگی و فضل گسترده اش می ستایند.

۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۷۴ تا ۸۳]

اشاره

فَلَمّا ذَهَبَ عَنْ إِبْراهِيمَ اَلرَّوْعُ وَ جاءَتْهُ اَلْبُشْرى يُجادِلُنا فِي قَوْمِ لُوطٍ (۷۴) إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵) يا إِبْراهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۶) وَ لَمّا جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالَ هذا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷) وَ جاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كانُوا يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئاتِ قالَ يا قَوْمِ هؤُلاءِ بَناتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اَللّهَ وَ لا

تُخْزُونِ فِى ضَيْفِى أَ لَيْسَ مِنْكَمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸) قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِى بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (۷۹) قَالَ لَوْ أَنَّ
لِى بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ (۸۰) قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اَللَّيْلِ وَ لاَ يَلْتَفِتْ
مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلاَّ اِمْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ اَلصُّبْحُ أَ لَيْسَ اَلصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱) فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ
أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ (۸۲) مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِىَ مِنَ اَلظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (۸۳)

معنای واژه ها

۷۴[الرّوع]

:ترسانیدن،«راع»:ترسانید،و«ارتاع»:

ترسید.«روع»:نفس،القی فی روعی یعنی در جانم افکنده شد.

۷۵[اوّاه]

:آن که بسیار دعا کند،خدا را فرا خواند.

[منیب]

:باز گردنده به سوی خدا در همهٔ امور.

ص :۸۱

۷۷[سیء بهم]

:آمدن ایشان او را غمگین کرد.

[ذرعا]

:توانایی و وسع.

[عصیب]

:بسیار سخت.«عصبت الشیء»یعنی آن را بستم.

۸۰[رکن]

:ستون که بر بنیاد ساختمان قرار می گیرد.

[شدید]

:آن چنان فشرده که نتوان بازش کرد.

۸۱[بقطع]

:بخش بزرگی که از شب گذشته باشد.و گفته اند:نیمه ای از شب.

۸۲[سجّیل]

:سنگ سخت.

[منضود]

:پیاپی،چنان که یکی به دنبال دیگری بیاید.

۸۳[مسوّمه]

:نشان دار،از«سیما»به معنی نشانه.

۵/

دیار لوط را زیر و رو کردیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چون ترس ابراهیم بر طرف شد و مژده ها را دریافت،با تضرّع از خدا خواست که قوم لوط را نجات دهد.ابراهیم به حق در اوج بردباری بود که همواره نجات قوم را می طلبید و این به سبب پیوستگی او به خداوند بود،امّا پروردگار اعلام کرد که مرگ آن قوم فرا رسیده و عذاب خدا بازگشتی نیست.

از سوی دیگر لوط به هنگام آمدن فرشتگان دلتنگ می شود،زیرا می دانست که قوم او طالب فسادند و به همین جهت به خانهٔ او شتافتند تا بنا به عادت بد با مهمانان فساد کنند لوط به آنان پیشنهاد کرد که با دختران او ازدواج کنند و به راه

درست بروند و متعرّض مهمانان نشوند و پرخاشگرانه به آنان گفت:آیا در میان شما مردی رشید نیست؟!نپذیرفتند،و لوط دریافت که جز خدا پناهی ندارد.در این جا بود که فرشتگان راز را آشکار کردند و او را آرام ساخته،گفتند تا شبانه از شهر بگریزد،زیرا عذاب /۵ صبحگاه خواهد آمد.بدین سان خداوند سرزمینهای قوم لوط را ویران ساخت و بارانی از سنگها که نام آنان بر آنها نقش بسته بود بر سرشان فرو ریخت و مردند و از ایشان پندی در تاریخ ماند.

شرح آیات:

اشاره

[۷۴]

چون دل ابراهیم از خبرهای ناگهانی آرام گرفت و مژدهٔ پیروزی داده شد،مهربانی سرشارش او را واداشت که مردم را از نادانی برهاند.از این رو دربارهٔ قوم لوط با خداوند به گفتگو پرداخت و با تضرّع از او خواست که فرصتی دیگر به آنان بدهد تا به راه آیند.

فَلَمّٰا ذَهَبَ عَنْ إِبْرٰاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جٰاءَتْهُ الْبُشْرىٰ يُجٰادِلُنٰا فِي قَوْمِ لُوطٍ

-چون وحشت از ابراهیم برفت و شادمانی جایش را بگرفت با ما دربارهٔ قوم لوط به مجادله برخاست.» [۷۵]

گفتگوی ابراهیم با خدا و دفاع پیگیر او از مردم،دلیل آن است که پیامبران به مردم توجّه و دل سوزی داشتند و دعوت آنان برای مصالح خود نبود بلکه ناشی از دوستی عمیق به انسانها بود.

إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوّٰاهٌ مُنِيبٌ

-ابراهیم بردبار و نازکدل و فرمانبردار است.» ابراهیم(ع)با بردباری عظیم خود به آزار قوم صبر کرد و آرزومند بود که روزی هدایت یابند.وی همواره در انتظار هدایت آنان نه نابودی شان بود.پیوسته به خدا تضرّع می کرد.از راه مناجات با خدا به او پیوسته بود.دعا می کند که قوم را رهایی بخشد و فرصتی دیگر به آنان بدهد تا به راه بیایند.امّا از غیب آگاهی نداشت و نمی دانست که امیدی نمانده است.وی تأسّف می خورد و به هر حال

تسلیم امر خدا بود و انابه می کرد و اگر دعایش اجابت نمی شد باز خشنود بود و باز هم انابه می کرد.

[۷۶]

ابراهیم بردبار و انابه گر هم چنان برای قوم لوط نجات می طلبد،امّا /۵ خداوند خطاب می کند که:

یا إِبْراهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذا إِنَّهُ قَدْ جٰاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ إِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذٰابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ

-ای ابراهیم!از این سخن اعراض کن.فرمان پروردگارت فراز آمده است و بر آنها عذابی که هیچ برگشتی ندارد فرود خواهد آمد.» و او می پذیرد.نتیجه آن که تا امری جدّی و حتمی نشده است آدمی می تواند برای تغییر آن عملاـ یا از راه دعا بکوشد،امّا چون حکم خدا صادر شد،تغییر آن ممکن نیست.

در مهمانی لوط(ع)

[۷۷]

فرستادگان خدا از نزد ابراهیم(ع)به خانهٔ لوط(ع)آمدند و در آن جا حادثهٔ ناگوار دیگری روی داد و وضع سخت تر شد امّا امید گشایش می رفت.

وَ لَمّٰا جٰاءَتْ رُسُلُنٰا لُوطاً سِیءَ بِهِمْ وَ ضٰاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قٰالَ هٰذٰا یَوْمٌ عَصِیبٌ

-چون رسولان ما نزد لوط آمدند،لوط اندوهگین و دلتنگ شد و گفت:

امروز،روز سختی است.» لوط چنین می پنداشت که فرستادگانی که به صورت جوانان زیبا و نزد او آمده اند مهمان هستند و قوم او عادتا به مهمانان نظر بدی داشتند،از این رو غمگین شد و عرصه بر او تنگ گردید و دانست که روز سختی در پیش دارد و هیچ کاری نمی تواند بکند،زیرا در میان قومی طغیانگر که نه دین دارند نه شرف،گرفتار آمده است.

[۷۸]

چون قوم لوط دیدند که جوانان به خانهٔ لوط رفتند،به قصد کار زشت با آنان بدان جا شتافتند.لوط از انحراف جنسی بازشان داشت و آنان را به بازگشت به سنّت الهی یعنی ازدواج با زنان فرا خواند.

وَ جٰاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ /۵ وَ مِنْ قَبْلُ كٰانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئٰاتِ قٰالَ يٰا قَوْمِ هٰؤُلاٰءِ بَنٰاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ

-و قومش شتابان نزد او آمدند و آنان پیش از این مرتکب کارهای زشت می شدند،لوط گفت:ای قوم من!اینها دختران من هستند.

برای شما پاکیزه ترند.» برخی گفته اند:لوط(ع)از آنان خواست که با دختران امّت که در واقع دختران خود او،به سبب ابوّت روحانی و رسالتی،بودند ازدواج کنند،و برخی دیگر بر آنند که مرادش این بود که با دختران خود او ازدواج کنند و می خواست به هر وسیلهٔ ممکن آنان را از کار زشت باز دارد.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ

-پس از خدا بهراسید.» لوط می خواهد که به راه تقوا بروند و عادت زشت را رها کنند،و این هشدار پس از آن بود که راه درست اطفاء شهوت جنسی را نشان داده و خواسته بود که راه شرافتمندانه در پیش گیرند.

وَ لاٰ تُخْزُونِ فِی ضَيْفِی

-و مرا در برابر مهمانانم خجل مکنید.» ای قوم،اگر دین ندارید،دست کم عرف و آیین را رعایت کنید که طبعا هتک حرمت مهمان روا نیست.

أَ لَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ

-آیا مردی خردمند در میان شما نیست.» [۷۹]

پاسخ قوم لوط در کمال نرمی و نیز بی شرمی بود.

قٰالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مٰا لَنٰا فِی بَنٰاتِكَ مِنْ حَقٍّ

-گفتند:تو خود می دانی که ما را به دختران تو نیازی نیست.» یعنی دربارهٔ آنچه به قضیّهٔ دختران مربوط می شود،ناگزیر از ازدواج هستیم و این حقّ ماست امّا اکنون خواستار لذّتی هستیم که تکلیف و مسئولیتی برای ما ایجاد نکند.

وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مٰا نُرِيدُ

-و تو می دانی که ما چه می خواهیم.» /۵ می توان گفت که قوم لوط قوانین ازدواج را دشوار می شمردند و از این رو به انحراف جنسی می گراییدند و شاید پیامبرشان می خواست قیود را کمتر کند به دلیل

آن که فرمود:«هؤلاء بناتی»و آنان گفتند:« مٰا لَنٰا فِی بَنٰاتِکَ مِنْ حَقٍّ ».

[۸۰]

لوط از قوم خود قطع امید کرد و نومیدی بر او چیره شد و سخنانی اسف بار بر زبان آورد.

قٰالَ لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلیٰ رُکْنٍ شَدِیدٍ

-لوط گفت:کاش در برابر شما قدرتی می داشتم یا می توانستم به مکانی امن پناه ببرم.» آرزو کرد که دارای چنان نیرویی می شد که می توانست با آنان مبارزه کند یا چنان قبیله ای می داشت که از وی حمایت می کردند.

[آیا صبح نزدیک نیست؟]

[۸۱]

مشکل سخت تر شد تا آن جا که می بایست به لطف خدا امید بست.

در این هنگام بود که مهمانانی که مورد طمع جاهلان قرار گرفته بودند واقعیّت را آشکار کرده و گفتند که فرشتگان خدا هستند.

قٰالُوا یٰا لُوطُ إِنّٰا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا إِلَیْکَ

-گفتند:ای لوط!ما رسولان پروردگار تو هستیم،دست آنها هرگز به تو نخواهد رسید.» آن گاه فرمانهای قاطع بعدی آمد:

الف: فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ -چون پاسی از شب بگذرد خاندان خویش را بیرون ببر.» پس از آن که شب چادر قیرگون خود را برکشید و چشمها به خواب رفت خانواده ات را حرکت بده.

ب: وَ لاٰ یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصِیبُهٰا مٰا أَصٰابَهُمْ -و هیچ یک از شما روی بر نمی گرداند جز زنت که به او نیز آنچه به آنها رسد خواهد رسید.» به پشت سر نگاه نکن که بدانی کافران چه حالی دارند،جان و دل خود را از آنان جدا نگاه دار /۵ تا شریک عذابشان نباشی.از این رو بود که زن لوط که جان و دلش با کافران بود همچون آنان گرفتار عذاب شد.

سپس فرمان قاطع خدا از زبان فرشتگان اعلام شد که:

إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ

-وعدهٔ آنها صبحگاه است.

آیا صبح نزدیک نیست؟» [۸۲]

خداوند به قوم لوط چه کرد؟هر چه بود خود آنان کردند:سنّت های الهی را دگرگون کردند و از حال عادی در آوردند.به جای زنان از روی شهوت به مردان روی آوردند و خداوند به عنوان عذاب شهرشان را بر سرشان فرود آورد.

فَلَمّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها

-چون فرمان ما فراز آمد،آنجا را زیر و زبر کردیم.» قوم لوط سفارشهای خدا و اندرزهای پیامبران را که همچون باران رحمت بود نپذیرفتند و در نتیجه عرضهٔ عذاب سخت الهی شدند و به جای برکات باران عذاب آنان را فرو گرفت.

وَ أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ

-و بر آن شهر بارانی از سنگهای سجّیل،پی در پی فرو باریدیم.» شاید مراد از سنگهای به هم چسبیده که گویی به رشته کشیده شده اند سنگهای آتش فشانی باشد،و اللّه اعلم.

[۸۳]

آن سنگها برای چنین گروهی منحرف اختصاص داده شده بود و گویا نشانه هایی ویژه داشته است که این معنی را می رسانید.

مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ ما هِيَ مِنَ الظّالِمِينَ بِبَعِيدٍ

-که بر آنها نشان پروردگارت بود و چنین عذابی از ستمکاران دور نیست.» /۵

[سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۸۷]

اشاره

وَ إِلى مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ وَ لا تَنْقُصُوا اَلْمِكْيالَ وَ اَلْمِيزانَ إِنِّي أَراكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴) وَ يا قَوْمِ أَوْفُوا اَلْمِكْيالَ وَ اَلْمِيزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا اَلنّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) بَقِيَّتُ اَللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶) قالُوا يا شُعَيْبُ أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوالِنا ما نَشؤُا إِنَّكَ لَأَنْتَ اَلْحَلِيمُ اَلرَّشِيدُ (۸۷)

پیمانه و ترازو را کامل کنید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن کریم در بحث از ملّتهای گمراه،فرجام مدین،قوم شعیب،را یادآور می شود.این قوم گرفتار فساد اقتصادی شدند و از پیمانه و ترازو کم می کردند.شعیب آنان را از این کار بازداشت و دستور داد که خدا را بپرستند و از برنامه های او در زندگی اقتصادی پیروی کنند و به آنان هشدار داد که به سبب ظلم و رفاه را از دست خواهند داد و عذاب الهی آنان را خواهد گرفت،و نیز از تباهکاری بر حذر داشت و به رعایت عدالت فرمان داد و یادآور شد که در صورت پذیرفتن هدایت و رسالت، خود ایشان منتفع خواهند شد و تأکید کرد که وی فقط رسانندهٔ پیام الاهی است و عهده دار کارهای آنان هم نیست.امّا قوم او با این که خود او را قبول داشتند دعوتش را نپذیرفتند،و با آن که دانستند وی صاحب دین و متعهّد به شعایر و نیز بردبار و رشید است روا نداشتند که در کارهایشان مداخله کند و آنان را از پرستیدن خدایانی که پدرانشان می پرستیدند باز دارد یا آن که در کارهای اقتصادی آزادی آنان را

محدود کند.

شرح آیات:

اشاره

[۸۴]

کنارهٔ جزیره العرب مسکن قوم مدین بود که فراخی /۵ روزی آنان را سرمست کرده بود،به یکدیگر ستم می کردند و از پیمانه و ترازو می کاستند و در زمین تباهکاری می کردند.

خداونـد شـعیب را فرسـتاد و او آنان را به پرسـتش خدا و اجرای تعالیم آسـمانی فرا خواند.از خود پرستی و نیز پرستیدن ثروت فانی بر حـذر داشت.از کاسـتن پیمانه و ترازو نیز بیم داد،زیرا این کار نوعی سـتم و پیونـدی فاسد میان آدمیان،و سـبب نابودی خیر است،و همچنین آنان را از روزی که عذابش فراگیر است و گریز از آن نشدنی است بر حذر داشت.

وَ إِلیٰ مَدْیَنَ أَخٰاهُمْ شُعَیْباً قٰالَ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ

-و بر مدین برادرشان شـعیب را فرستادیم.گفت:ای قوم من!خدای یکتا را بپرستید،شما را هیچ خدایی جز او نیست.» قوم مدین مانند دیگر اقوام جاهل بودنـد که مـدّعی ایمان ظاهری به خـدا بوده، در واقع رسالت او را نمی پذیرفتند.از این رو شـعیب قوم خود را به پرسـتش خداوند فرا خواند و گفت که شـریعت را در روابط اجتماعی خود حاکم کنند و چنین نباشد که به ذکر نام خدای سبحان بسنده کرده خدایان دیگری را بپرستند چنان که کاهنان و طاغیان و اشراف و ثروتمندان می کنند.

وَ لاٰ تَنْقُصُوا الْمِکْیٰالَ وَ الْمِیزٰانَ إِنِّی أَرٰاکُمْ بِخَیْرٍ

-و در پیمانه و ترازو نقصان نکنیـد،اینک شـما را در نعمت می بینم.» مراد این است که من زندگی مادّی شـما را مرفّه می بینم امّا هر لحظه ممکن است این رفاه به سبب ظلم اجتماعی که دامنگیرتان شده است از میان برود.

وَ إِنِّی أَخٰافُ عَلَیْکُمْ عَذٰابَ یَوْمٍ مُحِیطٍ

-و از روزی که عذابش شما را فرو گیرد بیمناکم.»

انگیزه های سقوط

[۸۵]

شعیب به قوم خود امر کرد که روند سقوطی را که در مدنیّت شکوفای آنان رخ نموده بود،متوقف کنند:

/۵ ۱-بی اعتنایی به مقیاسهای اقتصادی که موجب اعتبار و اعتماد مردم است همچون پیمانه و ترازو که کاستن از آنها زوال نظام اجتماعی را به دنبال دارد.

زیرا پایهٔ نظام بر اعتماد و توافق اجتماعی است و چون مقیاسها و ارزشها که باید ثابت و معتبر باشد خلل پذیرد اعتماد و توافقی وجود نخواهد داشت.

۲-تغییر دادن روابط اجتماعی سابق.این روابط بر پایهٔ محترم شمردن حقوق دیگران و رقابت سازنده برای بهره برداری از منافع زمین از طریق همیاری و اعتماد به یکدیگر استوار بود.آنان به جای آن رابطهٔ مبارزه را نهادند که هر فرد یا گروهی یا دسته ای می خواهد به حقوق دیگران تجاوز کند که این کار اساس جامعه و پایهٔ تمدّن را تهدید می کند.

۳-این که علاقهٔ طبیعی انسان به اصلاح و آبادانی و سازندگی و بهره برداری معقول را به رابطهٔ تباهکاری و ویرانگری و زیاده روی در بهره برداری یا کج روی در آن بدل کردند.

بدین سان رسالت الهی به دست شعیب برای اهل مدین در لحظه ای که به هدایت نیازمندتر بودند،رسید.شعیب به آنان گفت:

وَ یٰا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِکْیٰالَ وَ الْمِیزٰانَ بِالْقِسْطِ

-ای قوم من!ترازو را از روی عدل،کامل ادا کنید.» یعنی پیمان و ترازو را رعایت کنید تا کیل و وزن با عدالت کامل انجام گیرد.

وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْیٰاءَهُمْ

-و به مردم چیزهایشان را کم مدهید.» کم فروشی نکنید چه در اشیای مادّی و چه در امور معنوی؛به ادای حقوق دیگران و احترام به آنان و شناخت منزلت و کرامت ایشان بی کم و کاست اهتمام

ص: ۹۰

بورزید.

وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ

-و چون تبهکاران در زمین فساد مکنید.» /۵

رهنمود برای آینده

[۸۶]

شعیب(ع)به قوم نادان رهنمودی مهم داد که استمرار تمدّن را تضمین می کرد و از هلاکت و نابودی نگاهشان می داشت.این رهنمود،گذشتن از جاذبیّت مادّه و پرواز در آسمان ایمان و اعتقاد عملی به آینده و سرانجام دورنگری و ژرف بینی بود،آن گاه گفت:

بَقِیَّتُ اللّٰهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ

-اگر ایمان آورده اید آنچه خدا باقی می گذارد برایتان بهتر است.» «بقیّت اللّه»چیست؟ خشنودی خدا و ثوابی که می دهد.

در این جا سؤالی پیش می آید و آن این که:برای قومی مانند قوم شعیب چگونه ممکن است به«باقیات صالحات»برسند؟مگر آن که عوامل هلاک کننده را که در آیۀ پیشین یاد شد ترک کنند،سپس در راه خدا بکوشند یعنی به اعمالی بپردازند از قبیل:اطعام درماندگان،تأدیه حقّ فقرا،بنای مساجد و رباطها،کمک مالی برای ساختن سدها،قناتها،راهها و...هر چه در راه خدا باشد.آیا چنین نیست؟ عمل کردن به مواردی که گفته شد سبب می شود که تمدّن و درخشندگی آن در آینده تداوم یابد و در مصرف دست آوردها در زمان حاضر زیاده روی نشود.هر تمدّنی در آغاز تکوین می درخشد.سپس باز می ایستد و آن گاه به سبب زیاده روی در مصرف به پایان می رسد و از میان می رود.امّا اگر مدنیّت برای زمان آینده پی ریزی و تداوم یابد و مناسبات مثبت و سازنده با مردم و طبیعت ایجاد کند،می ماند و ادامه می یابد.از این روست که فرمان الهی را که شعیب اعلام کرد ضامن تداوم تمدّن

دانستیم.برخی آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره دارد از جمله:

اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ /۵ أَمَلاً -. (۱)

و نیز: زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِینَ... وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ -. (۲)

وَ ما أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ

-و من نگهبان شما نیستم.» شعیب گفت:این دروغ است که گمان کنید رهبر به بازداشتن عذاب از شما تواناست بی آن که کردار نیک کنید یا خود را تغییر دهید،بلکه شما در آغاز و انجام مسئولید.ظاهرا آیه اشاره به حالتی در کشورداری می کند که قوم شعیب به آن دچار شده بودند و این امر در ملّتهای عقب مانده روی می دهد که همهٔ مسئولیّت را متوجّه قائد می کنند.

[۸۷]

امّا قوم شعیب در وضع فاسد خود ماندند و پیامبر خود را عتاب کردند.

قالُوا یا شُعَیْبُ أَ صَلاٰتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ ما یَعْبُدُ آباؤُنا

-گفتند:ای شعیب!آیا نمازت به تو فرمان می دهد که ما آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک گوییم.» گویا بت پرستی نزد ایشان دین مقدّسی گردیده بود چرا که کار پدران بوده است.از این رو شخص با ایمانی مانند شعیب را روا نیست که با بت ها معارضه کند.سایر نظامها همچون حکومت مطلقهٔ فردی نیز چنین است.

أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِی أَمْوالِنا ما نَشؤُا

-یا در اموالمان آن چنان که می خواهیم تصرّف نکنیم.» آیا نماز تو،ای شعیب،مانع از این است که مال بیندوزیم از راه مشروع یا نامشروع؟و به مردم ستم کنیم یا کم فروشی کنیم؟ /۵ و مال خود را به هر طریقی که

ص:۹۲

۱- ۹) -سورهٔ کهف۴۶/.

۲- ۱۰) -آل عمران۱۴/.

بخواهیم در راه صلاح یا فساد خرج کنیم؟! إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ -براستی تو مردی بردبار و خردمند هستی.» تو جوان سبک سری نیستی که با آیین پدران درافتی و حقوق صاحبان ثروت و مزایای آنان را محترم نشماری.

از سخنان قوم شعیب توان فهمید که سخت گمراه شده بودند تا آن جا که خوب را بد و بد را خوب می پنداشتند.«فساد»دین مقدّس آنان گشته بود،و این امور انحراف محض نبود و از همین رو اندرز شعیب سودی نبخشید.

۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۸۸ تا ۹۵]

اشاره

قَالَ یَا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلَی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّی وَ رَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ مَا أُرِیدُ أَنْ أُخَالِفَکُمْ إِلَی مَا أَنْهَاکُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلاَّ اَلْإِصْلاَحَ مَا اِسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِیقِی إِلاَّ بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ (۸۸) وَ یَا قَوْمِ لاَ یَجْرِمَنَّکُمْ شِقَاقِی أَنْ یُصِیبَکُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَ مَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ (۸۹) وَ اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ (۹۰) قَالُوا یَا شُعَیْبُ مَا نَفْقَهُ کَثِیراً مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَرَاکَ فِینَا ضَعِیفاً وَ لَوْ لاَ رَهْطُکَ لَرَجَمْنَاکَ وَ مَا أَنْتَ عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ (۹۱) قَالَ یَا قَوْمِ أَ رَهْطِی أَعَزُّ عَلَیْکُمْ مِنَ اَللَّهِ وَ اِتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَکُمْ ظِهْرِیًّا إِنَّ رَبِّی بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِیطٌ (۹۲) وَ یَا قَوْمِ اِعْمَلُوا عَلَی مَکَانَتِکُمْ إِنِّی عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتِیهِ عَذَابٌ یُخْزِیهِ وَ مَنْ هُوَ کَاذِبٌ وَ اِرْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ (۹۳) وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّیْنَا شُعَیْباً وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا اَلصَّیْحَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دِیَارِهِمْ جَاثِمِینَ (۹۴) کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهَا أَلاَ بُعْداً لِمَدْیَنَ کَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ (۹۵)

۵/

ص: ۹۳

معنای واژه ها

۹۱[نفقه]

:فقه فهمیدن سخن و محتوای آن است،و اصطلاحا به قسمی از علوم دینی گفته می شود و آن علم به مدلول ادلّهٔ سمعی است،امّا اصول دین علم به مدلول ادلّهٔ عقلی است.

[رهطك]

:قوم و عشيرهٔ انسان و در اصل به معنی بستن است.

[لرجمناك]

:رجم:سنگسار کردن.

۹۲[ظهريّا]

:آنچه به پشت می اندازند و فراموش می شود.

گويند:قد جعل فلان هذا الامر بظهره:يعنی به آن اعتنا ندارد.

۹۳[و ارتقبوا]

:منتظر باشيد.

ص :۹۴

مبادا مخالفت من شما را به بلا دچار کند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در بخش پیشین دیدیم که قوم شعیب در دفاع از خرافات و بت پرستی مجادله کردند،امّا شعیب در بیان حق پای فشرد و احتجاج کرد که:

۱-خداوند او را هدایت کرده و حجّت آشکاری به او داده است؛ ۲-حیات شخصی او به بهترین وجه است؛ ۳-وی نخستین کسی است که از برنامه های خدا پیروی می کند؛ ۴-هدف او اصلاح وضع فاسد است تا آن جا که بتواند؛ ۵-بی توجّهی قوم اهمیّتی برای او ندارد و نومید هم نیست،زیرا او به توفیق الاهی به دعوت برخاسته و اعتماد و بازگشت او نه به خود و مردم بلکه به خداست.شعیب به آنان هشدار داد که ستیزه و مخالفتشان با وی ایشان را همچون /۵ اقوام گمراه گذشته در ورطهٔ هلاك می اندازد.قومهای نوح و صالح و لوط که از حیث زمان و مکان یا هر دو به آنان نزدیک اند باید مایهٔ عبرت باشند.

آن گاه شعیب بار دیگر آنان را به آمرزش خواهی و توبه فراخواند،لیکن پاسخی نیافتند و گفتند:ما بسیاری از سخنان تو را نمی فهمیم.معیار ما در ارزش گذاری سخنان،خود سخن نیست بلکه خود گوینده است.ما در میان خود تو را ناتوان می بینیم و اگر پیروان و خاندان تو نبودند سنگسارت می کردیم.فرمود:«آیا خاندان و قبیلهٔ من در نظر شما از خدایی که من و شما را آفریده عزیزتر است؟!».

ص :۹۵

سپس از موضع قاطع گفت:«هر چه خواستید بکنید،من هم به کار خود ادامه می دهم و آینده نشان خواهد داد که عذاب خوار کننده چه کسی را خواهد گرفت؟دروغگو منم یا شما؟منتظر باشید من نیز منتظر و شاهد خواهم بود.فرمان خدا(صیحه)رسید.شعیب و پیروان او به لطف پروردگار نجات یافتند و کافران در خانه هاشان بر جای خود خشک شدند و از میان رفتند،گویی در آن جا ساکن نبوده اند.خداوند آنان را از رحمت خود محروم کرد چنان که پیش از آن قوم ثمود گرفتار شده بودند.

شرح آیات:

اشاره

شخصیّت پیامبر

[۸۸]

اسلوب رسالت ادامه دارد،اسلوبی که دلها را روشنی می بخشد،و با وجدان پس از زدودن زنگ آن سخن می گوید و پردهٔ آن را کنار می زند.کار شعیب این چنین بود،از خود آغاز کرد،واقعیّت تازه ای را پیش قوم نهاد.

قٰالَ يٰا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي

-گفت:ای قوم من! چه می گویید اگر با من از جانب پروردگارم حجّتی باشد.» اگر روشن شود که دید من سالم و راهم درست است و حجّت واضحی از سوی خدا دارم،چه می کنید؟آیا خطا نیست که در این باره نیندیشید و از آغاز رد کنید.

۵/

وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً

-و او مرا رزقی نیکو عطا کرده باشد.» اخلاق نیکوی شعیب،رفتار خوب،ارادهٔ استوار،تندرستی،تکامل معنوی، و افزون بر همهٔ اینها رسالت از سوی خدا که نعمت بزرگی است،شواهدی بر درستی را او بودند.

وَ مٰا أُرِيدُ أَنْ أُخٰالِفَكُمْ إِلىٰ مٰا أَنْهٰاكُمْ عَنْهُ

-اگر شما را نهی می کنم برای آن نیست که خود سودی ببرم.» من نخستین کسی هستم که به«محتوای رسالت»عمل می کنم که دلیل

راستگویی من و نیز خرسندی من به آن است و در آن تکلّف و تحمیلی نمی بینم.

إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الْإِصْلاَحَ مَا اسْتَطَعْتُ

-تا آن جا که بتوانم قصدی جز به اصلاح آوردنتان ندارم.» به رغم اختلافی که در مفهوم صلاح و فساد در بعضی از ابعاد آن است، بیشتر مردم بر آنند که دلها را به هم نزدیک کردن،دعوت به پرهیزگاری،درستی پیمانه و ترازو و اهتمام به حال محرومان و مستضعفان همه صلاح و نیکی است و پیامبر شخصا به کار نیک می پردازد و این را دلیلی بر حقیقت رسالت اعلام می کند.

وَ مَا تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ

-توفیق من تنها با خداست.به او توکّل کرده ام و به درگاه او روی می آورم.» میزان موفقیت برنامه های پیامبران بالاتر از تمام موازین است زیرا این موفقیت از عامل ناشناخته ای برای پیروزی بهره مند است و آن توفیق خدا و درستی بینش پیامبرانه است،که به نوبۀ خود دلیلی بر صدق رسالت است.از سوی دیگر وضع برنامه هایی که به غیب متّکی است و غیب عامل مهمّی در روند آن برنامه هاست،دلیل دیگری است بر درستی رسالت،و این همان توکّل است.پیامبر مردی متّکی به غیب است نه تنها در کارها و رفتارش بلکه در انابه به خدا و تضرّع و نماز بسیار و رشد و بردباری؛ (۱) و چنان که آیه اشاره دارد شعیب به خدا متوجّه بود و انابۀ او از پیامبران دیگر بیشتر بود تا آن جا که گفته اند:از ترس خدا و شکر گزاری به او به قدری گریسته بود که چشمش نابینا شده بود.

۵/

نشانه های عذاب

[۸۹]

شعیب قوم خود را از ستیزه و مخالفت با رسالت که به مجرّد اعلام پیامبری آغاز شد،بر حذر داشت و خواست که آنان را به این نکته متوجه کند که

ص: ۹۷

۱- ۱۱) -به نظر می رسد که مطلب چنین باشد:پیامبر متّکی به غیب است نه تنها در انابه و تضرع و نماز و... بلکه در کارها و رفتارش(مترجم).

حساب اندیشه از گوینده آن جداست.اگر روشهای راعی و اسلوبهای تبلیغ خشم آنان را بر می انگیزد،روا نیست که با مخالفت با اندیشهٔ درست به خود ستم ورزند، زیرا دچار رنجهای سختی می شوند.

وَ یا قَوْمِ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقاقِی أَنْ یُصِیبَکُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صالِحٍ وَ ما قَوْمُ لُوطٍ مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ

-ای قوم من!مخالفت با من شما را به کاری وا ندارد تا آنچه بر قوم نوح یا هود یا صالح در همین نزدیکی به قوم لوط رسید به شما نیز برسد.» [۹۰]

آن گاه شعیب از آنان خواست که خود را اصلاح کنند و از گناهان آمرزش بخواهند تا مبادا گناهان گذشته سبب انکار رسالت و مخالفت اوامر الهی باشد.

وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ

-از پروردگارتان آمرزش بخواهید،به درگاهش توبه کنید که پروردگار من مهربان و درست است.» دعوت به آمرزش خواهی از آن روست که گاهی انسان به کارهای بد خو می گیرد و چنین می پندارد که خدا رهایش کرده و در پی آن نومیدی از رحمت الهی به او دست می دهد و همهٔ اینها سبب می شود که خود را به دامن کفر بیندازد تا اعمال فاسد خود را توجیه کند.از اینجاست که شعیب قوم خود را به مخالفت با عادت و امیدواری به رحمت خدا واداشت.

[۹۱]

اینک نوبت قوم شعیب فرا رسید تا دلایل شعیب را رد کنند،امّا چه گفتند؟و چگونه به ردّ رسالت از نیروی نادانی و ستیزه،تمسّک به مادّیّات و غرور بهره گرفتند؟ قالُوا یا شُعَیْبُ ما نَفْقَهُ کَثِیراً مِمّا تَقُولُ وَ إِنّا لَنَراکَ فِینا ضَعِیفاً وَ لَوْ لا رَهْطُکَ /۵ لَرَجَمْناکَ -گفتند:ای شعیب!بسیاری از چیزهایی را که می گویی نمی فهمیم.تو را در میان خود ناتوان می بینیم،اگر برای قبیله ات نبود سنگسارت می کردیم.» یعنی اگر عشیرهٔ تو نبود تو را به بدترین صورت می کشتیم.

وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْنٰا بِعَزِيزٍ

-و تو بر ما پیروزی بیابی.» [۹۲]

شعیب آن مردم نادان را که با خدا عناد می کردند و از قبیلۀ شعیب می ترسیدند سفیه خواند و:

قٰالَ يٰا قَوْمِ أَ رَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرٰاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمٰا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

-گفت:ای قوم من!آیا قبیلۀ من نزد شما از خدا پیروزمندتر است؟آیا خدا را پس پشت خویش افکندید و حال آن که پروردگار من به هر چه می کنید احاطه دارد.» یعنی کاری نمی توانید بکنید زیرا در ید قدرت الهی و قلمرو حکومت او هستید.

[۹۳]

آن گاه مرحلۀ تحدّی و مبارزه رسید.شعیب از دشمنان جدا شد و گفت به شیوۀ خود کار کنید،و من طبق دستور خدا عمل می کنم،و هر دو منتظر عواقب خواهیم بود.

وَ يٰا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلىٰ مَكٰانَتِكُمْ إِنِّي عٰامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذٰابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كٰاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ

-ای قوم من!شما هم چنان که هستید به کار خویش مشغول باشید و من هم به کار خویش مشغول می شوم.به زودی خواهید دانست که آن عذاب خوار کننده بر چه کسی فرود می آید و چه کسی دروغگوست،منتظر بمانید،من نیز با شما منتظر می مانم.» بدین سان شعیب پس از جهاد و حصول عوامل آشکار پیروزی،در انتظار فرج بود،و انتظار فرج از برترین اعمال است.در حدیث نبوی آمده:«افضل اعمال امّتی انتظار الفرج».

[۹۴]

سرانجام فرجام کار که پرده از چهرۀ حقیقت مظلوم بر انداخت تا از ستیزه کاران انتقام گیرد،فرا رسید.

وَ لَمّٰا جٰاءَ أَمْرُنٰا نَجَّيْنٰا شُعَيْباً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّٰا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ /۵ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيٰارِهِمْ جٰاثِمِينَ

-چون امر ما فراز آمد شعیب و کسانی را که به او ایمان آورده بودند به رحمت خویش رهانیدیم و

ستمکاران را صیحه ای فرو گرفت و در خانه های خویش برجای مردند.» [۹۵]

و چنان نابود شدند که گویی کسی در آن دیار نبوده است.

کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهٰا أَلاٰ بُعْداً لِمَدْیَنَ کَمٰا بَعِدَتْ ثَمُودُ

-چنان که گویی هرگز در آن دیار نبوده اند هم چنان که لعنت بر قوم ثمود.» ۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مُوسیٰ بِآیٰاتِنٰا وَ سُلْطٰانٍ مُبِینٍ (۹۶) إِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مٰا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیدٍ (۹۷) یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ اَلنّٰارَ وَ بِئْسَ اَلْوِرْدُ اَلْمَوْرُودُ (۹۸) وَ أُتْبِعُوا فِی هٰذِهِ لَعْنَهً وَ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ بِئْسَ اَلرِّفْدُ اَلْمَرْفُودُ (۹۹) ذٰلِکَ مِنْ أَنْبٰاءِ اَلْقُریٰ نَقُصُّهُ عَلَیْکَ مِنْهٰا قٰائِمٌ وَ حَصِیدٌ (۱۰۰) وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ وَ لٰکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمٰا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ اَلَّتِی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ لَمّٰا جٰاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ مٰا زٰادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبِیبٍ (۱۰۱) وَ کَذٰلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذٰا أَخَذَ اَلْقُریٰ وَ هِیَ ظٰالِمَهٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ (۱۰۲) إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لِمَنْ خٰافَ عَذٰابَ اَلْآخِرَهِ ذٰلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ اَلنّٰاسُ وَ ذٰلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ (۱۰۳)

۵/

معنای واژه ها

۹۸[یقدم]

:قدمت القوم:در پیش آنان راه رفتم و ایشان پیروی کردند.

ص:۱۰۰

[الورد المورود]

:«ورود»در آمدن به آب،و اصل آن نزدیک شدن به ورود در آب است.مراد این است که چه بد است آن آبی که تشنگان برای زنده نگاه داشتن خود بدان وارد می شوند،یعنی آتشی که در آن داخل می شوند.

۹۹[الرّفد المرفود]

:عطایی که به آنان بخشیده می شود.

۱۰۰[قائم]

:باقی،اگر چه اهل آن قریه نابود شده باشند.

[حصد]

:به معنی محصود(درویده)،مراد چیزی است که درو شده و اثرش از میان رفته باشد.

۱۰۱[تتبیب]

:زیان و صدمه زدن.

۵/

کار فرعون درست نبود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خداوند موسی را با آیات روشن و حجّت آشکار(معجزه)فرستاد.«آیات» همان ارزشهایی بود که موضوع دعوت موسی را تشکیل می داد و نیز حقایقی که آنها را به مردم بیان می کرد و همان فطرت فراموش شده ای که آن را در دلها زنده گردانید و معرفتی که از آن ناآگاه بودند و خداوند آگاهشان کرد.

موسی با حجّت و برهان نزد فرعون و بزرگان قوم او آمد،امّا بزرگان نپذیرفتند و از فرعون پیروی کردند که ناکامل و هدایت نایافته بود،زیرا وی پیروان خود را به جایگاه بد یعنی دوزخ فرا می خواند که لعنت خدا در دنیا و آخرت را به دنبال داشت.

چه راهنمایی و پذیرایی بدی بود! آیا خداوند به آنان ستم کرد؟نه،ایشان به خود ستم کردند که پیرو فرعون

و سایر خدایان دروغین شدند و این خدایان به هنگام نزول عذاب به یاری آنان نشتافتند،عذاب خدا سخت و دردناک است.

/۵ پس هر که از عذاب آخرت بترسد،نابودی قریه ها برای او عبرتی خواهد بود امّا آن که از روز رستاخیز که مردم و فرشتگان در آن حضور می یابند نترسد،آیات و عبرتها به حال او سودی نخواهد داشت.

شرح آیات:

اشاره

[۹۶]

هدف از ارسال پیامبران به سوی مردم این بوده که آنان را به کار بستن پیمان فطرت وادارند،و خردهایشان را بیدار کنند و این پیامبران نیازی به آوردن معجزه نداشتند،با این همه رحمت خداوند سبحان ایجاد کرد که حجّت به طور قاطع تمام شود و بی اتمام حجّت کامل عذابشان نکند،از این رو فرمود:

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مُوسىٰ بِآيٰاتِنٰا وَ سُلْطٰانٍ مُبِينٍ

-و ما موسی را همراه با آیات و حجّت آشکار خویش فرستادیم.» این معجزه مار بزرگی بود که همهٔ ریسمانهای ساحران را بلعید و سرانجام ساحران به خداوند ایمان آوردند.و معجزهٔ دیگر«ید بیضا»بود،امّا فرعون رسالت موسی را نپذیرفت.

[۹۷]

إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ -نزد فرعون و مهتران قومش،امّا آنان پیرو فرمان فرعون شدند.» آن قوم پیرو فرمان فرعون شدند که مدّعی خدایی بود،امّا راه فرعون نه بر پایهٔ خرد و تجربه،بلکه بر پایهٔ خواهش نفس و شهوات بود،و آدمی چه قدر باید ظالم به نفس باشد که از کسی که اسیر شهوات است پیروی کند،و اگر میزان طاعت هوای نفس و شهوات باشد بهتر آن است که تو از شهوات خود پیروی کنی نه از شهوات دیگران! /۵ میزان در اطاعت از دیگری این است که وی خردمندتر و مجرّب تر باشد،امّا اگر اوامر او سبک و بی خردانه و قائم بر پایهٔ واکنشهای مرحله ای و آنی باشد و نیز بر اساس روش عقلانی و ایمانی سالم نباشد چگونه می توانی از او اطاعت

ص:۱۰۲

کنی؟! فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مٰا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیدٍ -پس از فرمان فرعون پیروی کردند که فرمانی حکیمانه نبود.» [۹۸]

چرا راه فرعون درست نبود؟زیرا وی زندگی را در چار چوب دنیا می دید و دربارهٔ زندگی آخرت چیزی نمی دانست،از این رو همهٔ اندیشه ها و عمل کردهای او خطا بود.چه،شناخت او از زندگی شناختی نادرست بود.به همین جهت در روز قیامت پیشاپیش قوم گمراه خود به سوی آتش حرکت می کند.

یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النّٰارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ

-در روز قیامت پیشاپیش قوم خود بیاید و همه را به آتش در آورد که وارد شدن را بد بد جایگاهی است.» [۹۹]

فرعون یاران و پیروان خود را وارد دوزخ می کند،دوزخی که در آن جا نه رحمتی هست و نه نعمت و نه آسایشی،و پایانی هم ندارد.آتش آن بسیار گرم است.دوزخی بسیار ژرف که نورش تاریکی است و سوخت آن دوزخیانند.

افزون بر عذاب جسمانی که فرعون سبب آن شده بود،در معرض عذابی دیگر یعنی عذاب بدنامی و نیز لعنت که تا ابد دامنگیر ایشان است قرار گرفتند.

اینک قرآن پس از هزاران سال که از مرگ فرعون و قومش می گذرد ملعون بودن آنان را بیان می کند.

آیا این عبرت انگیز نیست؟ وَ أُتْبِعُوا فِی هٰذِهِ لَعْنَهً /۵وَ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ -لعنت این جهان و لعنت روز قیامت را از پی دارند.» در این دنیا به لعنت و در روز قیامت افزون بر عذاب باز هم به لعنت گرفتار می شوند! بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ -و چه بد عطایی به آنان داده شده است.» «ورد مورود»یعنی وارد شدن به آتش دوزخ که اثر مادّی است و«رفد» مرفود»یعنی عطیّهٔ بد داده شده که آثار معنوی است.این بود کیفر قوم فرعون که از

ص :۱۰۳

او پیروی کردند.بنا بر این روا نیست که کسی از دیگری پیروی کند که او را به راه راست نمی برد بلکه گمراهش می کند.

[۱۰۰]

ذٰلِکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْقُریٰ نَقُصُّهُ عَلَیْکَ مِنْهٰا قٰائِمٌ وَ حَصِیدٌ -اینها اخبار قریه هایی است که برای تو حکایت می کنیم؛قریه هایی که بعضی هنوز برپایند و بعضی ویران.» قریه هایی باقی اند و قریه هایی دیگر از میان رفته اند.باقی ها اگر ظالم به نفس باشند نابود خواهند شد امّا آنها که از میان رفته اند مانند مزرعه ای هستند که درویده باشد و چیزی از آن بر جای نماند.نابودی این قریه ها مایهٔ عبرت ماست.

پند قریه های از میان رفته

[۱۰۱]

پندی که این قریه ها به ما می دهند در آیهٔ بعد است که خدا فرمود:

وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ وَ لٰکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

-ما به آنها ستم نکردیم بلکه خود به خود ستم می کردند.» خداوند زندگی خوشی به مردم این قریه ها بخشید و فرصتی برای هدایت داد و در مواردی که خطر آنان را تهدید می کرد مصلحانی فرستاد.اینان آنچه در توان داشتند به کار بردند.بیم و امید دادند، /۵ آیات الهی را یاد کردند،به بیدار ساختن خردها پرداختند و هر چه می توانستند کردند جز هدایت اجباری.امّا کافران از فرصت هدایت بهره نگرفتند،به ستیزه و مبارزه و گردن کشی و ظلم به نفس ادامه دادند.

انحراف اصلی این بود که در راه پرستش خدایان رنجها کشیدند امّا این خدایان در لحظه ای که عذاب سخت الهی فرا رسید به فریاد آنان نرسیدند و نتوانستند یاریشان کنند.

فَمٰا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ لَمّٰا جٰاءَ أَمْرُ رَبِّکَ

-و چون امر پروردگار تو فراز آمد خدایانی که به جای خدای یکتا می پرستیدند هیچ به کارشان نیامدند.»

ص: ۱۰۴

وجود خدایان مانع اجرای فرمان الهی نشد.

وَ مٰا زٰادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ

-و جز زیانکاری چیزی بر آنها نیفزودند.» بلکه بر شدّت عذاب و هلاک و زیانکاری افزود.

[۱۰۲]

وَ كَذٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذٰا أَخَذَ الْقُرىٰ وَ هِيَ ظٰالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ -این چنین بود مؤاخذهٔ پروردگار تو وقتی که بخواهد قریه ای ستمکار را به مؤاخذه کشد که مؤاخذه ای سخت دردناک است.» نکته ای که در این قصّه هست در دو چیز خلاصه می شود:

۱-عذاب و مجازات خدا سخت و دردناک است و ما نباید فرمانهای خدا را خوار و کیفر او را سبک بشماریم.

[۱۰۳]

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خٰافَ عَذٰابَ الْآخِرَةِ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّٰاسُ وَ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ -در اینها برای کسانی که از عذاب آخرت بیمناکند عبرتی است،در آن روز که مردم گرد آورده شوند و آن روز که مردم را در آن حاضر آورند.» ۲-عذاب دنیا که سخت و دردناک است به مؤمنان می فهماند که عذاب /۵ آخرت سخت تر و دردناک تر است.

مؤمن از طریق برخورد با آلام دنیوی،به روز جزا(قیامت)متوجّه می شود که همهٔ مردم در آن روز گرد می آیند و شاهدانی از مردم و فرشتگان حضور می یابند.بر ماست که با آگاهی از چنین روزی زندگی کنیم و خوف آخرت داشته باشیم.

۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]

اشاره

وَ مٰا نُؤَخِّرُهُ إِلاّٰ لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ (۱۰۴) يَوْمَ يَأْتِ لاٰ تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ (۱۰۵) فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النّٰارِ لَهُمْ فِيهٰا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ (۱۰۶) خٰالِدِينَ فِيهٰا مٰا دٰامَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّٰ مٰا شٰاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعّٰالٌ لِمٰا يُرِيدُ (۱۰۷) وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خٰالِدِينَ فِيهٰا مٰا دٰامَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّٰ مٰا شٰاءَ رَبُّكَ عَطٰاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ (۱۰۸) فَلاٰ تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمّٰا يَعْبُدُ هٰؤُلاٰءِ مٰا يَعْبُدُونَ إِلاّٰ كَمٰا يَعْبُدُ آبٰاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنّٰا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ (۱۰۹)

ص:۱۰۵

۵/

معنای واژه ها

۱۰۶[زفیر و شهیق]

:«زفیر»بازدم،و نیز باز گردانیدن نفس با صدا به جهت غم است.اصل«زفیر»شدّت است «زفرت النّار»یعنی نعرهٔ شعلهٔ آتش شنیده شد.«شهیق» صدای سختی که از اندرون با نفس کشیدن بیرون می آید،و اصل آن طول بسیار است.زفیر و شهیق را به معنی عرعر خر،اوّل و آخر آن،نیز گفته اند.

۱۰۷[ما دامت]

:هر قدر که باقی ماند.

۱۰۸[مجذوذ]

:بریده شده.از«جذّ».

۱۰۹[مریه]

:شکّی که دلالت بر تهمت زدن کند.

۵/

فرجام آدمی:از بدبختی دوزخ تا خوشبختی بهشت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در پایان بخش پیشین سخن از تحذیر از رستاخیز بود و در این جا به عنوان

ص :۱۰۶

تأکیـد مطلب آمـده است که تأخیر روز قیامت نامحـدود نیست بلکه در پایان مـدّت معیّنی خواهد رسـید.ما با قطار زمان به آن نزدیک می شویم.در آن روز حکومت الهی آشکار می شود چنان که کسی قادر به سخن نیست مگر آن که خدا اجازه دهد،و مردم به دستهٔ خوشـبختان و دستهٔ بدبختان تقسیم می شوند.بدبختان در آتش دوزخ میان مرگ و زندگی هستند و تا آسمان و زمین برقرار است در آن جا می مانند مگر آن که خدا بخواهد،امّا خوشـبختان در بهشت جاودانی اند ما دام که آسمان و زمین باقی است مگر آن که خدا خواهد،و این بهشت بخشش ناگسستنی خداست.

شرح آیات:

اشاره

پس برخی از ایشان بدبخت و برخی خوشبخت هستند

[۱۰۴]

چرا خداونـد عـذاب را به تأخیر می افکند؟زیرا از پیش مدّت مقرّری تعیین کرده ۵/ و به سـبب حکمت و رحمت در این مدّت فرصت آزمـایش به مردم داده است:هر که ایمـان آورد و کـار نیـک کرد،از عملش سود می برد و از پایـان گرفتن مـدّت نمی هراسـد،و هر کس کوتـاهی کرد فرصت را از دست داده است،و هر گـاه آدمی قابلیّتهای خیر و شـرّ خود را با تحوّل زمان بروز داد مـدّت آزمایش او پایان گرفته است و بایـد آمادهٔ ترک کردن حوزهٔ امتحان که همان دنیاست باشـد و به سوی جزای عمل در آخرت روانه شود.

وَ مٰا نُؤَخِّرُهُ إِلاّٰ لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ

-و مـا آن را جز برای زمـانی معین به تعویق نمی انـدازیم.» یعنی تـأخیر به جهت مـدّت مقرّری است که خداونـد در دنیـا برای انسان تعیین کرده است.

[۱۰۵]

چون آن روز ترسـناک برسـد،سـکوت مهیب همه جا را فرا می گیرد و مردم در پیشـگاه خـدا خاموش می ایستند.کسـی جز به اجازهٔ خدا سخن نمی گوید و این دالّ بر احاطهٔ حکومت خدا بر همگان است.

یَوْمَ یَأْتِ لاٰ تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ

-روزی که چون بیاید هیچ کس جز

به فرمان او سخن نگوید.» در آن روز مردم خود به دو گروه تقسیم می شوند:بدبختان که فرصت کارهای نیک را در دنیا از دست داده اند و در این جا دستشان خالی است و اعمالشان صرفا بد است.اینان اهل دوزخ اند،خوشبختان که کارهایشان صرفا برای خداست و در نتیجه اهل بهشت اند.

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ

-و مردمان بعضی بدبخت و بعضی خوشبخت باشند.» [۱۰۶]

کیفر بدبختان این است که در آتش می سوزند نه می میرند و نه زنده می مانند بلکه مدام دچار رنجهای گوناگونند.گاهی به جهت ضعف آهی خفیف (زفیر)و گاه به سبب درد سخت آهی بلند(شهیق)می کشند.

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النّارِ لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ

-امّا بدبختان در آتش اند و مردمان را در آن جا ناله ای زار و خروشی سخت بود.» [۱۰۷]

این کافران در آتش دوزخ جاودان می مانند تا زمانی که آسمانها و زمین پیرامون دوزخ پایدار باشند.

۵/

خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّكَ

-و تا آسمانها و زمین باقی است در آن جا جاودانه بمانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد.» پرسشی که مفسّران مطرح کرده اند این است که چرا استثنای«مشیّت الهی»آمده است؟و پاسخهای متعدّد گفته اند و به نظر من پاسخ نزدیک به حقیقت این است که خدا به وعدۀ خود وفا می کند امّا چیزی بر او محتوم نیست خاصّه که کیفر و پاداش برای بدبختان است امّا دربارۀ خوشبختان به اندازۀ گناه نیست بلکه تنها بر حسب کار نیک است.و از سوی دیگر همۀ اینها به مقام ربوبیّت مرتبط است.نماز چون برای خداست،ثواب بزرگی دارد و همچنین ترک نماز کار قبیح و دارای کیفر سختی است،این نیز به مقام پروردگار متعال مربوط است و به همین سبب اوست که مدّت و اندازه و نهایت آن را تعیین می کند چنان که آیه به این اشاره دارد.

ص :۱۰۸

إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ

-همانا خدای تو هر چه خواهد کند.» [۱۰۸]

امّا خوشبختان در بهشت اند،ما دام که زمین و آسمان آن برجاست، لیکن مشیّت خدا فوق همهٔ اینهاست.می توان گفت ارادهٔ خدا که محدود نیست بر این تعلّق گرفته است که بهشت را جاودانی کند تا مؤمنان زمان بیشتری برای ماندن در آنجا داشته باشند.

وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ

-امّا نیکبختان تا آسمانها و زمین باقی است در بهشت جاویدان بمانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد.» معنایی را که برای مشیّت گفتیم،آیهٔ:

عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ

-عطای او هیچ منقطع نمی شود.» تأیید می کند که اشاره به عطای ناگسستنی خدا دارد.شاید مفهوم آیه خلود در بهشت است امّا نه به آن معنی که تبدّل ذاتی باشد که در /۵ عالم هستی روی می دهد و طبیعت آن از فانی به خالد تحوّل یابد،بلکه بدین معنی که خدا اراده کرده که بهشت جاودانی باشد و اللّٰه اعلم.

[۱۰۹]

پافشاری کافران در عقیدهٔ باطل خود و نیز عناد آنان در گمراهی ممکن است مؤمن را دچار شک کند که راه آنان درست است یا تا حدّی حق به جانب ایشان است.خداوند این شک را مردود می داند و می گوید در بطلان عقیدهٔ آنان نباید تردید کرد.

فَلا تَکُ فِی مِرْیَهٍ مِمّا یَعْبُدُ هؤُلاءِ

-از آنچه اینان می پرستند در تردید مباش.» عبادت کافران باطل است و آنان از پدرانشان که گمراه بوده اند تقلید می کنند و چنان که خداوند آن پدران را با عذاب دنیوی کیفر داد اینان را نیز عذاب خواهد کرد.

ما یَعْبُدُونَ إِلاّ کَما یَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِیبَهُمْ غَیْرَ مَنْقُوصٍ

-جز بدان گونه که پدرانشان پیش از این می پرستیدند،نمی پرستند،ما

نصیب آنان را بی کم و کاست خواهیم داد.» /۵

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۲]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۱۰) وَ إِنَّ كُلًّا
لَمّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمالَهُمْ إِنَّهُ بِما يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۱) فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَكَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
(۱۱۲)

/۵

پایداری کن چنان که خدایت فرمان داده است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در بخش پیشین دیدیم که مقیاس ایمان بدبختی یا رستگاری در روز قیامت است.در اینجا قرآن می خواهد ایمان به آخرت را مبتنی بر اعمال در دنیا کند.از این رو پیامبر را از تردید در گمراهی کافرانی که خدایانی را می پرستند باز می دارد و می فرماید:اینان بر مشرکان پیشین برتری ندارند و خداوند آنان را بی هیچ کاستی کیفر عادلانه ای خواهد داد.

این کافران به کسانی می مانند که در کتاب موسی اختلاف کردند و آن را نپذیرفتند.خداوند بنا به وعدهٔ خود فرصت آزمایش به آنان داد و اگر این وعده نبود مؤمنان را به رغم دشمنان تأیید می کرد و عذاب الهی کافران را فرو می گرفت.به هر

حال اختلاف در کتاب از آن جا ناشی بود که در خدایی بودن آن شک کردند.

البته فرصت داده شده نیز دایمی نیست بلکه محدود به پایان آن فرصت و مهلت است که آن گاه خداوند کارهایشان را که به آنها مطلع است فاش و به آنها رسیدگی خواهد کرد.

امّا تو ای پیغمبر باید که بر حسب فرمان خدا پایداری کنی و همچنین شما ای مؤمنان باید استقامت ورزید /۵ و از حدود تجاوز نکنید،خدا به اعمالتان بیناست.

شرح آیات:

اشاره

[۱۱۰]

خداوند قرآن را فرستاد تا در اختلافی که دارند داوری کند،آنان در خود قرآن اختلاف کردند و آن را بر خواهشهای نفسانی خود تطبیق نمودند،زیرا در حقیقت نه به کتاب آسمانی بلکه به خواهشهای نفس خود ایمان آورده بودند و اگر این نبود که دنیا جای آزمایش است پذیرندگان کتاب را تأیید و پیروان هوای نفس را خوار می کرد.

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ

- به موسی کتاب دادیم.در آن کتاب اختلاف شد،اگر نه حکمی بود که از پیش از جانب پروردگارت صادر شده بود.» یعنی در کتاب اختلاف کردند و اگر سخن خدا مبنی بر تأخیر عذاب به روز قیامت یا روز پایان مهلت کافران و پیروزی مؤمنان نمی بود آنان را کیفر می داد.

لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ

-میانشان داوری شده بود.» یعنی به نوع دیگر دربارۀ منکرین حکم می کرد نه آن که کتابی برای ایشان بفرستد که آنان را سودمند نیفتد و به سبب طغیان و پیروی از هوای نفس هدایتشان نکند.

وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ

-که ایشان در آن کتاب سخت در تردید بودند.» اختلاف در کتاب دلیل شک کردن در آن است.

[۱۱۱]

بشر کارهای بد و خطاهای خود را توجیه می کند و می کوشد که به انگیزۀ هوای نفس مسائل دینی را به نفع خود بچرخاند و یا کتاب خدا را به غلط تفسیر می کند و خود را فریب می دهد،خداوند به هیچ یک از اینها نمی نگرد،بلکه به حقیقت اعمال می نگرد و جزای آنها را به طور کامل می دهد و علم پروردگار به همۀ آن اعمال فراگیر است.

وَ إِنَّ کُلاًّ لَمّٰا لَیُوَفِّیَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمٰالَهُمْ إِنَّهُ بِمٰا یَعْمَلُونَ خَبِیرٌ

-و پروردگار تو پاداش اعمال همه را به تمامی خواهد داد و خدا به کارهایی که می کنند آگاه است.» ۵/ تأکیدهای پیاپی که در آیه دیده می شود دالّ بر این است که بشر با توجیه کتاب خود را می فریبد چنان که با چیزهای دیگر فریب می دهد و خداوند یاد آور می شود که این خدعه سراب است و تنها چیزی که می ماند عمل اوست.

فاستقم کما امرت

[۱۱۲]

چرا انسانها در دنیا اختلاف می کنند؟ زیرا آدمی به حدود و حقوق خود خرسند نیست بلکه می خواهد از حدود تجاوز و به حقوق دیگران تعدّی کند.شخص متجاوز با تجاوز خود ارزشهای الهی را که بر سر راه او هستند از میان می برد و آنها را بر حسب تمایلات خود تفسیر می کند تا ارزشهای الهی را جزء معاملات فاسد خود قرار دهد.از این رو بسیار سخت است که کسی دربارۀ تفسیر کلام آسمانی بر حسب خواهشهای نفسانی با نفس خود مبارزه کند و در خطّ«کتاب»بایستد و خود را با معیارهای آن تطبیق دهد.

قرآن قاطعانه بر این حقیقت تأکید می گذارد.

فَاسْتَقِمْ کَمٰا أُمِرْتَ

-همان گونه که فرمان داده شده ای استقامت کن.» پیامبر به برکت عصمت الهی و حسن توکّل استقامت می کند.مؤمنان در این باره با دشواریهایی رو به رو می شوند که آنان را از راهشان منحرف می کند،امّا فورا به سوی خدا باز می گردند و استقامت می ورزند.

ص: ۱۱۲

وَ مَنْ تٰابَ مَعَکَ

-همراه با آنان که با تو رو به خدای کرده اند.» امّا سبب انحراف و توجیه کتاب خدا بر حسب خواهشهای نفسانی و سپس اختلاف در کتاب طغیان است.

وَ لاٰ تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ

-و طغیان نکنید که او به هر کاری که می کنید بیناست.» /۵ بر ماست که از راه هدایت بی افزایش یا کاهش پیروی کنیم،و جز این «طغیان»خواهد بود.

در حدیث به روایت از ابن عبّاس آمده است:هیچ آیه ای از میان آیات نازل شده بر رسول اکرم،سخت تر و مشقّت بارتر از این آیه نیست و از این رو بود هنگامی که اصحاب گفتند:یا رسول اللّه زود به پیری رسیده ای!پاسخ داد:

«شیّبتنی هود و الواقعه».

/۵

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۷]

اشاره

وَ لاٰ تَرْکَنُوا إِلَی اَلَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ اَلنّٰارُ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ أَوْلِیٰاءَ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ (۱۱۳) وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ طَرَفَیِ اَلنَّهٰارِ وَ زُلَفاً مِنَ اَللَّیْلِ إِنَّ اَلْحَسَنٰاتِ یُذْهِبْنَ اَلسَّیِّئٰاتِ ذٰلِکَ ذِکْریٰ لِلذّٰاکِرِینَ (۱۱۴) وَ اِصْبِرْ فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ اَلْمُحْسِنِینَ (۱۱۵) فَلَوْ لاٰ کٰانَ مِنَ اَلْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنْهَوْنَ عَنِ اَلْفَسٰادِ فِی اَلْأَرْضِ إِلاّٰ قَلِیلاً مِمَّنْ أَنْجَیْنٰا مِنْهُمْ وَ اِتَّبَعَ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا مٰا أُتْرِفُوا فِیهِ وَ کٰانُوا مُجْرِمِینَ (۱۱۶) وَ مٰا کٰانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ اَلْقُریٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهٰا مُصْلِحُونَ (۱۱۷)

/۵

ص:۱۱۳

معنای واژه ها

۱۱۳[و لا ترکنوا]

:از«رکون»به معنی آرامش گرفتن با چیزی همراه با دوست داشتن آن و گوش فرا داشتن.

۱۱۴[طرفی النّهار]

:صبح و عصر،زیرا نماز صبح در بخش اوّل روز و نماز ظهر و عصر در بخش دوم آن است.

[و زلفا]

:جمع زلفه به معنی منزلت.و«زلف»اوّل اوقات شب است.

۱۱۶[اولوا بقیّه]

:بقیّه اسم مصدر از«ابقاء»است و مراد این است که باقی ماندۀ خیر از خیر پیشین است.

[أترفوا]

:یا ناز و نعمت و لذّت خو گرفتند،و«ترف» یعنی عادت به نعمت.به متنعّم«مترف»گفته می شود از آن رو که در تنعّم به روی او باز است.

۵/

چگونه پایداری را تضمین کنیم؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

تـا این جـا قصّه هـای کـافران از قبیـل عـاد،ثمود و اصـحاب الأـیکه،و فرجام دردناک آنان بیان شـد.در این بخش،قرآن پایگاه درست و نیز پندگیری از مطالبی را که گفته شده به این شرح آورده است:

۱-دوستی بـا کـافران و اطاعت از آنان حرام است و کسـی نبایـد به راه ایشان بگرایـد و به آتش ایشان بسوزد و اگر چنین کند خدا او را یاری نخواهد کرد؛

۲-یاری جویی از نماز و صبر،و منتظر گشایش موعود از سوی خدا بودن؛ ۳-تشکیل جبهه ای از صالحان که با نظام منحرف همکاری نکرده اند و نیز اعتماد بر ایشان در مبارزه با فساد.

آیات بیانگر این است که انگیزۀ کافران در زندگی ناز و نعمت و سرمستی است و ۵/ به همین جهت به حقّ مردم تجاوز می کنند و در زمین فساد می کنند،و خدا هرگز مردم صالح شهری را از روی ستم عذاب نمی کند بلکه فساد است که سبب هلاک آنان می شود.

شرح آیات:

اشاره

به ستمکاران گرایش و اعتماد نداشته باشید

[۱۱۳]

فقط کافر نیست که در جامعه گناهکار است،بلکه کسانی که در برابر کفر و ظلم خاموشند و به ظالمان کمک می کنند نیز گناهکارند.خداوند سبحان ما را باز می دارد از این که به ظالمان بگراییم و با آنان دوستی بورزیم و طرف مشورت ایشان باشیم،اطاعت و نیز تقویت مادّی کنیم.همۀ اینها سبب می شود که در گناه با ایشان شریک باشیم و آن گاه عذابی که فراگیر است ما را نیز خواهد گرفت.

وَ لاٰ تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّٰارُ

-به ستمکاران میل نکنید که آتش بسوزاندتان.» «رکون»ضدّ دوری و نفرت و به معنی آرامش یافتن با چیزی و اعتماد بر آن با خرسندی.از این رو به ظاهر می توان در برابر ظالم سکوت کرده منتظر فرصتی بود که بتوان او را نابود ساخت.

وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ أَوْلِيٰاءَ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ

-شما را جز خدا هیچ دوستی نیست و کس یاریتان نکند.» جامعه ای که در برابر ظلم خاموش،یا به ستم دیدگی کسی در حقّ آن جامعه خرسند باشد،در زمین و آسمان هیچ کس دوست و یاریگر آن نخواهد بود.نه

خدا چنین جامعه ای را یاری خواهد کرد-زیرا وی به مقابله در برابر ظالمان فرمان می دهد-و نه اولیای خدا که خواستار جنبش مستضعفان بر ضدّ ظالمان اند و نیز می خواهند همکاری مستضعفان را جلب کنند و با ستمکاران بجنگند.

از بردباری و نماز یاری بگیرید

[۱۱۴]

برای مقاومت در برابر زر و زوری که تکیه گاه ظالمان است و پایداری /۵ در برابر فشار سخت آنان و برای این که دلهای ما در برابر اضلال ستمکاران استوار باشد و در مبارزه با آنان قدرتمند باشیم باید از بردباری و نماز یاری جوییم و همچنین برای این که اعتماد به نفسی را که طاغیان با تبلیغ و تحذیر آن را ناتوان ساخته اند بازیابیم و کفّارهٔ گناه بزرگی که عادتا گروه های مستضعفان به آن مرتکب اند بدهیم-و این گناه نومیدی از رحمت خدا و آب به آسیای ظالمان ریختن و اعتقاد به این است که آنان مقهور نخواهند شد-باید از صبر و نماز استعانت کنیم،چنان که خدا در جای دیگر فرمود: وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰهِ وَ إِنَّهٰا لَکَبِیرَهٌ إِلاّٰ عَلَی الْخٰاشِعِینَ (بقره،۵۴).

زیرا نماز بنده را به خدا می پیوندد و به او آرامش می بخشد و از گناهان نگاهش می دارد.

وَ أَقِمِ الصَّلاٰهَ طَرَفَیِ النَّهٰارِ

-نماز بگزار در آغاز و انجام روز.» یعنی صبح پیش از دمیدن آفتاب و پس از طلوع فجر که آغاز روز است و نیز بعد از ظهر که مسلمان نمازهای ظهر و عصر را می خواند نماز بخوان.

وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ

-و ساعاتی از شب.»و نیز پس از گذشتن زمانی از شب که مراد نمازهای مغرب و عشاست.رسول خدا فرمود:«المغرب و العشاء زلفی اللّیل».

با توجه به این آیه بر مؤمن است که در سه وقت پنج نماز بخواند، (۱) چنان

۱- ۱۲) -ظاهرا مراد مؤلف این است که نمازها در اوقات صبح و بعد از ظهر و شب خوانده می شود و این مغایر با پنج وقتی نمازها نیست.مثلا نماز ظهر هنگام زوال آفتاب و نماز عصر چند ساعت پس از آن گزارده می شود امّا هر دو در بعد از ظهر ادا می گردد.به عبارت دیگر منظور مؤلف جمع کردن بین نمازهای ظهر و

که در آیهٔ دیگر(اسراء،۷۸)آمده: أَقِمِ الصَّلاٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كٰانَ مَشْهُوداً -.

نماز بدیها و گناهان را از میان می برد.زیرا وقتی به ظالم گرایش و اعتماد نداشته باشی و او را یاری نکنی نماز روزانه ایمان گم شده ات را به تو باز می گرداند و آثار منفی /۵ تأیید ظالم را که در دل تو باقی مانده است می برد.

إِنَّ الْحَسَنٰاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئٰاتِ

-خوبیها بدیها را از میان می برند.» امّا نه هر نمازی بدی را می زداید بلکه نمازی این نقش را دارد که در پاک کردن دل از غفلت یاریگر و سودمند باشد.از این رو نمازی که بر حسب عادت یا ریا خوانده شود سودی ندارد.به همین جهت است که پروردگار ما فرمود:

ذٰلِكَ ذِكْرىٰ لِلذّٰاكِرِينَ

-این ذکری است برای ذاکران.» و در حدیث مأثور از پیامبر گرامی آمده که فرمود:«ارجی آیه فی کتاب اللّٰه و اقم الصّلاه طرفی النّهار...» آن گاه خطاب به علی(ع)فرمود:

«یا علیّ،و الّذی بعثنی بالحقّ بشیرا و نذیرا انّ احدکم لیقوم من وضوئه فتتساقط عن جوارحه الذّنوب،فاذا استقبل اللّٰه بوجهه و قلبه لم ینقلب و علیه من ذنوبه شیء،کما ولدته امّه،فإن اصاب شیئا بین الصّلاتین کان له مثل ذلک من عدّ الصلوات الخمس.ثمّ قال:یا علیّ،انّما منزله الصّلوات الخمس لأمّتی کنهر جار علی باب احدکم،کما یظنّ احدکم لو کان فی جسده درن،ثمّ اغتسل فی ذلک النّهر خمس مرّات،أ کان یبقی فی جسده درن؟فکذلک و اللّه الصّلوات الخمس لأمّتی». (۱)

یعنی«ای علی،سوگند به خدایی که مرا به حق بشیر و نذیر فرستاد،کسی از شما که وضو می گیرد گناهان از اعضای او فرو می ریزد و چون روی و دلش را به

(۱۲

عصر یا مغرب و عشا نیست(مترجم).

۱- ۱۳) -نور الثقلین،ج ۲،ص ۴۰۱.

سوی خـدا متوجّه می کنـد،در همان حال چیزی از گناهانش نمی ماند،گویی اکنون از مادر زاده شده است.اگر عملی میان دو نماز کند،به شـمار نمازهای پنجگانه ثواب می برد.»سپس گفت:«ای علی،نمازهای پنجگانه برای امّت من مانند چشمهٔ جاری بر خانـهٔ یکی از شـماست.اگر در تن او چرکی باشـد و خود را پنج بار در آن چشـمه بشوید،آیا چرکی در تن او می ماند؟به خدا سوگند،نمازها برای امّت من چنین است».

[۱۱۵]

چنـان که نمـاز توان مقاومت می دهـد و آدمی را در برابر عوامل منفی نظام فاسـد اسـتوار و پا برجا می کنـد،بردباری و تحمّل دشواریها نیز ایجاد مقاومت می کند،زیرا صبر یعنی انتظار آینده با اعتقاد به این که /۵ خداوند مزد نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد،این است جوهر صبر.اطمینـان به این که کـار نیـک پـاداش خوبی در دنیا یا در آخرت به دنبال خواهـد داشت،نفس را در برابر شهوات و دشواریها آرامش می بخشد.

وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

-صبر کن،زیرا خداوند مزد نیکوکاران را تباه نمی سازد.» [۱۱۶]

هدف از مقاومت ایجاد گروهی از مؤمنان است که در برابر نظامهای فاسد بایستند.

فَلَوْ لاٰ كٰانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسٰادِ فِي الْأَرْضِ

-چرا در میان مردمانی که پیش از شـما بودنـد خردمنـدانی نبودند تا مردم را از فساد در زمین باز دارند.» یعنی فقط گروهی از مردم جامعه که اهل فساد نبودند باقی ماندند،زیرا کارشان نهی از فساد و پایداری در برابر انحراف بود.

إِلاّٰ قَلِيلاً مِمَّنْ أَنْجَيْنٰا مِنْهُمْ

-جز انـدکی از آنان که نجاتشان دادیم.» اکنون همین گروه انـدک هسـتند و خداوند ایشان را نجات داده حال آن که دیگران را هلاک کرده است.

وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مٰا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كٰانُوا مُجْرِمِينَ

-ظالمان از پی

آسودگی و لـذّات دنیوی رفتنـد و گنهکـار بودنـد.» ظالمان چگونه به راه فساد رفتنـد؟ نعمتهای فراوانی که خداونـد به ظالمان داده بود آنان را فریفت تا شـیفتهٔ نعمت شدنـد و جانهای خود را تباه کردنـد.آیه اشاره دارد به این که تباهی به وسـیلهٔ نعمت با ظلم مردم به یکـدیگر و تلاش در راه پیشـی جسـتن بر دیگران پدید می آید.و نوع فساد ظالمان با نوع نعمت فراوانی که دارند مرتبـط است.فسـاد ثروت به جز فسـاد قـدرت یـا علم است،و فسـاد به گنـاهی می انجامـد که تجاوز به حقوق مردم و نیز هتک آشکار ارزشها و حرمتها را فریاد می کند.

۵/

[۱۱۷]

چون فساد عام شـد،خداونـد صاحبان قـدرت را هلاک می کند، لیکن اگر گروهی صالح وجود داشـته باشـند و در راه صـلاح حرکت کنند،آنان را می بخشد.

وَ مٰا كٰانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهٰا مُصْلِحُونَ

-پروردگـار تو هیـچ قریه ای را که مردمش نیکوکـار باشـند به سـتم هلاک نخواهـد ساخت.» امّا اگر مردم شـهری،به جز عـدّهٔ انـدکی که خداوند آنان را توفیق هدایت داده است،فاسد شوند،پروردگار اینان را نجات می دهد و دیگران را هلاک می کند چنان که با عاد و ثمود کرد.

۵/

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۳]

اشاره

وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ اَلنّٰاسَ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ لاٰ يَزٰالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ اَلْجِنَّةِ وَ اَلنّٰاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹) وَ كُلاًّ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبٰاءِ اَلرُّسُلِ مٰا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤٰادَكَ وَ جٰاءَكَ فِي هٰذِهِ اَلْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰) وَ قُلْ لِلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ اِعْمَلُوا عَلىٰ مَكٰانَتِكُمْ إِنّٰا عٰامِلُونَ (۱۲۱) وَ اِنْتَظِرُوا إِنّٰا مُنْتَظِرُونَ (۱۲۲) وَ لِلّٰهِ غَيْبُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ اَلْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مٰا رَبُّكَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

ص: ۱۱۹

معنای واژه ها

۱۲۰[نثبّت]

:تثبیت به معنای محکم و استوار کردن چیزی است.

[فؤادک]

:فؤاد به معنای دل و قلب است.

۵/

اخباری که از پیامبران به تو نقل شد حق است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در پایان سورهٔ هود قرآن به این پرسش که«کشاکش برای چیست؟»پاسخ می دهد.آیا خدای،قادر نیست همه را امّت واحده کند؟چرا،امّا دنیا خانهٔ عمل و انتظار است،مردم به حال اختلاف می مانند به جز کسانی که مشمول لطف خدا بوده و به راه راست هدایت شده باشند.تاریخ فهرستی از این کشاکش گسترده است،و بیان قصّه های پیامبران برای این است که دل پیامبر و مؤمنان استوار باشد و حق روشن گردد و اندرزها برای یادآوری مردم گفته شود.خداوند در این جهان به همهٔ مردم فرصت داده که عمل کنند،مؤمنان نیز به نوبت خود عمل کنند و همه منتظر فرجام کار باشند.

علم و قدرت پروردگار فراگیر است.غیب آسمانها و زمین و نیز وضع آینده و کنونی موجودات را می داند.بر ماست که خدا را بپرستیم و به او توکّل کنیم.

ص: ۱۲۰

خداوند از اعمال بندگان ناآگاه نیست و علم و قدرتش بر همهٔ اعمال آنان فراگیر و چیره است.

بدین سان در سورهٔ هود ضرورت توکّل بیان شده و بیشتر /۵ آیات آن بر محور توکّل می چرخند.

شرح آیات:

اشاره

آیین کشاکش

[۱۱۸]

کشاکش آیین زندگی است و باید کوشید تا راههای به نتیجه رسیدن آن را یافت،امّا نباید نومید شد یا از بیم رو به رو شدن با آن به این سو و آن سو نگریست.«کشاکش»مانند اجل معلّق است که می توان از آن اجتناب جست و نیز مانند عقب ماندگی و بیماری و فقر و همهٔ دشواریهای تمدّن بشری است که باید کوشید تا آنها را تا حدّ امکان تخفیف داد بی آن که نومید شد.

وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّٰاسَ أُمَّةً وٰاحِدَةً

-و اگر پروردگار تو خواسته بود همهٔ مردم را یک امّت کرده بود.» اگر خدا می خواست همهٔ مردم را از آغاز مؤمن می آفرید چنان که آفرینش آنان یکسان است،همه از نعمت چشم و زبان و لب بهره مندند،امّا دو نیروی مختلف در آنان نهاد: وَ هَدَیْنٰاهُ النَّجْدَیْنِ -و آنان را مکلّف ساخت که از«عقبه» بگذرند: فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ -.

وَ لاٰ یَزٰالُونَ مُخْتَلِفِینَ

-ولی همواره گونه گون خواهند بود.» مردم هم چنان در اختلاف اند بی آن که این اختلاف را خدا خواسته باشد، بلکه ناتوانی خرد و قوّهٔ شهوات مایهٔ اختلاف گردیده است.

[۱۱۹]

از میان مردمی که اختلاف می کنند شماری مشمول هدایت شده،به ریسمان الاهی چنگ زدند و خداوند با دین و نور خود آنان را یگانه کرد،چنان که اگر همهٔ آنچه در زمین است،خرج می شد،این یگانگی دلها به وجود نمی آمد.

نتیجهٔ آن که وحدت هدف والای انسانی است که بشر در راه آن می کوشد،

و در عین حال وحدت /۵ غایت آفرینش است.خدا مردم را نیافریده است که عذابشان کند بلکه برای این که لطف کند و آنان را با یکدیگر دوست گرداند.امّا خداوند سبحان مسئولیّت تحقّق این هدف والا را بر عهدهٔ انسان گذاشته است و البتّه وسایل آن را از قبیل پیامبران و پیشوایان و کتابها و شریعتها از پیش فراهم ساخته است.

إِلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ

-مگر آنها که خدایت به آنها رحم کرده و آنها را برای همین بیافریده است.» اگر در گمراهی بمانند و با شریعت مخالفت کنند،خداوند به سختی عذابشان خواهد کرد،چرا که مسئولیّت خود را نپذیرفتند.

وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ أَجْمَعِینَ

-و سخن پروردگار تو بر این مقرّر شده است که جهنم را از همه انس و جن انباشته می کنم.» از این رو کشاکش طبیعتی است که اولویّت دارد و وحدت غایت قانونمندی دینی است و اختلاف پدیده ای فاسد است که از میان بردنش ضروری است و گرنه آتش دوزخ مسلّما و قطعا پی آمد آن خواهد بود.

گواهی تاریخ

[۱۲۰]

قصّه هایی از کشاکش حقّ و باطل که در سراسر تاریخ پیامبران و پیروان گمراه آنان به چشم می خورد و قرآن آنها را بیان کرده است،وجود کشاکش را تأکید می کند و توان تحمّل دشواریها را به ما می دهد.

وَ کُلاًّ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الرُّسُلِ مٰا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤٰادَکَ

-هر خبری از اخبار پیامبران را برایت حکایت می کنیم تا تو را قویدل گردانیم.» همچنین اخبار پیامبران تأکید می گذارد که رسالت حقّ است و پیروز خواهد شد و بر انسانهاست که به پیام خدا عمل کنند و با یاد کردن آن خردها را استواری بخشند.

وَ جٰاءَکَ فِی هٰذِهِ الْحَقُّ

-و در این کتاب بر تو سخن حق نازل شده.»

ص :۱۲۲

یعنی در این اخباری که در زمینۀ تاریخ رسالتهاست سخنان حقّی برای تو فرستادیم.

وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ

-و برای مؤمنان موعظه و اندرز.» ۵/

چکیدۀ سوره

[۱۲۱]

تاریخ مکرّر می شود،زیرا سنّت های الهی در گذشته و حال و آینده یکی است و از این رو روزگار به سود رسالت می گذرد.

وَ قُلْ لِلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلىٰ مَكٰانَتِكُمْ

-به کسانی که ایمان نمی آورند بگو:شما به هر سان که خواهید عمل کنید.» یعنی به طریقۀ خود عمل کنید، إِنّٰا عٰامِلُونَ ما نیز عمل می کنیم.» [۱۲۲]

وَ انْتَظِرُوا إِنّٰا مُنْتَظِرُونَ -و در انتظار باشید که ما هم در انتظاریم.» مطمئن هستیم که حق پیروز است و کشاکش دنیوی به خواست خدا به صلاح،پایان خواهد گرفت.

[۱۲۳]

از این کشاکش که در سراسر روزگار ادامه یافته پیروان رسالت بهره ها می گیرند:ایمان راستین به خدا و به این که علم و قدرتش به تمام آنچه در آسمانها و زمین هست گسترده است و نیز بازگشت کارها به اوست و دارندۀ نهان و آشکار است.

وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ

-و از آن خداست نهان آسمانها و زمین به او بازگردانده می شود همۀ کارها.» یعنی همه کارها چه کوچک و چه بزرگ به او باز می گردد،از چنین ایمانی است که یک دلی در پرستش و طاعت خدا و نیز توکّل بر او و انجام اعمال برای او ناشی می شود:

فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مٰا رَبُّكَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ

-او را بپرست و بر او توکّل کن که پروردگارت از آنچه به جای می آورید غافل نیست.»

ص :۱۲۳

۵/

سورهٔ یوسف

اشاره

ص :۱۲۵

فضیلت سوره:

رسول اکرم فرمود:«سورهٔ یوسف را به بندگان خود بیاموزید،زیرا هر مسلمانی آن را بخواند و به خانواده و بنده و کنیز خود بیاموزد،خداوند سکرات مرگ را بر او آسان می کند و نیرویی به وی می بخشد که به مسلمانی حسد نورزد».

(مجمع البیان،ج ۵،ص ۲۰۶).

از ابو عبد اللّه(ع)روایت شده است که:«هر کس سورهٔ یوسف را هر روز و هر شب بخواند،خداوند در روز قیامت او را بر می انگیزد با جمالی همچون جمال یوسف،و ترس روز قیامت به او نمی رسد و از گزیدگان بندگان صالح می شود».

(نور الثقلین،ج ۲،ص ۴۰۹).

از امیر المؤمنین(ع)روایت کرده اند که فرمود:«به زنانتان سورهٔ یوسف را نیاموزید و برایشان نخوانید،زیرا در آن سوره فتنه هایی است و سورهٔ نور را به آنان بیاموزید که پندهایی دارد». (۱)

(همانجا).

۱- ۱) -عبارت حدیث می رساند که از امام علی(ع)نیست.مطالب سورهٔ یوسف سراسر عفّت و پاکی می آموزد هم به مردان و هم به زنان،و علی(ع)که تربیت یافتهٔ مکتب قرآن است چنین سخنی نمی گوید:(مترجم).

زمینهٔ کلّی سوره

اشاره

نام سوره:

بیشترین بخش سوره قصّهٔ یوسف است و به همین جهت«یوسف»خوانده شده است و جای پرسش نیست.

موضوع:بیان تلاشهای سخت پیامبران در زندگی و ایستادگی در برابر فشارهای گوناگون.این امر نردبانی است که با آن پیام خدا را به زمین آورده اند.در قصّهٔ یوسف انواع تلاشهایی که سازندهٔ شخصیت پیامبری یوسف است بیان شده، شخصیّتی که در اصل برای این منصب منظور گردیده و این امر به سبب خصال ذاتی اوست،امّا کوشش ها هم به منزلهٔ تمرین عملی است که در سازندگی مؤثّر بوده است.

هدفهای قصص قرآن

پیامبر مانند هر انسان دیگر از یادآوری و بصیرتهای موجود در رسالت که خرد را به کار می اندازد ناآگاه است.خداوند آیات روشن و روشنگر یعنی قرآن عربی را می فرستد تا مردم را به سوی روش تفکّر و عقل سوق دهد و قرآن از قصّه های سودمند و جذّاب تاریخی در این زمینه سود می جوید تا به فهم بشر نزدیک باشد و از چیزهایی که ناآگاه است آگاه گردد.

ص :۱۲۸

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . الر تِلْكَ آيٰاتُ اَلْكِتٰابِ اَلْمُبِينِ (۱) إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ اَلْقَصَصِ بِمٰا أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ هٰذَا اَلْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ اَلْغٰافِلِينَ (۳)

/۵

بهترین داستانها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

هر چیز قائم به خدا و هر شخصی با خدا زنده است،هر پیشرفت و تکاملی به نام خدا و با اجرای برنامه های رسالتی که او نهاده تحقّق می یابد،تکامل شخصیّت پیامبران به نام خداست،زیرا هر گاه توکّلی بر خدا نمی بود،پیامبران

ص :۱۲۹

نمی توانستند بر دشواریهای زندگی چیره شوند.

هدف از فرستادن کتاب

[۱-۲]

الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ -الف،لام،را،اینهاست آیات کتاب روشنگر.» خداوند این کتاب را که بیانگر احکام الهی و برنامه های رسالت است فرستاد(و آیه های آن همین الف و لام و راء است که رمزی از آیات است)تا بر مردم خوانده شود و مردم آن را که به زبان عربی،زبان خود آنان،است بخوانند، زبانی که،فی الضّمیر آنان را آشکار می کند،و هدف این است که کتاب آسمانی /۵ یاریگر خرد آدمی باشد و گنجینه های معنوی او را بیرون آورد.

إِنّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ

-ما قرآنی عربی نازلش کرده ایم،باشد که شما دریابید.» [۳]

خداوند برخی از رویدادهای تاریخی را بر می گزیند و آنها را به اعتبار این که بهترین قصّه ها و سودمندترین آنها هستند برای ما نقل می کند،و وسیلهٔ این کار«وحی»است که اگر نمی بود انسان در گمراهی سخت و ناآگاهی فراگیر می ماند.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ

-ما برای تو بهترین داستانها را می گوییم.» یعنی به بهترین شیوه و با اسلوب خوب می گوییم.

بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ

-با این قرآن که به تو وحی کردیم،که تو پیش از این از بی خبران بوده ای.» اگر پیامبر رسالت و هدایت الهی را نداشت انسانی از انسانها بود و این ذاتا راز عظمت پیامبران است،زیرا آنان مستقیما با خداوند سبحان پیوستگی دارند و از این رو پیامبر تا زمانی که به او وحی نشده ناآگاه است،چنان که آدمی ناآگاه است و نعم مادّی و معنوی را که از آنها برخوردار است فراموش می کند تا آن که

خداوند به وسیلهٔ پیامبر هدایتش کند.

۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴ تا ۱۰]

اشاره

إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ (۴) قالَ یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ
عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ اَلشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ (۵) وَ کَذلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ اَلْأَحادِیثِ وَ
یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۶) لَقَدْ کانَ فِی
یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسّائِلِینَ (۷) إِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبِینا مِنّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۸) اُقْتُلُوا
یُوسُفَ أَوِ اِطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبِیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحِینَ (۹) قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِی
غَیابَتِ اَلْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ اَلسَّیّارَهِ إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ (۱۰)

۵/

معنای واژه ها

۶[یجتبیک]

:اجتباء به معنای برگزیدن است.

۷-[آیات]

:نشانه ها و عبرتها.

۸[عصبه]

:گروهی که با هم همبستگی و همیاری دارند.

رؤیا مژده ای از آینده

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بهترین قصص که خرد را بر می انگیزد و پردهٔ غفلت را کنار می زند،قصّه ای که در آیات پیشین مژده داده شده است چیست؟ قصّهٔ یوسف است که یکی از بهترین قصّه ها و درازترین آنهاست و از آن جا آغاز می شود که یوسف خواب خود را به پدرش یعقوب نقل کرد:در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را می دید که همه بر او سجده می کردند.پدرش خواب را چنین تفسیر کرد که خدا یوسف را از میان برادران بر می گزیند تا وارث رسالت خدا که پیش از او ابراهیم و اسحاق آن را بر عهده داشتند باشد،و نیز به برکت نعم کاملهٔ

ص :۱۳۲

خدا دورهٔ تازه ای را در زندگی خاندان آغاز کند و به عواقب امور و نیز وحی دانا باشد.یعقوب(ع)یوسف(ع)را،پیش از آن که خوابش را تفسیر کند،بر حذر داشته و گفته بود که آن را به برادران نگوید،زیرا شیطان که دشمن آشکار آدمی است، برادران را به کارهای سوء بر ضدّ او بر می انگیزد.

رشک برادران که پیش از رؤیا وجود داشت،سبب شد که بر جان او توطئه کردند و /۵ گفتند:«پدر ما به راه خطا می رود که برادر کوچک ما یوسف را دوست می دارد و به ما که بزرگ و با یکدیگر متّحدیم توجّه نمی کند.ما باید با کشتن یوسف یا تبعید او از وی خلاص شویم و پدر فقط به ما متوجّه باشد».یکی از آنان از راه دل سوزی گفت که«وی را نکشند بلکه در چاهش بیندازند تا کاروانی رهگذر او را بر گیرد».

شرح آیات:

اشاره

رؤیا دیدگاهی برای آینده

[۴]

یوسف دوازدهمین پسر یعقوب(اسرائیل)و یعقوب نوهٔ ابراهیم خلیل اللّه و پسر اسحاق بود.یوسف با وجود کوچک سالی شایسته ترین پسران بود و از همین رو خدا او را برگزید تا وارث رسالت باشد،زیرا« اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ ».

در یکی از روزها به هنگام صبح یوسف شتابان نزد پدر آمد تا جریان خواب شگفت آور خود را به پدر بگوید و در این زمان دوازده بهار از عمر او گذشته بود.چه خوابی دیده بود؟یازده ستاره و نیز خورشید و ماه را دیده بود و سخت ترسیده بود چرا که گویی همهٔ آنها به وی سجده می کردند.

إِذْ قٰالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يٰا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سٰاجِدِينَ

-آن گاه که یوسف به پدر خود گفت:ای پدر!من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم،دیدم که سجده ام می کنند.»

[۵]

نخستین پندی که یعقوب به پسرش داد،پیش از آن که خواب را تفسیر کند،بر حذر داشتن او از برادران بود که مبادا حسد کنند.

قَالَ يَا بُنَيَّ لاَ تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً

-گفت:ای پسر کوچکم!خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که تو را حیله ای می اندیشند.» /۵ یعنی اندیشهٔ بدی کنند،زیرا عوامل شرّ در آدمی وجود دارد و شیطان می کوشد تا آنها را بر انگیزد.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ

-زیرا شیطان آدمیان را دشمنی آشکار است.» عامل دیگری نیز برای حسد وجود داشته است:یوسف کوچک ترین برادران و از مادر دیگری،به گفتهٔ برخی به نام راهیل،بود که در گذشته بود و از همین رو پدر به او بیشتر محبّت می کرده و این امر حسد برادران را بر می انگیخته است.سبب تحذیر یعقوب همین ها بود.

در حدیث آمده که تظاهر یعقوب به دوست داشتن یوسف،سبب اصلی پیدایی حسد برادران بود،حال آن که فرض بر این است که پدر می توانست دوست داشتن مفرط یکی از فرزندان را از انظار مخفی بدارد تا برادران حسد نکنند،امّا شاید این محبّت نوعی احترام به خصال نیک یوسف بوده باشد تا دیگران برای کسب آن خصال تشویق شوند.به هر حال یعقوب عاقبت حسد برادران را نسبت به یوسف بزرگوار می دانست و در این باره به فرزندش هشدار می داد.

[۶]

یعقوب رؤیا را تفسیر کرده به این که:

اوّلا:خداوند یوسف را بر می گزیند و به او علم تأویل احادیث یعنی آگاهی از عواقب امور و شناخت فرجام کارها و چگونگی جریان آنها را می بخشد؛ ثانیا:نعمت خود را بر او تمام خواهد کرد با پیروز کردن او بر دشمنانش، چنان که دربارهٔ پدران صالح او کرد.

وَ كَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

-و بدین سان پروردگارت تو را بر می گزیند و تعبیر خواب می آموزد

و هم چنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می کند که پروردگارت دانا و حکیم است.» /۵ علیم و حکیم اشاره دارد به این که خداوند به همهٔ نیّات و اعمال مردم،چه بپوشانند،چه آشکار کنند آگاه است و هر چه عطا کند بر پایهٔ نیّت خوب و عمل آنان است.از این روست که یوسف را به حق برگزید.باقی قصّه به این امر دلالت دارد.

[۷]

در قصّهٔ یوسف و برادرانش که در آغاز به او حیله کردند و سپس بازگشتند و عمل خود را اصلاح نمودند رهنمودهایی برای مردم است:آدمی را به طبیعت خود آگاه می کند که در برابر شهوات می لغزد،سپس دچار مصائب و آلام می گردد و سرانجام توبه می کند و به اصلاح خویشتن می پردازد.امّا این عبرت برای همهٔ مردم نیست بلکه کسانی راست که جویای حقیقت اند و اندازهٔ نیاز به حقیقت را می دانند.

لَقَدْ کٰانَ فِی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیٰاتٌ لِلسّٰائِلِینَ

-در داستان یوسف و برادرانش برای آنان که از آن پرسیده اند عبرتهاست.» رهنمودهایی که در آیه آمده است چیست؟دو نوع عبرت تاریخی در قصّهٔ یوسف و برادران می یابیم:

۱-فرجام نیک از آن پرهیزگاران است،و این فقط در پایان قصّه آشکار می شود.

۲-رهنمودهایی که بیانگر روحیّات آدمی و طبیعت قوای متناقض در ذات اوست،و این که خداوند چگونه بندگان خود را در تنگناها یاری می کند؟و پند گونه هایی که از لحظه های حسّاس قصّه به دست می آید.از این رو باید در این دو نوع رهنمود که برای ما سودمند است تدبّر کنیم.

شورای برادران

[۸]

برادران یوسف به شورا نشستند و گفتند:یوسف و برادر مادری او نزد

پـدر محبوب ترند،حال آن که شـمار ما بیشتر است و سـزاست که ما وارث بزرگواریهای پدر باشـیم،و نتیجه گرفتند که پدر به راه خطا می رود.

۵/

إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلى أَبِينا مِنّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ

-آن گـاه که گفتنـد:یوسف و برادرش نزد پـدرمان محبوبتر از مـا هسـتند،حـال آن که مـا خود گروهی نیرومندیم.پـدرمان در گمراهی آشـکاری است.» برخی از مفسّـران گفته اند:«ضـلال»به معنی دور شدن از راه صواب که همانا عدالت در محبّت میان فرزنـدان است،و نیز گفته انـد:معنی این است که یعقوب در ادارهٔ امور فرزنـدان و تـدبیر دنیوی به خطـا می رود و مـا امور چار پایان و اموال و سایر کارها را بهتر اداره می کنیم،و قصـد آنها ضـلالت دینی نبوده است.زیرا در این صورت کافر می شدنـد و این خلاف اجماع است. (۱)

و روشن است که مقصود«از ضلال»خطا کردن در ادارهٔ فرزندان است.

[۹]

چون پدر،به زعم آنان،به راه خطا برود،ناچار باید با او معارضه کنند، امّا به یوسف که مبرّا بود حیله کردند و اندیشـیدند که او را بکشـند یا به سـرزمینی دور تبعیدش کنند تا در آن جا درگذرد.امّا علّت چه بود؟عنصـر اندیشگی آنان در این مقوله آن بود که چون یک گروه اند بر دیگران برتری دارند،و این همان منطق قدرت است که طغیانگران بدان قائلند،و هر گاه برادران خود را بر حسب مقیاسهای رسالتی می سنجیدند در می یافتند که صفات رسالتی یوسف بهتر از صفات ایشان است و او سزاوارتر به این است که مورد محبّت پدر قرار گیرد،امّا در نیافتند و گفتند:

اُقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحِينَ

-یوسف را بکشید یا در سرزمینی دیگرش دراندازید تا پدر،خاص شما گردد و از آن پس مردمی شایسته به شمار آیید.»

۱- ۲) -مجمع البیان،ج ۵،ص ۲۱۲.

برادران خواستند دین و دنیا و نیز حق و باطل را با هم داشته باشند:از یک سو حسد و عصبیت قومی آنان را به قتل برادر بی گناه خود برانگیخت و از سوی /۵ دیگر اندیشیدند که روزی از روزها به صلاح برسند.

[۱۰]

یکی از برادران به سبب دل سوزی برادری گفت:

قٰالَ قٰائِلٌ مِنْهُمْ لاٰ تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِی غَیٰابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیّٰارَهِ إِنْ کُنْتُمْ فٰاعِلِینَ

-یکی از ایشان گفت:اگر می خواهید کاری کنید یوسف مرا مکشید:در عمق تاریک چاهش بیفکنید تا کاروانی او را برگیرد.» یوسف را در چاهی بیندازید.گفته اند که این سخن را لاوی گفت،و او برادر بزرگ تر بود و در حوادث بعدی آن گاه که یوسف برادر خود(بنیامین)را به تهمت سرقت نزد خود نگاه داشت،همین لاوی بود که از رو به رو شدن با پدر سرباز زد و نزد او نرفت.باری برادران از قتل یوسف چشم پوشیدند و بر آن شدند که وی را نزدیک چاهی در صحرا بگذارند تا کاروانیان او را برگیرند.

همین برادران یوسف بودند که بر ضدّ او توطئه کردند و به رغم آن که سرانجام توبه نمودند از پیامبری محروم شدند،و اینان همان«اسباط»اند که انبیا از نسل ایشان پیدا شدند.علّت محرومیّت برادران این است که نبوّت به انسانهای مرتکب به معاصی کبیره اعطا نمی شود.«فاللّه اعلم حیث یجعل رسالته».

۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۱ تا ۱۸]

اشاره

قٰالُوا یٰا أَبٰانٰا مٰا لَکَ لاٰ تَأْمَنّٰا عَلیٰ یُوسُفَ وَ إِنّٰا لَهُ لَنٰاصِحُونَ (۱۱) أَرْسِلْهُ مَعَنٰا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ (۱۲) قٰالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخٰافُ أَنْ یَأْکُلَهُ اَلذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غٰافِلُونَ (۱۳) قٰالُوا لَئِنْ أَکَلَهُ اَلذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ إِنّٰا إِذاً لَخٰاسِرُونَ (۱۴) فَلَمّٰا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فِی غَیٰابَتِ اَلْجُبِّ وَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هٰذٰا وَ هُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ (۱۵) وَ جٰاؤُ أَبٰاهُمْ عِشٰاءً یَبْکُونَ (۱۶) قٰالُوا یٰا أَبٰانٰا إِنّٰا ذَهَبْنٰا نَسْتَبِقُ وَ تَرَکْنٰا یُوسُفَ عِنْدَ مَتٰاعِنٰا فَأَکَلَهُ اَلذِّئْبُ وَ مٰا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنٰا وَ لَوْ کُنّٰا صٰادِقِینَ (۱۷) وَ جٰاؤُ عَلیٰ قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قٰالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَ اَللّٰهُ اَلْمُسْتَعٰانُ عَلیٰ مٰا تَصِفُونَ (۱۸)

معنای واژه ها

۱[لا تأمنّا]

:به ما اعتماد نمی کنی.

۵/

توطئهٔ حاسدان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برادران نقشهٔ کار را کشیدند:به هنگام شب نزد پدر آمدند و گفتند که فردا صبح یوسف را با ما روانه کن تا تفرّج و بازی کند و افزودند که چرا به آنان در مورد یوسف اعتماد ندارد؟آیا برادر و خیرخواه او نیستند؟یعقوب پاسخ داد:این امر غمگینم می کند و بیم دارم که صدمه ای به او برسد مثلا گرگ بخوردش.برادران اصرار ورزیدند و گفتند که از او غافل نخواهند بود.چگونه ممکن است که غفلت کنند حال آن که آنان جماعتی هستند و چنین کاری با عزّت و بزرگواری ایشان مغایرت دارد.سرانجام او را به صحرا بردند و تصمیم گرفتند که او را در چاه افکنند.

خداوند او را خبر داد که بر ایشان پیروز خواهد شد و واقعهٔ امروز را که از روی

ص :۱۳۸

نادانی پدید آوردند به آنان یادآوری خواهد کرد.

شبانگاه برادران بازگشتند و گریه کنان گفتند:ای پدر،ما به مسابقه پرداختیم و یوسف را برای حفاظت وسایل خود گماردیم.چون بازگشتیم دیدیم که گرگ او را خورده است.پیراهنی را که به دروغ به خون آلوده بودند نشان دادند،امّا «خون»دروغگویی آنان را ثابت کرد. ۵/ یعقوب گفت:چنین نیست.شهوات شما این کار را در نظرتان آراست،و من صبری بی جزع می کنم و از حدود الهی بیرون نمی روم و در دفع بلایا از خدا یاری می جویم.

شرح آیات:

[۱۱]

برادران نزد پدر آمدند و پرسش دشواری را مطرح کردند.

قٰالُوا يٰا أَبٰانٰا مٰا لَكَ لاٰ تَأْمَنّٰا عَلىٰ يُوسُفَ وَ إِنّٰا لَهُ لَنٰاصِحُونَ

-گفتند:ای پدر!چیست که ما را بر یوسف امین نمی شماری،حال آن که ما خیرخواه او هستیم.» ای پدر،چرا به ما اعتماد نمی کنی؟پیداست که یعقوب حسد برادران را می دانست،امّا نهان می داشت تا به حسد شرعیّت نداده باشد،امّا به کارهای پسر کوچکش یوسف مستقیما رسیدگی می کرد و آنها را به عهدهٔ برادران نمی گذاشت.

اینجاست که سؤال دشوار می شود،زیرا برادران مدّعی شدند که دلهاشان نسبت به یوسف صاف است.آری،پیامبر خدا که رحمت بر جهانیان است نباید کسی را که سلام می دهد نامسلمان بداند،از این رو یعقوب با آنان از در لطف آمد و با آن که در آن حال اعتمادی به ایشان نداشت،اظهار بی اعتمادی نکرد.

[۱۲]

پس از آن که برادران جوّ را آماده کردند،از پدر خواستند حسن ظنّ خود را ثابت کند و یوسف را همراه آنان به تفرّج و بازی بفرستد.

أَرْسِلْهُ مَعَنٰا غَداً يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ

-فردا او را با ما بفرست تا بگردد و بازی کند.» و تأکید کردند که در نگاهداری او غفلت نخواهند ورزید.

وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ

-و ما نگهدارش هستیم.» [۱۳]

یعقوب این امر را که یوسف باید نزد او بماند،چنین توجیه می کرد که وی پیر سال خورده است و ۵/ یوسف مؤمن اوست و از روی او غمگین خواهد شد، چنان که گفت:«بیم دارد که گرگ او را بخورد،و چنین احتمالی هست زیرا ممکن است از او غافل باشند و به وی آسیب برسد و آنان از وفا کردن به وعدهٔ خود ناتوان باشند.

قٰالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخٰافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غٰافِلُونَ

-گفت:اگر او را ببرید،غمگین می شوم و می ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد.» در حدیث آمده که برادران همهٔ ابعاد توطئه را مشخّص نکردند،امّا یعقوب با سخنان خود کار آنان را توجیه کرد و ایشان متوجّه شدند که در آن منطقه احتمال وجود گرگ می رود و امکان این هست که مدّعی غفلت باشند و مسائل دیگری که در گفتگو با شخص دروغگو باید رعایت شود.

[۱۴]

برادران با تکیه به شرافت و این که شمارشان بسیار است وعدهٔ محافظت یوسف را دادند و گفتند:چگونه به خود اجازه می دهیم که شرافت ما با چنین ننگی آلوده شود و ما نتوانیم برادر کوچک خود را از گرگ حفظ کنیم،با این کار نام ما ننگین خواهد شد.

قٰالُوا لَئِنْ أَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنّٰا إِذاً لَخٰاسِرُونَ

-گفتند:با این گروه نیرومند که ما هستیم اگر گرگ او را بخورد از زیانکاران خواهیم بود.» [۱۵]

برادران یوسف را بردند و همگی بر آن شدند که در اندرون چاهش قرار دهند بی آن که آب او را غرق کند،تا کاروانیان او را برگیرند،و این سفارش برادرشان لاوی بود.

فَلَمّٰا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فِی غَیٰابَتِ الْجُبِّ

-چون او را بردند و هماهنگ شدند که در عمق تاریک چاهش بیفکنند.» امّا رحمت الهی یوسف را دریافت و پیام مژده ناک خدا رسید که وی پیروز

خواهـد شـد و روزی خواهـد رسـید که آنان قبـح کارشان را خواهنـد فهمید و یوسف در آن روز کار ناروای ایشان را یادآور خواهد شد.

وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هٰذا وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ

-به او وحی کردیم که ایشان را از این کارشان آگاه خواهی ساخت و خود ندانند.» ۵/ به رغم این که محنت یوسف از همان لحظهٔ افکنـدن در چاه آغـاز شـد،دست غیبی به سوی او شـتافت تا در مقابل برادران خاین حمایتش کند.بـدین سان است که کارها سخت می شود تا به ارادهٔ الاهی گشایشی باشد و به فضل او پس از دشواری آسانی رخ دهد.

در حـدیثی از امام صادق(ع)آمـده است که:چون برادران یوسف را چاه افکندنـد،جبرئیل بر او فرود آمد و گفت:«ای جوان،تو را در این چـاه که انـداخت؟»گفت:«برادران پـدری،که به سـبب منزلـتی که نزد او داشـتم بر من رشـک ورزیدنـد و در چـاهی افکندند».گفت:«آیا دوست داری از این جا بیرون آیی؟»یوسف گفت:«این کار با خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است».

جبرئیـل گفـت:«خـدای ابراهیـم و اسـحاق و یعقـوب به تـو می گویـد:بگـو:خـدایا،از برای ستایشـی که تـو راست و این که جز تو،آفرینندهٔ آسـمانها و زمین،معبودی نیست،ای دارندهٔ عظمت و اکرام،از تو مسألت دارم بر محمّد و آل محمّد درود بفرستی و مرا گشایشـی و نجـاتی بـدهی و مرا روزی دهی از آن جـا کـه گمـان می رود و از آن جـا که گمـان نمی رود».در همـان روز خداوند او را از چاه و نیز از حیلهٔ زن رهایی بخشید و ملک مصر را که هرگز بدان گمان نداشت عطایش کرد. (۱)

[۱۶]

یوسـف را در ایـن جـا ترک می کنیـم کـه دسـت رحمت الهی بالاـی سـر اوست و در قعر چـاه او را تربیت می کنـد و یکی از برادران برای او طعـامی می آورد و بـاز می گردیم به آن خانه که یعقوب در کمال صبر منتظر بازگشت پسـر محبوبش است و برادران بیشتر از حدّ عادی دیر می کنند.چون شب پردهٔ تاریکی بر می کشد پیش پدر

۱- ۲) -مجمع البیان،ج ۵،ص ۲۱۷.

می آیند تا شاید تاریکی شب بر گریۀ دروغین آنان پرده برکشد.

۵/

وَ جاؤُ أَباهُمْ عِشاءً یَبْکُونَ

-شب هنگام،گریان نزد پدرشان آمدند.» [۱۷]

امّا پیش از آن که یعقوب از یوسف که وی را در میان آنان نمی بیند بپرسد می گویند.

قالُوا یا أَبانا إِنّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَکْنا یُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ

-گفتند:ای پدر!ما به اسب تافتن رفته بودیم و یوسف را نزد کالای خود گذاشته بودیم،پس گرگ او را خورد.» لیکن چون دروغ می گفتند و به گفتۀ خود ایمان نداشتند،سخنی از دهانشان پرید که نهفته را آشکار کرد.

وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ کُنّا صادِقِینَ

-و هر چند هم راست بگوییم تو سخن ما را باور نداری.» یعنی اگر هم راست بگوییم باور نخواهی کرد.هر گاه سخن برادران واقعا راست می بود،شواهد موجود صدق سخن ایشان را اثبات می کرد و نیازی به این کلام نداشتند.

[۱۸]

برادران حیوانی را سر بریدند و پیراهن یوسف را به خون آن آلودند، غافل از این که خون آدمی را خون حیوان حتّی پس از بسته شدن فرق دارد و به آسانی تشخیص داده می شود و نیز فراموش کردند که پیراهن را پاره کنند،زیرا گرگ پیراهن قربانی خود را از تنش در نمی آورد تا او را بخورد.

وَ جاؤُ عَلی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً

-جامه اش را که به خون دروغین آغشته بود آوردند،گفت:نفس شما کاری را در نظرتان بیاراسته است.» و در حدیث آمده است:آن گاه که یعقوب پیراهن را دید،گفت:«ای یوسف،گرگی مهربان تو را خورده است.گوشت را خورده و پیراهنت را پاره نکرده

ص :۱۴۲

است». (۱) در حدیثی دیگر چنین آمده: ۵/ یعقوب متوجّه شد که اگر گرگ او را خورده بود پیراهنش دریده می شد،وقتی از ایشان علّت را پرسید،گفتند:«نه،دزدان او را کشتند».پرسید:«چرا پس از کشتن پیراهن او را برنداشتند حال آن که به پیراهن بیشتر نیازمند بودند؟». (۲)

بدین سان یعقوب دریافت که برادران به یوسف حیله کرده اند.گفت:

فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعٰانُ عَلیٰ مٰا تَصِفُونَ

-اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و از خدا یاری باید خواست.» یعنی خوب صبر می کنم و از خداوند یاری می طلبم در برابر مصیبتی که به سبب خیانت پسران بر من و برادرشان رسید،به من دروغ گفتند و ضدّ من توطئه کردند.

۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۹ تا ۲۳]

اشاره

وَ جٰاءَتْ سَیّٰارَةٌ فَأَرْسَلُوا وٰارِدَهُمْ فَأَدْلیٰ دَلْوَهُ قٰالَ یٰا بُشْریٰ هٰذٰا غُلاٰمٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضٰاعَةً وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ بِمٰا یَعْمَلُونَ (۱۹) وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرٰاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ کٰانُوا فِیهِ مِنَ اَلزّٰاهِدِینَ (۲۰) وَ قٰالَ اَلَّذِی اِشْتَرٰاهُ مِنْ مِصْرَ لاِمْرَأَتِهِ أَکْرِمِی مَثْوٰاهُ عَسیٰ أَنْ یَنْفَعَنٰا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ کَذٰلِکَ مَکَّنّٰا لِیُوسُفَ فِی اَلْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ اَلْأَحٰادِیثِ وَ اَللّٰهُ غٰالِبٌ عَلیٰ أَمْرِهِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ (۲۱) وَ لَمّٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْنٰاهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُحْسِنِینَ (۲۲) وَ رٰاوَدَتْهُ اَلَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهٰا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ اَلْأَبْوٰابَ وَ قٰالَتْ هَیْتَ لَکَ قٰالَ مَعٰاذَ اَللّٰهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوٰایَ إِنَّهُ لاٰ یُفْلِحُ اَلظّٰالِمُونَ (۲۳)

۵/

۱- (۳) -همان منبع.

۲- (۴) -همان منبع.

معنای واژه ها

۱۹[واردهم]

:کسی که از دوستان پیش می افتد تا آب بردارد.

[و أسرّوه]

:پنهان کردند.یقال:اسررت الی فلان حدیثا یعنی در نهان به او گفتم.نکاح را به کنایه«اسرار» گویند زیرا پنهانی است.

[بضاعه]

:مال فراوانی که برای تجارت اندوزند،و در اصل به معنی تکّه گوشتی است که دیده می شود.

۲۰[بخس]

:کاستن از حقّ کسی.بخسه فی الکیل او الوزن یعنی از حقّ او در پیمانه و وزن کم کرد.

۲۱[اکرمی]

:«اکرام»به مراد رسانیدن است به جهت بزرگداشت.

[مثواه]

:اقامتگاه.

۲۳[و غلّقت]

:«التغلیق»:بستن در چنان که گشودنش دشوار باشد،در این جا مراد محکم بستن است.

[هیت لک]

:بیا و اقدام کن.

مبارزهٔ یوسف با فساد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

یوسف در چاه ماند،قافله ای سر رسید،یکی را فرستادند تا آب بیاورد.دلو را در چاه فرو افکند،یوسف بدان دلو آویخت و مرد کاروانی فهمید که جوانی در چاه است و خوش حال شد و پنداشت که خداوند نعمتی به او بخشیده است.موضوع را پنهان کرد تا معلوم نشود که جوانی آزاد نصیب او شده است.آن گاه خواست تا وی را به بهایی ناچیز بفروشد تا راز فاش نگردد.همگی از فروش او بیم داشتند چرا که از واقع امر بی اطّلاع بودند.یوسف را به مصر آوردند و در آن جا عزیز مصر وی را خرید و به زنش سفارش کرد که«او را گرامی بدار،شاید در زندگی از او منتفع باشیم یا وی را به فرزندی بگیریم».اینها عواملی بود که به یوسف امکان می داد تا به منزلتی برسد،که از خانهٔ ملك مصر آغاز می شد تا آن جا که خداوند آگاهی به عواقب امور را به او عطا کرد،حال آن که بیشتر مردم اینها را نمی دانستند.

چون یوسف به حدّ رشد رسید،خداوند او را پیامبری و علم داد، /۵ و آن گاه که بالغ گردید کدبانوی خانه از او همبستری خواست و درها را بست تا خواستهٔ زشت خود را انجام دهد،امّا یوسف به سختی امتناع ورزید و از شرّ شیطان به خدا پناهنده شد و گفت:خداست که مرا تربیت کرد و منزلی نیک به من بخشید، (۱) من هرگز نافرمانی نمی کنم و ستمکاران رستگار نمی شوند.

ص: ۱۴۵

۱- ۵) -معنی دیگر آیه این است که صاحب من(عزیز مصر)مرا تربیت کرد و منزلی نیک داد،و من با همبستری با زن او به او خیانت نخواهم کرد،و این قول اصحّ به نظر می رسد(مترجم).

شرح آیات:

اشاره

آب کشیدن از چاه و کشف حقیقت

[۱۹]

یوسف چه مدّت در چاه ماند؟سه روز یا بیشتر؟طعامش چه بود؟ آیا یکی از برادرانش برای او طعام می آورد یا به آب بسنده می کرد؟یا آن که جبرییل طعامش می داد؟دقیقا نمی دانیم مهم این است که خداوند پاک اسباب رهایی یوسف و تأدیب برادران را فراهم آورد:کاروانی فرا رسید،و چنان که عادت کاروانیان است،یکی را از پیش فرستادند تا آب بردارد.چون دلو را فرو افکند، یوسف در آن در آویخت و مرد کاروانی دریافت که جوانی زیبا روست و بسیار خوشحال شد.

وَ جاءَتْ سَيّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ فَأَدْلى دَلْوَهُ قالَ يا بُشْرى هذا غُلامٌ

-کاروانی آمد،آب آورشان را فرستادند،دلو فرو کرد.گفت:مژدگانی،این پسری است.» یوسف به نهایت درجه زیبا بود،چنان که در حدیثی از پیامبر گرامی(ص) آمده که:«نیمی از زیبایی را به یوسف دادند و نیم دیگر را برای سایر مردم». (۱)

آن کاروانی موضوع را نهان داشت و نگفت که یوسف را از چاه برگرفته است تا حکم لقیط(گم شده)نداشته باشد.یوسف را غلام خود ساخت و حقیقت را از رفیقان پنهان کرد،امّا خدا می دانست که یوسف عبد نیست،از این رو حافظ حرّیّت او بود.

۵/

وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِما يَعْمَلُونَ

-او را چون متاعی پنهان ساختند و خدا به کاری که می کردند آگاه بود.» [۲۰]

کاروانیان یوسف را به بهای ناچیزی،چند درهم،فروختند و با آن که یوسف در غایت زیبایی بود به او رغبتی نمی نمودند.زیرا می ترسیدند رسوا شوند و

۱- ۶) -میزان الحکمه،ص ۴۲۸،شمر ۱۹۳۱۷.

معلوم گردد که یوسف بنده نیست و در این صورت حتّی همین بهای اندک را نیز از دست بدهند.

وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرٰاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كٰانُوا فِيهِ مِنَ الزّٰاهِدِينَ

-او را به بهای انـدک به چنـد درهم فروختنـد که هیـچ رغبتی به او نداشـتند.» سـیمای یک عبد و صـفات نفسانی او با سـیما و صفات یوسف فرق بسیاری داشت و چنان بود که رسول اکرم،بنا به روایتی،می گوید:«الکریم بن الکریم بن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم». (۱)

از این رو مردم به یوسف بی رغبت بودنـد،امّا ببینیم همین جوانی که برادرانش در چاه فرو افکندند و افراد کاروان به او رغبتی ننمودند،چگونه به سروری و ریاست رسید؟!

منزلت یافتن

[۲۱]

یوسف را به مصر آوردند،رئیس و ملک مصر او را خرید تا در کارها مساعد او یا فرزند و یا ولی عهدش باشد.

وَ قٰالَ الَّذِی اشْتَرٰاهُ مِنْ مِصْرَ لاِمْرَأَتِهِ أَكْرِمِی مَثْوٰاهُ

-کسـی از مردم مصـر که او را خریده بود به زنش گفت:تا در اینجاست گرامیش بدار.» ملک به زنش گفت:مقام او را گرامی و محترم شمار و مانند بندگان دیگر او را به خدمت مگیر،بلکه بکوش او را تربیت کنی و کارهای مهم به او بسپاری.

عَسىٰ أَنْ يَنْفَعَنٰا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً

-شایـد به ما سودی برسانـد یا او را به فرزندی بپذیریم.» /۵ بـدین سان غلام رانده شده ای که به او بی رغبت بودند پسـر عزیز مصـر گردیـد و صـاحب مقامی دولتی(مادّی)شـد و امّا مقام معنوی او دانایی به علم تعبیر خواب و دانسـتن عواقب امور و آیین های زندگی و نظامهای جهان هستی بود.

ص: ۱۴۷

۱- ۷) -بحار الانوار،ج ۱۲،ص ۲۱۸.

وَ كَذٰلِكَ مَكَّنّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحٰادِيثِ وَ اللّهُ غٰالِبٌ عَلىٰ أَمْرِهِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ

-و بـدين سان يوسف را در زمين مكانت داديم تا به او تعبير خواب بياموزيم و خدا بر كار خويش غالب است ولى بيشتر مردم نمى داننـد.» مردم چنين مى پندارنـد كه حوادث زمان بى اراده و تصادفى است و نمى داننـد كه در وراى آنچه صـدفه خوانده مى شود ارادۀ حكيمانه اى هست و در وراى نظامها و آيين هاى طبيعى تـدبير اسـتوار خداونـد سـبحان وجود دارد.تـدبير الاهى چنين اقتضا مى كند كه گروهى به يوسف بى رغبت باشـند تا عزيز مصر او را بخرد،و نيز تدبير ايجاب مى كند كه او را نكشند بلكه در چاه افكننـد و نيز نخستين قافله اى كه از آن جا مى گـذرد رهسـپار مصـر باشـد و بدين سان آنچه تصادفات و اتّفاقات خوانده مى شود به هم برسند و سرانجام يوسف سرور مصر گردد.

[۲۲]

يوسف به جوانى و سپس به سنّ رشد رسيد و خداوند بخشنده به وى نبوّت و علم بخشيد.

وَ لَمّٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ

-و چون باليدن يافت.» (چنين مى نمايد كه رسيدن به«اشدّ»به معنى رسيدن به سنّ رشد است).

آتَيْنٰاهُ حُكْماً وَ عِلْماً

-حكمت و دانشـش ارزانى داشـتيم.» «حكم»سـلطۀ الاـهى است كه در نبـوّت شـكل مى گيرد،حـال آن كه «علم»دانش احكـام شرعى است و آنچه از متغيّرات زندگى بدان مى پيوندد.

وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

-و نيكوكـاران را چنين پـاداش دهيم.» چون يوسف به مردم نيكى كرد و به خـاطر آنـان دشواريهـا را برتـافت،خداونـد او را به پيامبرى برگزيد /۵ و به سوى مردم فرسـتاد.زيرا مهم ترين صـفت پس از پاكى و راستى كه پيامبر بدان نياز دارد دوست داشتن مردم و نيكى به آنان است.

[۲۳]

زن عزيز مصر از يوسف خواست كه با او همبستر شود و مقدّمات آن را از قبيل آرايش خود و بستن درها فراهم كرد و آن گاه او را به خواستۀ خود فرا خواند.

وَ رٰاوَدَتْهُ

-با ملايمت و مكر و فريب از او خواست.»

(«مراوده»خواستن کاری با ملایمت و نرمی است تا شخص آن را انجام دهد).

زن عزیز به این بسنده نکرد که دست یوسف را باز گذارد چنان که خصلت زنان است،بلکه با انواع ناز و غمزه و آراستن خود از او کام خواست و به اعتبار این که بانوی خانه ای بود که یوسف در آن جا خدمت می کرد سلطهٔ خود را به کار گرفت،چنان که خداوند فرمود.

اَلَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ

-و آن زن که یوسف در خانه اش بود در جستجوی تن او می بود.» یعنی خود او را خواست نه آن که برایش خدمت کند چنان که عادتا از غلام همین خدمت را می خواهند.

وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ

-و درها را بست و گفت:

بشتاب.» درها را بست و گفت:«بیا که شرایط،آماده است».امّا یوسف به سختی و بی تردید خواستهٔ او را رد کرد.

قالَ مَعاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ

-گفت:پناه می برم به خدا،او پرورانندهٔ من است و مرا منزلتی نیکو داده.» خداست که زیبایی و سلامت و نیز منزلتی /۵ در خانهٔ عزیز مصر به او بخشیده است نه عزیز یا زنش، (۱) از این رو روا نیست که نعمت خدا را ناسپاسی کند و مرتکب زنا گردد و آدم بدکار رستگار نمی گردد،زیرا به خود ستم می کند و به راه نادرست می رود.

إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ

-و ستمکاران رستگار نمی شوند.» به رغم آن که کار بد ظاهری فریبنده دارد،امّا بد فرجام است.

ص: ۱۴۹

۱- ۸) -مراد از«ربّ»صاحب خانه یعنی عزیز مصر است که یوسف در خانهٔ او تمکین یافته بود،چنان که پیش از این اشاره شد(ج.ش.).

آزادی از سلطهٔ مالک نیرومند برای یوسف بسیار مهم بود و همان اندازه اهمیت داشت که رهایی از فریبندگی جمال زلیخا و اصرار او در کام خواهی از یوسف،امّا پناه جویی از خدا و یاد کردن نعمتهای فراخی که بر آدمی بخشیده،و نیز توجّه به عاقبت کار،به انسان قدرت می دهد که در برابر فریب و تهدید پایداری ورزد.

و این بهترین پندی است که از این بخش تفسیر می گیریم.

۵/

[سوره يوسف (۱۲): آيات ۲۴ تا ۲۹]

اشاره

وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهٰا لَوْ لاٰ أَنْ رَأىٰ بُرْهٰانَ رَبِّهِ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ اَلسُّوءَ وَ اَلْفَحْشٰاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا اَلْمُخْلَصِينَ (۲۴) وَ اِسْتَبَقَا اَلْبٰابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَيٰا سَيِّدَهٰا لَدَى اَلْبٰابِ قٰالَتْ مٰا جَزٰاءُ مَنْ أَرٰادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلاّٰ أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۲۵) قٰالَ هِيَ رٰاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شٰاهِدٌ مِنْ أَهْلِهٰا إِنْ كٰانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ اَلْكٰاذِبِينَ (۲۶) وَ إِنْ كٰانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۲۷) فَلَمّٰا رَأىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قٰالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸) يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذٰا وَ اِسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ اَلْخٰاطِئِينَ (۲۹)

معنای واژه ها

۲۵[قدّت]

:قدّ به معنای شکافتن و بریدن چیزی از درازای آن.

ص: ۱۵۰

[من دبر]

:از پشت.

[الفیا]

:یافتند.

[من قبل]

:از جلو.

۵/

مراحل مبارزه

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

گفتیم که یوسف از قبول خواستهٔ زلیخا ابا کرد،امّا چرا؟ زیرا برهان خدا را دید و نعمتهایی را که خدا به وی بخشیده بود،به یاد آورد و متوجّه شد که گناهکاران رستگار نمی شوند.از این رو خداوند وی را از پی آمدهای مادّی و معنوی زنا رهایی داد.یوسف خود را به خداوند سپرده بود و خداوند نیز او را از خاصّیان قرار داد و حمایتش کرد.یوسف خواست به طرف در بگریزد،زلیخا مانع شد و پیراهن یوسف را از پشت گرفت و پیراهن پاره شد.اتفاقا شوهر زلیخا پشت در بود.زلیخا زبان به تهمت گشود و ادّعا کرد که یوسف به او قصد بد داشته است و از عزیز خواست که او را زندانی یا تعذیب کند.یوسف گفت:«زلیخا خواستار زنا بوده است و من امتناع کرده ام».یکی از افراد خانوادهٔ عزیز شهادت داد و گفت:«اگر پیراهن از پشت پاره شده باشد کار زن است که گرفته و پاره کرده،و اگر از جلو باشد یوسف قصد تجاوز داشته و او در مقام دفاع بوده که پیراهن پاره شده است».عزیز نگریست و دید که پارگی پیراهن از پشت است /۵ و به یوسف گفت تا دوری گزیند و به زن گفت استغفار کند چرا که خطا کرده است.

بدین سان بار دیگر یوسف از پیشامد سوء نجات یافت و به فرض اگر یوسف خواستهٔ زلیخا را اجابت کرده بود و شوهر زلیخا بر آن دو وارد می شد فرجامش چه

بود؟به جز قتل بود؟

شرح آیات:

اشاره

عصمت چیست؟

[۲۴]

آیا پیامبران ذاتا معصوم اند یا به ارادهٔ خدا و روح اراده؟ پیامبران بشرند و طبع ایشان همچون سایر آدمیان به رذیلت متمایل است.

آنان نیز درد گرسنگی،فشار،زدن و عذاب را حس می کنند چنان که دلهایشان درد غربت و فشار شهوات سرکوفته را حس می کند لیکن آنان اهل یقین اند و خداوند با روح خود حافظ آنان است و از این رو از شهوات نفسانی شتابان می گذرند.آیات بسیاری در قرآن هست که این تمایز را روشن می کند.هیچ پیامبری را که نامش در قرآن آمده باشد نمی بینیم که حالتهای دشواری را به توفیق الاهی نگذرانده باشد و اگر العیاذ باللّه این توفیق و روح ایمان نمی بود همچون انسانهای دیگر از پای می افتاد.یوسف یکی از این انسانهای گرامی است که به توفیق خدا معصوم اند.

وی انسانی با شخصیت کامل بشری و از سوی دیگر اهل یقین و معصوم است و «برهان خدا»همین است.

از این جا در می یابیم که یوسف تنها می توانست از نیروی جسمانی بهره گیرد و در این صورت به نتیجه نمی رسید،برهان خدا بود که از قصد معصیت او مانع شد و اگر چنین نمی بود مرتکب گناه می شد.تعبیر قرآنی این تمایز را با لطافت عجیبی در آیهٔ وَ لَوْ لاٰ أَنْ ثَبَّتْنٰاکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً - (۱) بیان می کند،و می گوید:ای پیغمبر،اگر تو را استوار نمی کردیم،شاید اندکی به کافران می گراییدی. /۵ در این جا نیز با تعبیر دقیقی می فرماید:

وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهٰا لَوْ لاٰ أَنْ رَأیٰ بُرْهٰانَ رَبِّهِ

-آن زن آهنگ او کرد و اگر نه برهان پروردگارش را دیده بود او نیز آهنگ آن زن می کرد.»

ص:۱۵۲

۱- ۹) -اسراء۷۴/.

«برهان ربّ»که یوسف با چشم بصیرت آن را دیده،همانا منع از ارادۀ معصیت است و بدون این برهان به خواستۀ زن تن در می داد و می پـذیرفت.معنی «هـمّ»که تصـمیم گرفتن در کـاری است این مفهـوم را تأییـد می کنـد،چنـان که در جـای دیگر قرآن آمده:« إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ »-. (۱)

گاهی«همّ»را در کاری که انسان خواهان انجام آن است امّا مانعی در پیش دارد،به کار می برند.شاعر گوید:

هممت و لم افعل و کدت و لیتنی

ترکت علی عثمان تبکی حلائله

و نیز در آیۀ إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللّٰهُ وَلِيُّهُما - (۲) نیز به همین معنی است.

این پرسش باقی می ماند که:یوسف چه دید که از زنا ابا کرد؟به تعبیر دیگر:برهان رب چه بود؟:

اوّلاـ«برهان»یعنی سلطان(حجّت)و مراد از آن سبب توأم با یقین است که ماننـد معجزه بر دلها مسلّط می شود.خداونـد تعالی فرمود: فَذانِكَ بُرْهانانِ مِنْ رَبِّكَ إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ -. (۳)

و نیز: يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّكُمْ -. (۴)

/۵ و نیز: أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ -. (۵)

و به تعبیر تفسیر المیزان برهان حجّت یقینی است که حق را آشکار می کند و شکّی برای شک کننده باقی نمی گذارد.

ثانیـا:یوسـف(ع)صـدّیق بـود و قلبـا یقیـن داشـت که جمـال او از خـداست و اوست که به وی نیرو و منزلت داده است و هر که نعمتهای خدا را کافر شود

۱- (۱۰) -مائده۱۱/.

۲- (۱۱) -آل عمران۱۲۲/.

۳- (۱۲) -قصص۳۲/.

۴- (۱۳) -نساء۷۴/.

۵- (۱۴) -نمل۶۴/.

رستگار نیست،به سبب ایمان راستین به همین حقایق در زمان محنت ایمانش او را دریافت و تلاش او شخصیّت وی را که با روح ایمان و تقوا عجین شده بود متبلور کرد،در نتیجه«برهان ربّ»بر او ظاهر شد و نیز حجّت بالغه پیدا آمد.در آن لحظهٔ سختی که کشاکش را با طبیعت خود و با اجتماعی که در قدرت کدبانو متجلّی شده بود آغاز کرده بود گویی کسی بود که برهان را آشکارا پیش روی خود دیده باشد.

مؤمنان راستین نیز هر گاه که دچار وسوسهٔ شیطان باشند خدا را یاد می کنند و با آزمایش سختی رو به رو می شوند و از معصیت ابا می کنند حال آن که دیگران در غفلتی فراگیر فرو می روند.لحظه های دشوار در زندگی آدمی،گنجینه های نهانی و نهفته های ذات و نیز نهفته های عزیمت او را آشکار می کنند:مؤمن بر ایمانش می افزاید امّا دیگری در آزمایش در می ماند.از این رو بر آدمی است که کار نیک کند تا ایمانش افزون گردد و از آن ایمان در کشاکش بنیان کن بر ضدّ شهوات یا فشارهای اجتماعی بهره گیرد:آن جا که جز اندوخته های ایمان چیزی کارساز نیست.

کَذٰلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشٰاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا الْمُخْلَصِینَ

-چنین کردیم تا بدی و زشتکاری را از وی باز گردانیم،زیرا او از بندگان پاکدل ما بود.» در حدیثی«برهان»به نبوّت تفسیر شده و در حدیث ۵/ دیگر آمده:«زلیخا برخاست و جامه ای بر روی بتی که در خانه بود انداخت تا خواستهٔ زشت خود را انجام دهد».یوسف گفت:«اگر تو از بت شرم می کنی،سزاوارتر آن است که من از خداوند یگانهٔ توانا شرم کنم». (۱)

رویداد ناگهانی

[۲۵]

یوسف و زلیخا به سوی در شتافتند.زلیخا پیراهن یوسف را گرفت تا او

۱- ۱۵) -البرهان،ج ۲،ص ۴۲۱.

را از فرار باز دارد و پیراهن از پشت پاره شد.ناگهان عزیز مصر از در وارد شد،او کسی بود که اطاعت از وی برای زلیخا واجب بود.زلیخا پیش دستی کرد و بر یوسف تهمت زد و گفت که«متجاوز اوست»:

وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلاَّ أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

-هر دو به جانب در دویدند و زن جامهٔ او را از پس بدرید و سرور آن زن را نزدیک در دیدند.

زن گفت:پاداش کسی که با زن تو قصد بدی داشته باشد چیست جز این که به زندان افتد یا به عذابی دردآور گرفتار آید.» و آیا کیفر کسی که شرافت خانوادهٔ تو را لکه دار کرده،جز زندان یا تعذیب است؟ [۲۶]

یوسف این تهمت را به سختی رد کرد.

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي

-یوسف گفت:او تن من می خواست و مرا به خود خواند.» و گفت:«او بود که خواستار زنا بود و من نپذیرفتم».در این جا یکی از افراد خانوادهٔ زن گواهی داد و گفت:«اگر پیراهن از پشت پاره شده باشد زن مسئول است،زیرا او بوده که پیراهن را از پشت گرفته و کشیده است و گرنه یوسف مسئول است».

وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

-و یکی از کسان زن گواهی داد که اگر جامه اش از پیش دریده است زن راست می گوید و او دروغگوست.» /۵ [۲۷]

وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ -و اگر جامه اش از پس دریده است زن دروغ می گوید و او راستگوست.» و اگر پیراهن از پشت پاره شده باشد زن دروغ و مرد راست گفته است.

[۲۸]

عزیز نگریست و دید که پشت پیراهن دریده شده است.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ

عَظِيمٌ

-چون دیـد جـامه اش از پس دریـده است گفت:این از مکر شـما زنـان است که مکر شـما زنان مکری بزرگ است.» به زلیخا گفت:«این حیلهٔ توست و حیلهٔ شما زنها بزرگ است»،یعنی این واقعه از زن سرزده که زنان سخت حیله گرند.

«کیـد»خواسـتن امری است که دوست نداشته باشـند چنان که زلیخا از یوسف امری خواست که وی دوست نـداشت و در آیه اشاره است به این که شروع زنا از زن است و زن برای مرد سبب فتنه است و زن نباید بر مردم فتنه گری کند.

[۲۹]

آن گـاه عزیز رو به سوی یوسف کرد و گفت تـا خاموش باشـد و قضـیه را نادیـده انگارد و باعث رسوایی زن نشود،امّا دربارهٔ زنش به این بسنده کرد که او را به آمرزش خواهی از خطای خود فرا خواند.

« يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذٰا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ اَلْخٰاطِئِينَ -ای یوسف!زبان خویش نگه دار،و ای زن از گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطا کـارانی.» از آیه چنین پیـداست که زنـا در بین مردم آن سـرزمین شایع بوده و تا آن درجه زشـت شمرده نمی شـد که به غیرتشـان بربخورد و گرنه چگونه ممکن بود که شوهر به رأی العین ببینـد که زنش با غلام خود مراوده ای دارد و خاموش باشد،و می بینیم که عزیز به غلام خود امر می کند که از قضیّه در گذرد و خواستار کیفر مرتکب نباشد.

۵/

[سوره يوسف (١٢): آيات ٣٠ تا ٣۴]

اشاره

وَ قٰالَ نِسْوَةٌ فِي اَلْمَدِينَةِ اِمْرَأَتُ اَلْعَزِيزِ تُرٰاوِدُ فَتٰاهٰا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهٰا حُبًّا إِنّٰا لَنَرٰاهٰا فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (٣٠) فَلَمّٰا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَ آتَتْ كُلَّ وٰاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّيناً وَ قٰالَتِ اُخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمّٰا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حٰاشَ لِلّٰهِ مٰا هٰذٰا بَشَراً إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ مَلَكٌ كَرِيمٌ (٣١) قٰالَتْ فَذٰلِكُنَّ اَلَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رٰاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مٰا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُوناً مِنَ اَلصّٰاغِرِينَ (٣٢) قٰالَ رَبِّ اَلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمّٰا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلاّٰ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ اَلْجٰاهِلِينَ (٣٣) فَاسْتَجٰابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (٣۴)

ص: ۱۵۶

معنای واژه ها

۳۱[و اعتدت]

:برگرفته از«عتاد»یعنی آماده ساخت،و «اعدّت»نیز به همان معناست.

۳۳-[اصب]

:«الصّبا»نازکی دل،تمایل.

۵/

عرصهٔ مبارزه فراخ تر می شود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

دیـدیم که کار کدبانو نزد شوهرش عزیز به رسوایی کشـید،اینک می بینیم داسـتان عشق او به یوسف در شـهر شایع گردیده و زنان به سـبب چنین عشقی وی را عتاب می کنند.چون زلیخا شایعه ها را شنید،آنان را به مهمانی فرا خواند و به دست هر کدام کاردی داد تا میوه را ببرند.آن گاه به یوسف فرمان داد تا بر زنان وارد شود.

جمال و جلال یوسف آنان را متحیّر کرد چنان که با کارد دستهای خود را بریدند و دریافتند که یوسف بدور از بدکاری است و گفتند:«وی بشر نیست بلکه فرشته ای

ص: ۱۵۷

بزرگوار است».در این اثنا زلیخا به سخن در آمد و به عتاب آنان پاسخ داد و گفت:

«همین بود که دربارهٔ آن ملامتم می کردید و من به سبب زیبایی فوق العاده ای که یوسف دارد از او همبستری خواستم،امّا او نپذیرفت و اگر امتناع کند زندانی می شود و به خواری می رسد».یوسف از تهدید او نهراسید و گفت:«زندان برای من از ارتکاب به عمل قبیح پسندیده تر است».آن گاه از حیلهٔ زنان به خدا پناهنده شد و به ضعف بشری خود در برابر فتنهٔ زنها اعتراف کرد و بر این باور بود که بی حمایت و توفیق الاهی و بی آن که خدا حیلهٔ زنان را از او بردارد قادر به کاری نیست.

خداست که دعای بندگان را می شنود و به آنچه در ضمیرشان است داناست.

۵/ بدین سان یوسف در برابر فتنهٔ زنان مصر در آن روزگار که فساد جنسی دامنگیر زنان شده بود،به خدا توسّل جست.

شرح آیات:

اشاره

جامعه ای غوطه ور در فساد

[۳۰]

پیداست که جامعهٔ مصری در آن روزگار دچار فساد همگانی شده بود و قضیّهٔ یوسف فساد شدید جامعه را رسوا می کرد چنان که گویی پشه ای پشت شتری سنگین بار از گناه را شکسته باشد.در مجالس خود از فساد جنسی گفتگو می کردند تا آن که خبر فساد خواهی زن عزیز از یوسف که غلام و خادم او بود همچون آتشی که در گیاه خشک زده باشند انتشار یافت.

وَ قٰالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرٰاوِدُ فَتٰاهٰا عَنْ نَفْسِهِ

-زنان شهر گفتند:زن عزیز خواستار تن غلام خود شده است.» یعنی از غلام خود که در خانهٔ او کار می کند خواسته است که با او زنا کند.

قَدْ شَغَفَهٰا حُبًّا

-و شیفتهٔ او گشته است.» عشق یوسف او را شیفته کرده و بر دلش چیره شده است.امّا اگر جامعه از فساد جنسی پاک باشد به شیوع فساد و زشت کاری و نیز پراکندن خبرهای فساد راضی نمی شود.

إِنّا لَنَرٰاهٰا فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ

-ما او را در گمراهی آشکار می بینیم.» پیداست که زنان مصر زن عزیز را خطا کار می دانستند،امّا نه به سبب قصد ارتکاب زنا،بلکه معتقد بودند چرا باید به حدّی سقوط کند که با غلامش که از تیپ آنان نبود چنین قصدی داشته باشد؟! [۳۱]

زن ملک مصر از توطئهٔ زنان شهر که می خواستند موضوع /۵ عشق او را دستاویز قرار داده،سبب تنزّل مقام او گردند آگاه شد و خواست آنـان را دچار عشق یوسف کنـد تا خود را از مخمصه برهاند.مجلسـی از زنان ساخت و به هر کـدام از آنان کاردی برای بریدن میوه داد و فرمان داد که یوسف وارد مجلس شود.

فَلَمّٰا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً

-چون افسونشان را شنید نزدشان کس فرستاد و برای هر یک متّکایی ترتیب داد تا تکیه دهد.» «مکر»یعنی توسّل به حیله در راه مقصود.شایعه پراکنی زنان دربارهٔ زلیخا «مکر»خوانده شده است،زیرا آنان از شایعه مراد دیگری داشـتند مثلا فرو افکندن زلیخا از شأن و منزلت یا قصد رسیدن به یوسف و آگاهی از علّت شیفتگی زلیخا به او.

«متّکأ»به معنی متّکأ و پشتی و کنایه از سـفره یا دست کم نشست طولانی که سبب آسایش باشد.آیه دلالت دارد که در مجلس خوردنیی تدارک دیده بودند که نیاز به کارد داشته است.

وَ آتَتْ کُلَّ وٰاحِدَهٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً وَ قٰالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ

-و به هر یـک کـاردی داد و گفت:بیرون آی تا تو را بنگرنـد.» و یوسف هنگامی به مجلس در آمـد که زنان مشـغول خوردن بودند.

فَلَمّٰا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ

-چون او را دیدند بزرگش شمردند.» یعنی یوسف به سبب شکوه و زیبایی در نظر آنان بزرگ جلوه کرد.

وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ

-و دست خویش ببریدند.» و از شدّت تحیّر دستهای خود را بریدند.

وَ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَراً

-و گفتند:پناه بر خدا،این آدمی نیست.» یوسف از نسبتی که به او می دهند منزّه است و پاکی او از ناحیهٔ خداست، بشر نیست بلکه فرشته است.

۵/

إِنْ هذا إِلاّ مَلَکٌ کَرِیمٌ

-این جز فرشته ای بزرگوار نیست.» از این رو خرده گیری زنان که زلیخا از غلام خود همبستری خواسته و حتی نسبت خطاکاری به وی،به جا نبوده است-البتّه به زعم آنان-زیرا یوسف از سطح بشریّت برتر است و نمی توان او را صرفا غلامی دانست که در خانهٔ عزیز خدمت می کند.

[۳۲]

زن عزیز با بهره گیری از وضع موجود پاسخ خرده گیری را چنین داد.

قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِیهِ

-گفت:این بود آن که مرا دربارهٔ او نکوهش می کردید.» یعنی سبب خرده گیری شما همین بوده است.آیا کسی که به چنین جوانی عشق ورزد به خطا رفته است؟! وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ -من در پی کامجویی از او بودم و او خویشتن نگه داشت.» یعنی یوسف از خدا خواست که او را توفیق دهد تا به کاری که می خواهند مرتکب نشود.

وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصّاغِرِینَ

-اگر آنچه فرمانش می دهم نکند به زندان خواهد افتاد و خوار خواهد شد.» زلیخا خواست که زنان عمل او را قانونی بدانند و پیداست که زنان چنین کردند و این امر بر گسترش فساد در آن جامعهٔ نادان دلالت دارد.این جامعه به زنی که طالب فسق بود اجازه می داد که جوانی مبرّا را زندانی کند که چرا پاک است و در برابر کار زشت به خدا توسّل می جوید؟!

زندان برای من خوشایندتر است

[۳۳]

چنین پیداست که زنان یکا یک با یوسف در خلوت گفتگو کردند تا

او را به پذیرش سخن بانوی خود قانع کنند،امّا خود را بر او عرضه کردند تا با ایشان فسق کند.گواه این مطلب سخن یوسف به هنگام افتادن در تنگناست که به خدا توسّل جست تا او را از دست زنان برهاند اگر چه با افتادن در زندان باشد.

۵/

قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ

-گفت:خدایا!برای من زندان دوست داشتنی تر است از آنچه مرا بدان می خوانند.» دشواری یوسف یکی بود امّا حالا متعدّد شد،زیرا فسادی که در آن محیط شایع بود خود یوسف را تهدید می کرد.امّا این ناشی از حکمت بالغهٔ خدا بود:

یوسف به مبارزه برخاست و او جوانی بود که برای خدمتش خریده بودند.خانمهای مصر که زیبایی و شهرتی داشتند از او طلب فسق می کردند.مبارزهٔ یوسف در برابر فساد و فشارهای گوناگون جامعهٔ نادان را از ریشه جنبانید و پرسشهایی را به وجود آورد که برتر از ارزشهای مادّی بود یعنی ارزش ایمانی.آیا ما خطا می کنیم؟این جوان این لذّت فریبنده را چگونه رها می کند؟یا با این فشارهای وحشتناک چگونه مبارزه کرده،خود را در دامن زندان و ذلّت می افکند؟ عوامل تحریک کننده بسیار بود تا آن جا که یوسف،این جوان صدّیق،در برابر آنها از خدا یاری می طلبید و می گفت:

وَ إِلاّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجاهِلِينَ

-تو اگر مکر این زنان را از من دور نکنی به آنها میل می کنم و در شمار نادانان در می آیم.» یعنی اگر رحمت و حفظ و توفیق الهی نمی بود به زنها متمایل می شد و به جرگهٔ جاهلان می پیوست.

[۳۴]

خداوند به هنگام خود او را رهایی بخشید و نیروی کافی به او داد تا در برابر جاذبهٔ سخت مادّه پایداری کند و از آن جا در آسمان ارزشها به پرواز درآید.

فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

-پروردگارش دعایش را اجابت کرد و مکر زنان را از او دور کرد،زیرا خدا شنوا و داناست.»

ص:۱۶۱

بدین سان پروردگار حیلهٔ شیاطین انس و جن را از مؤمنان راستین بر می دارد و عصمت از گناهان را به آدمی،به شرط آن که آن را از خدا بخواهد،می بخشد.

۵/

[سوره يوسف (۱۲): آيات ۳۵ تا ۴۱]

اشاره

ثُمَّ بَدٰا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا رَأَوُا اَلْآيٰاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتّٰى حِينٍ (۳۵) وَ دَخَلَ مَعَهُ اَلسِّجْنَ فَتَيٰانِ قٰالَ أَحَدُهُمٰا إِنِّي أَرٰانِي أَعْصِرُ خَمْراً وَ قٰالَ اَلْآخَرُ إِنِّي أَرٰانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ اَلطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنٰا بِتَأْوِيلِهِ إِنّٰا نَرٰاكَ مِنَ اَلْمُحْسِنِينَ (۳۶) قٰالَ لاٰ يَأْتِيكُمٰا طَعٰامٌ تُرْزَقٰانِهِ إِلاّٰ نَبَّأْتُكُمٰا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمٰا ذٰلِكُمٰا مِمّٰا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كٰافِرُونَ (۳۷) وَ اِتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبٰائِي إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ مٰا كٰانَ لَنٰا أَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اَللّٰهِ عَلَيْنٰا وَ عَلَى اَلنّٰاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ يَشْكُرُونَ (۳۸) يٰا صٰاحِبَيِ اَلسِّجْنِ أَ أَرْبٰابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اَللّٰهُ اَلْوٰاحِدُ اَلْقَهّٰارُ (۳۹) مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّٰ أَسْمٰاءً سَمَّيْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمْ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ إِنِ اَلْحُكْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ أَمَرَ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاّٰ إِيّٰاهُ ذٰلِكَ اَلدِّينُ اَلْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ (۴۰) يٰا صٰاحِبَيِ اَلسِّجْنِ أَمّٰا أَحَدُكُمٰا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا اَلْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ اَلطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ اَلْأَمْرُ اَلَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيٰانِ (۴۱)

ص:۱۶۲

خدایا،زندان برای من پسندیده تر است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

یوسف با گمراهی و فساد گستردهٔ جامعه به مبارزه برخاست و جز زنـدان چیزی عایدش نشد،امّا از زندان دریچه ای برای تبلیغ گشود.دو جوان به زندان در آمدند و در چهرهٔ او نیکوکاری دیدند و تأویل خوابهایی را که دیده بودند از او پرسـیدند.یکی به خواب چنان دیده بود که انگور می فشارد تا برای مولای خود شراب بسازد و خواب دیگری این بود که بر سرش نانی گذاشته بـود و پرنـدگان آن را نوک می زدنـد.یوسف وعـده داد پیش از آن که طعـام برایشـان بیاورنـد تعـبیر خوابهـا را بیـان کنـد،امّا پیشـاپیش یـاد آور شـد که دانش تعـبیر خـواب را خداونـدش از راه لطـف به او آموخته است.زیرا وی دین بت پرسـتان را رها سـاخته و در برابر آنـان به سـبب خـدا ناشناسـی و انکـار قیـامت مقـاومت کرده و نیز وی از پـدران مؤمنش ابراهیم و اسـحاق و یعقوب-علیهم السّلام-پیروی نموده است و همچنین گفت که او از سلالهٔ پیامبران است و خدا فرمان داده که چیزی را شریک او ندانند و یگانه پرستی فضـلی خـدایی بر ایشان و بر مردم است،لیکن بیشتر مردم خدایشان را با پیروی از رسالت سـپاس نمی گذارند.

آن گـاه به آن دو زنـدانی گفت:توحیـد دین وحـدت است و خـدایان پراکنـده جز نامهـایی نیسـتند و دلیلی برای حقانیّت آنها نیست.سیادت و حق از آن خداست و او فرمان داده که این سیادت /۵ بر تخت زندگی اجتماعی بنشیند،و این دین آیینی

درست بی هیچ کژی است،امّا بیشتر مردم ناآگاهند.

بدین سان یوسف درسی دربارهٔ رسالت به دو رفیق زندانی،پیش از تعبیر خواب آنان،داد.

شرح آیات:

اشاره

قرار زندان

[۳۵]

چون دانستند که یوسف تن به فساد آنان نمی دهد و با نیروی ایمان در برابر فشارشان می ایستد و سبب رسوایی آنان می شود،برای مدّتی او را به زنان سپردند تا در ستم و تباهی بیشتر فرو روند.

ثُمَّ بَدٰا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا رَأَوُا الْآيٰاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتّٰى حِينٍ

-پس با آن نشانها که دیده بودند تصمیم کردند که چندی به زندانش افکنند.»

برنامهٔ زندان

[۳۶]

پروردگار یوسف را از مشقّت افتادن در گناه رهایی داد تا این بار او را با زندان بیازماید.گفته اند روزی که یوسف از زندان بیرون آمد،بر در آنجا نوشت:«اینجا گور زندگان است.خدایا آن را از نیکان روی زمین دریغ مدار».

حال باید دید که یوسف صدّیق چگونه با این محنت رو به رو شد؟دو تن دیگر به زندان در آمدند که گویا هر دو آنان غلام بودند و در خانهٔ اشراف خدمت می کردند و از اوامر ستمگرانهٔ آنان سرپیچی کرده و به زندان افتاده بودند.بین یوسف با آن دو گفتگویی درگرفت که پیرامون رسالت دور می زد.

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيٰانِ قٰالَ أَحَدُهُمٰا إِنِّي أَرٰانِي أَعْصِرُ خَمْراً

-دو جوان نیز با او به زندان افتادند.یکی از آن دو گفت:در خواب،خود را دیدم که انگور می فشارم.» یکی گفت:خود را چنان می دیدم که گویی انگور می فشارم تا شراب گردد.

۵/ در این جـا این پرسـش به نظر می رسـد که این«رؤیت»در خواب بوده یـا آن که از تخیّلات زمان بیـداری است و این دلیل دیگری بر الهـام حقیقت است که آدمی گه گـاه آن را در می یابـد و عادتا به فال نیک گرفتن یا فال بـد زدن یا حس شـشم و مانند آن خوانده می شود.

در حـدیثی آمـده است که خمّـار در سـخن خود صـادق بود و همو بود که نجـات یـافت،حال آن که رؤیای دارنـدهٔ نان دروغ بود.خواب آنها درست یا نادرست بوده باشد،آنچه دیده بودند صورتی از حقیقت بود که در آینده واقع می شد:یکی آن را در خواب دید و دومی در بیداری به تخیّل پرداخت.قرآن از چگونگی رؤیا به«إنّی أرانی»بسـنده می کند که به حالت خواب و نیز بیداری منطبق است.

وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّی أَرَانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِیلِهِ إِنَّا نَرَاکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ

-دیگری گفـت:خـود را دیـدم کـه نـان بر سـر نهـاده می برم و پرنـدگان از آن می خورنـد،مـا را از تعـبیر آن آگـاه کن که از نیکوکـارانت می بینیم.» یوسف از فرصتی که در زنـدان پیش آمـده بود،چه در گفتـار و چه در کردار، بهره می جست:به تبلیغ رسـالت می پرداخت امّـا به آن بسـنده نمی کرد،بلکه رسـالت را عملاـ در رفتـار خود تحقّق می بخشـید چنـان که همـهٔ داعیان راستین کننـد،زمـانی می گریست و تضـرّع می کرد و بـا نمازهـای خشوع آمیز و نیز در اوقـات فراغت به خـدا می پیوست.اگر کسـی جـایش تنـگ بـود به وی گشـایش می داد و اگر بیمـار بود پرسـتاریش می کرد.از این رو بنـدیان مجـذوب او شدنـد و دریافتند که نسبت به آنها برتری و فضیلت دارد و گفتند: «إِنَّا نَرَاکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ» .

[۳۷]

یوسف به آن دو زندانی گفت:پیش از آن که غذای شما را از خانه یا از ادارهٔ زندان بیاورند،تعبیر خوابهایتان را خواهم گفت:

قَالَ لاَ یَأْتِیکُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُکُمَا بِتَأْوِیلِهِ قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَکُمَا

-گفت:طعام روزانهٔ شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن شما را از تعبیر آن خوابها خبر می دهم.»

/۵ و پس از آن که وعدهٔ تعبیر خواب را داد،شروع به تبلیغ پیامهای خدا کرد و از خود آغازید که نزد آنها به نیکوکاری و فضل معروف بود و گفت:

اوّلا:او پیامبر خداست.

ذٰلِکُمٰا مِمّٰا عَلَّمَنِی رَبِّی

-آن گونه که خدایم به من آموخته.» پس تعبیر خواب را خدایش به او آموخته است.

ثانیا:وی آیین قوم را که بت پرستی است ترک کرده و بر ضدّ نظام فرهنگی و اجتماعی برخاسته است.

إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّهَ قَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ کٰافِرُونَ

-من کیش مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند ترک کرده ام.» آیین این مردم برتر نیست،زیرا بر پایهٔ کفر قرار دارد و من به کلّی آن را رد می کنم.

[۳۸]

ثالثا:آیین برتر طریقهٔ پدرانم-ابراهیم و اسحاق و یعقوب-است بدین سان یوسف(ع)اعلام کرد که وی از سلالهٔ نبوّت است.

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّهَ آبٰائِی إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ

-و از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی می کنم.» و آیین اینان بر پایهٔ توحید استوار است و نیز تصریح کرد به این که همهٔ انواع شرک و همهٔ انواع عبودیت و طاعت غیر خدا را انکار می کند.

مٰا کٰانَ لَنٰا أَنْ نُشْرِکَ بِاللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ ذٰلِکَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَیْنٰا وَ عَلَی النّٰاسِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَشْکُرُونَ

-و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم.این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته ولی بیشتر مردم ناسپاس اند.» توحید نه فقط تکلیف مقدّس الهی،بلکه نعمت بزرگتری برای آدمیان است، /۵ زیرا توحید یعنی آزادی از پرستش طاغوت و نیز مال و شهوات،امّا بیشتر مردم این نعمت خدا را باور ندارند و شکر نمی ورزند.

ص :۱۶۶

رابعا:یوسف به دو همتای زندانی که رنج و تلاش را میان خود تقسیم کرده بودند گفت که بیشتر جنگها و کشاکشهای اجتماعی و اختلافات ویرانگر همانا نتیجهٔ شرک و بت پرستی است،زیرا هر گروهی خدا را ترک کرده، بت را می پرستد و از معبودی جز معبود گروه دیگر اطاعت می کند،هر کدام بت سرزمین و اقلیم و قبیله و حزب خود را می پرستد و بدین سان اختلاف می کنند.

یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ

-ای دو زندانی!آیا خدایان متعدد بهتر است یا اللّه آن خدای یکتای غالب بر همگان؟» [۴۰]

خامسا:بت هایی را که به جز خدا می پرستند،واکنشی است از اوضاع و حالات انحرافی فاسد که در درون اجتماع یا آدمی وجود دارد و قداست یا واقعیّت درستی ندارد.

بت یک سرزمین واکنشی از تنگی افق و کج اندیشی و محدودیّت بینش آنجاست و از این رو نامی است که آدمی آن را نهاده،نه حقیقتی که خداوند فرستاده باشد.همچنین است بت وطنی و نژادی و شوونیست و قومی و همهٔ بت های باطل،که نامهای ساختهٔ انسانها و واکنشی از واقعیّتی فاسدند نه تعبیری از حقیقت.

ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّ أَسْماءً سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللّٰهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ

-نمی پرستید سوای خدای یکتا،مگر بتانی را که خود و پدرانتان آنها را به نامهایی خوانده اید و خدا حجّتی بر اثبات آنها نازل نکرده است.» آری،نامها و رموزی هم هستند که برهان و حجّت خدایی را به همراه دارند و قانون الاهی به شمار می آیند مانند پیامبر،خلیفه،صاحبان دانش و عدالت و همهٔ ریاستهای شرعی که به اجازه و نام خدا نه به اجازه ملّت یا بت از آنها اطاعت می شود. /۵ زیرا ولایت حق و نیز حاکمیّت و سروری و ملکوت از آن خداست.هر حکمی که به خدا و حاکمیّت او باز نگردد،یعنی به اجازهٔ خدا یا به منظور اجرای حکم او نباشد باطل و نابود است.

ص :۱۶۷

إِنِ الْحُكْمُ إِلاّ لِلّهِ

-حکم جز حکم خدا نیست.» از سوی دیگر چون خداست که دارای ولایت حقّه در جهان است،لازم می آید که همو در عرصهٔ قانون گذاری و سیاست از طریق خلیفه و رسول حاکم باشد.

أَمَرَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ

-فرمان داده که جز او را نپرستید.» از این رو کسی بی اجازهٔ او حق سلطه ندارد و در این مورد حکم اباحه نداده است چنان که در نعمتهای زمینی داده است و به تعبیر فقهی اصل در نعمتهای الاهی اباحه و حلّیت است.آدمی در بهره برداری آزاد است مگر آن که نصّی به خلاف آن آمده باشد،امّا در سلطه اصل به عکس این است،یعنی کسی از حاکمیّت شخص دیگر نباید اطاعت کند مگر آن که نصّی آن سلطه را استوار کند.

ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ

-این است دین راست و استوار،ولی بیشتر مردم نمی دانند.» این دین راه درست زندگی است و کسی نباید از دیگری جز به اجازهٔ خدا اطاعت کند و نباید به دین طاغیان بگرود یا در برابر آنان خاموشی گزیند و نباید حاکمیّت فرعونها را بپذیرد یا به آن خرسند باشد.از این جا در می یابیم که هدف اصلی آیه این است که دین همان سیاست و سیاست همان دین است.

امّا امروزه می بینیم که دین را از سیاست جدا می کنند.فرعون ایشان می گوید:«دین در سیاست راه ندارد و به عکس سیاست را نیز در دین راهی نیست» و هامان ایشان می گوید:«دولت مردان نباید در دین مداخله کنند»و قارون ایشان اعلام می کند که«ما دولت مردانی را می خواهیم که در سیاست مداخله نکنند».

بیشتر مردم در راه جدایی دین از سیاست می کوشند و این امر به ۵/ تأثیر تبلیغات دروغین و نیز به سبب این است که آنان مسئولیّتهای دین و سیاست را دشوار می پندارند و می خواهند به آداب و رسوم دینی که آسان است بسنده کنند.

[۴۱]

یوسف پس از بیان حقایقی چند به دو رفیق زندانی خود،خواب آنان را تعبیر کرد.

ص :۱۶۸

یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَمّا أَحَدُکُما فَیَسْقِی رَبَّهُ خَمْراً

-ای دو زندانی! امّا یکی از شما دو برای مولای خویش شراب ریزد.» یعنی یکی از شما به سوی سرورش باز می گردد و ساقی می شود چنان که در خواب دیده بود.

وَ أَمَّا الْآخَرُ فَیُصْلَبُ فَتَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْ رَأْسِهِ

-امّا دیگری را بر دار کنند و پرندگان سر او بخورند.» امّا دومی کشته می شود و پرندگان شکاری بر سرش می نشینند و سر او را می خورند.

قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیانِ

-کاری که دربارهٔ آن نظر می خواستید به پایان آمده.» داوری و تعبیر خوابهای شما پایان یافت و قطعا انجام خواهد گرفت.

۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۲ تا ۴۹]

اشاره

وَ قالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا اُذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ فَأَنْساهُ اَلشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی اَلسِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ (۴۲) وَ قالَ اَلْمَلِکُ إِنِّی أَریٰ سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ یا أَیُّهَا اَلْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ (۴۳) قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْوِیلِ اَلْأَحْلامِ بِعالِمِینَ (۴۴) وَ قالَ اَلَّذِی نَجا مِنْهُما وَ اِدَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْوِیلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵) یُوسُفُ أَیُّهَا اَلصِّدِّیقُ أَفْتِنا فِی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی اَلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ (۴۶) قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِی سُنْبُلِهِ إِلاّ قَلِیلاً مِمّا تَأْکُلُونَ (۴۷) ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاّ قَلِیلاً مِمّا تُحْصِنُونَ (۴۸) ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ عامٌ فِیهِ یُغاثُ اَلنّاسُ وَ فِیهِ یَعْصِرُونَ (۴۹)

ص:۱۶۹

۵/

معنای واژه ها

۴۴[اضغاث]

:کنایه از خوابهای آشفته است.

[دأبا]

:کوشش و تلاش.

۴۸[تحصنون]

:نگاه می دارید و می اندوزید.

۵/

کاردانی و لیاقت مقدّمهٔ رسیدن به منزلت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آن دو جوان از زندان در آمدند:یکی به سوی آزادی و دیگری به سوی مرگ می رفت.یوسف(ع)نجات جوان اوّلی را غنیمت شمرد و از او خواست که برای نجات وی تلاش کند امّا به وسوسهٔ شیطان یاد خدا را فراموش کرد و سالیانی چند در زندان ماند چرا که خدا را فراموش کرده به بندگانش توسّل جسته بود، (۱) امّا از

۱- ۱۶) -قول دیگر دربارهٔ«فأنساه الشّیطان ذکر ربّه»این است که آن ساقی به وسوسهٔ شیطان فراموش کرد که

سوی دیگر خدایی که زندان را برای او مقدّر کرده بود،نجات او را نیز نوشته بود، بدین سان که ملک در خواب هفت گاو فربه را می بیند که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و نیز هفت سنبل سبز را می بیند که هفت سنبل خشک آنها را می خورند.از بزرگان دربار می خواهد که خواب را تعبیر کنند و آنان می گویند:«خوابهایی آشفته است و ما از این کار ناتوانیم».دوست زندانی یوسف در آن جا حاضر بود،یوسف را به یاد آورد که هنوز در زندان است.به دستور ملک نزد او رفت و تعبیر خواب را از او جویا شد.یوسف گفت:«هفت سال فراخ و حاصل خیز در پیش دارید و به دنبال آن هفت سال قحط،این سالها آن سالها را یعنی اندوخته ها را خواهند خورد و سپس سالی پر نعمت خواهد رسید که مردم گرسنگی را مهار خواهند کرد. (۱)

بدین سان خداوند اسباب نجات یوسف را فراهم آورد.

۵/

شرح آیات:

اشاره

سفارش یوسف

[۴۲]

ساقی به تعبیر خواب نجات می یافت که یوسف با استفاده از فرصت از او خواست که شکایت او را نزد پادشاه بگوید،امّا یوسف می بایست در این باره به خدا توسّل می جست نه به زندانی نجات یافته یا پادشاه،زیرا وی پیامبر خدا بود و می بایست پیوندهای خود را از مردم ببرد و تنها دل به خدا ببندد.

وَ قٰالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ نٰاجٍ مِنْهُمَا اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ

-به یکی از آن دو که می دانست رها می شود گفت:مرا نزد مولای خود یاد کن.» چرا قرآن تعبیر«ظنّ»را به کار برده است،حال آن که پیش از این گفته بود.یوسف به تعلیم الهی تعبیر خواب را می داند؟صاحب مجمع البیان در پاسخ می گوید:«ظنّ»در این جا به معنی«علم»است،و معنی آیه این است که به آن

(۱۶

صاحب خود یعنی یوسف را به یاد ملک بیاورد،و این قول ارجح است.رجوع کنید به تفسیر آیات مشکله، ص ۳۱۸.

۱– ۱۷) –قول معروف این است که انگور فراوانی خواهید داشت تا از آنها شراب بسازید.

ساقی که از راه وحی رهایی او را می دانست گفت.در آیهٔ دیگر از قرآن مجید آمده:

إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ -.بیشتر مفسّران همین معنی را گفته اند و جبّائی نیز همین را برگزیده است.قتاده گوید:«یوسف به کسی که گمان می برد نجات خواهد یافت گفت...زیرا وی راستگویی ساقی در رؤیا را نمی دانست.قول نخست درست تر است. (۱)

امّا به نظر من«ظنّ»در این جا در مفهوم اصلی یعنی تصوّر و تخیّل به کار رفته که حکایت از نبود آگاهی ثابت می کند،زیرا که یوسف(ع)آینده را نمی توانست تضمین کند،شاید خداوند چیز دیگری را اراده می کرد یا آن شخص می مرد یا نظام ملک تغییر می یافت یا در کار خدا بدا حاصل می شد و او را دوباره به زندان باز می گردانید یا اعدامش می کرد.مناسبت«ظنّ»با ما بعدش این است که یوسف(ع)یقین داشت که خداوند پاک ارحم راحمین است و دعای او را اجابت می کند با این همه گمان می کرد رفیق زندانیش نجات خواهد یافت، /۵ و شایسته چنان بود که پیش از توسّل به آن شخص به خدا متوسّل می شد،زیرا خداوند شایسته تر برای یقین بود از این که دربارهٔ کسی خیال کند که اگر راست می گفت از حدود قدر می گذشت و قضای خدا بالاتر از قدر،و اراده اش بالاتر از سنّت اوست.لیکن شیطان یوسف(ع)را شتابانید و سختیهای زندان او را واداشت که به جای خدا به آدمی پناه جوید.

فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ

-امّا شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند و چند سال در زندان بماند.» و چند سالی در زندان ماند تا به راهنمایی پروردگار در بندگی خدا به اخلاص کامل برسد.

۱- ۱۸) -مجمع البیان،ج ۲،ص ۲۳۴.

رؤیای پادشاه

[۴۳]

زنـدان یوسف به قضای الهی حدود ۷ سال-بنا بر آنچه در اخبار آمده-طول کشید.آن گاه خداوند وسیله ای برای رهایی اش پیش آورد یعنی رؤیای پادشاه.

وَ قٰالَ الْمَلِكُ إِنِّی أَریٰ سَبْعَ بَقَرٰاتٍ سِمٰانٍ یَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجٰافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاٰتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یٰابِسٰاتٍ

-پادشاه گفت:در خواب هفت گاو فربه را دیـده ام که آنها را هفت گاو لاغر خورنـد و هفت خوشهٔ سبز دیدم و هفت خوشـهٔ خشک.» وی از مشاوران بزرگ خود خواست تا این خواب پیچیده را تعبیر کنند.

یٰا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی رُؤْیٰایَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْیٰا تَعْبُرُونَ

-ای خاصّگان من!خواب مرا تعبیر کنید،اگر تعبیر خواب می دانید.» [۴۴]

امّا چون از تعبیر فرو ماندند،گفتند خوابی آشفته و اندیشه هایی مخلّط است و حقیقتی ندارد.

قٰالُوا أَضْغٰاثُ أَحْلاٰمٍ وَ مٰا نَحْنُ بِتَأْوِیلِ الْأَحْلاٰمِ بِعٰالِمِینَ

-گفتند:اینها خوابهای آشـفته است و ما را به تعبیر این خوابها آگاهی نیست.» «ضـغث»مشتی یا بسته ای از هر چیز است و گفته انـد به معنی خلط(آمیزه) است و نیز آورده انـد که حلم ضـدّ طیش(تاختن و تندی)و به معنی تأمّل و آرامش است و شاید حلم النّوم(خواب آشفته)از همین مفهوم گرفته شده که مفهوم آرامش و سکون دارد.به نظر می رسد که«حلم»به جز«رؤیا»ست و آن خوابی ناشی از آثار نفس و خیالها و گمانهای آن است.

کلیدهای رؤیا

[۴۵]

رفیق زندانی یوسف که از اطرافیان پادشاه بود،اکنون پس از زمانی به یاد تعبیر خواب خود به وسیلهٔ یوسف افتاده است.

وَ قٰالَ الَّذِی نَجٰا مِنْهُمٰا وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ

-یکی از آن دو که رها شده بود

و بعد از مدّتی به یادش آمده بود گفت:» که این زمان دراز به گفتهٔ برخی هفت سال طول کشیده بود.

أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْوِیلِهِ فَأَرْسِلُونِ

-من تعبیر آن را به شما خواهم گفت:مرا نزد او بفرستید.» اینک می گوید مرا نزد یوسف بفرستید تا تعبیر خواب شما را معلوم کنم.

[۴۶]

آن رفیق را به زندان نزد یوسف فرستادند.وی خواب پادشاه را به او نقل کرد و تعبیر آن را جویا شد.

یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ

-ای یوسف!ای مرد راستگوی!» از آن رو«صدّیق»خواند که در او نشانهٔ صلاح دیده بود و در تعبیر خواب خود شخصا تجربه کرده بود.

أَفْتِنا فِی سَبْعِ بَقَرٰاتٍ سِمٰانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجٰافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاٰتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ /۵یٰابِسٰاتٍ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النّٰاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ

-برای ما تعبیر کن هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می خورند و هفت خوشهٔ سبز و هفت خوشهٔ خشک، باشد که من نزد مردم باز گردم و آنان را آگاه گردند.» گویا می خواست این نکته را روشن کند که وی خدمت به مردم را بر خدمت طاغیان برتر می نهد،از این رو گفت:«إلی النّاس»نه«إلی الملک».

[۴۷]

یوسف خواب پادشاه را تعبیر کرد،تعبیری که پایه های اجتماع را می لرزانید،گفت:«هفت سال فراخ پیش رو دارید و باید در این مدّت برای هفت سال قحط غلّه بیندوزید.از گندمهایی که درو می کنید افزون بر نیاز را در سنبلهای خود نگاه دارید تا در سالهای قحط از آنها استفاده کنید.در پایان هفت سال سال سختی خواهید داشت و مردم از هر سو برای طلب گندم روی خواهند آورد.

قٰالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَباً

-گفت:هفت سال پی در پی بکارید.» پیداست که ملّت مصر در آن سالها از تمدّن کافی برخوردار بود.

فَمٰا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِی سُنْبُلِهِ إِلاّٰ قَلِیلاً مِمّٰا تَأْکُلُونَ

-و هر چه می دروید جز اندکی که می خورید با خوشه انبار کنید.»

یعنی بسیار زراعت کنید و کم بخورید و گندم را برای آینده بیندوزید.این پند یوسف بهترین دستور حضارت برای قوم مصر بود.

[۴۸]

ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ -از آن پس هفت سال سخت می آید و در آن هفت سال آنچه برایشان اندوخته اید بخورید.» یعنی هفت سال قحط خواهد شد و شما در آن سالها هر چه را اندوخته اید خواهید خورد.یوسف سالها(سنین)را به حیواناتی تشبیه کرده است که اندوخته های سالهای گذشته را می خورند که اشاره به متن خواب(سبع بقرت سمان)است و پادشاه در خواب گاوهایی دیده بود.

۵/

إِلاّٰ قَلِیلاً مِمّٰا تُحْصِنُونَ

-مگر اندکی که نگه می دارید.» «حصن»یعنی جای استوار و قلعه.از این تعبیر چنین بر می آید که یوسف اشاره کرده بود که محصولات سالهای فراخ را به طریق نیکو نگاه دارند.

[۴۹]

یوسف به سال پایانی هم اشاره کرد که در خواب به صورت هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک نموده شده بود،و این همان سال قحط شدید بود که مردم برای خریدن گندم به مصر می آمدند.

ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ عٰامٌ فِیهِ یُغٰاثُ النّٰاسُ

-پس از آن سالی آید که مردمان را باران دهند.» «غوث»نفعی که به دنبال نیاز سخت می رسد یا نفعی که زیان سخت را دفع کند،و پیداست که این معنا نزدیک به رفع ضرر گرسنگی است،و«غیث»به معنای باران نیز از«غوث»گرفته شده است.

وَ فِیهِ یَعْصِرُونَ

-و در آن سال افشردنیها را می فشرند.» یعنی برای طلب گندم به مصر پناه می آورند. (۱)

---

۱ - ۱۹) -یعصرون:می فشارند،و مراد فشردن انگور و زیتون یا دوشیدن حیوانات شیرده است،و یعصرون(بنا به یکی از قراءتها)از«اعصار»به معنی باریدن باران یا روییدن گیاهان(نک تفسیر المیزان،ج ۱۱، ص ۲۱۲).

۵/

[سوره يوسف (۱۲): آيات ۵۰ تا ۵۷]

اشاره

وَ قٰالَ اَلْمَلِكُ اِئْتُونِي بِهِ فَلَمّٰا جٰاءَهُ اَلرَّسُولُ قٰالَ اِرْجِعْ إِلىٰ رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مٰا بٰالُ اَلنِّسْوَةِ اَللاّٰتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ
(۵۰) قٰالَ مٰا خَطْبُكُنَّ إِذْ رٰاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حٰاشَ لِلّٰهِ مٰا عَلِمْنٰا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قٰالَتِ اِمْرَأَةُ اَلْعَزِيزِ اَلْآنَ حَصْحَصَ اَلْحَقُّ أَنَا
رٰاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۵۱) ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَهْدِي كَيْدَ اَلْخٰائِنِينَ (۵۲) وَ مٰا أُبَرِّئُ
نَفْسِي إِنَّ اَلنَّفْسَ لَأَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّٰ مٰا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) وَ قٰالَ اَلْمَلِكُ اِئْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمّٰا كَلَّمَهُ قٰالَ
إِنَّكَ اَلْيَوْمَ لَدَيْنٰا مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۴) قٰالَ اِجْعَلْنِي عَلىٰ خَزٰائِنِ اَلْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵) وَ كَذٰلِكَ مَكَّنّٰا لِيُوسُفَ فِي اَلْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ
مِنْهٰا حَيْثُ يَشٰاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنٰا مَنْ نَشٰاءُ وَ لاٰ نُضِيعُ أَجْرَ اَلْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَ لَأَجْرُ اَلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

۵/

معنای واژه ها

۵۱[خطبکن]

:کار بزرگ و مهم که دربارۀ آن از شخص می پرسند.

[حصحص]

:مشتق از«حصّه»است یعنی حصه و جهت حق از حصّۀ باطل مشخص شد.

۵۲[کید]

:اقدام نهانی برای زیان رسانیدن به دیگری.

ص:۱۷۶

۵۴[استخلصه]

:«استخلاص»یعنی جستن خلوص چیزی از آمیزهٔ اشتراک،که گویی می خواهد خاصهٔ او باشد.

[مکین]

:از«مکانه»به معنی تمکّن و منزلت داشتن.

۵۶[یتبوّأ]

:«تبوّأ»گرفتن جایگاهی که بدان باز گردند،از «باء یبوء»یعنی بازگشت.

۵/

ملک مصر چه کرد؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

رسول که تعبیر خواب را با خود داشت به سوی پادشاه آمد.چون پادشاه تعبیر را شنید یوسف را فرا خواند.رسول به زندان رفت تا او را نزد ملك بیاورد امّا یوسف نپذیرفت و گفت که«نمی خواهد مشمول عفو گردد،بلکه باید برائت او اثبات شود و تهمت زنندگان خوار و حقیر گردند».رسول این پاسخ را به سمع ملك رسانید و او به سابقهٔ موضوع بازگشت و از زنان شهر که در مهمانی انگشتانشان را بریده بودند پرسید:«آیا یوسف گناهکار بود؟»سخن پیشین خود را تکرار کردند که«حاش للّه!ما در او گناهی نمی بینیم»و در این جا بود که زن عزیز معترف شد که او قصد زنا داشته است.

بدین سان یوسف پیام خود را دربارهٔ برائت خود به پادشاه ابلاغ کرد و گفت که«در غیاب او به وی(به زنش)خیانت نکرده و خدا کید خاینان را پیروز نمی کند»امّا به کلّی خود را از خطا و گناه مبرّا ندانست چرا که نفس آدمی او را پیوسته فرمان گناه و بدی می دهد و خدای مهربان و بخشنده است که بندگان با ایمان خود را حفظ می کند.

و آن گاه که برائت کامل یوسف ثابت شد،پادشاه خواست او را از خاصّان

خود قرار دهد و وزیرش کند، /۵ و یوسف پیشنهاد کرد که او را مدیر اموال دولتی قرار دهد چرا که نگهبانی امین و کاردان است.

بدین سان خدا با رحمت واسعهٔ خود یوسف را صاحب منزلت کرد.و این پاداش دنیوی بود و پاداش اخروی برتر از این است و همین پاداش برای مؤمنان و پرهیزگاران نیکوتر است.

شرح آیات:

اشاره

اینک حقیقت آشکار شد

[۵۰]

رفیق زندانی یوسف نزد ملک آمد و مژدهٔ حلّ معمّای سختی را که بزرگان از گشودن آن درمانده بودند به او داد.ملک فرمان داد تا یوسف را حاضر کنند.

وَ قٰالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ

-پادشاه گفت:نزد منش بیاورید.» امّا یوسف از حضور خود داری کرد مگر آن که برائتش اثبات شود و فساد نظامی که بر اساس آن شخصی را چندین سال به زندان می افکنند بی محاکمه و تفهیم اتّهام،ثابت گردد.

فَلَمّٰا جٰاءَهُ الرَّسُولُ قٰالَ ارْجِعْ إِلیٰ رَبِّکَ فَسْئَلْهُ مٰا بٰالُ النِّسْوَهِ اللاّٰتِی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ

-چون فرستاده نزد او آمد،یوسف گفت:نزد مولایت باز گرد و بپرس حکایت آن زنان که دستهای خود را بریدند چه بود؟» یوسف بر پادشاه احتجاج کرد با زنانی که در آغاز به پاکی او گواهی داده بودند و نیز بر زن عزیز،زلیخا،که او را به فسق متّهم ساخته بود استشهاد کرد و یاد آوری شد که خدای دانا به حیلهٔ آنان آگاه است.

إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ

-که پروردگار من به مکرشان آگاه است.» /۵ ظاهرا همهٔ زنان در توطئه بر ضدّ یوسف همکاری کرده بودند و از این رو بود که یوسف را متّهم ساختند و یوسف پادشاه را یادآور شد که حیلهٔ شیطانی پایدار نیست.

ص :۱۷۸

در خبری نکته آموز از پیامبر گرامی آمده است که در این باره گفت:«از یوسف و کرامت و صبرش در شگفت ماندم.از وی دربارهٔ تعبیر خواب گاوهای لاغر و فربه پرسیدند،اگر من به جای او بودم پاسخ نمی دادم مگر به شرط خروج از زندان.از یوسف و کرامت و صبرش در عجب ماندم،آن گاه که رسول نزد او آمد، گفت:به نزد ارباب برگرد.اگر من جای او بودم در حالی که سالها در زندان مانده بودم فورا اجابت می کردم و به دربار می رفتم و عذر نمی آوردم.یوسف بردبار و شکیبا بود». (۱)

[۵۱]

باری،یوسف در زندان ماند تا دربارهٔ حبس او تحقیق به پایان رسد.

ملک زنان را احضار کرد و از سبب بریدن دستهایشان پرسید.آیا یوسف -العیاذ باللّه-کار زشتی کرده بود؟پاسخی نتوانستند بدهند و به حقیقت امر اقرار کردند و گفتند:یوسف پاکدامن است و آنان بودند که از او همبستری خواستند.

قَالَ مَا خَطْبُکُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ

-گفت:ای زنان!آن گاه که خواستار تن یوسف می بودید حکایت شما چه بود؟» خطاب به زنان گفت:«آیا شما او را اهل این کار می دانستید؟».

قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ

-گفتند:پناه بر خدا.او را هیچ گناهکار نمی دانیم.» گفتند:«وی کاملا پاک و منزّه است».آن گاه از تهمت فسق به یوسف زدن استعاذه کردند،و چون این گواهی انجام گرفت،زن عزیز هم ناگزیر از اعتراف شد.

۵/

قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ

-زن عزیز گفت:اکنون حق آشکار شد.» و گفت:«اکنون حق از باطل آشکار شد.

أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

-من خواستار تن او می بودم و

ص: ۱۷۹

۱- ۲۰) -نور الثقلین،ج ۲،ص ۴۳۱.

او در زمرهٔ راستگویان است.» من از او فسق خواستم نه او از من».

[۵۲]

یوسف(ع)در حالی که بر برائت خود نزد عزیز مصر تأکید می گذاشت،گفت:از عزیز می خواهم که دوباره تحقیق کند تا بداند که من پاکم و به زنش در غیاب او خیانت نکرده ام.

ذٰلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ

-چنین شد تا بداند که من در غیبتش به او خیانت نکردم.» بلکه خاین زن اوست که پیروز نشد و خداوند خیانت او را برای مردم روشن ساخت.

وَ أَنَّ اللّٰهَ لاٰ یَهْدِی کَیْدَ الْخٰائِنِینَ

-و خدا حیلهٔ خائنان را به هدف نمی رساند.» یعنی خداوند خاینان را در مکر و حیله شان پیروز نمی کند».

[۵۳]

سپس یوسف تأکید کرد که«سخن او به این معنی نیست که وی از زمرهٔ خدایان است و از جنس بشر نیست و خطا کاران از گروه شیاطین اند،نه،بلکه نفس امّاره بالسّوء است و فرو افتادن در لجن های پستی از طبیعت بشر دور نیست».

مراد یوسف این بود که تمسّک به پیامهای الهی و مسلّح شدن به نیروی ایمان و پرهیزگاری آدمی را از سقوط نگاه می دارد.

وَ مٰا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّٰ مٰا رَحِمَ رَبِّی

-من خویشتن را بی گناه نمی دانم زیرا نفس،آدمی را به بدی فرمان می دهد مگر آن که پروردگار من رحم کند.» لطف الهی به آدمی توان بزرگی می دهد که با آن بر نفس امّاره چیره می شود.

إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ

-همانا خدای من بخشندهٔ مهربان است.» /۵ در مواردی که مؤمن در معرض فشارهای اجتماعی یا نفسانی قرار می گیرد، خداوند او را در می یابد چنان که یوسف را دریافت.اسباب فساد اجتماعی از هر سو

یوسف را فرا گرفته بود:زن عزیز وی را به زندان تهدید کرد،عوامل نفسانی او را بر می انگیخت.در حالی وی که در عنفوان جوانی بود،زنی زیبا و جوان خود را در اختیار او می گذاشت،شهوت جنسی در اوج خود بود،لیکن وی به لطف خدا از فسق رهایی یافت چنان که گفت: وَ إِلاّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ -.

[۵۴]

چون برائت یوسف نزد پادشاه ثابت شد،خواست او را از مقرّبان قرار دهد.

وَ قٰالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی

-پادشاه گفت:او را نزد من بیاورید تا همنشین خاص خود گردانم.» یعنی او را از خاصان قرار می دهم و در کارها از او یاری می جویم،که نزدیک به مفهوم وزارت در تداول امروز است.

یوسف نزد پادشاه آمد و با وی سخن گفت.پادشاه رشد عقلی و کمال شخصیّت او را از خلال سخنش دریافت:«المرء مخبوء تحت لسانه»،از این رو مناصب مهمّی به او بخشید.

فَلَمّٰا کَلَّمَهُ قٰالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنٰا مَکِینٌ أَمِینٌ

-و چون با او سخن گفت:تو از امروز نزد ما صاحب مکانت و امین هستی.» یعنی منزلتی استوار داری و ما به تو اعتماد داریم.

[۵۵]

امّا یوسف به این بسنده نکرد و به تحوّل ناگهانی از زندان تا رسیدن به مقام وزارت شاد نشد،بلکه کوشش کرد تا به هدف دورتر خود برسد.

۵/

قٰالَ اجْعَلْنِی عَلیٰ خَزٰائِنِ الْأَرْضِ

-گفت:مرا بر خزاین این سرزمین بگمار.» از وی وزارت مالیّه و ادارۀ منابع مالی را خواست،زیرا او می دانست که دشواری اساسی دولت مسئلۀ خشک سالی بود که در آیندۀ نزدیک آنان را فرو می گرفت و می بایست برای حلّ این مسئله تلاش می کرد و از سوی دیگر به هدایت مردم می پرداخت.

ص :۱۸۱

یوسف آشکارا گفت که وی بهترین فردی است که امور مالی را اداره می کند و کاردان و امین است.با کاردانی خود برنامه ریزی و با امانت خود بی آن که خیانت و فساد ورزد کار می کند.

إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ

-که من نگهبانی دانایم.» [۵۶]

پادشاه پذیرفت و چون یوسف ریاست امور مالی دولت را به دست گرفت،سلطهٔ خود را به سایر منابع درآمد گسترش داد و به فضل الهی صاحب منزلت در روی زمین گردید.

وَ کَذٰلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْها حَیْثُ یَشاءُ

-این چنین یوسف را در آن مکان منزلت دادیم،هر جا که می خواست جای می گرفت.» یعین با گسترش سلطهٔ خود به سبب کاردانی و امانت،در همهٔ عرصه ها تمکین یافت.

نُصِیبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ

-رحمت خود را به هر کس که بخواهیم ارزانی می داریم.» هر که را بخواهیم مشمول لطف خود می کنیم.زیرا امور جهان به دست ماست.خداوند پاک در جهان دو نوع نظام برقرار می دارد:

اوّل:نظامهای طبیعی مانند کوشش،حکمت،صبر و پایداری؛ دوم:نظامهای غیبی مانند ایمان،پرهیزگاری و احسان.یوسف از هر دو نوع نظام برخوردار بود:از یک سو به حکمت و شکیبایی و پایداری عمل کرد و از سوی دیگر با شهوات به مبارزه پرداخت و تقوی و نیکی به مردم را پیشهٔ خود ساخت.

وَ لا نُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ

-و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازیم».

۵/ نیکی به مردم به اجازهٔ الاهی دو چندان می شود تا در زمانی نزدیک یا دور به سوی آدمی برگردد.

[۵۷]

پاداش مؤمن در دنیا گواه پاداش کامل تر در آخرت است،و خداوند پاک خلف وعد نمی کند.

وَ لَأَجْرُ الْآخِرَهِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ

-و اجر آخرت برای مؤمنان و پرهیزگاران بهتر است.» بـدین سان از این آیات در می یابیم که اسـباب توفیق در امور غیبی تقوا و ایمان و احسان است،جز این که احسان اثرش در امور دنیا بیشتر و سریع تر است.

در حدیثی منقول از امام رضا(ع)آمده است:

«یوسف مـدّت هفت سال به گرد آوری گنـدم پرداخت و در انبارها ذخیره کرد چون آن سالها گـذشت و زمان قحط رسـید به فروش گنـدم آغـاز کرد و در سال نخست به درهم و دینار فروخت چنان که در مصـر و اطراف آن هر چه درهم و دینار بود به تصـرّف او در آمـد.در سـال دوم به زیورهـا و جواهر فروخت چنـان که همـۀ زیورها و جواهر به دست او آمـد.در سال سوم به چارپایان فروخت و همۀ چارپایان را متصرّف شد.در سال چهارم به بردگان و کنیزکان فروخت و همۀ بردگان و کنیزکان به او متعلّق گردید.در سال پنجم به خانه ها و املاک فروخت و همۀ خانه ها و املاک از آن او شد.سال شـشم به مزارع و چشـمه ها فروخت و همه را به تصـرّف آورد و در سال هفتم به غلامان و خادمان فروخت و همـۀ آنان مملوک او شدند.مردم چون چنین دیدند،گفتند ما ندیده و نشنیده ایم که خداوند به پادشاهی این اندازه حکومت و کاردانی و تدبیر داده باشد».

آن گـاه یوسف به ملک مصـر گفت:«این که خداونـد حکومت سـرزمین مصـر و مردم آن را به من بخشـیده است چگونه می بینی؟ ۵/ مرا از مشورت خود بهره مند کن.

من به اصـلاح دست زده ام نه تباهکـاری،مردم را از بلا نرهانیـده ام تا خود بلایی برای آنها باشم.خداونـد آنان را به دست من نجات داده است».پادشاه گفت:«فرمان از آن توست».

یوسف گفت:«خـدا را و تو را به شـهادت می گیرم که همـۀ مردم مصـر را آزاد کردم و مالهـا و بنـدگانشان را باز گردانیـدم و نگین و تخت و تاجت را به تو بازگردانیدم تا تو به آیین من رفتار کنی و زیر فرمان من باشی».

ملک گفت:«برای من بسی افتخار است که به آیین تو بروم و زیر فرمان

تو باشم،و اگر تو نبودی قدرت این کار را نداشتم و بدان راه نمی یافتم.من تو را سلطان عزیزی لا یرام کردم و به یگانگی و بی شریک بودن خدا و به پیامبری تو شهادت می دهم.ولایتی را که دادمت بر عهده بگیر،تو نزد ما صاحب منزلت و امین هستی». (1)

در خبر آمده است:

«یوسف در روزهای قحط کمتر از حدّ سیری غذا می خورد،به وی گفتند:

«تو گرسنگی می کشی حال آن که انبارهای طعام به دست توست!»پاسخ داد:

«بیم از آن دارم که سیر شوم و گرسنگان را فراموش کنم»».

۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۶]

اشاره

وَ جٰاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (۵۸) وَ لَمّٰا جَهَّزَهُمْ بِجَهٰازِهِمْ قٰالَ اِئْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَ لاٰ تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي اَلْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ اَلْمُنْزِلِينَ (۵۹) فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلاٰ كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لاٰ تَقْرَبُونِ (۶۰) قٰالُوا سَنُرٰاوِدُ عَنْهُ أَبٰاهُ وَ إِنّٰا لَفٰاعِلُونَ (۶۱) وَ قٰالَ لِفِتْيٰانِهِ اِجْعَلُوا بِضٰاعَتَهُمْ فِي رِحٰالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهٰا إِذَا انْقَلَبُوا إِلىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲) فَلَمّٰا رَجَعُوا إِلىٰ أَبِيهِمْ قٰالُوا يٰا أَبٰانٰا مُنِعَ مِنَّا اَلْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنٰا أَخٰانٰا نَكْتَلْ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ (۶۳) قٰالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلاّٰ كَمٰا أَمِنْتُكُمْ عَلىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللّٰهُ خَيْرٌ حٰافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ اَلرّٰاحِمِينَ (۶۴) وَ لَمّٰا فَتَحُوا مَتٰاعَهُمْ وَجَدُوا بِضٰاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قٰالُوا يٰا أَبٰانٰا مٰا نَبْغِي هٰذِهِ بِضٰاعَتُنٰا رُدَّتْ إِلَيْنٰا وَ نَمِيرُ أَهْلَنٰا وَ نَحْفَظُ أَخٰانٰا وَ نَزْدٰادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (۶۵) قٰالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتّٰى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اَللّٰهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلاّٰ أَنْ يُحٰاطَ بِكُمْ فَلَمّٰا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قٰالَ اَللّٰهُ عَلىٰ مٰا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶)

۵/

۱- ۲۱) -نور الثقلین،ج ۲،ص ۴۳۵.

معنای واژه ها

۵۹[جهّز هم بجهازهم]

:«جهاز»به معنی کالا و اثاث خانه، و«جهّز»:ساز و برگ سفر را آماده کرد.

۶۱[سنراود عنه اباه]

:پدر را از رأی خود منصرف می کنیم.

۶۲ بضاعتهم:بهای طعامی که خریدند.

[رحالهم]

:جمع رحل به معنی ظرفها،و در اصل به معنی ظرف کالا و مرکب شتر که برای سفر آماده می شود.

۶۳[نکتل]

:پیمانه می کنیم.گفته می شود:کلت فلانا:

چیزی را با پیمانه به او دادم.و اکتلت علیه:چیزی را با پیمانه از او گرفتم.

۶۴[آمنکم]

:امن به معنای اطمینان خاطر یافتن از درستی یک کار.

۶۶[و نمیر]

:میره به معنای خواربارى است که از شهری به شهر دیگر فرستاده می شود.

[موثقا]

:پیمانی که با سوگند استوار و مؤکّد شود.

آزمایش برادران یوسف

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چهارده سال سالهای فراخی و قحط گذشت و سال استغاثه فرا رسید.

زندگی مردم فلسطین تباه شد،برادران یوسف همچون کسان دیگر به مصر شتافتند تا در برابر کالا و نقد سهم خود را از طعام بگیرند.

چون به مصر نزد برادرشان در آمدند،یوسف آنان را شناخت بی آن که ایشان وی را بشناسند و فرمان داد تا سهمیّهٔ آنان را بدهند،سپس گفت:«برادر پدری خود را با خود بیاورید مگر نمی بینید که پیمانه را کامل می دهم و میزبانی نیکم؟و اگر نیاورید سهمیّهٔ او را نمی دهم و شما را نمی پذیریم».گفتند:«این درخواست را با پدر در میان می گذاریم».و پیش از حرکت شان یوسف دستور داد کالا-یی را که آنان آورده بودند دربارهایشان بگذارند تا شاید متوجّه موضوع باشند و به مصر باز گردند و کمی توشه و نیز قحط مانع بازگشت آنان نباشد.چون برادران به دیار خود آمدند به پدر گفتند:«پیمانهٔ ما را ندادند و به شرطی خواهند داد که برادر ما را همراه ما بفرستی تا سهم او را بگیریم،البتّه ما از او مراقبت خواهیم کرد».

یعقوب داستان یوسف را که چهل سال پیش با ایشان رفته و باز نیامده بود یاد آور شد و گفت:«آیا اعتماد کنم چنان که پیش از این دربارهٔ برادرش یوسف به شما اعتماد کردم»؟! /۵ امّا پس از آن که دریافت که فرزندانش صادقانه توبه کرده اند بر خدا توکّل کرد و گفت:«خدا بهترین حافظ و برترین مهربان است».

آن گاه چون بارها را گشودند،کالای خود را دیدند که باز گردانده شده بود.

پدر را گفتند:«چه می خواهیم؟اینک کالای ما را باز گردانده اند.ما برای

دست یابی به گندم برای خاندانمان و افزون بر آن سهمیّهٔ برادرمان که در مقایسه با نیاز مبرم اندک است به مصر می رویم».پدر گفت:«نه،هرگز وی را با شما نمی فرستم مگر آن که به نام خدا سوگند خورید که او را باز می گردانید به جز موردی که از توان شما خارج باشد».چون تعهّد کردند،یعقوب گفت:«خدا بین ما وکیل است».

بدین سان،پس از سوگندهای مکرّر،پیر مرد اجازه داد که فرزند گرامیش برای گرفتن آذوقه با ایشان برود.

شرح آیات:

اشاره

چهل سال پس از داستان چاه

[۵۸]

از آن روزگار که برادران یوسف وی را به چاه افکنده بودند،چهل سال گذشت.یوسف زیبارو اکنون مردی شده بود که رویدادها و سختیها او را کار کشته و آزموده کرده بودند.با جامه های زیبا و درخشان بر تخت پادشاهی با هیبت خاص سلطنت نشسته بود.به همین جهت برادران وی را نشناختند،امّا یوسف فورا آنان را شناخت،زیرا آن گاه که از ایشان جدا شده بود،بزرگ سال بودند.» وَ جٰاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ -و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند و او آنها را شناخت در حالی که آنها او را نمی شناختند.» چهل سال پیش اینان برادر خود یوسف را منکر شدند و پیوند خود را با او بریدند،حال آن که وی پیوند خود را نگسست،و سرانجام چنان شد که خداوند به پاداش عمل او را به پادشاهی و معرفت رسانید و به برادران نیازمندی و جهل را کیفر داد.

[۵۹]

یوسف پس از تهیّهٔ سهمیّهٔ برادران،با آنان اندک اندک به سخن در آمد /۵ تا آن که به وجود برادری پدری از زوجهٔ دوم پدر اعتراف کردند آن گاه از ایشان

ص:۱۸۷

خواست تا او را با خود بیاورند و گفت:من نمی خواهم به او یا به شما ستم کنم بلکه نظر خیر دارم،و می بینید که سهمیّه را کامل می دهم و میزبانی نیکم.

وَ لَمّٰا جَهَّزَهُمْ بِجَهٰازِهِمْ قٰالَ ائْتُونِی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبِیکُمْ أَ لاٰ تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ

-چون بارهایشان را مهیّا ساخت،گفت برادر پدریتان را نزد من آورید آیا نمی بینید که پیمانه را کامل ادا می کنم و بهترین میزبانم.» از این آیه استنباط می شود که یوسف مقداری از سهمیّهٔ گندم را به برادران داده و از مقدار دیگر خود داری کرده بود.

[۶۰]

یوسف پس از آن که ایشان را به دادن عطای فراوان ترغیب کرد، تهدیدشان نمود که در صورت نیاوردن برادر از دادن سهمیّهٔ آنان امتناع می ورزد.

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِی بِهِ فَلاٰ کَیْلَ لَکُمْ عِنْدِی وَ لاٰ تَقْرَبُونِ

-اگر او را نزد من نیاورید پیمانه ای نزد من نخواهید داشت و به من نزدیک مشوید.» [۶۱]

برادران که در برابر امری ناگهانی قرار گرفته بودند وعده دادند که فرمان یوسف را اجرا می کنند و از پدر اجازهٔ آمدنش را می گیرند.

قٰالُوا سَنُرٰاوِدُ عَنْهُ أَبٰاهُ وَ إِنّٰا لَفٰاعِلُونَ

-گفتند:ما او را به اصرار از پدر خواهیم خواست و این کار را خواهیم کرد.» [۶۲]

امّا یوسف به گرفتن کالایشان که برای دریافت آذوقه آورده بودند خرسند نشد و به غلامانش دستور داد تا کالاها را در بار و بنهٔ آنان بنهند تا بدانند که مال آنهاست و انگیزه ای باشد که بار دیگر به مصر بازگردند.

وَ قٰالَ لِفِتْیٰانِهِ اجْعَلُوا بِضٰاعَتَهُمْ فِی رِحٰالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَهٰا إِذَا انْقَلَبُوا إِلیٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ

-و به غلامان خود گفت سرمایه هاشان را در بارهاشان بنهید باشد که چون نزد کسانشان بازگردند و آن را بیابند باز آیند.» ۵/ چون کالای خود را بشناسند در می یابند که ملک نسبت به ایشان مهربان است نه ستمکار،و نزد او باز می گردند.

[۶۳]

برادران آن مسافت دراز را به اندیشهٔ بازگشت به سوی پدر طی کردند

و چون نزد او آمدند گفتند:«ملک مصر همهٔ سهمیّهٔ ما را نداد و از ما خواست که برادر پدری را نزد او ببریم.او را با ما بفرست تا سهمیّهٔ مان را بگیریم،البته مراقب او خواهیم بود».

فَلَمّا رَجَعُوا إِلی أَبِیهِمْ قالُوا یا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَکْتَلْ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ

-پس چون نزد پدرشان بازگشتند گفتند:ای پدر! پیمانه از ما برگرفته اند،برادرمان را با ما بفرست تا پیمانه باز گیریم.ما نگهدار او هستیم.» [۶۴]

یعقوب داستان بردن یوسف را که چگونه در حق او کوتاهی کردند باز گو کرد.

قالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلاّ کَما أَمِنْتُکُمْ عَلی أَخِیهِ مِنْ قَبْلُ

-آیا او را به شما بسپارم هم چنان که برادرش را پیش از این به شما سپردم؟» شما عهد خود را حفظ نمی کنید و من به شما اعتماد ندارم،بلکه کار را به خدا وا می گذارم که بهترین حافظ و برترین مهربان نسبت به بندگان است.

فَاللّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمِینَ

-خدا بهترین نگاهدار است و اوست مهربانترین مهربانان.» [۶۵]

امّا چون بار و بنه را گشودند و بضاعت خود را که با آن گندم خریده بودند در اندرون بارها دیدند شگفت زده شدند و بر اصرار خود دربارهٔ سفر برادر به همراه آنان،افزودند.

وَ لَمّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَیْهِمْ قالُوا یا أَبانا ما نَبْغِی

-چون بار خود گشودند دیدند که سرمایه شان را پس داده اند.گفتند:ای پدر!در طلب چه هستیم؟» گفتند:«چرا بیش از این منتظر باشیم؟پیمانه را کامل داده و بضاعت ما را به ما بازگردانده اند»! هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَیْنا -این سرمایهٔ ماست که به ما پس داده اند.» و در اجازه گیری برای سفر برادر پای فشردند و گفتند:

وَ نَمِيرُ أَهْلَنا

-و برای کسان خود غلّه بیاوریم.» برای خانواده آذوقه می آوریم.

وَ نَحْفَظُ أَخانا وَ نَزْدادُ كَيْلَ بَعِيرٍ

-و برادرمان را حفظ کنیم و بار شتری افزون گیریم.» و به اندازهٔ بار یک شتر افزون تر می گیریم.معلوم می شود که سهمیّهٔ هر کس یک بار شتر بوده است.

ذٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ

-که آنچه داریم اندک است.» و حصولش آسان تر است و به راحتی می توانیم دریافت کنیم.

[۶۶]

دل یعقوب نرم شد امّا تعهّدی استوار از آنان گرفت تا برادر را بازگردانند.

قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتّٰى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللّٰهِ

-گفت:هرگز او را با شما نمی فرستم تا با من به نام خدا پیمانی بندید.» یعنی«پیمانی خدایی ببندید که:

لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلاّ أَنْ يُحاطَ بِكُمْ

-که نزد منش باز می آورید یا همه گرفتار شوید.» وی را نزد من بازگردانید مگر آن که از توان شما بیرون باشد».برادران پذیرفتند و یعقوب فرزندش را که به او در غم یوسف تسلّی می یافت اجازهٔ سفر داد.

فَلَمّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قالَ اللّٰهُ عَلىٰ ما نَقُولُ وَكِيلٌ

-چون با او عهد کردند گفت:خدا بر آنچه می گوییم گواه است.» و گفت:خدا میان من و شما دربارهٔ این کار وکیل خواهد بود.

خداوند یک بار یعقوب را با غیبت یوسف و اینک بار دیگر با رفتن پسرش بنیامین برادر تنی یوسف آزمود و او در هر دو مورد صبر کرد و در مورد اخیر کار دشوارتر بود،زیرا یعقوب فراموش نکرده بود که پسرانش یوسف را بردند و در چاه افکندند. /۵ امّا ضرورت عقلانی را بر خواستهٔ نفس برتری نهاد و پسر عزیزش را با آنان فرستاد و بدین سان خداوند اندوه دراز او را اعلام کرد.

از سوی دیگر برادران را نیز بار دوم با دشواریی شبیه دشواری نخست آزمود تا صدق توبهٔ آنان روشن گردد و نیز کیفر کارهای پیشین خود را دریابند.

۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۷ تا ۷۵]

اشاره

وَ قالَ یا بَنِیَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ اُدْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ إِنِ اَلْحُکْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ اَلْمُتَوَکِّلُونَ (۶۷) وَ لَمّٰا دَخَلُوا مِنْ حَیْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مٰا کٰانَ یُغْنِی عَنْهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ إِلاّٰ حٰاجَةً فِی نَفْسِ یَعْقُوبَ قَضٰاهٰا وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمٰا عَلَّمْنٰاهُ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ (۶۸) وَ لَمّٰا دَخَلُوا عَلیٰ یُوسُفَ آویٰ إِلَیْهِ أَخٰاهُ قٰالَ إِنِّی أَنَا أَخُوکَ فَلاٰ تَبْتَئِسْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۶۹) فَلَمّٰا جَهَّزَهُمْ بِجَهٰازِهِمْ جَعَلَ اَلسِّقٰایَةَ فِی رَحْلِ أَخِیهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا اَلْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسٰارِقُونَ (۷۰) قٰالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَیْهِمْ مٰا ذٰا تَفْقِدُونَ (۷۱) قٰالُوا نَفْقِدُ صُوٰاعَ اَلْمَلِکِ وَ لِمَنْ جٰاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِیرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِیمٌ (۷۲) قٰالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مٰا جِئْنٰا لِنُفْسِدَ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا کُنّٰا سٰارِقِینَ (۷۳) قٰالُوا فَمٰا جَزٰاؤُهُ إِنْ کُنْتُمْ کٰاذِبِینَ (۷۴) قٰالُوا جَزٰاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزٰاؤُهُ کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلظّٰالِمِینَ (۷۵)

۵/

ص: ۱۹۱

معنای واژه ها

۶۹[آوی]

:پناه گرفت،(به منزل خود)بازگشت.

[لا تبتئس]

:غمگین مباش.«ابتئاس»غمگین شدن و دچار سختی و اندوه گشتن.

۷۰[السّقایه]

:آبخوری(ظرف)،از«سقی».به گفتهٔ برخی سقایه و صواع یکی است.

[العیر]

:قافله.

۷۲[زعیم]

:سرپرست و عهده دار(کار مردم)یا رئیس.

۵/

من برادر تو هستم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چون یعقوب از فرزندانش تعهّد گرفت،برادرشان را با آنان فرستاد و سفارش کرد که همه از یک در وارد شهر نشوند تا از شرّ احتمالی محفوظ بمانند امّا یاد آور شد که این راهنمایی نمی تواند مانع قضای الهی گردد.فرمان از آن خداست و باید به او توکّل کرد.برادران رفتند و بر حسب سفارش پدر یعنی از دروازه های متعدّد وارد مصر شدند،امّا بلا مقدّر بود،و یعقوب با این سفارش توانست میزان اطاعتشان را در غیاب او دریابد.

هنگامی که برادران بر یوسف وارد شدند،وی برادر مادریش را نزد خود نشانید و راز را بر او گشود و گفت:«از آزار برادران غمگین مباش»،و چون بار و بنهٔ آنان را بستند به دستور او پیمانه را در بار همین برادر(بنیامین)نهادند.آن گاه منادی

ندا در داد که«ای کاروانیان،شما دزدی کرده اید»و این اتّفاق ناگهانی دوم برای آنان بود.شتابان به سوی منادی رفتند و پرسیدند:«گم شده چیست»؟گفتند:

«پیمانهٔ ملک»و افزودند که«برای پیدا کنندهٔ سارق یک بار شتر جایزه داده می شود»و یوسف خود را /۵ متعهّد به دادن جایزه به سبب اهمیّت موضوع شمرد.

گفتند:«به خدا سوگند،ما برای تباهکاری نیامده ایم و دزد نیستیم».پرسیدند:

«اگر دزدی ثابت شود کیفر آن چیست»؟برادران گفتند:«کیفر سارق باید شخصی باشد و وی بازداشت و به بندگی گرفته شود،قوانین کشور ما چنین است».

بدین سان یوسف به خواستهٔ خود رسید که بازداشت برادر را توجیه می کرد.

شرح آیات:

اشاره

قانون امنیّت

[۶۷]

پیش از حرکت فرزندان،یعقوب سفارش کرد که نه از یک در بلکه از درهای متعدّد به شهر وارد شوند:

وَ قٰالَ یٰا بَنِیَّ لاٰ تَدْخُلُوا مِنْ بٰابٍ وٰاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوٰابٍ مُتَفَرِّقَةٍ

-گفت:پسران من!از یک دروازه داخل مشوید،از دروازه های مختلف داخل شوید.» چرا؟آیا از چشم حسود بیم داشت،چرا که مردانی خوش اندام و زیبا و همهٔ آنان فرزندانی متّحد از یک پدر بودند،یا آن که یعقوب می خواست میزان اطاعت ایشان را در غیاب او بداند و یا آن که بیم از آن داشت که با پیوستن برادر به آنان سلطه شان بیشتر گردد؟ از سیاق سخن پیداست که احتمال اخیر به صواب نزدیک تر است،زیرا یعقوب تأکید کرد که«چنین سفارشی آنان را از بلا-نمی رهاند و ایشان و نیز حکّام مصر همه در ید قدرت خدایند،و آدمی باید از مکر دشمنان بر حذر باشد و به خدایی توکّل کند که به وی دلیری و فروتنی و نیروی تلاش سودمند داده است».سخن یعقوب این بود که:

وَ مٰا أَغْنِی عَنْکَمْ مِنَ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلاّ لِلّهِ

-و من قضای خدا را از سر شما دفع نتوانم کرد و هیچ فرمانی جز فرمان خدا نیست.» /۵ یعنی تدبیر امور به دست خدای پاک است.

عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ

-بر او توکل کردم و توکّل کنندگان بر او توکّل کنند.» کسی نباید به ذکاوت و مراقبت و برنامه ریزی خود تکیه کند بلکه باید به خدا اعتماد ورزد.

[۶۸]

برادران از شهر خود جدا شده و به دستور پدر از درهای متعدّد به مصر در آمدند،امّا برنامهٔ ملک مصر(یوسف)از برنامهٔ پدر جلوتر بود.یوسف طرحی ریخته بود که یکی را از برادران نگاه دارد تا آنان دوباره به مصر باز گردند،و بدین سان توکّل بر حذر چیره شد.

وَ لَمّٰا دَخَلُوا مِنْ حَیْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مٰا کٰانَ یُغْنِی عَنْهُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ حٰاجَةً فِی نَفْسِ یَعْقُوبَ قَضٰاهٰا

-چون از جایی که پدر فرمان داده بود داخل شدند این کار در برابر ارادهٔ خدا سودشان نبخشید،تنها نیازی در ضمیر یعقوب بود که آن را آشکار ساخت.» و ورود آنان به مصر نیازی را از یعقوب رفع کرد و آن آزمایش یا دفع حسد یا محفوظ و سالم ماندنشان بود.

امّا با این که توکّل بر حذر غلبه می کند،آدمی از حذر نباید غافل باشد.از این روست که خداوند یعقوب را می ستاید زیرا وی با بهره گیری از کاردانی خود فرزندان را سفارش می کند که جانب احتیاط را بگیرند با آن که سودی هم به حال آنان نبخشید و ماندنشان در مصر مقرّر شده بود.

وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمٰا عَلَّمْنٰاهُ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ

-زیرا او را علمی بود که خود به او آموخته بودیم ولی بیشتر مردم نمی دانند.» یعقوب کاردان بود.از آگاهیی که خدا به وی بخشیده بود بهره گرفت امّا بیشتر مردم چنین نمی کنند.

ملاقات دو برادر

[۶۹]

برادران نزد یوسف رسیدند.وی برادرش بنیامین را نزد خود نشانید و در نهان آگاهش ساخت که او یوسف به چاه افتاده است /۵ و این اعلام برای آن بود که از امری که اتفاق می افتاد ناراحت و غمگین نباشد.

وَ لَمّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیْهِ أَخاهُ قالَ إِنِّی أَنَا أَخُوکَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ

-چون بر یوسف داخل شدند برادرش را نزد خود جای داد.گفت:من برادر تو هستم،از کاری که اینان کرده اند اندوهگین مباش.» نشانه های غم بر چهرهٔ بنیامین پیدا بود و این غم نه تنها به سبب محنتی بود که به وسیلهٔ برادران به یوسف رسیده بود بلکه نیز کارهای برادران و تمییز در حق او غمگینش ساخته بود،و یوسف او را به آرامش و ترک غم فرا خواند.

[۷۰]

چون یوسف می خواست برادرش بنیامین را نزد خود نگاه دارد،پیمانه را که هم سقایه(ظرف آب)و هم صواع(پیمانه)بود،در بار کالای برادر خود نهاد.

فَلَمّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقایَهَ فِی رَحْلِ أَخِیهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ

-چون بارهایشان را مهیّا ساخت جام را در بار برادر نهاد.آن گاه منادی ندا داد،ای کاروانیان!شما دزدانید.» [۷۱]

از این تهمت بزرگ سخت متحیّر شدند،نزد منادی گرد آمدند و از گم شده پرسیدند.

قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَیْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ

-کاروانیان بازگشتند و گفتند:چه گم کرده اید؟» [۷۲]

قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِکِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِیرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِیمٌ -گفت:جام پادشاه را هر که بیاوردش او را بار شتری است و من ضمانت می کنم.» گفتند:«پیمانهٔ ملک را گم کرده ایم و پیدا کننده یک بار شتر جایزه می گیرد و ملک اعطای جایزه را تقبّل می کند».

[۷۳]

برادران خود را از این تهمت مبرّا دانستند و سوگند خوردند که«آنان به قصد فساد و دزدی به مصر نیامده اند بلکه چنان که ۵/ شواهد نشان می دهد،برای دریافت آذوقه آمده اند و سابقهٔ دزدی نداشته اند».

قالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مٰا جِئْنٰا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مٰا كُنّٰا سٰارِقِينَ

-گفتند:خدا را شما خود می دانید که ما فساد کردن را در این سرزمین نیامده ایم و دزد نبوده ایم.» گفته اند:برادران آنچه را دربارهای خود یافتند به او باز گردانیدند و ادّعا کردند که اشتباها دربارها گذاشته شده است،و نیز گفته اند:چون برادران به مصر در آمدند برای رعایت دینی،دهن مرکبها را بستند تا از کشت زار مردم نخورند و این همه آنان را معتقد می ساخت که ملک مصر و بزرگان به صالح بودنشان و نیز پاکی از تهمت سرقت یقین داشتند.

کیفر دزدی

[۷۴]

یوسف پیش از پیدا شدن پیمانه از برادران پرسید که«کیفر دزد در دین آنان چیست»؟و این روش تازه ای بود که مجرم پیشاپیش به کیفر دزد در صورت ثابت شدن اقرار کند.

قالُوا فَمٰا جَزٰاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كٰاذِبِينَ

-کیفر آن چه خواهد بود اگر دروغگو باشید.» [۷۵]

کیفر دزدی نزد ملل مختلف به سبب اختلاف سطح زندگی آنها متفاوت بود و از سوی دیگر دزدی به هم زدن نظام اقتصادی موجود و قوانین اجتماعی حاکم است و باید کیفر با آن نظام و قوانین متناسب باشد.در مصر آن زمان که فراخی معیشت بود،سرقت خلاف عرف جامعه و کیفرش زدن و زندان بود،حال آن که در فلسطین آن روز که دچار قحط شده بود سارق را به اندازهٔ دزدیش به خدمت می گرفتند،زیرا سرقت تجاوز به حقوق مردم بود و انگیزه های اقتصادی داشت.

از این روست که ملک مصر جزای سارق را بر حسب قانون کشور آنان

(فلسطین)مشخّص می کند.

قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ

-گفتند:جزایش همان کسی است که در بار او یافت شود.» /۵ یعنی خود سارق شخصا جزای سرقتش خواهد بود(بازداشت).

کَذٰلِکَ نَجْزِی الظّالِمِینَ

-و ما این چنین ستمگران را جزا می دهیم.» برنامهٔ یوسف که هدف آن نگاه داشتن برادر بود پایان یافت.

۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۶ تا ۸۲]

اشاره

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخِيهِ كَذٰلِكَ كِدْنا لِيُوسُفَ ما كانَ لِيَأْخُذَ أَخاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللّٰهُ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶) قالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِها لَهُمْ قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكاناً وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ (۷۷) قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً كَبِيراً فَخُذْ أَحَدَنا مَكانَهُ إِنّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قالَ مَعاذَ اللّٰهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاّ مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنّا إِذاً لَظالِمُونَ (۷۹) فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللّٰهِ وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتّٰى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللّٰهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ (۸۰) ارْجِعُوا إِلىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يا أَبانا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا إِلاّ بِما عَلِمْنا وَ ما كُنّا لِلْغَيْبِ حافِظِينَ (۸۱) وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنّا فِيها وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنا فِيها وَ إِنّا لَصادِقُونَ (۸۲)

۵/

معنای واژه ها

۷۷[اسرّ]

:پنهان داشت.

۸۰[خلصوا نجیّا]

:(از مردم)جدا شدند تا نجوا و مشورت کنند،مشاورهٔ نهانی کنند.

[فلن ابرج]

:خواهم ماند،جدا نخواهم شد.

۵/

طرح حکیمانهٔ یوسف

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چون برادران به کیفر دزد اعتراف کردند،یوسف دستور داد تا بار و بنهٔ آنان را بازرسی کنند.نخست بارهای برادران را باز جستند و آن گاه بارهای بنیامین را گشودند و پیمانه را بیرون آوردند و بدین سان توانست برادر را به عنوان کیفر دزدی نزد خود نگاه دارد حال آن که بر حسب قوانین ملك مصر چنین کاری امکان نداشت،امّا خداوند طرح حکمت آمیز را به یوسف آموخته بود،و این چنین است که مردم در علمی که پروردگارشان آموخته است،به یکدیگر برتری می یابند.

برادران برای تبرئهٔ خود گفتند که:«وی(بنیامین)برادر ما نیست و برادر

یوسف است که مرتکب دزدی شده بود».و یوسف موضوع را پنهان داشت و به این بسنده کرد که بگوید:«نه چنین است.شما آدمیان بدی هستید که شخصی غیر حاضر را تهمت می زنید چنان که برادرتان را به تهمت بی اساسی متّهم می کنید و خدا به سخنان شما آگاه است».

امّا برادران درگیر موضوع برادرشان بودند،زیرا پدر از آنان تعهّد گرفته بود.

از این رو از ملک خواستند به احترام پدر پیرشان او را ببخشاید و یکی از خود آنان را به جای او نگاه دارد،لیکن وی نپذیرفت و گفت:«بازداشت کسی که دزدی نکرده است نارواست».برادران به سویی رفته /۵ به نجوا پرداختند.برادر بزرگتر با یاد آوری تعهّد الاهی و نیز ستمی که دربارهٔ یوسف کرده بودند،گفت:«من در این جا می مانم تا آن زمان که پدرم اجازه دهد یا خداوند حکم کند»و دستور داد آنان نزد پدر باز گردند و بگویند:«پسرت دزدی کرد و ما جز ظاهر امر،که پیدا شدن پیمانه از بار او بود،چیزی نمی دانیم و از غیب آگاهی نداریم،و تو می توانی از مصریان یا کاروانها بپرسی و بدانی که ما حقیقت را می گوییم».

شرح آیات:

اشاره

در جستجوی پیمانه

[۷۶]

یوسف بازرسی بار و بنهٔ برادران پدری را که پر از گندم بود آغاز کرد تا پیمانه را پیدا کند و بار و بنهٔ برادرش را آخر از همه جست و پیمانه را در آن یافت.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ

-پیش از بار برادر به بار آنها پرداخت،آن گاه از بار برادرش بیرونش آورد.» یعنی پیمانه را از بار و بنهٔ بنیامین در آورد،و همهٔ تلاش او برای سرّی بودن قضیّه و محکمی نقشهٔ کار بود.

كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ

-اینچنین به یوسف حیله و نقشه آموختیم.» یعنی این چنین طرح ریزی و کید(کاری که هدف از آن که سود است یا زیان،معلوم نباشد)را به یوسف آموختیم.

و بایـد دانست که یوسف نمی توانست قانونی را اجرا کنـد که سـتمکاری به مردم باشـد و در آیین ملک مصـر هم نباشد،یعنی کسانی را که برای گرفتن سهمیهٔ گندم آمده اند بازداشت کند و بندهٔ خود قرار دهد مگر از همین طریق کید.

مٰا کٰانَ لِیَأْخُذَ أَخٰاهُ فِی دِینِ الْمَلِکِ إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ

-در آیین آن پادشـاه گرفتن برادر حق او نبود،چیزی بود که خـدا می خواست.» ۵/ خدا چنین خواسـته بود که عایلهٔ یوسف به مصـر بیایند و از این رو روش کار را به وی آموخت و خواسـتهٔ خود را به دست ولیّ صالح خود،یوسف،انجام داد.از این سخن می توان نتیجه گرفت که احکام شـرعی و حکمت های بالغه ای که در پشت آن احکام است،برای تحقّق مشیّت الاهی است و همچنین است برقراری نظامها و این که پیامبران به قـدر عقول خود مکلّف شده اند،برخی از آنان مانند سایر مردم در حدّ قالب نظام شـرعی مکلّفنـد و برخی دیگر وظیفه دارنـد طبق هدفهای والایی که خدا به آنان وحی می کند عمل کنند،همهٔ اینها برای تحقّق خواسـتهٔ خـداست.بجز پیـامبران،امامـان و علمـایی که به نوبت خود درجـات گونـاگونی دارنـد نیز موظّف انـد و آن که علمش کمتر است باید از آن که علمش افزون تر است رهنمود بخواهد.خداوند آنانی را که اصـلح از دیگرانند به وسیلهٔ علم و حکمت خویش والاتر می کند.

نَرْفَعُ دَرَجٰاتٍ مَنْ نَشٰاءُ وَ فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ

-هر کس را بخواهیم به درجاتی بالا می بریم و فراز هر دانایی داناتری است.»

تهمت ناروا

[۷۷]

برادران به محض آن که پنداشـتند بنیامین دزدی کرده است،عهـد خود را با پـدر در مورد بازگرداندن او و نیز سـتمی را که به یوسف روا داشـته بودنـد فراموش کردنـد و به تأکیـد دزدی برادر و تبرّی از او پرداختنـد و آن گـاه به یوسف نیز تهمت دزدی زدند.

قٰالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ

-گفتند:اگر او دزدی کرده

برادرش نیز پیش از این دزدی کرده بود.» و با این کار دو خطا کردند:تأکید بر تهمت بنیامین و تهمت دزدی بر یوسف بی هیچ سببی جز این که می خواستند خود را از تنگنا برهانند،گویی شبح ستمی که دربارهٔ برادرشان یوسف کردند همچون سایه ای به دنبال آنها بود،و آنان از هر گونه اتّهامی که سبب رسوایی شان باشد بیم داشتند،فروختن برادر حرّ خود را به عنوان این که دزدی کرده بود توجیه می کردند.این تهمت دل یوسف را سخت می آزرد امّا او خویشتن داری می کرد و آثار خشم بر چهرهٔ او پیدا نبود.

فَأَسَرَّها یُوسُفُ فِی نَفْسِهِ وَ لَمْ یُبْدِها لَهُمْ

-یوسف جواب آن سخن را در دل پنهان داشت و هیچ اظهار نکرد.» /۵ جز این که در مورد بدگویی از برادر به سرزنش آنان بسنده کرد.

قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَکاناً

-گفت:شما در وضعی بدتر هستید.» مفسّران قرآن می پرسند:«این سخن یوسف که گفت أَنْتُمْ شَرٌّ مَکاناً چگونه توجیه پذیر است»؟برخی پاسخ می دهند که«این سخن بر دل یوسف گذشت و آن را ظاهر نکرد».برخی دیگر می گویند:اختلافی که میان برادران و بنیامین وجود داشت،برای مردم آشکار شده بود،از این رو بود که یوسف آنان را سرزنش کرد و شاید یوسف می خواست ایشان را متوجّه این نکته کند که ستمکاری ایشان سبب شده که وی دزدی کند-اگر چنین کاری صورت گرفته باشد-امّا با سخن خود:

وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ

-و خداوند به آنچه شما توصیف می کنید آگاهتر است.» آنان را به اندیشه واداشت،یعنی آیا در واقع این نسبت درست است یا نه؟ وانگهی آیا دزدی برادرش(یوسف)تهمت نیست؟ [۷۸]

آن گاه برادران موضع خود را در قبال پدر به یاد آوردند و دریافتند که فرجام کار آنان به وضع برادرشان(بنیامین)بستگی دارد،از این رو تضرّع کنان از عزیز مصر خواستند که برادر را ببخشاید و یکی از ایشان را به جای او نگاه دارد.

قٰالُوا يٰا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً كَبِيراً فَخُذْ أَحَدَنٰا مَكٰانَهُ إِنّٰا نَرٰاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

-گفتند:ای پادشاه او را پدری است سالخورده،یکی از ما را به جای او بگیر که از نیکوکارانت می بینیم.» بدین سان آدمی دو حالت متناقض پیدا می کند:از یک سو پاکان را تهمت سرقت می زند و از سوی دیگر در راه وفا به عهد فداکاری نشان می دهد.

[۷۹]

امّا یوسف که طرح ابقای برادر را ریخته بود،نپذیرفت.

۵/

قٰالَ مَعٰاذَ اللّٰهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاّٰ مَنْ وَجَدْنٰا مَتٰاعَنٰا عِنْدَهُ إِنّٰا إِذاً لَظٰالِمُونَ

-گفت معاذ اللّه که جز آن کس را که کالای خویش نزد او یافته ایم بگیریم،اگر چنین کنیم ستمکاریم.» و یاد آور شد که نباید کار نیک مانع اجرای قوانین جاری باشد و گرنه به ظلم می انجامد،زیرا انسان در اعطای مال و حقوق خود به دیگران آزاد است امّا چنین حقّی را در اموال و حقوق مردم ندارد،از اینجاست که در اسلام آمده:«لا شفاعه فی حدّ»-.

اصرار در خواهش

[۸۰]

برادران به هر وسیله ای که ممکن بود اصرار در آزاد کردن بنیامین داشتند امّا بیهوده بود،و چون نومید شدند با یکدیگر نجوا کردند،بزرگ تر آنان روبین که پسر خالۀ یوسف و همان برادری بود که آنان را از کشتن یوسف بازداشته بود،گفت:«ما به پدر تعهّد الاهی داده ایم که دربارۀ برادرمان ستم نکنیم،پیش از این دربارۀ یوسف چنین کاری را کردیم،اکنون نباید آن را تکرار کنیم.من در این جا به انتظار حکم خدایی می مانم تا پدر یا پروردگارم اجازه دهد».

فَلَمّٰا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ

-چون از او نومید شدند،» به گفتۀ ابن کثیر،«استیأسوا منه»و«استیأس الرّسل»و یئس و استیأس به معنی مسخره و استهزا کردن و در شگفت شدن است.

امّا به نظر می رسد که«یأس»آگاهی راستین به بی فایدگی گفتگوست،

حال آن که«استیآس»گمان کردن آن است که ناشی از ضعف نفس آدمی است،و اگر این سخن درست باشد،می توان گفت که برادران به سبب گناه پیشین که مرتکب شده بودند،پایداری درونی نداشتند و به همین سبب فورا نومید گشتند.

خَلَصُوا نَجِيًّا

-برای مشاورت به کناری رفتند.» /۵ از مردم جدا شدند تا برای نجوا تنها باشند و بیگانه ای از حال آنان آگاه نباشد.این تعبیر،بنا بر آنچه از آیات قرآن فهمیده می شود،در زیبایی صوری و ژرفای درون و تنوّع معنی بسیار بلیغ است.

قٰالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبٰاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللّٰهِ وَ مِنْ قَبْلُ مٰا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتّٰى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللّٰهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحٰاكِمِينَ

-بزرگترینشان گفت:آیا نمی دانید که پدرتان از شما به نام خدا پیمان گرفته و پیش از این نیز در حق یوسف تقصیر کرده اید.من از این سرزمین بیرون نمی آیم تا پدر مرا رخصت دهد یا خدا دربارۀ من داوری کند که او بهترین داوران است.» برادر بزرگتر گفت:«پدر قبل از این از شما پیمانی گرفته بود و این پیمان دوم بود.من در این جا می مانم تا صاحب حق(پدر)یا صاحب شریعت(خدا)به من اجازه دهد».این سخن حاکی از روح مسئولیّتی است که در برادر بزرگتر تجلّی کرد و بیانگر توبۀ خالص اوست.

[۸۱]

آن گاه وی دستور داد که برادران باز گردند و حقیقت را بی آن که نظر خود را بر آن بیفزایند بگویند.

اِرْجِعُوا إِلىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يٰا أَبٰانٰا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ

-به سوی پدرتان باز گردید و به او بگویید که پسرت سرقت کرده است.» امّا بر تهمت دزدی تأکید نگذارند،بلکه اعتراف کنند که:

وَ مٰا شَهِدْنٰا إِلاّٰ بِمٰا عَلِمْنٰا

-و ما جز بدانچه می دانیم شهادت نمی دهیم.» ما بر آنچه دانستیم گواهی می دهیم،زیرا دیدیم که ظرف آب را از بار بنیامین در آوردند،بیشتر از این را مشاهده نکردیم.

وَ مٰا کُنّٰا لِلْغَیْبِ حٰافِظِینَ

-و از غیب نیز آگـاه نیستیم.» از غیب و حقیقت مـاجرا بی خبریم و نمی دانیم که برادرمان دزدی کرده است یا نه،شایـد تهمت باشـد.چنین پیـداست که دربارۀ برادر کوتاهی کرده انـد، زیرا تهمت /۵ مـأمورین را بر ضـدّ برادرشان بی چون و چرا پـذیرفته بودند،چرا که به وی و برادرشان یوسف از پیش بدگمانی داشتند.

[۸۲]

برادران در خطاب به پدر افزودند که تو می توانی ماجرا را از مردم مصر یا کسانی که از آن جا بازگشته اند،بپرسی.

وَ سْئَلِ الْقَرْیَهَ الَّتِی کُنّٰا فِیهٰا

-از شهری که در آن بوده ایم بپرس.» یعنی از مردم قریه.

وَ الْعِیرَ الَّتِی أَقْبَلْنٰا فِیهٰا

-و از کاروانی که همراهش آمـده ایم.» و از مسافرانی که با قافلـۀ ما آمده اند بپرس، وَ إِنّٰا لَصٰادِقُونَ -که ما راست می گوییم.» /۵

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۳ تا ۹۳]

اشاره

قٰالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ عَسَی اَللّٰهُ أَنْ یَأْتِیَنِی بِهِمْ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ اَلْعَلِیمُ اَلْحَکِیمُ (۸۳) وَ تَوَلّٰی عَنْهُمْ وَ قٰالَ یٰا أَسَفیٰ عَلیٰ یُوسُفَ وَ اِبْیَضَّتْ عَیْنٰاهُ مِنَ اَلْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ (۸۴) قٰالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتّٰی تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ اَلْهٰالِکِینَ (۸۵) قٰالَ إِنَّمٰا أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اَللّٰهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۸۶) یٰا بَنِیَّ اِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لاٰ تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اَللّٰهِ إِنَّهُ لاٰ یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اَللّٰهِ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلْکٰافِرُونَ (۸۷) فَلَمّٰا دَخَلُوا عَلَیْهِ قٰالُوا یٰا أَیُّهَا اَلْعَزِیزُ مَسَّنٰا وَ أَهْلَنَا اَلضُّرُّ وَ جِئْنٰا بِبِضٰاعَهٍ مُزْجٰاهٍ فَأَوْفِ لَنَا اَلْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنٰا إِنَّ اَللّٰهَ یَجْزِی اَلْمُتَصَدِّقِینَ (۸۸) قٰالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مٰا فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذْ أَنْتُمْ جٰاهِلُونَ (۸۹) قٰالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قٰالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هٰذٰا أَخِی قَدْ مَنَّ اَللّٰهُ عَلَیْنٰا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ اَلْمُحْسِنِینَ (۹۰) قٰالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَکَ اَللّٰهُ عَلَیْنٰا وَ إِنْ کُنّٰا لَخٰاطِئِینَ (۹۱) قٰالَ لاٰ تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ اَلْیَوْمَ یَغْفِرُ اَللّٰهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ اَلرّٰاحِمِینَ (۹۲) اِذْهَبُوا بِقَمِیصِی هٰذٰا فَأَلْقُوهُ عَلیٰ وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِیراً وَ أْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ (۹۳)

/۵

معنای واژه ها

۸۳[سوّلت]

:آراست و آسان نمود.

۸۴[یا اسفی]

:وا اندوها.

[کظیم]

:«کظم»فرو خوردن غم و اظهار نکردن آن.

۸۵[تفتؤا]

:ثابت می مانی،همواره.

[حرضا]

:مشرف به مرگ.

۸۶[البثّ]

:غمی که دارنده اش نمی تواند بپوشاند و آشکار می کند.

۸۷[فتحسّسوا]

:جستجوی چیزی از طریق حواسّ.

[روح اللّه]

:آسایش،رحمت.اصل آن از«ریح»است

که رحمت(باران)می آورد.

۵/

از رحمت خدا نومید نباشید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برادران با غمی تازه و عهـدی شکسـته نزد پـدر آمدند.یعقوب باور نکرد که برادرشان دزدی کرده باشد و گفت که حیلهٔ تازه ای ساخته انـد.امّا شـکیبایی گزیـد و به خدای دانا و فرزانه دل بست.فرزندان را به حال خود گذاشت و گریه بر یوسف را از نو آغـاز کرد تـا بـه حدّ نابینـایی رسـید و هر نگرنـده غمی انبوه را بر چهرهٔ او می دیـد، غمی که او نهـانش می داشت و فرو می خورد.برادران دل بر او سوزاندند و گفتند:

-تو مـدام برای یوسف اشـک می ریزی،و این کـار تو را هلاـک خواهـد کرد»!امّـا یعقوب با تکیه بر ایمان خود نومیـد نشـد و گفت:«غم و انـدوهم را به خـدایی که می دانم ارحم راحمین است که می گویم.او به وعده اش که یوسف را خلیفهٔ خود قرار خواهـد داد و برادران پیش او به سـجده خواهنـد افتاد وفا می کنـد».نیز یعقوب فرمود تا رهایی بنیامین را پیگیری کنند شاید به یوسف مقرّ باشـند و از نومیدی که سـرمایهٔ کافرانی است به خدا و رحمت گستردهٔ او باور ندارند بازداشت.برادران دستور پدر را پذیرفتند و پشیمانی آنان بر کاری که کرده بودند به مرز توبهٔ خالص رسید.

۵/ آن گاه برادران به مصـر رفتند و با تضرّع به«عزیز»گفتند:«ما گرفتار بلا و فقر شده ایم و سرمایهٔ ناچیزی آورده ایم و تمنّا می کنیم که آن را«نیک»منظور بـداری و پیمانه ای نیک و کامل به ما بـدهی و با آزاد کردن برادرمان بر ما تصـدّق کنی،خـداوند کسانی را که در راه رضای خدا نیکی می کنند،پاداش می دهد».

یوسف دید که هنگام آن فرا رسیده که خود را معرّفی کند،گفت:

«آیا به یاد دارید که به هنگام نادانی با یوسف چه کردید؟شما

می پنداشتید که می توانید دوستی پدر را از او بگیرید!-پدر به آنان دربارهٔ جستجو از یوسف امید داده بود و پرسش عزیز دربارهٔ یوسف غریب می نمود-؟!گفتند:

«آیا تو یوسف هستی»؟گفت:«من یوسف و این برادرم است.بنگرید که خداوند،به سبب پرهیزگاری و صبر و نیکوکاری،چه نعمتهایی به ما بخشیده است!»برادران با این که پیش از این از اقرار به برتری یوسف ابا داشتند،اکنون سوگند خوردند که«خداوند وی را بر آنان برتری داده است و خطا کار بوده اند».

یوسف از آنان درگذشت و از درگاه خدا برایشان آمرزش خواست و گفت:«به رحمت خدا امید ببندید،او ارحم راحمین است».آن گاه از ایشان خواست که همراه با پیراهن او نزد پدر بازگردند تا بینایی او به وی برگردد،و سپس با همهٔ افراد خاندان نزد او بیایند تا شاهد نعم الهی بر او باشند.

شرح آیات:

اشاره

نسیم آرزو

[۸۳]

چرا یعقوب فرزندانش را به دروغگویی متّهم ساخت حال آن که آنان حقیقت ماجرا را که دزدیده شدن پیمانهٔ ملک بود گفته بودند؟و چرا آنان را عتاب کرد؟ قٰالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً «خواهشهای نفسانی،نه عقل،این عمل را در نظرتان آراست و آن را باور کردید،چرا؟»به چند دلیل:

نخست:برادران بار اوّل دربارهٔ یوسف دروغ گفته بودند و به سبب سوء سابقه در خیانت تهمت دروغگویی اقرب احتمالات بود؛ /۵ دوم:به مجرّد این که پیمانه دربار برادرشان پیدا شده بود،تهمت سرقت به او زده بودند،که ناشی از آن بود که وی را حقیر می شمردند و دشمنی نهانی با او و برادرشان یوسف داشتند؛ سوم:خوار داشتن بنیامین و تعصّبی که در برابر او می نمودند باعث دزدی

بود اگر این کار صورت می گرفت.

امّا یعقوب بدیهای فرزندان و تعصّب دشمنانهٔ ایشان را،حتی در برابر برادر کوچک سالشان،با«صبر»پاسخ داد.

فَصَبْرٌ جَمِیلٌ

-پس مرا صبر جمیل بهتر است.» یعنی من صبری نیک در برابر حیلهٔ شما و نیز کاری که نفس امّاره در نظر شما آراسته دارم.از سختی بلا-نمی هراسم و زاری نمی کنم تا مبادا رشد و نیروی تحمّلم را از دست بدهم،و شک نمی کنم که به ارادهٔ الاهی سختی از میان خواهد رفت.به رغم خواستهٔ نفس،کار و تلاش را رها نمی کنم در انتظار این که مصیبت خود یا به مدد غیبی از میان برود،و افزون بر عامل زمان(صبر)،سایر عوامل موفقیّت:حسن تدبیر،کوشش و توکّل را نیز خواهم داشت تا خدایم یاری دهد.

سرانجام سخن بعدی به کلام زیبایی خاصّی می بخشد که خداوند از زبان یعقوب می گوید:

عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

-شاید خدا همه را به من باز گرداند که او دانا و حکیم است.» [۸۴]

یعقوب موقّتا فرزندان را ترک گفت،امّا عواطف آنان را برانگیخته بود،عواطف فرزندان نسبت به پدر سال خورده که مصائب او را رنجور ساخته و چشمانش از اندوه نابینا شده بود.

وَ تَوَلّٰى عَنْهُمْ وَ قٰالَ يٰا أَسَفىٰ عَلىٰ يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنٰاهُ مِنَ الْحُزْنِ

-روی خود از آنها بگردانید و گفت ای اندوها بر یوسف و چشمانش از غم سپیدی گرفت.» گویا استمرار رنج و مصیبت قدرت بینایی را از یعقوب گرفته و سیاهی چشم او به /۵ سفیدی گراییده بود چنان که در سال خوردگان باشد،و این لزوما فقط به سبب گریه نبوده،زیرا غم نهانی که آدم غمگین آن را فرو خورد اثرش از گریه بیشتر است،از این روست که خدا گفت:

فَهُوَ كَظِيمٌ

-

یعنی خشم خود را فرو می خورد و آشکار نمی سازد،و به همین جهت یعقوب تعادل خود را در برابر فرزندان از دست داده،آنان را از پیش خود راند و به عقوبت آنان شتافت بی آن که منتظر تربیت و به راه آمدنشان باشد.

تأثیر گریه بر دلهای سخت

[۸۵]

چنین پیداست که دل سخت فرزندان،اینک نسبت به پدر اندوهگین نرم شده است.به یاری او شتافته اند تا از او بخواهند:کمتر غم بخورد تا آسیبی به تندرستی او نرسد و بیمار یا هلاک نشود.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ

-گفتند به خدایت سوگند می دهیم این قدر یاد یوسف نکنی».

مبادا بیمار یا هلاک شوی.

حَتّٰى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ

-تا بیمار گردی یا بمیری».

[۸۶]

یعقوب گفت:نه،عاقبت من بیماری یا هلاکت نیست بلکه به هدف خود خواهم رسید،زیرا به خدا اعتماد دارم و بر اساس تعبیر خواب فرزندم یوسف،می دانم که او را در مقام بزرگی خواهم دید،و همین آرزو مرا وا می دارد که به خدا تضرّع کنم تا گشایش را زودتر نصیبم کند.

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللّٰهِ /۵ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ

- گفت:جز این نیست که شرح اندوه خویش تنها با خدا می گویم زیرا آنچه من از خدا می دانم شما نمی دانید».

تقویت امید

[۸۷]

آن گاه فرزندان را به کوشش و گریز از نومیدی فرا خواند و روح تحرّک و جستجوگری از یوسف و برادرش را در آنان تقویت کرد،زیرا می دانست که چون بلا به نهایت سختی برسد برطرف می شود.

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ

-ای پسران من بروید و

ص :۲۰۹

یوسف و برادرش را بجویید».

از احساس خود بهره بگیرید نه از اندیشه ها و نظریاتتان که ممکن است نومیدی به آنها راه یابد و حقایق در نظرتان افسانه بنماید،و به سخنان مردم که گاهی نادرست است نیز اعتماد نکنید.این مطلب دستور صریح یعقوب بود که به آگاهی،بخصوص آگاهیی که از تجربهٔ حسّی به دست آمده بود،تکیه داشت.

وَ لاٰ تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ

-و از رحمت خدا مأیوس نشوید».

آفت پژوهیدن حقیقت همانا یأس و نیز اعتقاد به کوتاهی خرد آدمی از رسیدن به معرفت و رحمت خداست،و الهام ناگهانی است که بر دل پژوهنده وارد شده،به حقیقت هدایتش می کند.

علم نوری است که خدای تعالی در دل کسی که بخواهد می اندازد و در این جا رحمت الاهی است امّا آن را وقتی در دل آدمی می اندازد که صالح باشد و کسی که با احساس خود جویای حقیقت نباشد چنین نوری در دل او نمی افتد.

إِنَّهُ لاٰ یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکٰافِرُونَ

-کسانی که به خدا کفر می ورزند و نعم او را می پوشانند آنانند که از رحمت الاهی نومید می شوند».

۵/

در حضور یوسف

[۸۸]

برادران بار و بنهٔ خود را بستند و روانهٔ مصر شدند تا مشکل پدر را مطرح کنند.فقر و سختی آنان توان فرسا شده بود.با وضع اسف انگیزی نزد یوسف آمدند.سرمایهٔ آنها بسیار ناچیز و کمتر از آن بود که سهمیّهٔ گندم را بسنده باشد.از یوسف خواهش کردند که اندك را بسیار بشمرد و سهمیّه را چندان بدهد که رفع نیاز کند و همچنین از باب نیکی و احسان برادرشان را آزاد کند.

فَلَمّٰا دَخَلُوا عَلَیْهِ قٰالُوا یٰا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنٰا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنٰا بِبِضٰاعَةٍ مُزْجٰاةٍ

-چون بر یوسف داخل شدند گفتند:ای عزیز ما و کسانمان به گرسنگی افتاده ایم و با سرمایه ای اندك آمده ایم».

(مزجاه از«زجا»به معنی به تدریج دادن،مایهٔ اندك و ناقص را به همین

سبب«مزجاه» گفته اند).

فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللّهَ يَجْزِى الْمُتَصَدِّقِينَ

- پیمانهٔ ما را تمام ادا کن و بر ما صدقه بده،زیرا خدا صدقه دهندگان را دوست دارد».

(اصل«صدقه»از تصدیق وعدهٔ خداست).

[۸۹]

اینک غرور برادران شکسته بود،از عزیز مصر خواهان ترحّم و تصدّق بودند.گرسنگی و مشکل پدر و احساس گنهکاری پشت آنان را می شکست.موقع کاملا مناسب بود که یوسف پرده از روی معمّا بردارد.

قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ

-گفت:

می دانید که از روی نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟» آیا فهمیدید با یوسف چه کردید؟آن گاه که نادان بودید،سنّتان کوچک و غرورتان بزرگ بود،برادر بیگناه،یوسف،را در چاه افکندید و برادر دیگر را خوار شمردید و او را نزد بیگانگان رها کردید و تهمت دزدی به وی و برادرش یوسف زدید،حال از من تصدّق می خواهید /۵ و می گویید خدا تصدّق کنندگان را پاداش می دهد؟آیا این حقیقت را اکنون فهمیدید یا برای مصلحت به آن توسّل می جویید؟

حلّ معمّا

[۹۰]

پیداست که سرزنش«عزیز»بیهوده نبود و با فهم آنان تناسب داشت، زیرا مشکلات آنان به سبب ستمی بود که به برادرشان یوسف کردند و اینک رحمت الاهی به راهنمایی پدرشان یعقوب آنان را دریافته بود،آری کسی که با آنان سخن می گفت خود یوسف بود.

قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ

-گفتند:آیا به حقیقت تو یوسفی؟» این پرسش سرشار از تعجّب و شوق بود.

قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هٰذا أَخِي قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْنا

-گفت:من یوسفم و این

برادر من است و خدا به ما نعمت داد».

پاسخ داد که«من یوسف و این برادرم است»و فراموش نکرد که پندی نیز بدهد.

إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

-هر که تقوا در پیش گیرد و صبر،خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نسازد».

کسی که در برابر شهوات و نیز حسد و کینه ورزی مقاومت کند و بر تقوا پای فشارد و به سبب همین تقوا به بلاها و مصایب شکیبا باشد خداوند به اندازهٔ نیکی او به دیگران،او را پاداش نیک می دهد.قرآن در سورهٔ یوسف به ارزش احسان به جهت اهمیّت آن در کشورداری و نیز رسیدن به سودهای دنیوی تأکید می کند.

لحظه های اعتراف:

[۹۱]

برادران به گناه خود اقرار کردند و دانستند که تفضیل یوسف بر آنان ناشی از علم و حکمت بالغهٔ خداست.

۵/

قٰالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنٰا وَ إِنْ كُنّٰا لَخٰاطِئِينَ

-گفتند:به خدا سوگند که خدا تو را بر ما فضیلت داد و ما خطا کار بودیم».

خطای اساسی آنان این بود که با سنّت الاهی به مخالفت برخاستند حال آن که اگر مردم سنّت خدا را ترک کنند بر شتاب آن افزوده می شود.

[۹۲]

یوسف می دانست که عاقبت فریفتگی به قدرت چیست و چگونه برادرانش که مست شراب عصبیّت بودند گناه زشتی را مرتکب شدند و آیندهٔ خود را تباه کردند.وی می دانست که زکات پیروزی عفو است و از این رو به سلاح نیکوکاری مسلّح شد که در نتیجه به ارادهٔ الاهی به این مقام والا رسید:برادران را بخشید و آنان را به عفو خدا امیدوار کرد تا دچار شبح گناه نشوند و اخلاقشان به بدی نگراید و گناهان دیگری را مرتکب نگردند.

قٰالَ لاٰ تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّٰاحِمِينَ

- گفت امروز شما را سرزنش نباید کرد،خدا شما را می بخشاید که او مهربان

مهربانان است».

یعنی«امروز شما را توبیخ و سرزنش نمی کنم،خدا شما را خواهد بخشید».

[۹۳]

آن گاه دستور داد پیراهن او را نزد پـدرش یعقوب ببرند،پیراهنی که بوی عطر آگین تن او را داشت و پدر ناگزیر با آن آشنا بود.این پیراهن می توانست احساسات او را که از لحظهٔ گرفتاری یوسف تا مدّتها بعد در او متمرکز بود بیدار کند،زیرا یوسف با وجود گذشتن چهل سال در مخیّلهٔ او حضور داشت.

اِذْهَبُوا بِقَمِيصِی هٰذٰا فَأَلْقُوهُ عَلیٰ وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِيراً وَ أْتُونِی بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ

-این جامهٔ مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بینا گردد و همهٔ کسان خود را نزد من بیاورید».

غم انبوهی که نور چشم او را تباه کرده بود،ناگهان به شادی فراوان بـدل شـد و سراسر وجود او را فرا گرفت و به ارادهٔ الاهی بینایی خود را باز یافت.

۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۴ تا ۱۰۲]

اشاره

وَ لَمّٰا فَصَلَتِ اَلْعِيرُ قٰالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لاٰ أَنْ تُفَنِّدُونِ (۹۴) قٰالُوا تَاللّٰهِ إِنَّكَ لَفِی ضَلاٰلِكَ اَلْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمّٰا أَنْ جٰاءَ اَلْبَشِيرُ أَلْقٰاهُ عَلیٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً قٰالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۹۶) قٰالُوا يٰا أَبٰانَا اِسْتَغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا إِنّٰا كُنّٰا خٰاطِئِينَ (۹۷) قٰالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِيمُ (۹۸) فَلَمّٰا دَخَلُوا عَلیٰ يُوسُفَ آویٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَ قٰالَ اُدْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شٰاءَ اَللّٰهُ آمِنِينَ (۹۹) وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَی اَلْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قٰالَ يٰا أَبَتِ هٰذٰا تَأْوِيلُ رُؤْيٰایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهٰا رَبِّی حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ اَلسِّجْنِ وَ جٰاءَ بِكُمْ مِنَ اَلْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ اَلشَّيْطٰانُ بَيْنِی وَ بَيْنَ إِخْوَتِی إِنَّ رَبِّی لَطِيفٌ لِمٰا يَشٰاءُ إِنَّهُ هُوَ اَلْعَلِيمُ اَلْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِی مِنَ اَلْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِيلِ اَلْأَحٰادِيثِ فٰاطِرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّی فِی اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّٰالِحِينَ (۱۰۱) ذٰلِكَ مِنْ أَنْبٰاءِ اَلْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مٰا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲)

ص:۲۱۳

۵/

معنای واژه ها

۹۴[فصلت]

:جدا شد از شهر به سوی شام.

[تفنّدون]

:«تفنید»سست دانستن اندیشهٔ کسی،و «فند»سستی اندیشه.

۱۰۰[نزغ]

:به هم زد و تباه کرد،خدعه کرد.

۵/

از خواب به حقیقت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قافلهٔ بشارت همراه با پیراهن یوسف از مصر حرکت کرد.یعقوب در حالی که چند تن از پسرانش نزد او نشسته بودند،گفت:«من بوی یوسف را می شنوم اگر

اندیشهٔ مرا ناتوان و سست نپندارید».فرزندان در شگفت شدند و این سخن را دور از حقیقت و ناشی از محبّت عمیق او به یوسف دانستند.امّا بشیر به زودی رسید و پیراهن را به صورت پدر انداخت و در نتیجه چشمانش بینا شد.یعقوب گفت:«آیا نگفتم که حلّ مشکل من و تعبیر خواب یوسف از خداست»؟فرزندان از پدر خواستند تا آمرزش گناهانشان را از خدا بخواهد و به خطای خود مقرّ شدند،و یعقوب پذیرفت.آن گاه همه به سوی مصر روانه شدند تا با یوسف،عزیز مصر،دیدار کنند.

یوسف با مهربانی از آنان پیشواز کرد و گفت:«به مصر درآیید و به خواست خدا ایمن باشید».پدر و مادر را بر تخت نشانید و در این حال مردم در پیش تخت او برای خدا سجده کردند.یوسف گفت:«این بود تعبیر رؤیای پیشین من،که خداوند به آن تحقّق بخشید».آن گاه ماجرای خود را بیان کرد:چگونه زندانی شد و به لطف پروردگار نجات یافت و آن گاه پس از سالها جدایی میان وی و برادران، خداوند خانوادهٔ او را از کنعان به مصر آورد! ۵/ و نیز گفت:«خدای دانا سنّت های خود را به آرامی و حسن تدبیر جاری می کند»سپس با استفاده از فرصت خواست که خدا را سپاس گوید و رسیدن به نعمت ملک(حکومت)را یاد آور شود،گفت:پروردگار به او ملک بخشید و تعبیر خوابها را به وی آموخت،اینک از خدایی که آفرینندهٔ آسمانها و زمین و دارندهٔ دنیا و آخرت است،می خواهد فضل بیشتری نصیبش کند یعنی او را در دنیا بر اسلام نگاه دارد و در آخرت جزو صالحان قرار دهد».

این قصهٔ یوسف از خبرهای غیبی است که به پیامبر وحی شد و شامل گزارشهایی مهم است همچون گفتگوی برادران و مشورتی که دربارهٔ چاه انداختن یوسف کردند و جز آن،و پیامبر قبلا از این خبرها ناآگاه بود.

شرح آیات:

اشاره

نسیم بشارت

[۹۴]

آن گاه که قافله همراه پیراهن یوسف حرکت کرد،امید دیدار یوسف

که پس از تلاش بسیار از دست رفته بود،زنده شد و به حاضران مجلس گفت:«من بوی یوسف را می شنوم».

وَ لَمّا فَصَلَتِ الْعِیرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ

-چون کاروان به راه افتاد پدرشان گفت:بوی یوسف می شنوم».

امّا حاضران سخن او را تصدیق نکردند،زیرا:

اوّلا:آنان امید یعقوب را ناشی از محبّت عمیق نسبت به یوسف می دانستند.

ثانیا:به نظر ایشان معقول نمی نمود که کسی بتواند بوی فرزند را از مسافتی دور،حدود ده روز راه،بشنود.از این رو یعقوب گفت:

لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ

-اگر مرا دیوانه نخوانید».

اگر به ضعف اندیشهٔ من حمل نکنید و نظر مرا باطل نشمارید.

در این جا این سؤال پیش می آید که آیا حس ششم،که از تمرکز آگاهیهای آدمی پدید می آید،بود که /۵ یعقوب را از آمدن کاروان و آوردن پیراهن آگاه ساخت یا اعجاز غیبی؟ [۹۵]

یعقوب به رغم مخالفت فرزندان در مورد شنیدن بوی یوسف از گفتهٔ خود برنگشت،امّا آنان بر مخالفت خود تأکید کردند و سوگند خوردند که وی در همان خطای کهن خود باقی است.

قالُوا تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ الْقَدِیمِ

-گفتند به خدا سوگند تو در همان ضلالت دیرینهٔ خویش هستی».

چرا که وی منتظر پسر گم شدهٔ خود در جهان غمها بود که در عالم بشریّت از این نوع بسیار رخ می دهد.

یعقوب بینایی خود را باز یافت

[۹۶]

بشیر که گویا مسافت میان فلسطین و مصر را ده روزه طی کرده بود، پیراهن را آورد و بر صورت یعقوب انداخت،یعقوب بینایی خود را باز یافت و این به

سبب شادی غیر مترقّبه یا از غیب بود.

فَلَمّا أَنْ جاءَ الْبَشِیرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ

-چون مژده دهنده آمد و جامه بر روی او انداخت بینا گشت.گفت:آیا نگفتمتان که آنچه من از خدا می دانم شما نمی دانید».

آن گاه گفت:«من از سوی خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید».وی تعبیر خواب یوسف را دانسته بود که زنده می ماند و به سلطنتی می رسد که برادران در پیش او خضوع می کنند و نیز از راه غیب دانسته بود که یوسف نمرده و خدا وعده داده که او را به نزد وی باز گرداند.

[۹۷]

در این جا بود که برادران به گناه خود اعتراف کردند و از پدر خواستند تا برای ایشان آمرزش بطلبد.

قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ

-گفتند:ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطا کار بوده ایم».

۵/

[۹۸]

یعقوب وعده داد که برای ایشان در آینده آمرزش خواهد خواست و به آمرزیدن خداوند امیدوارشان ساخت،چنان که یوسف برادران خطا کار را بخشید و چنان که نیکان گناهکاران را می آمرزند.نباید از رحمت خدا نومید شد زیرا نومیدی از سپاهیان شیطان و از انگیزه های کج روی است.

قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ

-گفت:

به زودی برای شما از خدایم طلب آمرزش کنم که خدا بخشنده و مهربان است».

در این جا پرسشی به نظر می رسد:چرا یعقوب استغفار را به تأخیر انداخت؟پاسخ آن است که استغفار شرطهایی دارد:اصلاح خطاها،تصمیم گیری بر تکرار نکردن آنها،تزکیۀ نفس و زدودن رسوبات گناه،استغفار در اوقات بخصوص پس از نماز خشوع آمیز و مانند آن.در حدیث منقول از امام صادق(ع)آمده است:یعقوب استغفار فرزندان را تا هنگام صبح به تأخیر انداخت،زیرا صبح

اجابت دعا را نزدیک تر می کند. (۱)

از سوی دیگر یک بار آمرزش خواهی برای بخشوده شدن گناهان بسنده نیست،این امر باید روزهای بسیاری ادامه یابد،از این رو بود که یعقوب گفت:

«آمرزش خواهم خواست».برخی گفته اند:«یعقوب مدّت بیست سال فرزندان خود را به صف می کرد و دعا و استغفار می نمود و آنان آمین می گفتند».

تحقّق رؤیا

[۹۹]

یعقوب فرزندان و بار و بنهٔ ایشان را فراهم کرد و به مصر،آن جا که ملک عادل بود،روانه شدند.یوسف در نزدیکی شهر از یعقوب و همسرش که خالهٔ او بود و نیز راحیل مادر تنی خود استقبال کرد.

فَلَمّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللّهُ /۵ آمِنِینَ

-چون بر یوسف داخل شدند پدر و مادر را نزد خود جای داد و گفت:به مصر در آیید اگر خدا بخواهد در امان خواهید بود».

بزرگترین نعمت خدا بر مردم شهرها امنیّت و تأمین جانی و رفاه و محفوظ بودن از جنگ و غارت و مانند آن است.

[۱۰۰]

پدر و مادر نزد یوسف بر تخت ملک نشستند و در همین حال همه به پاس نعمتی که بدان نایل شده بودند به خدا سجده کردند.

وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً

-پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه در برابر او به سجده در آمدند».

برخی گفته اند سجده عملا برای خاطر یوسف بود امّا نه آن که به معنی به خاک افتادن باشد،و خم شدن کامل برای احترام و تجلیل ملک رواست و این عبادت نیست که حرام باشد.آنچه حرام و شرک است تقدیس کسی و رسانیدن او به مقام الوهیّت است،چه از راه سجده باشد یا اطاعت مطلقه یا حتی دست را بلند

ص: ۲۱۸

۱- ۲۲) -نور الثقلین،ج ۲،ص ۴۶۶ شماره ۱۹۷.

کردن که اشاره به الوهیّت طرف باشد.امّا اگر احترام کسی به قصد بزرگداشت نه تقدیسی باشد و اطاعت از او به نیّت پرستش خدا و خضوع در برابر او از طریق اطاعت ولیّ امر باشد،سجده بر او حرام نیست،مگر آن که سجده ذاتا رمز الوهیت تلقّی شود چنان که هم اکنون در میان ما مسلمانان مصطلح است.

بسیاری از ملّتها در دیدارهای خود به اندازهٔ رکوع یا بیشتر به عنوان احترام خم می شوند،و این ابدا معنی اعتقاد به الوهیّت شخص مورد احترام را نمی رساند و به همین جهت حرام نیست،حال آن که چنین کاری برای ما حرام به شمار می آید، زیرا ذاتا نماد پرستش است که ویژهٔ خداست.

باری،چون برادران به یوسف سجده کردند،یوسف رو به پدر نمود.

وَ قٰالَ یٰا أَبَتِ هٰذٰا تَأْوِیلُ رُءْیٰایَ مِنْ قَبْلُ

-گفت:ای پدر!این است تعبیر آن خواب من».

«این تعبیر خواب من بود»،خورشید و ماه پدر و مادر او.و یازده ستاره برادران اویند که همه پیش او به سجده افتاده اند.

۵/ بدین سان خداوند رؤیا را تحقّق بخشید و در صورتی که یوسف در راه تحقّق آن کوشش و حسن تدبیر به کار نمی برد امکان داشت که به صورت خواب و آرزو باقی بماند.

قَدْ جَعَلَهٰا رَبِّی حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ

-که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است و چقدر به من نیکی کرد آن گاه که مرا از زندان برهانید».

از میان رویدادها مرحلهٔ زندان را یاد آور شد،زیرا اهمیّت بسزایی داشت و فاصلهٔ بسیاری بود بین زندانی متّهم به جرم شرافت و پاکی به ملکی که همهٔ امور به دست اوست.

وَ جٰاءَ بِکُمْ مِنَ الْبَدْوِ

-یعنی شما را از زندگی در صحرا به زندگی در شهر مصر سوق داد،» مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّیْطٰانُ بَیْنِی وَ بَیْنَ إِخْوَتِی -امّا شیطان پیوند ما را

به هم زد و بین مـا اختلاف انـداخت.» سـپس یوسف یاد آور شـد که کار الاهی به نرمی آبی که در ریگ زار فرو می رود،در خلال زندگی جریان پیدا می کند،چنان که کسی نمی داند تحوّل چگونه به کمال رسید.

إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِمَا یَشَاءُ

-پروردگارم به هر چه خواهـد دقیق است.» زیرا تدبیر او به نرمی و بی خروش یا دشواری در میان صـخره های زندگی راه پیدا می کند و کسی نمی تواند در برابر آن بایستد.

إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ

-او دانا و حکیم است.» خداوند با علم خود به راههای زندگی آگاه است و با حکمتش تدبیر امور را تا پایان انجام می دهد.

۵/

[۱۰۱]

یوسف در اوج قـدرت و ملک از خـدا غافل نشد و فراموش نکرد که این ملک را خدایش داده و آنچه دارد جزئی از سـلطنت بزرگتر خـداست،چنـان که دانش او جزئی از علم خـداست،از این رو وی به خـدا نیازمنـد است تا به ملک بیشتری برسـد و در تعبیر رویدادها داناتر باشد.

رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ

- پروردگـارم مرا فرمـانروایی دادی و مرا علم تعبیر خواب آموختی.» یوسف به پیروزی رسـیده بود،امّا این امر او را به انتقام از روزگار ذلّت و رنـج وانـداشت،روزگاری که به چاه افکنـده شـد و زمانی که بنده ای گردیده بود که به بهای ناچیزش فروخته بودنـد،زن عزیز به تهمت ناروا او را به زنـدان انداخته بود و او گرفتار دو زندان تلخ شده بود.اینها او را به انتقام سوق نداد،زیرا دلش به نور خدا روشن بود و گرفتار خود کم بینی و سـقوط و سـلبیّه نشد،دچار غرور و افتخار نیز نگردید،زیرا می دانست که شرّ و خیر همه برای آزمایش است،بلا عظمت را می زاید و گاهی نعمت آدمی را به سقوط می کشاند.

وی ایمان داشت به این که زنـدگی دنیا با خیر و شـرّش پلی است به آخرت که زندگی واقعی است،و فراموش نکرد که دنیا با خیر و شرّش و با زندان و ملک

مصرش پست و حقیر است،از این رو در مقام دعا گفت:

فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ

-ای آفرینندهٔ آسمانها و زمین تو در دنیا و آخرت کارساز منی.مرا مسلمان بمیران و قرین شایستگان ساز.» هدف والا برای آدمی باید استمرار بر خطّ اسلام تا زمان مرگ باشد و از آن پس با نیکان محشور گردد.

[۱۰۲]

قصّهٔ یوسف که خدا از طریق وحی به پیامبر خود گزارش کرد در این جا پایان می گیرد:نکته هایی نغز به ما می آموزد:چگونه مکر به مکّار سودی نمی بخشد و ۵/ سرانجام دامن خود او را می گیرد.

ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ

-اینها خبرهای غیبی است که به تو وحی کردیم،و آن هنگام که با یکدیگر گرد آمده بودند و مشورت می کردند و حیلت می ساختند تو نزد آنها نبودی.» ۵/

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۱]

اشاره

وَ ما أَکْثَرُ النّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ (۱۰۳) وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلاّ ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ (۱۰۴) وَ کَأَیِّنْ مِنْ آیَهٍ فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاّ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ (۱۰۶) أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِیَهُمْ غاشِیَهٌ مِنْ عَذابِ اَللّهِ أَوْ تَأْتِیَهُمُ اَلسّاعَهُ بَغْتَهً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ (۱۰۷) قُلْ هذِهِ سَبِیلِی أَدْعُوا إِلَی اَللّهِ عَلی بَصِیرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اِتَّبَعَنِی وَ سُبْحانَ اَللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (۱۰۸) وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاّ رِجالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ اَلْقُری أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدارُ اَلْآخِرَهِ خَیْرٌ لِلَّذِینَ اِتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتّی إِذَا اِسْتَیْأَسَ اَلرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّیَ مَنْ نَشاءُ وَ لا یُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ اَلْقَوْمِ اَلْمُجْرِمِینَ (۱۱۰) لَقَدْ کانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِأُولِی اَلْأَلْبابِ ما کانَ حَدِیثاً یُفْتَری وَ لکِنْ تَصْدِیقَ اَلَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیلَ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

ص:۲۲۱

معنای واژه ها

۱۰۳[حرصت]

:«حرص»جستن چیزی است با کوشش در رسیدن به آن.

۱۰۷[غاشیه]

:آنچه چیزی را با گستردنش بپوشاند،و «غشاء»پوشش،پرده.

[بغته]

:ناگهانی،رسیدن امری به گونۀ غیر منتظره.

۱۰۸[سبیلی]

:سبیل به معنای راه و جایی است که برای پیمودن و در نوردیدن آماده شده باشد.

۱۱۰[استیأس]

:نومید شد،به معنی«طلب»نزدیک است، گویی کسی با اطلاع از امتناع چیزی یأس را می جوید.

[بأسنا]

:سختی،سختی کاری بر نفس،«بؤس»به معنی فقر نیز از همان مادّه است.

۱۱۱[الألباب]

:عقلها،مفردش لبّ است.وجه تسمیه این

است که عقل گران بهاترین چیز در انسان است و لبّ یعنی برگزیده.

۵/

قصّهٔ عبرت آموز

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از قصّهٔ یوسف عبرتی مجسّم در طبیعت بشری که با حق می ستیزد ماند.

به رغم علاقهٔ پیامبر گرامی و اصحاب حق بیشتر مردم مؤمن نیستند و رسالت را آسیب و زیان می دانند حال آن که رسالت یادآوری و راهنمایی به حقیقتی است که از آن غافلند.چه قدر نشانه های آفرینش در آسمان و زمین وجود دارد که پیش چشم آنهاست بی آن که از آنها بهره ببرند،بلکه رو می گردانند.بیشتر آنان ایمانی آمیخته به شرک دارند که نتیجتا ایمان درست نیست.روشن نیست که آیا در برابر عذاب الهی امان نامه گرفته اند،عذابی که فراگیر و ناگهانی است و در وقتی می آید که آنان آگاه نمی شوند.

امّا پیامبر به راه روشن دعوتشان می کند که دعوت به سوی خداست.وی و پیروانش در این راه با بینش کامل گام بر می دارند یعنی بینش بیگانه پرستی و پاک دانستن خدا از هر نوع از انواع شرک.

پیش از این هم رسالت خدا چنین بود.از مردم کسانی را به پیامبری بر انگیخت تا دیگران را به توحید فرا خوانند.چرا اینان در شهرها سیر نمی کنند تا پایان کار گذشتگان را ببینند و نیز بدانند که برای پرهیزگاران خانهٔ آخرت /۵ بهتر است؟چرا با وجود روشنی حقیقت آن را در نمی یابند؟! پروردگار جهان پیامبرانی برای تبلیغ پیام الهی فرستاد امّا مردم نپذیرفتند تا آن جا که پیامبران نومید شدند و گمان کردند که به آنان وعدهٔ دروغ داده شده

ص :۲۲۳

است.در این حال نصرت خدا رسید و عذاب خدا کافران را در گرفت بجز کسانی که به ارادهٔ الاهی نجات یافتند.کسی نمی تواند عذاب خدا را از گناهکاران منع کند.در این قصّه هایی که از گذشتگان نقل شد خردمندان را عبرت است و افترا بر خدا نیست بلکه سخنان حقّی است که مطالب پیامبران گذشته را تصدیق می کند و به تفصیل سخنان می پردازد و مؤمنان را راه می نماید و رستگارشان می کند.

شرح آیات:

اشاره

بشر و طبیعت او

[۱۰۳]

اساسا هر آدمی به راهنمایی خردی که خداوند در او به ودیعه نهاده و نیز راه هدایت را به وی نموده است،باید ایمان داشته باشد،امّا عملا اندکی از مردم به درجهٔ ایمان می رسند،چنان که اندکی از آدمیان از دانش و اراده ای که چهره های درخشان جهان بشریّت از آن برخوردارند سود می برند.از این رو پیامبر نباید به سبب ایمان ناپذیری اکثریّت مردم دچار تنگنا و مشقّت باشد بلکه باید سپاسگزار باشد که گروهی ایمان آورده اند،چرا که باعث آمده است که گروهی از فرزندان آدم به رغم سختیها به قلّهٔ شامخ ایمان برسند.

وَ مٰا أَكْثَرُ النّٰاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ

-هر چند تو به ایمانشان حریص باشی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.» [۱۰۴]

ایمان ناپذیری مردم دلیل آن نیست که رسالت مخالف مصالح آنان است یا پیامبر از آنان اجری بخواهد یا این که رسالت به گروهی معیّن اختصاص داشته باشد.

وَ مٰا تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ

-و تو در مقابل پیامبریت از آنها مزدی نمی طلبی و این کتاب جز اندرزی برای مردم جهان نیست.» [۱۰۵]

ایمان ناپذیری کافران به این سبب هم نیست که نشانه های آفرینش اندک است.بلکه بسیار است و در آسمانها و زمین گسترده،لیکن آنان از

آنها رو می گردانند و به شهوات و تنگناها تن در می دهند.

۵/

وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

-چه بسیار نشانه هایی در آسمانها و زمین است که بر آنها می گذرند و از آن رخ بر می تابند.» [۱۰۶]

آری،مردم بر حسب فطرت خدا را می شناسند و منکر وجود او نیستند.امری که پیامبران برای اصلاح آن آمده اند آلودگی ایمان به شرک است.

آنها به خدا و به هوای نفس و به طاغوت باور دارند و در نتیجه کاملا ـ خاضع خدای پاک نیستند و این با کفر برابری می کند.چه،ایمانی که توان پایداری در برابر تنگنا را ندهد چه سود دارد؟ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلاّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ -و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر به شرک.» [۱۰۷]

امّا سبب این که ایمانشان به خدا ایمان حقیقی نیست ادّعای آنهاست که خداوند عذابشان نخواهد کرد و نیز این که به نعم الاهی شاد می شوند و از عذاب فراگیر خدا نمی هراسند چنان که از مرگ و قیامتی که به دنبال آن است و ناگهان فرا می رسد،بیمی ندارند.

أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لاَ يَشْعُرُونَ

-آیا پندارند که ایمنی یافته اند از این که عقوبتی عام از عذاب خدا آنها را فرو گیرد یا قیامت بناگاه فرا رسد بی آن که خبردار شوند.»

وظیفهٔ اصلی پیامبر

[۱۰۸]

دعوت الاهی آشکار است و اصحاب دعوت به یقین آن را می پذیرند.این دعوت نه مادّی است نه شخصی و نه مصلحتی،بلکه خالصا برای خداست.

قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي

-من این راه را می پیمایم.» این آیات قرآنی راه خدا را نشان می دهد.

أَدْعُوا إِلَى اللّهِ

-به سوی خدا فرا می خوانم.» /۵ نه برای خود یا وطن یا سرزمین و قبیله ام.

عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِى

-من و پیروانم راه خود را آشکارا می شناسیم.» و آن را می پیماییم و ذرّه ای شک نمی کنیم و راه،راه هوا یا تقلید یا قبول تحمیلها نیست.

منطق آسمانی

وَ سُبْحانَ اللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

-و پاک است خدا و من از مشرکان نیستم.» [۱۰۹]

مؤمنان به راهی می روند که خداشناسان پیشین بدان راه رفته اند.

خداوند از میان خود مردم مردانی را برانگیخت و به آنان وحی کرد چنان که به محمد(ص)وحی نمود.

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلاّ رِجالاً نُوحِى إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ

-و ما پیش از تو به رسالت نفرستادیم مگر مردانی را از مردم قریه ها که به آنها وحی می کردیم.» (مردم شهرهایی که پیامبران بدانها فرستاده شده اند).

أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا

-آیا در زمین نمی گردند تا ببینند،» برای رسیدن به حقیقت بسنده نیست که در خانه بنشینند و به اندیشه های پیشینیان یا فرهنگ اجتماعی موجود کفایت کنند بلکه باید در راه وصول به حقیقت حرکت کنند و در سرزمین های گوناگون بگردند و اقوام از میان رفته را ببینند.

أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

-آیا در زمین نمی گردند تا ببینند عاقبت پیشینیان چگونه بوده است.» که فرجام آنان نابودی و هلاک بود چرا که رسالتها را انکار کردند،امّا در آخرت طبعا نصیب بدی خواهند داشت.

وَ لَدارُ الْآخِرَهِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ

-و سرای آخرت پرهیزگاران را بهتر است،چرا نمی اندیشید؟» [۱۱۰]

نابودی کافران و منکران با هشدار قبلی بود.پیامبران به قدر توان در دعوت به توحید کوشیدند و بر آزار آنان صبر کردند تا آن جا که به درجۀ یأس رسیدند.

حَتّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا

-چون پیامبران نومید شدند و چنان دانستند که آنها را تکذیب می کنند یاریشان کردیم.» در تفاسیر در معنی این آیه آمده است که پیامبران یقین کردند که مردم به کلّی تکذیبشان کردند حتی یک تن اصلاح پذیر نیست...از سوی دیگر معنی چنین است که امّت ها پنداشتند که پیامبران از وعدۀ پیروزی که به آنان داده شده و نیز در وعدۀ نابودی دشمنان دروغ گفته اند.از ابن عبّاس روایت شده که گفت:

«پیامبران بشر بودند،از این رو چون ضعیف شدند نومید گردیده پنداشتند که وعده ها دروغ بوده است.سپس این آیه را خواند: حَتّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصْرُ اللّهِ ؟-طبرسی گوید:«این سخن بعید است و ما نظر خود را گفتیم». (۱)

فَنُجِّيَ مَنْ نَشاءُ وَ لا يُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

-و هر که را خواستیم نجات دادیم و عذاب،از مردم گنهکار باز گردانیده نشود.» [۱۱۱]

برداشتهای ما از تاریخ پیامبران و اقوام گذشته می تواند الهام بخش نظامهای اجتماعی باشد و طبیعت تحوّلات تاریخی را برای ما روشن سازد،امّا به شرط آن که آدمی عقل خود را به کار اندازد و به کنه قضایا بیندیشد.

لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ

-در داستانهایشان خردمندان را عبرتی است.» نتیجه آن که عبرتهای تاریخی دروغ پذیر نیست،زیرا حاکی از حقایقی

۱- ۲۳) -مجمع،ج ۲،ص ۲۷۱.

خارجی است که هر انسانی با به کار بردن عقل و شعور خود آنها را می فهمد.مثلا اگر کسی با اشاره به خورشید یاکوهها و دریاها بگوید:«آیا نمی بینید چه قدر زیبا و منظّم اند!»می توان گفت که«تو دروغ می گویی؟!»آدمی خود خورشید را می بیند و زیبایی آن را در می یابد و به مجرّد اندیشه به نظام آن پی می برد و می داند که گفتهٔ دیگران درست نیست.آیات قرآن نیز چنین است، /۵ اشاره های روشنی است به حقایقی در خود جهان هستی.

مٰا كٰانَ حَدِيثاً يُفْتَرىٰ وَ لٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

-این داستانی برساخته نیست بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیل هر چیزی است و برای آنها که ایمان آورده اند هدایت است و رحمت.» قرآن حقایقی را که آدمی آنها را مبهم می بیند گزارش می کند و مؤمنان را با حقیقت اشیا آشنا می سازد و به سبب همین معرفت نعمتهای انبوهی به آنان می بخشد.

در این جا سورهٔ یوسف پایان می گیرد،سوره ای که سرشار از عبرتهای تاریخی است و درون نفس آدمی را کشف می کند که دارای خرد و اراده و دانش است چنان که در یوسف جلوه گر می شود یا دارای حسد و کبر و حیله است که برادرانش داشتند.

۵/

سورهٔ رعد

اشاره

۵/

فضیلت سوره:

از پیامبر گرامی(ص)نقل شده که فرمود:«هر که سورهٔ رعد را بخواند، اجر ده حسنه را می برد،به شمار هر ابری که می گذرد و همهٔ ابرهایی که تا روز قیامت به وجود می آیند و روز قیامت از وفا کنندگان عهد خدا خواهد بود».

(مجمع البیان،ج ۶،ص ۲۷۳).

و امام حسین(ع)فرماید:«هر که سورهٔ رعد را بسیار بخواند هرگز دچار صاعقه نمی شود و اگر مؤمن باشد بی آن که با او حساب کنند به بهشت در می آید و دربارهٔ همهٔ آشنایان از افراد خانواده و برادران شفاعت می کند».

(همان تفسیر).

۵/

زمینهٔ کلّی سوره

چرا این سوره«رعد»نامیده شده است؟آیهٔ اساسی دربارهٔ رعد در همین سوره است که خط عمومی سوره را تعیین می کند و از طریق آیات هستی،به ایمان و راه درست پیوندمان می دهد.رعد حالتی طبیعی است که مسبّبات و اهدافی دارد،

زیرا رعد فقط نشانهٔ هستی نیست و ممکن است آیه ای باشد که ما را به خدا و قدرت و رازق بودنش دلالت کند.

با وجود این که صدای رعد ما را می ترساند،امّا خداوند با ذکر آن نکتهٔ مهمی را به ما گوش زد می کند:«رعد آیتی از آیات الهی است همچون آسمانها و زمین که آیات او هستند.پس این طبیعت نیست که معبود ماست و باید بپرستیمش، بلکه آفریده ای از آفریده های خداست که به تسخیر ما در آورده است تا از آن بهره ببریم،پس طبیعت حاکم نیست خاصه که می دانیم رعد،آسمان و زمین از ترس خدا تسبیح می کنند».

از روزگاران کهن برخی از مردم طبیعت را به جهت عظمتی که در او می دیدند، /۵ می پرستیدند،بعضی از آنان خورشید و بعضی دیگر ماه یا ستاره یا...را عبادت می کردند و در زمان حاضر شواهدی بر این امر داریم،مثلا کلمهٔ اطلس به خدای زمین و ابوالو به خدای آسمان دلالت دارد.

اگر آدمی خدای یگانه را بپرستد همه چیز تحت تسخیر اوست.

«عبدی اطعنی تکن مثلی اقول للشیء کن فیکون،و تقول للشّیء کن فیکون» یعنی بندهٔ من،از من اطاعت کن تا همچون من باشی.به چیزی می گویم باش،می باشد و تو نیز به چیزی می گویی باش،می باشد.

فلا تکن عبد غیرک و قد خلقک اللّه حرا بندهٔ شخص دیگری مباش در حالی که خداوند تو را آزاد آفریده است.

امّا اگر آدمی خدا را نپرستد حاکم و سرور طبیعت نخواهد بود بلکه طبیعت بر او حاکم خواهد شد.اگر انکار و تکذیب کند،خداوند طبیعت را بر او مسلّط می کند.

از این رو هدف از نشانه های آفرینش در طبیعت خود آنها نیستند بلکه هدف استوار کردن روح ایمان به خدا در دل آدمی و کاشتن یقین در آن است.

در واقع مسیر طبیعت تلخیص زندگی آدمی است،چنان که دانشمندان می گویند:

«طبیعت رو به زوال و نیز در حال کاهش مستمرّ است،آیا این امر دلیل آن نیست

که عمرهـای ما نیز چنین است و اگر معتقـد نباشـیم که عمرهای ما به سـبب وجود عوامل نفسانی به حـدّ معیّنی منتهی می شود مغایر با اصل مذکور خواهد بود.به تعبیر دیگر عمرهای ما به ناچار تا حدّ زمان نابودی خورشید و زمین و ماه برقرار است و این در صورتی است که عمرها را به اندازهٔ عمر خورشید و ماه تصوّر کنیم».

/۵ سوره الرّعد

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۲]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . المر تِلْكَ آيٰاتُ اَلْكِتٰابِ وَ اَلَّذِی أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ اَلْحَقُّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۱) اَللّٰهُ اَلَّذِی رَفَعَ اَلسَّمٰاوٰاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا ثُمَّ اِسْتَوىٰ عَلَى اَلْعَرْشِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ يُفَصِّلُ اَلْآيٰاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقٰاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (۲)

معنای واژه ها

۲[عمد]

:جمع عماد یعنی ستونها و پایه ها.

ص :۲۳۳

۵/

اسمای الهی و جلوه های آنها

اشاره

شرح آیات:

اشاره

چرا بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ در همهٔ سوره ها تکرار شده است تکرار برای این است که در هر سوره معنی تازه ای می دهد که با طرح عمومی سوره منسجم است:مفهوم بسملهٔ سورهٔ حمد با مفهوم آن در سورهٔ شوری فرق دارد،همچنین سورهٔ الذّاریات با هر دو آنها.

در همین سورهٔ رعد گفتگو دربارهٔ هدایت از طریق آیات خدا در طبیعت است و رعد نمونه ای از آنهاست و همهٔ این آیات تجلّی اسمای الهی هستند که بر قدرت و تسلّط و عظمت دلالت دارند،پس مفهوم بسمله این است که به نام خدایی که صاحب سلطه و عظمت و ملکوت و قدرت و رحمت فراگیر و دایمی است آغاز می کنم.

۵/

آفاق قرآن

[۱]

المر -الف،لام،میم،را.

رموز آغاز سوره ها به یکی از دو معنا اشاره دارند:

رمزهایی میان خدا و بندگان مخلص اوست یا اشاره به خود قرآن و یا هر دو آنهاست.سخنی که ما می گوییم معمولا از آن یک معنا را قصد می کنیم؛شخص ادیب گاهی سخنی می گوید و از آن دو معنی قصد می کند،ولی خداوند سخنی را وحی می کند که دارای هفتاد معناست.در حدیث آمده:«کتاب خدا بر چهار مبناست:عبارت،اشارت،لطایف،و حقایق.عبارت برای عوام،اشارت برای

خواص،لطایف برای اولیا و حقایق برای پیامبران است». (۱)

تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ وَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ

-اینها آیات این کتاب است و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است حق است.» خطاب به پیامبر می گوید ناگزیر باید بدانی آنچه بر تو فرستاده شده حق، تمام حق است. اَلْحَقُّ -گفت،نه حق-و الف و لام معنی استغراق می دهد، بدین معنی که در غیر قرآن حقّی نتوان یافت.

وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یُؤْمِنُونَ

-ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.» تعبیراتی از این قبیل در بسیاری از آیات دیده می شود:بندگان سپاسگزار من کم هستند،بندگان مؤمن اندک اند،اگر از بیشترینهٔ مردم پیروی کنی، گمراهت می کنند و و...

۵/ چرا؟تکرار این معنی از آن روست که آدمی به سبب ضعف طبیعتش و عدم اعتماد به نفس،همیشه از عقل خود پیروی نمی کند و تابع مردم می شود و می گوید:«با مردم بودن جشن و شادمانی است».قرآن ما را وا می دارد که به آفاق آسمان و زمین بی هیچ مانعی بنگریم تا از تنگناهای اجتماعی که خرد آدمی را به زنجیر می کشد برهیم.قرآن از آغاز وابستگی تبعی را می برّد تا شخصیّتی مستقل دارای اندیشه بسازد،چرا که کلید عقل آزادی است.

حقایق هستی

[۲]

اَللّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها -خدا هموست که آسمانها را بر افراشت بی آن که پایه ای داشته باشد که آن را ببینید.» در تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی در ضمن حدیثی دراز از امام رضا(ع)دربارهٔ این آیه آمده است:«آنجا ستونهایی است امّا شما آنها را نمی بینید» (۲) خدا می داند

۱- ۱) -بحار،ج ۹۲،ص ۱۰۳.

۲- ۲) -نور الثقلین،ج ۲،ص ۴۸۱.

که در این ستون چیست؟ احتمالا مراد از«عمد»(ستونها)تعادل نیروهای دافعه و جاذبه بین ستارگان است.نیروی دافعه ای که از گردش زمین به دور خورشید پدید می آید برابر است با نیروی جاذبهٔ خورشید.از این رو زمین میلیونها سال در مدار واحدی می ماند.امّا اگر یکی از دو نیرو تغییر یابد،پی آمد آن خارج از حساب است.در صورت ازدیاد نیروی دافعه،زمین در خط مستقیمی به سوی مجهول رها می شود و در صورت ازدیاد نیروی جاذبهٔ خورشید،زمین به خورشید می پیوندد زیرا نهایتا ناگزیر می شود که حرکت حلزونی داشته باشد.مثالی می زنیم:

ریسمانی است یک طرف آن در دست توست و به طرف دیگرش قطعه سنگی بسته شده است. ۵/ آن را می چرخانی و در این صورت سنگ می خواهد خود را رها سازد امّا سنگ نه رها می شود و نه به دستت می چسبد،زیرا دو نیروی دافعه و جاذبه برابرند.حال اگر آن طرف ریسمان را که در دست توست رها کنی،سنگ خلاص می شود و اگر در اثنای چرخاندن ریسمان را به دستت بپیچی،پس از اندکی سنگ به دستت می چسبد.

شاید عَمَدٍ -چنین تفسیری داشته باشد،و خدا داند.

ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ

-و سپس بر عرش قرار گرفت.» خداوند سبحان جهان را مانند ساعتی نیافریده که خود بگردد،بلکه آن را خلق کرده و سپس بر عرش مستقر شده،یعنی به تدبیر امر پرداخته است،حتی حرکت تو نیز به ارادهٔ اوست،تا چه رسد به آسمانها و زمین.خدا بر تمام هستی مسلّط و مدبّر آن است.

در برخی از احادیث«عرش»مخلوق دانسته شده است و درست آن است که«عقلی»است.زیرا احادیث دیگری نیز هست که آن را«برتر از هستی و بزرگ ترین آن»توصیف می کند و آن را بر روی آب می داند،عقل حکم می کند که حدّ خود را نگاه داری و از نادانسته پیروی نکنی.پیامبر گرامی در ضمن سفارش خود به ابو ذر فرمود:

«ای ابو ذر!اگر دربارۀ دانشی از تو پرسیدند که نمی دانی،بگو نمی دانم تا از پی آمد آن برهی،و از نادانسته پیروی نکن تا روز قیامت از عذاب الاهی برهی». (۱)

وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی

-و آفتاب و ماه را که هر یک تا زمانی معین در سیرند رام کرد.» پروردگار متعال خورشید و ماه را برای هدفهای معیّن و تا وقت معلوم (قیامت)آفریده است.دربارۀ این هدفها سخن نمی گوییم،و آنچه مهمّ است دو مطلب است: ۵/ نخست آن که خورشید و ماه لفظهایی هستند که بر عموم همجنسان دلالت می کنند و حتّی بر زمین،و گویا خداوند با ذکر آنها اشاره به مردم روی زمین می کند.

امّا«وقت معلوم»تعیین آن به دقّت امکان ندارد.خورشید و ماه عمر ستارگان را دارند و به هر حال خورشید ما به نسبت خورشیدهای دیگر سالمندتر شده است.

دانشمندی می گوید:ستاره بر حسب قوانین تطوّر طبیعی از مرحله ای به مرحلۀ دیگر می گذرد و این تطوّر او را پیر می کند.آری پیر می کند و نباید تعجّب کرد.

از آغاز آفرینش بشر کسی نشنیده است که ستارۀ قطبی یا عقرب مشرف به موت باشند امّا در واقع چنین اند.ستاره آن گاه که می درخشد مانند هر موجود زنده مقداری از نیروی خود را از دست می دهد و اگر چه به طریقی تجدید قوا می کند امّا سرانجام رو به کاستی می گذارد و زمانی می رسد که ناگزیر همه نیروهایش تمام می شود.

به خورشید می نگریم و می بینیم که انرژیی را بالغ بر ۳۸۰۰۰۰ میلیارد میلیارد کیلووات به شکل اشعّۀ الکترومانیتیک گوناگون در فضا پراکنده است و این«انرژی»قادر است تمام آبهای اقیانوسها را در یک ثانیه بجوشاند.ذهن ما از تصوّر این ارقام هنگفت ناتوان است،امّا با اطّلاع از آن متوجه می شویم که این تبذیر

۱- ۳) -بحار،ج ۷۷،ص ۷۸.

مانع از آن است که خورشید عمر درازی بکند و اگر هم از زغال خالص تشکیل شده بود در زمان درازی پیش از آن خاکستر می گردید.منبع تغذیهٔ خورشید از لحاظ انرژی که با صدور اشعّه دائما از خود حرارت می زاید،نمی تواند سوخت شیمیایی معمولی باشد.

از آیهٔ مورد بحث این نکته را نیز می توان فهمید که زمان جزئی از طبیعت است.

۵/

یُدَبِّرُ الْأَمْرَ یُفَصِّلُ الْآیاتِ

-کارها را می گرداند و آیات را بیان می کند.» خداوند آیات خلقت را برای ما گزارش می کند،امّا به چه هدفی؟ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ -باشد که به دیدار پروردگارتان یقین کنید».

و«یقین»بالاترین درجهٔ ایمان است.

۵/

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳ تا ۷]

اشاره

وَ هُوَ اَلَّذِی مَدَّ اَلْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِیها رَواسِیَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ کُلِّ اَلثَّمَراتِ جَعَلَ فِیها زَوْجَیْنِ اِثْنَیْنِ یُغْشِی اَللَّیْلَ اَلنَّهارَ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (۳) وَ فِی اَلْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی اَلْأُکُلِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۴) وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا کُنّا تُراباً أَ إِنّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ أُولئِکَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ اَلْأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ اَلنّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ (۵) وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَهِ قَبْلَ اَلْحَسَنَهِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ اَلْمَثُلاتُ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ لِلنّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَشَدِیدُ اَلْعِقابِ (۶) وَ یَقُولُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ (۷)

۵/

معنای واژه ها

۳[رواسی]

:کوه های استوار.

[یغشی اللیل النّهار]

:تاریکی شب روشنی روز را می پوشاند.

۴[صنوان]

:جمع صنو به معنی مثل،و«صنوان»درختان خرماست که بر یک ریشه باشند.

۵[الأغلال]

:جمع غلّ،زنجیری که دست را به گردن بپیوندد.

۶[خلت]

:گذشت.

[المثلات]

:جمع مثله،عقوبتها.

۵/

عظمت خدا در طبیعت جلوه گر است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سیاق آیات ما را متوجّه می کند که در جهان هستی طبیعتا اختلاف است و همین اختلاف دلیل روشنی بر قدرت خداوند سبحان است.

کاینات دلالت دارد به این که خداوند دارندهٔ همه چیزهاست و جز او معبودی نیست و توحید در اختلاف موجود در جهان هستی متجلّی است.

پروردگار زمین را گسترد و در آن کوه های استوار بلند آفرید تا از تمایل و حرکت نگاهشان دارد،و از هر موجودی یک جفت آفرید،روز را بر شب چیره کرد و شب را بر روز پوشانید.آیا این نشانه های آفرینش ما را بر آن نمی دارد که دربارهٔ ناظم جهان هستی بیندیشیم و آیا اینها دلیل بر یگانگی منظّم نیست.اگر نظام دهنده بیش از یکی بود این نظم و نسق شگفت آور پدید می آمد؟! چنان که جهان کلیّه مایهٔ عبرت است،اجزا و تفصیلهای آن نیز عبرت انگیز است.مثلا در حالی که طبیعت زمین یکی است،قطعه های مجاور با یکدیگر فرق دارند،آیا این امر ایمان ما را به خدا استوار نمی کند. /۵ درختان از حیث میوه بر یکدیگر برتری دارند،برخی تک و برخی جفت اند حال آن که از یک آب می آشامند و در یک زمین می رویند.

این نشانه های آفرینش برای آن است که غافلان بیدار شوند،البته غافلی که گوش دهد و توجّه کند،امّا به رغم این همه نشانه های بسیار که در همه جای جهان وجود دارد،آدمی در قدرت خدایش که می تواند پس از مرگ زنده اش کند شک دارد!غافل از آن که پدید آوردن موجودات از عدم دشوارتر از بازگردان آنها به زندگی و وجود است،امّا انکاری که کافران به روز رستاخیز دارند به سبب کافر شدن آنان به خدا و نیز به سبب این است که خدا را آن چنان که می شاید نشناختند.

اینان دلهایشان را با زنجیر شهوات بستند و نتوانستند آزادانه بیندیشند،به همین سبب روز قیامت به آتش جاودانی خواهند سوخت.این کافران نتوانستند از زندگی دنیا بهره مند گردند چرا که پیوسته به جای نیکی به بدی می شتافتند،و اگر این نبودی که رحمت خدا بر غضبش پیشی جسته و کافران را مهلت داده است، آنان را به عذاب سختی گرفتار می کرد.

آنان از رسول گرامی آیات(معجزات)می خواستند و نمی دانستند که پیامبر وظیفه اش بیم دادن است و نمی تواند جز به اجازهٔ الاهی معجزه ای بیاورد.از سوی

دیگر آنان به آیاتی که نازل گردیده کافر شده اند،چه ضمانتی هست که به آیات جدید ایمان بیاورند؟آیا احتمال قوی نمی رود که همین آیات را هم انکار کنند چنان که آیه های پیشین را منکر شدند؟! نتیجه آن که مشکل آدمی روش فکری اوست که اگر درست باشد قادر به تفکّر سالم بی آن که مانعی برای رسیدن او به معرفت باشد خواهد بود و معرفت منتهی به حکمت می شود که خدا دربارهٔ آن فرمود: وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً -.قرآن کریم در آیات بسیاری عوامل وادارنده ای را به کار می برد تا روش فکری آدمی را اصلاح کند و برای این منظور طبیعت را از نو برای ما تصویر می کند تا ما را بدان متوجّه سازد،چنان که گویی از پیش ندیده بودیم.

۵/

شرح آیات:

اشاره

نشانه هایی برای آنان که می اندیشند

[۳]

وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ -اوست که زمین را بگستراند.» جزئیّات جهان هستی را ناگزیر به یک محور باید ارتباط داد تا این جزئیّات همهٔ کوششها و اعمال ما را به خود مشغول نکند و فرقها و اختلافهایی که پیدا شده،به سبب همین عدم ارتباط است و در صورتی که همه را با هم بنگریم به مدبّری واحد یعنی خدایی که جزئیّات را تدبیر و آنها را اداره می کند پی می بریم.

با توجّه به این طرح در پیرامون خود چه می بینیم؟:

زمین را که توده ای بزرگ شناور است می بینیم تا آن جا که چشم کار می کند گستردگی دارد و کاملا گرد نیست تا ساختن بناها و نیز زراعت بر آن آسان باشد.بین کروی بودن و گستردگی زمین منافاتی نیست.زمین مدوّر است امّا از هر سو نگاه کنی گسترده اش می بینی و خود این گستردگی دلیل دیگری بر کرویّت آن است،زیرا هر قدر که به خط مستقیم حرکت کنی زمین را گسترده می بینی تا به جای نخستین باز می گردی.

وَ جَعَلَ فِيهٰا رَوٰاسِيَ وَ أَنْهٰاراً

-و کوه ها و نهرها را در آن قرار داد.»

خداوند زمین را چنان آفریده که آدمیان را حرکت ندهد بلکه به وسیلهٔ کوه ها استوارش کرده است.آیا کوه ها به وجود مدبّر دلالت نمی کند؟!به هنگام ذکر کوه ها ناگزیر از رودها و چشمه ها باید یاد کرد،چرا که نهرها از کوه ها زاده می شوند،چنان که در توحید مفضّل از امام صادق(ع)آمده است:

«ای مفضّل،به این کوه های انباشته از گل و سنگ بنگر،که ناآگاهان آنها را زاید و بی فایده می دانند،امّا سودهای فراوانی دارند،از جمله آن که برف بر آنها می نشیند و در قلّه های آنها باقی می ماند تا به هنگام نیاز مردم آب شود و در چشمه هایی پر آب جاری گردد و رودخانه ها تشکیل دهد». (۱) ۵/

دانشمندان زیست شناسی می گویند:زمین بر شبکهٔ قوی و منظّم از تخته سنگهایی قرار گرفته است که به یکدیگر متّصل و در پوستهٔ درونی و نیز گاهی به صورت برجستگیها و بلندیهاست و اگر این شبکه در درون و بیرون زمین نمی بود، زمین به هنگام گردش دورانی به راست و چپ پخش می شد و شکل معیّنی پیدا نمی کرد.از این رو کوه ها و شبکهٔ درونی آنها مانند استخوان بندی برای زمین است که شکل آن را حفظ می کند.

وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰاتِ جَعَلَ فِیهٰا زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ

-و از هر میوه ای در آن دو تا قرار داد.» رابطهٔ زمین با کوه ها و رابطهٔ چشمه ها با کوه ها و رابطهٔ رستنیها با چشمه ها چیست؟ اینها موجودات گوناگونی هستند که هر یکی به دیگری خدمت می کند،آیا این امر دلیل یگانگی آفریننده نیست؟و موجودات هر قدر مختلف باشند رابطهٔ دقیقی بین عناصر جهان هستی وجود دارد.

نبات خود دلیل بزرگی است،زیرا از آن تنها یک جنس خلق نشده،بلکه خدا از هر نوع دو جنس نر و ماده برای ادامهٔ تولید و افزایش آفریده است.آیا این

۱- ۴) -بحار،ج ۳،ص ۱۲۷.

دلیل حکمت خدا نیست؟ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ -شب را در روز می پوشاند.» آمد و شد شب و روز نیز وحدانیّت خدا را اثبات می کند.امّا چرا گفته است شب روز را می پوشاند؟زیرا اصل در دنیا شب است و خورشید می دمد تا برای مدّتی تاریکی را بزداید.شب و روز /۵ فوایدی انبوه دارند که جز خردمندان در نمی یابند.امام صادق(ع)در گزارش این معنا به مفضّل می گوید:

«در اندازۀ روز و شب بیندیش که چگونه منطبق با مصالح مردم نهاده شده است.بالاترین میزان هر یک به هنگام درازی از پانزده ساعت نمی گذرد.فرض کنیم مثلا اندازۀ روز ۱۰۰ یا ۲۰۰ ساعت می بود،آیا در این صورت همۀ موجودات اعمّ از حیوان و نبات نابود نمی شدند؟امّا حیوان در تمام این مدّت آرامش و آسایش نداشت و انسان نیز از کار و کوشش فرو نمی ایستاد و در نتیجه هر دو هلاک و تلف می شدند،و امّا نبات مدام در معرض گرمای روز و تابش آفتاب قرار می گرفت و خشک می شد و می سوخت.همچنین اگر شب به میزان مذکور ادامه می یافت جانداران نمی توانستند به تلاش و کوشش خود در طلب معاش بپردازند و می مردند و امّا نباتات از حرارت طبیعی محروم می شدند تا می گندیدند و تباه می گشتند،چنان که می بینیم وقتی گیاهان در جایی دور از آفتاب نگاهداری شوند می پژمرند و می پوسند». (۱)

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

-همانا در این،آیاتی است برای آنان که می اندیشند.» نشانه های آفرینش در جهان پخش شده و روح تو تشنۀ شناخت حقیقت است،لیکن حقیقت نزد تو نمی آید مگر آن که تو به سوی آن بروی.از این رو تو نیازمند کوشش ذهنی و اندیشگی هستی تا نشانه ها را دریابی و از آنها پند بگیری.

مبنای اندیشه برانگیختن عقل و در آوردن گنجینه های آن و پیوند دادن اشیا به

۱- ۵) -بحار،ج ۳،ص ۱۱۸.

یکدیگر و ارتباط دادن همهٔ آنها به آفریننده و مدبّر جهان است.

نشانه هایی برای خردمندان

[۴]

وَ فِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجٰاوِرٰاتٌ -و بر روی زمین قطعه هایی است در کنار هم.» زمین شامل قطعه های مجاور گوناگون است بعضی /۵ شوره زار،برخی زمین زراعی و برخی دیگر سنگلاخ و...است.در حدیث از عیّاشی آمده:«مراد این است که زمینی خوش مجاور با نمک زار،و از جنس آن نیست،چنان که قومی همسایهٔ قومی دیگر است و از جملهٔ آنان نیست». (۱)

وَ جَنّٰاتٌ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوٰانٌ وَ غَیْرُ صِنْوٰانٍ یُسْقیٰ بِمٰاءٍ وٰاحِدٍ

-و باغهای انگور و کشتزارها و نخلهایی که دو تنه از یک ریشه رسته است یا یک تنه از یک ریشه و همه به یک آب سیراب شوند.» چنان که زمین های گوناگون مجاور هم به آفریدگاری خدا دلالت دارد، باغها و درختان انبوه از قبیل انگور و خرما و نیز زراعتهای مختلف نیز رهنمون ما به خداست.شگفت این که در بعضی از درختان خرما دو درخت از یک ریشه می روید و شگفت تر از آن گوناگونی میوه های درختان است در حالی که همه یک آب می آشامند و از یک زمین تغذیه می کنند،و درخت به طور نوع واحد می روید اگر چه در خاک و هوای مختلف کاشته شود.

وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهٰا عَلیٰ بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ

-و در ثمره بعضی را بر بعضی دیگر برتری نهاده ایم.» «نفضّل» گفت،نه«تتفاضل»،یعنی خداست که در هر میوه ای خاصیتی از حیث مزه،رنگ،شکل و منفعت نهاده است.اختلاف مزه دالّ بر اختلاف مواد و فواید،و اختلاف مواد و فواید دالّ بر حکمت الاهی است.بدن تو به

ص: ۲۴۴

۱- ۶) -تفسیر عیّاشی،ج ۲،ص ۲۰۳.

نسبتی معیّن از آهن نیاز دارد که آن را در بعضی سبزیجات می یابی،و همچنین است نسبت انواع ویتامین ها و قندها و جز آن،و می دانی که مقدار مورد نیاز تو در میوه ای معیّن وجود دارد،آیا این امر دلیل بر وجود خدای مدبّری نیست که به نسبت نیاز بدن در هر میوه ای خاصیتی را تأمین کرده است؟و اینها دلیل نیست بر آن که پرورندهٔ میوه و آفرینندهٔ آن خالق تو نیز هست؟ /۵ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ -همانا در این،آیاتی است برای گروه خردمند.» «عقل»فراگیر و وسیع تر است.در این جا بر«عقل»تأکید کرده،امّا در آیهٔ پیشین گفته است: إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ -.هر دو آیه ما را به یک معنی سوق می دهد و آن اینکه اندیشیدن سرآغاز عقل و عقل راه هدایت است.

انگیزهٔ انکار قیامت

[۵]

وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذٰا کُنّٰا تُرٰاباً أَ إِنّٰا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ -اگر تو در شگفت می آیی،شگفت سخن ایشان است که آیا آن هنگام که خاک شویم از نو ما را بیافرینند.» اگر از چیزی تعجّب می کنی سخن کافران که رستاخیز پس از مرگ را انکار کردند عجیب تر است،لیکن آیا مرگ پایان همه چیز است؟ در حقیقت عقل حکم می کند که روز محاسبه ای وجود داشته باشد که آدمی رو به روی ظالمی بایستد و دادخواهی کند و اگر خود او ظالم باشد از او دادخواهی کنند.آدمی با دیدن عظمت جهان هستی چگونه رستاخیز را انکار می کند؟آیا این کار دلیل آن نیست که وی از حقایق جهان آگاهی کامل ندارد؟ بیهوده نیست که کسی گناهکار و گمراه زندگی کند و آن گاه به حال خود رها شود؟و آیا بر آفرینندهٔ جهان ممکن نیست که وی را چنان که بوده است زنده کند.

انکار قیامت در حقیقت انکار مسئولیّت و انکار امری است که پیروی از آن واجب است و از اینجاست که انکار حقیقت روشن«کفر»نامیده می شود.

أَولٰئِكَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ

-آنان کسانی هستند که به خدایشان کفر می ورزند.» /۵ بعضی می گویند که ما خدا را باور داریم امّا قیامت را نمی پذیریم،و حقیقت این است که انکار قیامت به سایر امور نیز کشیده می شود.انکار قیامت انکار خدا به طریق اولی است.زیرا در واقع انکار قدرت و عدل الهی است،آیا جز این است که منکر صفات خدا،کلاّ یا بعضا،کافر است؟ وَ أُولٰئِکَ الْأَغْلاٰلُ فِی أَعْنٰاقِهِمْ - بر گردنهاشان غلها باشد.» از«نصوص»معلوم می شود که جزا از جنس عمل است.چون کافران گردنهای خود را به زنجیرهای مصلحت جویی و اندیشه های دور از عقل مقیّد کردند و درهای اندیشه را به روی خود بستند،جزای آنان در آخرت این است که به زنجیر کشیده شوند.

وَ أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ

-و آنها را در آتش جهنم همیشگی هستند.» جاودانگی در دوزخ بهترین فرجام منکر آخرت است.کیفر کسی که در دنیا از مسئولیت بگریزد جز این نیست که در آخرت زندانی شود.کیفر آن که امر واقعی را رد کند جز این نیست که در آتش واقعی بیفتد.

خداوند کافران را«اصحاب النّار»خواند،به این معنی که میان آنان و آتش دوستی و مصاحبت است و از یکدیگر جدا نمی شوند،امّا این که در همین دنیا عنوان أَصْحٰابُ النّٰارِ -را به آنان داد،از آن روست که نار-نتیجۀ حتمی برای آنان است و آتش به یارانش وفادار است.

آیین خدا و موضع کافران

[۶]

وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَهِ قَبْلَ الْحَسَنَهِ -به شتاب از تو پیش از خیر و آمرزش عذاب می طلبند.» آیا حماقت نیست که آدمی جزای بد را بر جزای خوب ترجیح دهد؟آیا

جزای خوب برای او خوشایند نیست که عذاب را آرزو می کند؟آری،کافران در حقیقت از آنچه بر سر پیشینیان:قومهای نوح،عاد،ثمود،لوط،اصحاب الرّسّ و دیگران آمده است غافلند.

وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاٰتُ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنّٰاسِ عَلیٰ ظُلْمِهِمْ

-پیش از آنها عذابهایی بوده است و پروردگار تو مردم را با آن که ستم کرده اند می آمرزد.» رحمت خدا بر غضب او پیشی جسته است و این بشارتی برای گناهکاران است که اگر توبه کنند خدا توبهٔ آنان را می پذیرد.مشکل بیشتر مردم این است که چون خود را گرفتار فساد می بینند از رحمت الاهی نومید می شوند و یقین می کنند که خدا آنان را نخواهد بخشید و هم چنان گناهکار می مانند.

۵/

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَشَدِيدُ الْعِقٰابِ

-و خدای تو به سختی عقوبت می کند.» خداوند به بندگانش مهربان است و توبه شان را می پذیرد،امّا به کسی که در ظلم پافشاری کند کیفر سختی می دهد.پس بخشایش خدا به حدود زندگی روزمرّه محدود می شود،و هر گاه کسی در ظلم به حدّ افساد برسد،جایگاه او دوزخ است.

در مجمع البیان آمده:چون این آیه فرود آمد،رسول گرامی(ص)فرمود:

«اگر عفو و گذشت خدا نبود زندگی برای کسی گوارا نمی شد و اگر ترس از خدا و مجازات او نبود مردم بی اعتنا و لاابالی می شدند». (۱)

جانشینی

[۷]

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ -کافران می گویند چرا از جانب پروردگارش آیتی بر او نازل نمی شود.» این آیاتی که آمده است برای کافران بسنده نیست،بلکه زیاده می طلبند،

۱- ۷) -تفسیر صافی،ج ۳،ص ۵۸.

اما خدا خطاب به پیامبر می گوید:

إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ

-تو فقط بیم دهنده هستی».

و حدود وظیفهٔ تو همین است و در مسئولیت تو نیست که آیاتی بیاوری.

وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ

-و هر قومی را رهبری است.» گفته اند این آیه دربارهٔ پیامبر گرامی(ص)و علیّ بن ابی طالب(ع)فرود آمده است،زیرا علی(ع)پس از پیامبر هادی امّت است.روایات در این مورد به حدّ استفاضه رسیده،و از آن جمله /۵ در دعای ندبه در حق علی(ع)آمده است:«اذ کان هو المنذر و لکلّ قوم هاد».

و در تفسیر عیّاشی از قول علی(ع)نقل شده است که«فینا نزلت هذه الآیه:

إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ

-.

رسول خدا فرمود:«انا المنذر و انت الهادی یا علیّ،فهنا الهادی و النّجاه و السّعاده الی یوم القیامه». (۱)

/۵

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۸ تا ۱۴]

اشاره

اَللّهُ یَعْلَمُ ما تَحمِلُ کُلُّ أُنْثی وَ ما تَغِیضُ اَلْأَرْحامُ وَ ما تَزْدادُ وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ (۸) عالِمُ اَلْغَیْبِ وَ اَلشَّهادَهِ اَلْکَبِیرُ اَلْمُتَعالِ (۹) سَواءٌ مِنْکُمْ مَنْ أَسَرَّ اَلْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّیْلِ وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ (۱۰) لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اَللّهِ إِنَّ اَللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اَللّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ (۱۱) هُوَ اَلَّذِی یُرِیکُمُ اَلْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنْشِئُ اَلسَّحابَ اَلثِّقالَ (۱۲) وَ یُسَبِّحُ اَلرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ اَلْمَلائِکَهُ مِنْ خِیفَتِهِ وَ یُرْسِلُ اَلصَّواعِقَ فَیُصِیبُ بِها مَنْ یَشاءُ وَ هُمْ یُجادِلُونَ فِی اَللّهِ وَ هُوَ شَدِیدُ اَلْمِحالِ (۱۳) لَهُ دَعْوَهُ اَلْحَقِّ وَ اَلَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ إِلاّ کَباسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی اَلْماءِ لِیَبْلُغَ فاهُ وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ وَ ما دُعاءُ اَلْکافِرِینَ إِلاّ فِی ضَلالٍ (۱۴)

/۵

۱- ۸) -تفسیر نور الثقلین،ج ۲،ص ۴۸۴.

معنای واژه ها

۸[تغیض]

:«الغیض»فرو رفتن آب،فروکش کردن.

«غاضت الماء»:آب اندک شد و غیّضته:از آن کاست.

۱۰[سارب]

:جریان کننده به شتاب.«السّرب»آبی که از مشک بریزد.

۱۱[معقّبات]

:چیزهای متناوب که هر یک جانشین دیگری شود و بدل آن باشد.«تعقیب»در اصل این است که چیزی به دنبال دیگری باشد و«معقّب»آن که وام خود را پیاپی بخواهد،و«عقاب»کیفر که به دنبال جرم می آید.

۱۳[الصّواعق]

:جمع صاعق،آتشی که از آسمان بیفتد.

[المحال]

:گرفتن با نیرومندی،مجازات.

ص:۲۴۹

آبشخورهای ایمان و انگیزه های شرک

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سخن در سورهٔ رعد در زمینهٔ آیات الاهی در جهان هستی است که از خلال آنها می توانیم به شناخت خدای پاک پی ببریم،زیرا غایت آفرینش این جهان در درجهٔ نخست شناخت اوست و نشانه های خدا در طبیعت نزدیک ترین چیزها به آدمی و تصوّر اوست.آدمی از خاک است و به اصل خود می گراید و هر چه در جهان است مظهر اسمای خداست و آدمی اگر در کشف حقایق هستی از خرد پیروی کند به راه خطا رفته است.

این آیات برخی از صفات خدا را بیان می کند و آدمی را به حقایقی رهنمون می شود که از آنها غافل است و دایما فراموش می کند:خدای سبحان از جنین هایی که در رحم زنان باردار است چه نر و چه ماده آگاه است،حتّی جزئیات زندگی جنین و صفات وراثتی آن را می داند،و باید دانست که علم به جنین یکی از پنج علمی است که آنها را جز خدا کسی نمی داند،چنان که فرمود: إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّٰاعَهِ وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی الْأَرْحٰامِ،وَ مٰا تَدْرِی نَفْسٌ /۵ مٰا ذٰا تَکْسِبُ غَداً وَ مٰا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ،إِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ -.

علم خدا محدود به آگاهی از جنین نیست،او هر سخن نهفته یا آشکار و نیز هر رونده در شب یا روز را می داند.علم خدا تنها شهود یا تنها غیب نیست،بلکه به هر دو محیط است.علم به غیب او مانند علم به آشکار است،زیرا او با هر چیز و از همه نزدیک تر به اشیاء است.هر کجا باشیم با ماست و از رگ و تین به ما نزدیک تر است.خدای بزرگ و والا و منزّه برتر از تصوّر و از مجانست آفریده هاست.

ص :۲۵۰

از نشانه های الوهیّت این است که برای هر کسی فرشتگانی مقرّر کرده تا وی را از خطرها نگاه دارند و چون اجلش فرا رسید او را به حال خود رها می کنند.آیا این امر دلیل آن نیست که رحمت خدا شامل حال ماست و او از خود ما به ما مهربان تر است.ما را حفظ می کند،حال آن که ما توان آن را نداریم که از خود دفع ضرر یا برای خود جلب منفعت کنیم.اگر بگوییم که ما به دفاع از خود حتی در حال غفلت و ناآگاهی قادریم،در این صورت معلوم می شود که آدمی سرور خود نیست بلکه خدا سرور اوست و ولایت مطلقه دارد،امّا با این که خدا حافظ آدمی است، روا می دارد که عذاب و بلا به اندازه ای که هر کسی سزاوار آن است او را بگیرد:

إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُغَیِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ

.

دیگر از نشانه های خدا این است که ابرهایی ستبر همراه با رعد و برق پدید می آورد تا مردم از کیفر او بترسند و به رحمتش امید ببندند.رعد که خدا را تسبیح می کند،دلهای ما را به حرکت می آورد و عظمت پروردگار را یاد آور می شود.راز عظمت رعد در این است که منقاد خدا و تسبیح کنندۀ اوست و تنها رعد نیست که تسبیح می کند،بلکه فرشتگانی که مأمور رعد و ابرند نیز از ترس خدا تسبیح می کنند:

و إنه شدید المحال-.

با وجود این همه آیات الاهی آیا آدمی خدا را کافر می شود و شرک می ورزد.اگر آدمی خدای یگانه را بشناسد به نیکیها توفیق می یابد و اگر شرک ورزد به نیکیها و نیز فرجام خوشی نمی رسد ۵/ و خدایان او را از تشنگی نمی رهانند.

دلیل دیگر بر علم و قدرت الاهی این است که دعوت مؤمن را اجابت می کند،زیرا خواستۀ وی را می داند و بر اجابت آن تواناست،امّا خدایان از آگاهی به نهفته های نفس آدمی و نیز از اجابت خواسته هایش ناتوانند.

شرح آیات:

اشاره

علم خدا

[۸]

اگر آدمی بداند که خدایش به همه چیز آگاه است با رحمتش آرامش

می گیرد و از عذابش می هراسد،زیرا وقوف دارد به این که خدا از حرکات و سکنات و نهان و آشکار او با خبر است و از این رو آیین و رفتارش صلاح می پذیرد.آیات قرآن مکرّرا ما را به این بینش یادآور می شود،چرا که از آن ناآگاهیم و در تصوّر ما نیست،و همین ناآگاهی مستقیما ما را به انحراف می کشاند.علم خدا فراگیر است و مراحل زیست آدمی را از حالت جنینی تا زمان ولادت می داند.

اَللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثیٰ وَ مٰا تَغِیضُ الْأَرْحٰامُ

-خدا می داند که هر ماده ای در رحم چه دارد و در رحمها چه از آن می کاهد و چه بدان می افزاید.» خداوند آگاه است که جنین نر است یا ماده؟سعید خواهد بود یا شقی؟ صفات و حالات جنین را از دوران بارداری زن تا موقع زادن می داند،چنان که او را سیر و سیراب می کند.

در توحید مفضّل از امام صادق(ع)آمده است:«در حالات گوناگون جنین بیندیش.آیا در صورتی که اهمالی روی دهد سلامت حفظ می شود؟اگر خون در رگهای جنینی که در رحم است جریان نیابد همچون گیاه که آب به آن نرسد،پژمرده و خشک نخواهد شد؟!».

در جایی دیگر مفضّل از امام می خواهد حالات گوناگون رشد و نموّ بدنها را ۵/ تا آن گاه که به تمام و کمال برسد،بیان کند.امام می فرماید:«نخست خداوند جنین را در رحم مادر صورت می دهد چنان که چشمی آن را نمی بیند و دستی به آن نمی رسد.سپس به تدبیر الاهی بچه ای زاده می شود که درست اندام است و آنچه را برای آدمی ضروری است دارد از قبیل امعا و احشاء سالم و اعضا و آنچه در ترکیب اعضاست از استخوانها،گوشت،پیه،پی،مغز،رگها و غضروفها؛و چون به دنیا آمد می بینی که همهٔ اندامها رشد می کنند حال آن که وی شکل و هیئتی ثابت دارد بی افزونی و کاستی تا آن که به حدّ رشد می رسد. (۱)

خداوند به همهٔ چگونگیهای جنین آگاه است و کاستیها و فزونیها را نیز

ص :۲۵۲

۱- ۹) -بحار،ج ۳،ص ۱۱۷-۱۱۹.

می داند،یعنی آنچه خلقتش ناقص باشد و سقط شود یا آنچه زیادتی در شمارش یا اعضا داشته باشد.

در تفسیر عیّاشی به نقل از امام صادق(ع)نقل شده که«مراد از«ما تحمل کلّ أنثی»نر و ماده،و مراد از مٰا تَغِیضُ الْأَرْحٰامُ بچه ای است که کمتر از نه ماه در رحم بماند و سقط شود و مراد از«ما تزداد»بچّه ای که بیش از نه ماه بماند و در همان حال خون از رحم زن باردار بیرون آید».و برخی«ما تغیض»را به سقط شده و«ما تزداد»را به نر و ماده جمعا معنی کرده اند.

وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدٰارٍ

-هر چیز نزد او به اندازه است».

هر چیزی در این جهان حدّی محدود و اندازه ای معیّن دارد و ما به سبب ناآگاهی از این حدها و اندازه ها در اشیا به بزرگی و کوچکی و درازی و کوتاهی قائل می شویم،امّا با ژرف نگری پی می بریم به این که مثلا ۵/ گرمای بدن انسان اندازه ای معیّن و کوه ها اندازه و وزنی مشخّص دارند.بلکه هر فلزّی را جرم مخصوص معیّنی است و حتی هوا و نور هم وزن و مقدار دارد.

نمادهای علم خدا

[۹]

عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَهِ -یعنی برای خدا نهان مانند آشکار است».

و هر دو در ظهور برابرند.

اَلْکَبِیرُ الْمُتَعٰالِ

-آن خدای بزرگ متعال».

خدا بزرگ تر از آن است که وصف شود.معمولا اشیا را بر حسب بزرگ بودن بر یکدیگر تفضیل می دهند و در صورتی که از یک جنس باشند با برخی مقایسه می کنند امّا خدا از جنس اشیا نیست بلکه او آفریننده و اشیا آفریدگان اند.در حدیث آمده است:مردی نزد امام صادق(ع)تکبیر گفت.امام پرسید:«اللّه اکبر من ایّ شیء؟».مرد گفت:«از همه چیز».فرمود:«او را محدود کردی»!گفت:

«چگونه بگویم؟»فرمود:«قل اللّه اکبر من ان یوصف».در حدیثی دیگر آمده:

وقتی آن مرد در پاسخ امام گفت:«اللّه اکبر من کلّ شیء»،امام پاسخ داد:«آیا

آن جا چیزی بود تا از آن بزرگ تر باشد؟!» /۵ مرد گفت:«چه باید بگویم؟» فرمود:«اکبر من ان یوصف». (۱)

«متعال»مسلّط بر همه چیز و برتر از آنها،به چیزی مانند نیست و چیزی مانند او نیست.

[۱۰]

سَوٰاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سٰارِبٌ بِالنَّهٰارِ -برای او یکسان است از شما هر که سخن به راز گوید یا به آشکارا،و آن که در پردهٔ شب پنهان می شود و آن که در روز به آشکارا می رود».

چنان که نهان و آشکار برای او برابر است،سخن نهفته و آشکار هم چنین است،و نیز خدا از کسی که نهانی در شب یا آشکارا در روز می رود آگاه است.

مردم خود تغییر می دهند

[۱۱]

لَهُ مُعَقِّبٰاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ -آدمی را فرشتگانی است که پیاپی به امر خدا از رو به رو و پشت سرش می آیند و نگهبانیش می کنند».

فرشتگان پیاپی در حفظ آدمی از افتادن در خطرها می کوشند.در این جا این پرسش پیش می آید که اگر فرشتگان حفاظت می کنند،چرا می میریم،و چرا هر لحظه خطرهایی به ما روی می آورد؟امّا«مرگ»از آن روست که وقتی اجل فرا رسید فرشتگان نمی توانند باز دارند و میدان را خالی می کنند،و امّا وقوع خطرها، پاسخ آن در آخر آیه است.

/۵ در این جا می توان پرسید که«آدمی با فرشتگان چه ارتباطی دارد که او را حفظ می کنند؟».

اوّلا:فرشتگان بندگان بزرگوار خدایند و از فرمان او سر نمی پیچند و آنچه را بگوید می کنند.

۱- ۱۰) -تفسیر صافی،ج ۳،ص ۲۲۸.

ثانیا:هر چیزی را در جهان فرشته ای است که مأمور آن است.ابر و رعد و دریا هر کدام را فرشته ای است و همچنین انسان را نیز فرشته ای است زیرا که جزئی از طبیعت است.

ثالثا:خداوند که فرمان داد فرشتگان آدم را سجده کنند دالّ بر سجود طبیعت و تسخیر آن است و همچنین است که پروردگار فرشتگان را به مراقبت انسان گماشت.

اکنون به آخر آیه باز می گردیم و می گوییم آدمی است که سازندهٔ واقعه است و شکّی نیست که اعمال و رفتار او در فراهم آوردن شرایط مؤثّر دخیل است،پس وی می تواند خود را تغییر دهد و چون تغییر داد آنچه را که در پیرامون اوست تغییر خواهد داد.

شرایط کنونی امّت اسلامی و شرایط گذشته نیز چنین است.یعنی ما انسانها خود عامل اصلی هستیم،پس نباید تنها حکّام را سرزنش کنیم،بلکه باید به حسابهای خود برسیم و از خود انتقاد کنیم،بهترین چاره همین است چنان که خداوند فرمود:

إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُغَيِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذٰا أَرٰادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلاٰ مَرَدَّ لَهُ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وٰالٍ

-خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.چون خدا برای مردم بدی خواهد هیچ چیز مانع او نتواند شد و ایشان را جز خدا هیچ کارسازی نیست».

خداوند توانا اگر خواست نعمت می بخشد و اگر خواست آن را از میان می برد،لیکن به مردم سرزمینی که اهل صلاح اند قصد بدی نمی کند و اگر دربارهٔ قومی چنین قصدی کند به سبب اعمال آنان است و در این حالت کسی نمی تواند مانع ارادهٔ الاهی باشد.

۵/

نشانه های قدرت و سلطهٔ خدا در آسمان

[۱۲]

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنْشِئُ السَّحٰابَ الثِّقٰالَ

ص: ۲۵۵

اوست که برق را گاه برای ترسانیدن و گاه برای امید بخشیدن به شما می نمایاند و ابرهای گرانبار را پدید می آورد».

ترس از صاعقه است و طمع به باران و خیراتی که صاعقه خبر آن را می دهد (مراد از«ثقال»ابر سنگین به سبب داشتن بارانهاست).

در حدیث درازی که در آن امام صادق با ملحدی دربارهٔ توحید مجادله کرده است-حدیث به همین سبب توحید الاهلیلجیّه خوانده شده-چنین آمده:

«آن گاه چشم من به نشانه های بزرگ آفرینش نگریست از قبیل ابری همچون دود که بین آسمان و زمین در تسخیر بادهاست.جسم ندارد تا زمین و کوه را لمس کند.به خلال درختان درمی آید،نه چیزی را می جنباند و نه شاخه ای را می ماند و نه به چیزی می چسبد.میانهٔ کاروانیان حایل می شود چنان که به سبب تیرگی و انبوهی آن گروهی گروه دیگر را نمی بینند،آب بسیاری را در خود جای می دهد که در خور ظاهر او نمی نماید.صاعقه هایی روشن و رعد و برقی دارد که در تصوّر نمی گنجد و ضمیر آدمی به کنه عجایب آن پی نمی برد.در آغاز در آسمان به صورت تکّه هایی ظاهر می شود و سپس فراهم می آید.بادها آن را پراکنده کرده و به سویی که خدا اراده کند می راند.گاهی به نشیب و گاهی به فراز می رود.حامل آب فراوانی است که از آن دریاها تشکیل می شود.بر زمینهایی بسیار و شهرهایی دور می گذرد و ذرّه ای از آن کاهش نمی یابد تا آن که فرسنگهای بی شماری را طی می کند و آن گاه آب خود را به صورت قطره ها و سیلها می فرستد و آرام آرام به کار خود ادامه می دهد تا برکه هایی به وجود می آید و راهها از آب پر می شود و دره ها از سیلها مالامال می گردد و خروش سیلها گوشها را می کوبد،آن گاه زمین مرده به برکت آبها زنده و سرسبز و پر گیاه می شود،گویی گیاهان و گلها جامه های رنگانگ /۵ زیبا پوشیده اند.این همه برای تأمین زندگی مردم و چارپایان است،و چون ابر آب خود را فرو ریخت،پراکنده و ناپدید می شود و نتوان دانست که کجا رفته است». (۱)

ص :۲۵۶

۱- ۱۱) -بحار،ج ۳،ص ۱۶۳.

وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ -رعد به ستايش او تسبيح مى كند».

رعد با نيرويى كه دارد به خداى پاك منقاد مى شود.آيا آن كه قوى به او گردن مى نهد قوى نيست؟ وَ الْمَلاٰئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ -و فرشتگان از بيم او تسبيح مى كنند».

مراد فرشتگانى هستند كه بر طبيعت مسلّط اند و اين كه فرشتگان با سلطه اى كه دارند از ترس خدا و به سبب معرفت محدودى كه به او دارند تسبيحش مى كنند دليل تسلّط كامل خدا بر ماست.در صحيفۀ سجاديّه از امام على بن حسين(ع)آمده كه در سلام بر ملائكه فرمود:

«سلام بر فرشتگان،ساكنان آسمانها و امانت داران رسالتهاى الاهى كه از كارها ملال نمى گيرند و از امور ناروا دل تنگ نمى شوند و شهوات آنان را از تسبيح باز نمى دارد و از تعظيم تو،اى خدا،غفلت نمى ورزند.چشمانشان خاشع است و به تو نمى نگرند و سرهايشان را فرو مى افكنند و به آنچه نزد توست رغبت شديد دارند و به ياد نعمتهاى تو حريصند و در برابر عظمت و جلال تو فروتن اند و به هنگام نگريستن به شعلۀ جهنّم كه براى سوزاندن گناهكاران مى خروشد مى گويند:خدايا، چنان كه در خور توست نپرستيديمت،بر ايشان درود بفرست». (۱)

وَ يُرْسِلُ الصَّوٰاعِقَ فَيُصِيبُ بِهٰا مَنْ يَشٰاءُ

-و صاعقه ها را مى فرستد و هر كه را بخواهد بدان آسيب رساند».

/۵ صاعقه نشانه اى از نشانه هاى قدرت الاهى است كه با آن بندگان عاصى را،هر كه را بخواهد،هلاك مى كند.

وَ هُمْ يُجٰادِلُونَ فِي اللّٰهِ وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحٰالِ

-باز هم دربارۀ خدا مجادله مى كنند و او به سختى عقوبت مى كند».

آيا با وجود چنين قدرت و سلطه اى كه خداوند دارد،دربارۀ او مجادله مى كنند؟بارى،خداوند داراى قدرتى كامل و مكرى(چاره گريى)سخت است و

ص :۲۵۷

۱- ۱۲) -صحيفۀ سجاديّه،ص ۴۶.

به جهت کارهایی که کردند،عذاب کوبنده و هلاک و نابودی نصیب آنان خواهد شد.

ایمان به خدا؛مهلکه های شرک

[۱۴]

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ -خاص اوست خواندن راستین».

دعای راستین به سوی او می رود،عبادت درست به سوی خدا بر می شود و خدا آن را اجابت می کند، وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ یَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ إِلاّٰ کَبٰاسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی الْمٰاءِ لِیَبْلُغَ فٰاهُ وَ مٰا هُوَ بِبٰالِغِهِ -آنان که جز او را می خوانند هیچ پاسخشان نمی گویند،همانند کسی که دو دست به سوی آب برد تا آب به دهان رساند و نتواند آب به دهان رساند».

چنین است حالت کسی که جز خدا را می پرستد که به نتیجه ای نمی رسد.

مراد او از عبادت غیر خدا،رسیدن به مقصود است،امّا هرگز صورت نخواهد گرفت و وی دایما تشنه خواهد بود،زیرا از دیگری جز خدا آب خواسته است.در تفسیر علی بن ابراهیم به نقل از امام باقر(ع)آمده است:

«این آیه مثلی است دربارۀ بت پرستان و کسانی که خدایانی را بجز خدای یگانه می پرستند و این بت ها و خدایان دعوت آنان را اجابت نمی کنند و سودی به ایشان نمی بخشند چنان که کسی دستهایش را از دور برای برداشتن آب گشوده باشد و بدان نرسد». (۱)

وَ مٰا دُعٰاءُ الْکٰافِرِینَ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ

-و دعای کافران جز به گمراهی نیست».

بت پرستان از کار خود نتیجه ای نمی گیرند چرا که دعوت کافران جز گمراهی نیست.

۱- ۱۳) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۴۶۱.

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۵ تا ۱۸]

اشاره

وَ لِلّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ اَلْآصالِ (۱۵) قُلْ مَنْ رَبُّ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ قُلِ اَللّهُ
قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ لا یَمْلِکُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا قُلْ هَلْ یَسْتَوِی اَلْأَعْمی وَ اَلْبَصِیرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِی اَلظُّلُماتُ وَ اَلنُّورُ
أَمْ جَعَلُوا لِلّهِ شُرَکاءَ خَلَقُوا کَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ اَلْخَلْقُ عَلَیْهِمْ قُلِ اَللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ اَلْواحِدُ اَلْقَهّارُ (۱۶) أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً
فَسالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ اَلسَّیْلُ زَبَداً رابِیاً وَ مِمّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی اَلنّارِ اِبْتِغاءَ حِلْیَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ کَذلِکَ یَضْرِبُ اَللّهُ اَلْحَقَّ
وَ اَلْباطِلَ فَأَمَّا اَلزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمّا ما یَنْفَعُ اَلنّاسَ فَیَمْکُثُ فِی اَلْأَرْضِ کَذلِکَ یَضْرِبُ اَللّهُ اَلْأَمْثالَ (۱۷) لِلَّذِینَ اِسْتَجابُوا لِرَبِّهِمُ
اَلْحُسْنی وَ اَلَّذِینَ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ أُولئِکَ لَهُمْ سُوءُ اَلْحِسابِ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ
بِئْسَ اَلْمِهادُ (۱۸)

۵/

معنای واژه ها

۱۵[ظلالهم]

:جمع«ظلّ»به معنای سایهٔ شخص است.

«الظل الظلیل»:سایهٔ پیوسته و همیشگی.

۱۷[أودیه]

:جمع«وادی»به معنای درهٔ میان کوه ها که آب باران در آن جمع می شود.«دیه»نیز از همین کلمه اشتقاق یافته است؛چون باعث جمع شدن مال زیادی می شود که به خاطر مقتول پرداخت می گردد.

آیا نابینا و بینا برابرند

اشاره

؟

رهنمودهایی از آیات:

آیات پیشین در زمینهٔ شناخت خدا از طریق کاینات بود.در این جا سخن دربارهٔ خضوع موجودات،فرشتگان و جز آنهاست که خواه ناخواه انجام می گیرد و نه تنها موجودات خضوع می کنند بلکه سایه ها و بازتابهایشان نیز خاضع اند،و اگر بپرسی که مدبّر امور آسمانها و زمین کیست؟جواب«خدای سبحان»است.پس چرا آدمی پروردگاری جز او را می پرستد؟آیا جز او خدایی هست که نفع و ضرر به دست او باشد؟نه خیر.

فرق میان کسی که به خدا ایمان دارد با آن که ایمان ندارد مانند فرق میان بینا و نابینا و روشنایی و تاریکی است.مؤمن چون به خدا برسد از لا شیء به شیء تحوّل می یابد،زیرا خدا مسلّط بر همه چیز و آفرینندهٔ آنهاست و موجودات به وجود او قائم اند.از این رو هر چه ایمان ژرف تر باشد انسان والاتر است.

پروردگار متعال همه را روزی می دهد،و ارسال پیامبران و بیان حقایق مانند بارانی است که از آسمان به ۵/ زمین می بارد و در دره ها جاری می گردد تا کشت زارها و آدمیان سیراب شوند و زمین سرسبز گردد و شایبه های زندگی که به منزلهٔ کف است از میان برود.امّا آدمی به جای این که از آب بهره گیرد به کف روی آب رو می آورد.آیا این دلیل کوته بینی نیست؟!کف نفعی ندارد،آب است که دارای نفع است.کف چیز ظاهری است و آدمی اغلب ظاهر را نمی جوید بلکه عادتا مظاهر را دوست دارد.در این جا لذایذ دنیا به کف تشبیه شده است یعنی لذایذ دنیا و کف برابرند.

ص :۲۶۰

شرح آیات:

اشاره

خضوع طوعا و کرها

[۱۵]

وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً -خواه و ناخواه برای خداوند سجده می کنند همهٔ آنها که در آسمانها و زمینند».

«من»اسم موصول و برای عاقل(آدمی)است و ظاهرا مراد در این جا مطلق اشیاء است،زیرا کاری که به آنها نسبت داده شده کار آدمیان است.مفهوم آیه این است که آفریدگان موجود در آسمانها و زمین مانند انسان و حیوان و جز آنها که خدا داند،همه به اختیار خود در برابر خدا خاضع و ساجدند و اگر به طوع نباشد خداوند آنها را به اکراه به سجده وا می دارد.منتها سجود اجباری به معنی گردن نهادن به امر اوست.زیرا آدمیان محکوم قوانینی هستند که خداوند در همهٔ جوانب زندگی و پس از مرگ آنان نهاده است.

وَ ظِلاٰلُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصٰالِ

-و سایه هاشان نیز بامدادان و شامگاهان به سجده می آیند».

«غدوّ»یعنی صبح هنگام طلوع آفتاب و«آصال»یعنی شامگاه هنگام غروب آفتاب،و آیه تعبیری از حرکت زمین به دور خورشید و صبح و شام آغاز و انجام پیدایش سایه است.سایه در آغاز دراز است.آن گاه به تدریج تا نیمهٔ روز کوتاه می شود تا از میان می رود سپس دراز می گردد تا آن که نور خورشید ناپدید می شود.

نتیجه آن که در آغاز و پایان دراز و در میانهٔ آن دو ناپیداست.بدین سان سایه مطیع حرکت خورشید است و خورشید به نوبت خود منقاد پروردگار است. ۵/ آیا این امر دلیل سجدهٔ طبیعت به خدا نیست؟ [۱۶]

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللّٰهُ -بگو خدای آسمانها و زمین کیست.بگو خدا».

سایه شگفتی ندارد بلکه شگفتی در منشأ آن است.زیرا،چنان که گفتیم، منشأ سایه گردش زمین به دور خورشید است،از این رو آنچه سخت مایهٔ شگفتی

است آسمان و زمین است.پروردگار و گردانندۀ آنها کیست؟طبعا خدای یگانه است.

قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ

-بگو آیا در برابر او خدایانی برگزیده اید».

چون خداوند این قدرت و سلطه و غلبه را دارد،چرا باید کسی جز او را ولیّ خود اتّخاذ کنیم؟کسی که چنان قدرت و سلطه را ندارد حتی نگهدار خود و مسلّط بر قوای خود نیز نیست.

لا یَمْلِکُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا

-برای خود نه سودی را مالک هستند نه زیانی را».

این بت های سنگی یا گوشتی قادر به جلب نفع و دفع ضرر از خود نیستند، چگونه می توانند برای تو نفعی برسانند یا ضرری را از تو دفع کنند؟! قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ -بگو آیا بینا و نابینا برابر است».

در حقایق پیرامون ما اشکالی نیست،اشکال تنها در چشمان ماست که معیوب است.کوری و بینایی حقیقی مربوط به چشم نیست،بلکه به دل مربوط است،چنان که خدای تعالی گفت: فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ .

أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُماتُ وَ النُّورُ

-یا آیا تاریکی با روشنایی برابری می کند».

یعنی آیا کفر و ایمان برابرند؟ أَمْ جَعَلُوا لِلّهِ شُرَکاءَ خَلَقُوا کَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَیْهِمْ قُلِ اللّهُ /۵ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ -یا شریکانی که برای خدا قایل شده اند چیزهایی آفریده اند همانند آنچه خدا آفریده است و آنان دربارۀ آفرینش به اشتباه افتاده اند،بگو خدا آفرینندۀ هر چیزی است».

آدمی به هیچ روی نمی تواند ادّعا کند که جهان بجز خدا آفریننده ای دارد.

هر گاه وی خدا را نپذیرد،مثلا نمی تواند بگوید که جهان خود خالق خویشتن است

چرا که پروردگار فرمود: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ فَأَنّٰى يُؤْفَكُونَ ؟! (عنكبوت،۶۱).

وَ هُوَ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ

-و او يگانه و قهار است.» «واحد» گاهى«قهّار»(مقتدر)است و گاه نيست،ليكن خداوند واحد و قهّار است.نشانه هاى آفرينش به يگانگى او دلالت دارد و اين كه بر همه چيز با قدرت و اراده اش غالب است به قهّار بودن او دليل است.امّا عصيان بشر سبب بروز قهاريّت او نمى شود،چرا كه خدا كافران را مهلت مى دهد تا گناه كنند و بر گناهان خود بيفزايند،و تعجيل خدا و انتقام سريع او قهر و غلبۀ او را منعكس مى كند،چنان كه در دعا آمده است:كسى كه بترسد،مرگ را به تعجيل مى اندازد و آدم ضعيف به ستم ديدگى نياز پيدا مى كند.

كف آب از ميان مى رود

[۱۷]

أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَسٰالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهٰا -از آسمان آب فرستاد و هر رودخانه به اندازۀ خويش جارى شد.» سيلها در دره ها به اندازۀ درشتى باران جارى مى شوند.اين آيه اشاره دارد به اين كه بارانها مقدار معيّنى دارند كه خداوند بر حسب طاعت يا معصيت بندگان تعيين مى كند چنان كه در قصّۀ ياران«احقاف»يعنى قوم هود آمده كه چون كافر شدند،خدا هفت سال آنان را از باران محروم ساخت و آن گاه كه باران باريد ايشان را هلاك كرد،چنان كه فرمود: اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كٰانَ غَفّٰاراً يُرْسِلِ السَّمٰاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرٰاراً .

فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رٰابِياً

-و آب روان كف بر سر آورد.» «احتمال»به معنى برداشتن به اجبار نه از روى ميل و نيز به معنى تحمّل است.سيل /۵ كف را برداشت گويى«كف»مورد رغبت او نيست،و«زبد»كفى كه بر سر ديگ يا بر سيل پديد مى آيد،و«رابى»بالا رونده كه مدام بلندى آن بيشتر شود.

وَ مِمّٰا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النّٰارِ ابْتِغٰاءَ حِلْیَهٍ أَوْ مَتٰاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ

-و از آنچه بر آتش می گذارنـد تا زیور و متاعی سازند نیز کفی بر سـر آید.» چنان که سـیل دارای کف است،فلزّات که برای ساخت جواهرات آنها را می گدازنـد،نیز کف دارند.در اینجا اشاره ای است به این که ساختن جواهرات نیازمند گداختن آنها در حرارتی با درجهٔ بسیار است.سـبب تشبیه متاع دنیا به «کف»این است که آدمی به ظاهر زنـدگی فریفته می شود و هدف از زندگی را فراموش می کند و چنین می پندارد که هدف همان ظواهر و لذایذ است.

کَذٰلِکَ یَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَ الْبٰاطِلَ

-خـدا برای حق و باطـل چنین مثـل می زنـد.» متاع دنیاماننـد کف است و این همان«باطل»است،امّا«حق»عادتا از آن غفلت می کننـد،زیرا دل انگیز و خوش آینـد نیست و در پشت زیباییها و جلوه ها قرار دارد.پس آدمی نبایـد گول زیباییها را بخورد بلکه باید حقیقتی آشکار را که در پشت آن است بجوید.

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفٰاءً

-اما کف به کنـاری افتـد و نابود شود.» کف آب از هم می پاشـد و از میان می رود.«جفاء»به گفتـهٔ راغب در مفردات کف یا خس و خاشاکی که رودخانه یا دیگ به اطراف خود می اندازد.

«اجفأت الأرض»یعنی زمین از جهت بی حاصلی مانند کف آب شد. (۱)

۵/

وَ أَمّٰا مٰا یَنْفَعُ النّٰاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ کَذٰلِکَ یَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثٰالَ

-و آنچه برای مردم سودمنـد است در زمین پایـدار بماند.خـدا این چنین مثل می زنـد.» چون کف از میان برود،جوهر باقی می ماند.باطل برای همیشه نمی تواند حق را بپوشاند و سـریع الزّوال است،زیرا بر ضدّ طبیعت است و نیز باطل اسباب بقا را ندارد تا استمرار یابد.

۱- ۱۴) -مفردات الفاظ قرآن ص ۹۲.

لِلَّذِینَ اسْتَجٰابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنیٰ وَ الَّذِینَ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مٰا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ أُولٰئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسٰابِ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهٰادُ -برای آنان که دعوت پروردگارشان را پذیرفتند پاداش نیکویی است و کسانی که دعوت او را نپذیرفته اند اگر هر آنچه را بر روی زمین است و همانند آن را داشته باشند آن را فدا دهند آنان به سختی باز خواست خواهند شد و مکانشان جهنم است و بد جایگاهی است.» این آیه نتیجهٔ مثلهای پیشین را بیان می کند:کسانی که پیامبران و حقایق الاهی را،که به باران تشبیه شده،پذیرفتند و ایمان آوردند،به پاداشی نیکو که بهشت است می رسند و آنان که منکر شوند حساب بدی خواهند داشت و دوزخی خواهند بود اگر چه دو برابر تمام آنچه را در زمین وجود دارد فدیه دهند.

۵/

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۹ تا ۲۴]

اشاره

أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّمٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ اَلْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمیٰ إِنَّمٰا یَتَذَکَّرُ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ (۱۹) اَلَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اَللّٰهِ وَ لاٰ یَنْقُضُونَ اَلْمِیثٰاقَ (۲۰) وَ اَلَّذِینَ یَصِلُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخٰافُونَ سُوءَ اَلْحِسٰابِ (۲۱) وَ اَلَّذِینَ صَبَرُوا اِبْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَ عَلاٰنِیَةً وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ اَلسَّیِّئَةَ أُولٰئِکَ لَهُمْ عُقْبَی اَلدّٰارِ (۲۲) جَنّٰاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهٰا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَ أَزْوٰاجِهِمْ وَ ذُرِّیّٰاتِهِمْ وَ اَلْمَلاٰئِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بٰابٍ (۲۳) سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ بِمٰا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی اَلدّٰارِ (۲۴)

ص: ۲۶۵

۵/

مؤمنان،صفات و ارزش گذاری آنان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این آیات از سورهٔ رعد ضمن تأکید به باور داشتن به خدا،صفات رفتاری و نفسانی مؤمنان را یادآور می شود.مؤمنان متعهّد حائز این صفاتند:وفا به عهدی که خداوند در عالم ذرّ با آدمی بسته است(عهد فطری)،پیوستن به پذیرندگان رسالت، دشمنی با غیر آنان،ترس از خدا در همهٔ حالات،ترس از بدی حساب،شکیبایی در سختیها برای خاطر خدا،نماز گزاری،خرج کردن مال در نهان و آشکار،خوی خوش و عالی،و مبارزه با کج روی و تباهکاری در جامعه.

در پایان آیات اشاره می کند که هر کس دارای صفات مذکور باشد،بهترین پاداش یعنی باغهای بهشت نصیب او می گردد،چنان باغهایی که چشمه ها در آن جاری است و فرشتگان به آنان خوش آمد می گویند.

۵/

شرح آیات:

اشاره

خردمندان

[۱۹]

أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمىٰ -آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حق است همانند کسی است که نابیناست.» در این جا دو موضع وجود دارد:نخست موضع اعتراف به حقیقت کامل که در قرآن مشخّص شده است.دوم موضع تجاهل و غفلت از قرآن حق.قرآن حقیقتی است که گروهی آن را می بینند و گروهی نمی بینند و این کتاب از نادیدن گروهی

و دیـدن گروهی دیگر متأثّر نیست،زیرا حقیقت ثابته ای است،ماییم که با قرآن تأثر و تحوّل می یابیم.پس باید دید آن که خدا به قرآنش رهنمون می شود کیست؟ پاسخ:

إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ

-فقط خردمندان پند گیرند.» فقط خردمندان.چرا؟به دلیل آن که قرآن را کسـی می شـناسد و از آن بهره می برد که عقل خود را به کـار برد و در رفتـار خود پیرو عقـل باشـد و از هوا و شـهوات در گـذرد،چنین کسـی شایسـتگی فهم قرآن را دارد و همو خردمند است.

صفات خردمندانی که خود را در چار چوب عقل نگاه می دارند کدام است؟

صفت نخست

[۲۰]

اَلَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْـدِ اللّهِ -آنـان که به پیمـان خـدا وفـا کننـد.» مراد عهـدی است که خـدا در عالم ذرّ از آدمی گرفت: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یَوْمَ /۵ الْقِیامَهِ إِنّا کُنّا عَنْ هذا غافِلِینَ* أَوْ تَقُولُوا إِنَّما أَشْرَکَ آباؤُنا مِنْ قَبْلُ وَ کُنّا ذُرِّیَّهً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؟ -(اعراف،۱۷۲-۱۷۳)و نیز در قرآن آمده:

أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ* وَ أَنِ اعْبُدُونِی هذا صِراطٌ مُسْتَقِیمٌ ؟(یس،۶۱-۶۰).عهد خدا یعنی اطاعت از او و پرهیز از نافرمانی،و چون انسان اطاعت را عهده دار شد،باقی صفات را نیز دارا خواهد بود.

صفت دوم

وَ لا یَنْقُضُونَ الْمِیثاقَ

-و پیمان نشکنند».

«میثاق»عقـدی که با سوگند اسـتوار شود و نیز به معنی پیمان است.عهد خدا پیمانی است که از همهٔ بشـر گرفته است تا فقط او را بپرستند.در روایات آمده که عهد خدا دوستی اولیای اوست.گاهی خدا از همهٔ مردم عهد می گیرد که عهد

عامّ است،چنان که فرمود: وَ اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکَمْ وَ مِیثٰاقَهُ الَّذِی وٰاثَقَکَمْ بِهِ (مائـده،٧)و از بنی اسرائیل پیمانی دیگر گرفت: وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِیثٰاقَ بَنِی إِسْرٰائِیلَ لاٰ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ وَ بِالْوٰالِدَیْنِ إِحْسٰاناً وَ ذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینِ،وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً وَ أَقِیمُوا الصَّلاٰهَ وَ آتُوا الزَّکٰاهَ -(بقره،٨٣)و از پیامبران نیز عهـد گرفته است: وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثٰاقَ النَّبِیِّینَ لَمٰا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتٰابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جٰاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ،قٰالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلیٰ ذٰلِکُمْ إِصْرِی قٰالُوا أَقْرَرْنٰا قٰالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشّاهِدِینَ -(آل عمران،٨١).

/۵ میثاق خدا به دو معنی است:

١-اطاعت خدا،چنان که در آیهٔ وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِیثٰاقَ بَنِی إِسْرٰائِیلَ -است که پیش از این نقل شد.

٢-پرهیز از نافرمانی خدا و دروغ بستن بر او،چنان که فرمود: أَ لَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ مِیثٰاقُ الْکِتٰابِ أَنْ لاٰ یَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ -(اعراف،١۶٩).

صفت سوم

[٢١]

وَ الَّذِینَ یَصِلُونَ مٰا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ -آنان که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوند می دهند».

مراد صلهٔ رحم و معاشرت با خویشاوندان است که خداوند به آن فرمان داده است.در حدیثی از زین العابدین(ع)آمده که به فرزندش باقر(ع)گفت:«از مصاحبت کسی که صلهٔ رحم نمی کند بپرهیز.زیرا در سه مورد از کتاب خداوند عزّ و جلّ دیدم که وی ملعون و دور از رحمت خدا به شمار آمده است.در سورهٔ بقره فرمود: اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثٰاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ - (١) الی آخر الحدیث.

نصوص متواتر بسیار حاکی از آن است که مراد از«ما أمر اللّه..»اهل

١- ١۵) -تفسیر نور الثقلین،ج ١،ص ۴۵.

بیت است و این معنی با عمومیّت آیه که به هر خویشاوندی اطلاق شود مغایرت ندارد چنان که در حدیثی از عمر بن یزید آمده که از ابو عبد اللّه(ع)آیهٔ اَلَّذِینَ یَصِلُونَ... -را پرسیدم،فرمود:«دربارهٔ خویشاوندان آل محمّد(ص)است و دربارهٔ خویشان تو نیز هست».سپس فرمود: /۵ «از کسانی مباش که در امری می گوید که در خصوص یکی است». (۱)

صفت چهارم

وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ

-و از خدایشان می هراسند».

ترس از خدا ضمانتی راستین از کج روی است،چنان که فرمود: فَلاٰ تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِی .«خشیه»یعنی ترس از این که عذاب الهی برسد و در حال غرور پیش از آن که آدمی اعمالی انجام دهد،او را بگیرد.

صفت پنجم

وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسٰابِ

-و از سختی بازخواست خدا بیمناکند».

توان گفت که خشیت و خوف با هم فرق دارند.خوف کمتر از خشیت است.علاّمه طباطبایی (۲) در المیزان گوید:«خشیت»به معنی تأثّر دل آدمی از شرّ و مانند آن است و«خوف»این است که آدمی عملا متأثّر باشد و کاری کند که محذور را از خود دور کند اگر چه دلش متأثّر نباشد،از این روست که خداوند دربارهٔ پیامبرانش گفت: وَ لاٰ یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللّٰهَ . (۳) و خشیت از غیر خدا را از ایشان سلب کرد،امّا خوف از غیر خدا را در مواردی اثبات کرد: فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً مُوسیٰ (طه،۶۷)و نیز وَ إِمّٰا تَخٰافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیٰانَةً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلیٰ سَوٰاءٍ (انفال،۵۸).

۱- ۱۶) -تفسیر المیزان،ج ۱۱،ص ۳۴۹.

۲- ۱۷) -تفسیر المیزان،ج ۱۱،ص ۳۴۳.

۳- ۱۸) -الأحزاب/۳۹.

سُوءَ الْحِسٰابِ

-یعنی این که نیکیهای آنان پذیرفته نشود و به سبب گناهان دچار عذاب گردند،و گفته اند به /۵ معنی کنجکاوی و مداقّه است و سُوءَ الْحِسٰابِ -از آن رو خوانده اند که ترسناک و سخت است چنان که در حدیث آمده:«ما من عبد انصبته للحساب الاّ هلک»،و ترس مؤمن از آن است که گناهان را بشمرند و نبخشند و نیکیها را بشمرند و نپذیرند.

صفت ششم

[۲۲]

وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ -و آنها که برای خدایشان شکیبایی ورزیدند».

چون در کار خود به خدا توکّل کنی،به سبب شکیبایی تو یاریت می دهد،و چه نیک است صبری که خداوند در پشت آن باشد،امّا چرا این صبر برای خاطر خدا باشد؟زیرا خداست که آدمی را مبتلا می کند یا برای آزمایش او،چنان که فرمود: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّٰا يَعْلَمِ اللّٰهُ ما فی قلوبکم؟و یا به جهت اعمالی که کرده است تا گناهانش را بزداید.پس صبر برای خاطر خدا اجر دارد و بیانگر ایمان راستین است چنان که بیانگر رضایت آدمی به قضا و قدر الاهی است.

صفت هفتم

وَ أَقٰامُوا الصَّلاٰةَ

-و نماز به پا کردند».

قیام به نماز به جز گزاردن نماز است.قیام شرطهایی دارد از قبیل عزم و اهتمام به سایر شروط و آیین های آن.

صفت هشتم

وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَ عَلاٰنِيَةً

-و در آشکار و نهان از آنچه روزیشان کردیم انفاق می کنند».

/۵ انفاق در نهان ضدّ ربا است و انفاق آشکار مقابله با کسی است که از تو

انفاق نمی خواهد یا جنبهٔ تشویق دارد.

صفت نهم

وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ

-و بدی را به نیکی دفع می کنند».

رفتار مؤمنان با مردم نه دشمنان بلکه بر پایهٔ بخشش است.آنان نمی خواهند با مردم در بیفتند بلکه می خواهند سازواری را جایگزین کینه و دشمنی کنند.

یَدْرَؤُنَ

-یعنی در برابر گناهان انبوه به سلاح کار نیک مسلّح می شوند،و این معنای دیگری از آیه است.در حدیث آمده است که پیامبر گرامی به معاذ بن جبل گفت:«هر وقت گناهی کردی،در کنار آن کاری نیک بکن تا آن را بزداید».

آنان عاقبت نیک دارند

أُولٰئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدّارِ

-آخرت از آن ایشان است».

فرجام نیک چیست؟ [۲۳]

جَنّٰاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهٰا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَ أَزْوٰاجِهِمْ وَ ذُرِّیّٰاتِهِمْ -بهشتهای جاویدان،آنها و هر که نیکوکار بوده است از پدران و همسران و فرزندانشان».

باغهای بهشتی است.ایمان آنان نه تنها خود ایشان را نجات می دهد بلکه پدران و همسران و فرزندان را نیز نجات می بخشد و این بهترین پاداش است،زیرا افزون بر شادی ورود به بهشت با دیدار خویشان دیدگانشان روشن می شود.در احادیث آمده:«انّ المؤمن یشفّع فی مثل ربیعه و مضر».

/۵ [۲۴]

وَ الْمَلاٰئِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بٰابٍ* سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ بِمٰا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ -و فرشتگان از هر در به نزدشان آیند*سلام بر شما به خاطر آن همه شکیبایی که ورزیده اید.سرای آخرت چه سرای نیکویی است».

پاداشـی عالی است که خداوند نصـیب کسانی خواهد کرد که بر سـختیها صبر کردند و در اطاعت خدا پای فشردند و در برابر باطل پایداری ورزیدند.

۵/

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۵ تا ۲۹]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اَللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اَللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی اَلْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اَللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ اَلدّارِ (۲۵) اَللّهُ یَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَیاهِ اَلدُّنْیا وَ مَا اَلْحَیاهُ اَلدُّنْیا فِی اَلْآخِرَهِ إِلاّ مَتاعٌ (۲۶) وَ یَقُولُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اَللّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ أَنابَ (۲۷) اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اَللّهِ أَلا بِذِکْرِ اَللّهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ (۲۸) اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (۲۹)

۵/

معنای واژه ها

۲۷[اناب]

:بازگشت.«انابه»بازگشت به سوی حق به وسیلۀ توبه.«انتاب فلان القوم»یعنی نزد آنان آمد به طور متناوب.

۲۹[متاب]

:توبه.

[سیّرت]

:حرکت داده شد.

[قطّعت]

:پاره پاره کرده شد.«تقطیع»تکثیر«قطع» (بریدن)است.

کافران،صفات و ارزش گذاری آنان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بخش پیشین دربارهٔ صفات مؤمنان بود و در این جا به عکس از کافران و صفات آنان گفتگو می شود.

چون در اجتماع،هر اجتماعی باشد،بین افراد اعتماد برقرار گردد، همکاری آنان همچون خونی است که در رگهای سالم می گردد و این همکاری و کمال طلبی هر چه افزون تر باشد،جامعه به حضارت نزدیک تر می شود،و حضارت یعنی حضور انسان نزد انسان و حکومت عدالت و اعتماد متقابل،امّا اگر این شرطها نباشد حضارت از میان می رود و عقب ماندگی جای آن را می گیرد اگر چه مظاهر تمدّن وجود داشته باشد.از این رو تمدّن پیشرفت تکنولوژی نیست بلکه همان است که گفته شد.

امّا ارتباط بین افراد اجتماع هر چه استوارتر باشد،رحمت خداوند به ایشان نزدیک تر می شود و اگر ارتباط و همکاری را که دستور الاهی است ببرّند،لعنت خدا که به صورت حرمان و عذاب مجسّم است و نیز فرجام بد آنان را فرا می گیرد.

۵/ روزی از خداست و بازداشتن آن نیز به دست اوست و این روزی که از روزی دنیوی بزرگ تر است نعمت اخروی است.کافران به نعمت دنیا می نازند حال آن که لذّتی گذراست.

کافران مدام آیه می طلبند گویی در آیات کاستی هست امّا کاستی در خود آنان است.خداوند کسی را که بد را برگزیند گمراه می کند و آن را که به سوی او برگردد رهنمون می شود،و توبه گران مؤمنان راستین اند،دلهایشان به یاد خدا آرامش

می گیرد.آری،یاد خدا به آدمی سکون و آرامش دل می بخشد.این مؤمنان نیکوکار را زندگی خوشی در دنیا و سرانجام نیکی در آخرت هست.

شرح آیات:

اشاره

صفات کافران

پیمان شکنی،قطع رحم و تباهکاری.

نخست:پیمان شکنی

[۲۵]

وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ -آنها که پس از بستن پیمان،عهد خدا را در هم می شکنند».

بارزترین صفت کافران پیمان شکنی است.هر که پیمان خدا را بشکند به خود احترام نمی گذارد و هر که چنین کند،دیگران را محترم نمی شمارد و سرانجام در برابر خدا می ایستد و با فرمانش مخالفت می ورزد.شخص پیمان شکن نمی تواند زندگیی مشخّص و برنامه ریزی شده داشته باشد بلکه اعمال او صرفا واکنشهایی است و به تعبیر دیگر واکنشی از شرایط متغیّر است.عهد بر دو گونه است:عهد با خدا که پروردگار در عالم ذرّ از انسان گرفت،و عهد با مردم که خدا را بر آن گواه می گیرند.شکستن عهد خدا کفر است و شکستن عهد مردم فرومایگی است.

۵/

دوم:قطع رحم

وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ

-و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند».

که تفصیل آن گذشت.

سوم:تباهکاری در زمین

وَ يُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ

-و در زمین فساد می کنند».

ص :۲۷۴

فساد را منتشر می کنند.به یک معنی دیگر در اینجا پی می بریم و آن این که کافران محیط زندگی را می آلایند،با طبیعت کینه ورزی می کنند.سلاحهای استراتژیکی و میکروبی جز این که دلیلی بر قصد نابودی و هلاک بشر باشد چیز دیگری نیست،چنان که آلودن محیط زیست نیز نوعی نشر فساد است.

أُولٰئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ

-لعنت بر آنهاست.» از رحمت خدا رانده و دور گردانیده می شوند.

وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ

-و بدیهای آن جهان نصیبشان».

و افزون بر آن فرجام بدی دارند،زیرا در اضطراب و ناآرامی می زیند.

دو نکته

١-صفات خوب همچون صفات بد با یکدیگر پیوستگی دارند.صفت نیک صفات نیک دیگر را به دنبال خود می آورد،چنان که در حدیث آمده:«چون از برادرت کاری نیک دیدی،به مانندهای آن منتظر باش».صفات بد نیز چنین است.

/۵ امّا چرا؟زیرا منشأ صفت خوب نفسیّت خوب است که به نوبهٔ خود صفات نیک دیگر را پدید آورد.عکس این سخن هم درست است.از این روست که خداوند صفات خوب را در کنار یکدیگر می آورد و همچنین است صفات بد.

٢-آدمی را چهار پیوستگی است:پیوستگی با خدا،پیوستگی با خود، پیوستگی با مردم و پیوستگی با طبیعت.

این پیوستگیها از کافر قطع شده و یا پیوستگی منفی است.پیوستگی او با خدا چنان است که گفت: وَ یَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ - پیوستگی او با خود نیز منقطع است،زیرا وی به خود حرمت قائل نیست،پیوستگی او با مردم در این آیه بیان شده: وَ یَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ و امّا پیوستگی او با طبیعت منفی است: وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ .

زندگی دنیا در برابر آخرت کالایی فریبنده است

[۲۶]

اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ -خداوند به هر که بخواهد رزق فراوان دهد و به هر که خواهد تنگ گیرد».

خداونـد بـه هر کـدام از بنـدگانش کـه بخواهـد از راه لطـف روزی را فراخ تر می کنـد و یـا از راه حکمـت بر او تنـگ می گیرد.گاهی آدمی طالب دنیاست،خدا به او وسعت روزی می دهد چنان که گفت: وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْها وَ سَنَجْزِي الشّاكِرِينَ (آل عمران،۱۴۵).

/۵ بسط روزی از سوی خدا گاهی برای آن است که وی را به هنگام فریفتگی به دنیا عذاب کند: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ* فَلَوْ لاٰ إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ* فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتّٰى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ (انعام، ۴۲-۴۴).

امّا نعمتهایی که خدا به آدمی می دهد،افزون بر آنچه گفته شد،گاهی از باب عذاب است.در حدیث آمده:

«انّ العبد ليحرم الرّزق لذنب اذنبه» ،و گاهی برای آزمایش است.به هر حال اگر دچار تنگ روزی شدی،از رحمت الاهی نومید مباش،چنان که نباید نعمتها سرمستت کند،چرا که خدا همه را از تو می گیرد.

از جمله حکمتهای خدا این است که دنیا را برای کافر فراهم می کند تا از حقیقت محروم و از رسالت الاهی دور بماند،و«دنیا»چنان که در حدیث آمده:

زندان مؤمن و بهشت کافر است.

وَ فَرِحُوا بِالْحَياهِ الدُّنْيا

-به زندگی دنیوی شاد شوند».

«فرح»حالت اشباع نفسانی است چنان که کودک به محض دستیابی به اسباب بازی که طالب آن بوده است،از آن سیر می شود.برخی از مردم نیز به سبب محدودیّت اندیشه به مجرّد رسیدن به نعم دنیوی از آن سیر می گردند و این سیری آنان را از مسئولیّت باز می گذارد و برای التزام و تعهّد انگیزه ای نمی یابند.

وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلاّ مَتَاعٌ

-زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت جز اندک متاعی نیست».

«متاع»همان که کمالیّات یعنی چیزهای غیر ضرور است که می توان از آنها بی نیاز شد یا دیگری را جای گزین آن کرد.آری،زندگی کشت زار آخرت است.

در این جا عمل است بی آن که محاسبه باشد /۵ و در آن جا محاسبه است بی آن که عمل باشد.

هر کسی که بداند نیازمند خداست باید که با او ارتباط داشته باشد.

گویند:پادشاهی به جنگی سخت دچار آمده بود:نذر کرد که اگر پیروز شود، مواجب لشکریان را افزون تر کند،پس از پیروزی حساب کرد و دید که افزوده ها مبلغ کلانی است و خواست که نذر را بشکند و بر آن شد که از نخستین کسی که بر او وارد می شود نظر خواهی کند.اعرابیی بر او وارد شد و در پاسخ پادشاه گفت:«اگر چنین می اندیشی که به خدایت نیازمند نیستی،به نذر خود وفا مکن و اگر خود را نیازمند می دانی وفا کن».پادشاه متوجّه شد که در هر لحظه به خدا نیاز دارد،از این رو نذرش را به جا آورد.

چگونه دل آرامش می یابد؟

[۲۷]

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لاَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ -کافران می گویند:چرا از جانب پروردگارش آیتی بر او نازل نمی شود».

کافران می گویند چرا به پیامبر آیه ای از سوی خدا فرو نمی آید؟کسی که می خواهد ببیند،پرتوی از نور او را بسنده است امّا آن که نمی خواهد،روشنایی خورشید نیز کافی نیست.

قُلْ إِنَّ اللّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنابَ

-بگو خداوند گمراه می کند آن که را بخواهد و هدایت کند آن که را به سوی او انابه کند».

چون آدمی خواهان هدایت باشد،خداوند هدایتش می کند و چون طالب گمراهی باشد اسباب گمراهی را برای او فراهم می سازد(این معنی از«من»که

اسم موصول و برای عاقل است فهمیده می شود).

[۲۸]

اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّهِ -کسانی که ایمان آوردند و دلهاشان به یاد خدا آرامش یافت».

«اطمینان»به معنی آرامش و قرار یافتن است و دل مطمئن همان نفس مطمئنّه است که در آیهٔ ۵/ یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلیٰ رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی -(سورهٔ فجر)آمده است،و مراد از ذکر اللّه مطلق توجّه انسان به خداست.

أَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

-آگاه باش که دل آرام گیرد زنام خدای».

در تزاحم زندگی و انبوهی کارها و تنگناهای موجود و در اضطرابی که بسیاری از مردم را نابود می کند،دل آدمی با یاد خدا آرامش می گیرد.از این رو سزاست که دشواریهای درونی خود را با ذکر خدا چاره کنیم،زیرا برترین چاره ای است که می توان از آن بهره برد به ویژه در زمان ما که روزگار اضطرابات و هیجانها و درگیریهاست و استعمار شرق و غرب آن را دامن می زند.

[۲۹]

اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ طُوبیٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ -آنها که ایمان آورده اند و کار شایسته انجام داده اند خوشا به حالشان و نیکو عاقبتی دارند».

در بخش پیشین دیدیم که خدا صفات مؤمنان را برشمرد و فرجام آنان را که بهشت است یاد کرد: أُولٰئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدّارِ* جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ وَ الْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ* سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ ،امّا در این جا می گوید:

طُوبیٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ

-و شاید مراد از«طوبی»زندگی برتر و خوش باشد.

از آیه می توان دریافت که مؤمنان در بهشت هر روز به گونه ای تازه از نعمتها می رسند،چنان که ملول نمی شوند و خدا نیز بر آنان تنگ نمی گیرد.

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۰ تا ۳۵]

اشاره

كَذٰلِكَ أَرْسَلْنٰاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهٰا أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ اَلَّذِي أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتٰابِ (۳۰) وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ اَلْجِبٰالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ اَلْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ اَلْمَوْتىٰ بَلْ لِلّٰهِ اَلْأَمْرُ جَمِيعاً أَ فَلَمْ يَيْأَسِ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشٰاءُ اَللّٰهُ لَهَدَى اَلنّٰاسَ جَمِيعاً وَ لاٰ يَزٰالُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمٰا صَنَعُوا قٰارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دٰارِهِمْ حَتّٰى يَأْتِيَ وَعْدُ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُخْلِفُ اَلْمِيعٰادَ (۳۱) وَ لَقَدِ اُسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كٰانَ عِقٰابِ (۳۲) أَ فَمَنْ هُوَ قٰائِمٌ عَلىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكٰاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمٰا لاٰ يَعْلَمُ فِي اَلْأَرْضِ أَمْ بِظٰاهِرٍ مِنَ اَلْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ اَلسَّبِيلِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ (۳۳) لَهُمْ عَذٰابٌ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ لَعَذٰابُ اَلْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ مٰا لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ وٰاقٍ (۳۴) مَثَلُ اَلْجَنَّةِ اَلَّتِي وُعِدَ اَلْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ أُكُلُهٰا دٰائِمٌ وَ ظِلُّهٰا تِلْكَ عُقْبَى اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا وَ عُقْبَى اَلْكٰافِرِينَ اَلنّٰارُ (۳۵)

معنای واژه ها

۳۲[فأمليت]

:به تأخير انداختم،مهلت دادم.

همگی امر از آن خداست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این بخش از سورهٔ رعد یاد آوری می شود که هدایت یا ضلالت از خداست آن گاه که آدمی آن را برای خود بخواهد،و رسالت محمّدی ادامهٔ طبیعی رسالتهای پیامبران گذشته و مکمّل و نگهبان آنهاست،و سنن الاهی یکی است که در هر زمانی در میان امّتها حاکم بوده،و چنان که این سنن در میان آنها حاکم بوده،بر این امّت محمّد(ص)نیز حاکم است.

از سیاق آیات می فهمیم که کفر کافران اساسا به رسالت پیامبر نبود،بلکه به خدا و نیز آنچه از رسالات خدا متفرّع می شود بود.پس باید پیامبر آن گاه که او را تکذیب می کنند به خدا توکّل کند،امّا این که کافران خواستار نزول آیاتی افزون بر آنچه فرود آمده است شدند اجابت نمی شود،چرا که این امر بر ستیزه و گردن کشی آنان از حق می افزاید،وانگهی آیا آیه ای بزرگ تر از این قرآن وجود دارد؟اگر مقرّر می شد کتابی آن اندازه عظمت می داشت که به وسیلهٔ آن کوه ها به حرکت در می آمدند و مردگان سخن می گفتند همین قرآن می بود.بزرگ ترین دلیل عناد ایشان این است که بلاها و عذابهای بسیاری بر پیشینیان و اقوام نزدیک آنان رسید و پند نگرفتند و اگر با درخواست آیات قصد هدایت داشتند آن عذابها سبب هدایت ۵/ و پندگیری آنان می شد.به آن اقوام مهلت داده شد چنان که به خود آنان مهلت دادیم و سرانجام چون کفر را به جای ایمان برگزیدند،خداوند عقوبت ایشان را به تعجیل انداخت.

در این آیه این پرسش شده است که آیا خداست که ناظر اعمال نیک و بد

ص :۲۸۰

آدمی است یا شریکان؟و آیا شریکانند که امور را به خدا خبر می دهند و به او وحی می کنند؟ علّت اساسی سلب توفیق از آنان و اضلال ایشان،بد اندیشی و گناهکاری همراه با مکر بود و نیز این که مکر در نظر آنان خوش نمود و مردم را از راه خدا منع کردند و کسی که خدا گمراهش کند،هیچ کس راهنمای او نخواهد بود.فرجام کار ایشان یا عذاب دنیا و آخرت و یا تنها عذاب آخرت است،امّا فرجام مؤمنان رسیدن به جایگاه برتر(بهشت)است.

شرح آیات:

اشاره

آنان به خدای رحمان کافرند

[۳۰]

کَذٰلِکَ أَرْسَلْنٰاکَ فِی أُمَّهٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهٰا أُمَمٌ -خداوند به امّتی پیامبر فرستاده که پیش از آن امّتهایی وجود داشته اند».

سخن الاهی بر همان امّتها جاری شده است و بر امّت محمّد(ص)نیز جاری خواهد شد.این آیه سیر طبیعی بشریّت را که در خطّ متکاملی حرکت می کند روشن می سازد و نیز بیانگر این است که امّتها با وجود اختلاف زمان و مکان وجه مشترکی دارند.و چنان که گفتیم تحت حکومت سنن واحدی هستند که بر همه جاری و ساری است.

لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ

-تا آنچه را که بر تو وحی کردیم بر ایشان تلاوت کنی».

هدف از ارسال پیامبر این است که حقیقت رسالت را بیان کند.پیامبر در تمام کوششهای خود فقط سخن خدا را بر مردم می خواند،یعنی او پدید آورندۀ وحی نیست بلکه نقش آینه را دارد و رسالت را به امّت خود منعکس می کند.

۵/

وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ

-در حالی که آنها به خدا کفر می ورزند».

آنان اساسا به رحمان کافرند نه به تو.در الدّرّ المنثور از ابن جریح نقل شده که گفت:رسول اکرم به هنگام مکاتبه با قریش در حدیبیه نوشت:«بسم اللّه

الرّحمن الرّحيم».گفتند:«رحمان نباید نوشت.ما چه می دانیم رحمان چیست؟ باسمک اللّهمّ می نویسیم».این آیه نازل شد که وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ .

قُلْ هُوَ رَبِّی لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ

-بگو اوست خدای من که خدایی نیست جز او».

همین«رحمان»است که کافران او را انکار می کنند.خدایی جز او نیست ربّ الأرباب است،بی همتا و بی مثل است.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ

-بر او توکّل کردم».

دربارهٔ دعوت شما به سوی حق با انکاری که می کنید به خدا اعتماد کردم.

وَ إِلَيْهِ مَتٰابِ

-و بازگشت به سوی اوست».

و بازگشت من به سوی اوست.

حقیقت قرآن

[۳۱]

وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبٰالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتىٰ بَلْ لِلّٰهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً -اگر قرآنی توانسته بود که کوه ها بدان به جنبش آیند یا زمین پاره پاره شود یا مردگان را به سخن آرد جز این قرآن نمی بود که همهٔ کارها از آن خداست».

کافران از پیامبر معجزاتی خواستند و پیامبر تأکید کرد که قرآن معجزهٔ بزرگ است.آن گاه چنین استدلال کردند که اگر این قرآن که معجزه است چنان بود که به وسیلهٔ آن کوه ها به حرکت در می آمدند و از پیرامون ما(پیرامون مکّه)می رفتند تا می توانستیم زراعت کنیم یا به وسیلهٔ آن طیّ الأرض صورت می گرفت چنان که سلیمان به وسیلهٔ بادها مسافات را می پیمود /۵ یا مردگان به سخن در می آمدند چنان که موسی و عیسی با مردگان سخن گفتند،امّا در صورتی که این معجزات صورت می گرفت آیا آنها را باور می کردند؟نه،هدف آنان کارشکنی و مخالفت با رسالت است و از این رو خدا چنین معجزاتی را انجام نمی دهد.قرآن مجید به همهٔ این امور خارق العاده قادر است به شرط آن که آدمی بداند که از آن چگونه بهره ور شود،

چنان که فرمود: لَوْ أَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ .

بَلْ لِلّٰهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً

-امور همه به دست خداست».

می تواند چنین قرآنی بفرستد و هم اکنون فرستاده است.

جواب«لو»شرطی در وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ... -حذف شده است یعنی اگر چنین قرآنی فرود می آمد به آنان سودی نمی بخشید یا آن که همین قرآن می شد.

به نظر می رسد که هر دو معنی درست باشد،یعنی اگر قرآنی هم می بود که کوه ها به وسیلهٔ آن به حرکت می آمدند...برای آنان فایده ای نمی بخشید یا این که همین قرآن است که فرود آمده.مؤمنان راستین که با حقایق قرآن به خوبی آشنا باشند چنین فایده هایی را از آن در می یابند.

نومیدی از اصلاح

أَ فَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشٰاءُ اللّٰهُ لَهَدَى النّٰاسَ جَمِيعاً

-آیا مؤمنان هنوز ندانسته اند که اگر خدا می خواست همه مردم را هدایت می کرد؟» سبب گمراهی آنان این نیست که خداوند آیات در خواستی ایشان (معجزات)را پدید نیاورده است،بلکه سبب آن است که هدایت نیافته اند،زیرا خداوند جز کسی را که به سوی حق باز گردد هدایت نمی کند.

/۵ «یأس»در این جا معانی گوناگونی دارد،از جمله«دانستن»است یعنی آیا مؤمنان ندانستند که...؟و این معنی زبان قبیلهٔ هوازن است.و گفته اند به معنی نومیدی همراه با«دانستن»است،یعنی آیا مؤمنان ندانستند که خدا هدایتشان را نخواسته است و اگر می خواست همه را هدایت می کرد؟و برخی گفته اند:در آیه باء محذوفی است و تقدیر چنین است:(أ فلم ییأس الذین آمنوا بأن لو یشاء اللّٰه لهدی الناس جمیعا).

و در حقیقت این سه معنی جامع مشترکی دارند:از یک سو باید مؤمنان از هدایت کافران نومید گردند و نیز بدانند که آنان هدایت نخواهند یافت و به دنبال آن لازم است بدانند که اگر خدا می خواست همه را هدایت می کرد.پس معنی یکی

است.

وَ لاٰ یَزٰالُ الَّذِینَ کَفَرُوا تُصِیبُهُمْ بِمٰا صَنَعُوا قٰارِعَةٌ

-و کافران را پیوسته به سبب اعمالشان حادثه ای رسد».

یعنی همواره به کافران به سبب کارهایی که کرده اند بلاهای بزرگ می رسد.«لا یزال»افادۀ استمرار می کند و شاید به معنی تضمین سنّت دایم است، و باید دانست که خود آدمی است که فرجام خود را می سازد،پس عذاب نتیجۀ گناهانی است که وی می کند،از این رو بلاهای خدا بر سر کافران فرو می آید و هم چنان فرو خواهد آمد.

أَوْ تَحُلُّ قَرِیباً مِنْ دٰارِهِمْ

-یا آن حادثه در نزدیکی خانه هاشان فرود آید».

یا نزدیک خانۀ آنان فرو می آید،مثلا مکّه از آسیبهای جنگ و زلزله مصون بود و حومۀ آن این مصائب را می دید،امّا کافران پند نگرفتند.

حَتّٰی یَأْتِیَ وَعْدُ اللّٰهِ

-تا آن گاه که وعدۀ خدا فراز آید».

این بلاها،سختیها و تنگناهایی در دنیاست،امّا بلای بزرگ حقیقی در آخرت خواهد بود: اَلْقٰارِعَةُ* مَا الْقٰارِعَةُ* وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْقٰارِعَةُ* یَوْمَ یَکُونُ /۵ النّٰاسُ کَالْفَرٰاشِ الْمَبْثُوثِ* وَ تَکُونُ الْجِبٰالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (قارعه،۱-۵).

إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُخْلِفُ الْمِیعٰادَ

-که خداوند خلف وعده نمی کند».

خداوند وعده ای را که به کافران داده است،خلاف نمی کند،یعنی آنان را در روز قیامت که هرگز زمان آن تقدّم و تأخّر ندارد کیفر می دهد.

مهلت به کافران

[۳۲]

اندیشه ای که در آغاز آیات این بخش بیان شده است،گسترش می یابد با نقل این که امّتها پیامبران خود را تکذیب کردند و این که مردم سخن شنو باید عبرت بگیرند و پیامبر گرامی نیز از سرگذشت پیامبران پند بگیرد.خدای تعالی فرمود:

وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِکَ فَأَمْلَیْتُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا

-پیامبرانی هم که پیش از تو بودند به استهزا گرفته شدند.من به کافران مهلت دادم».

چنان که فرستادن پیامبران سنّت است تکذیب آنها به وسیلۀ امّتها نیز سنّت است.تکذیب تنها شیوۀ کافران نبود بلکه آنان شیوۀ دیگری را که تأثیرش در نفس پیامبران بیشتر بود به کار می بردند یعنی استهزا،که هر دو نوع را در بر می گرفت.

استهزا بی تکذیب و سپس بی ریشخند زدن و حقیر شمردن صورت نمی گرفت.در زمان ما نیز شمار بیشتری از مردم از پذیرفتن رسالت خود داری و با پیامبران دشمنی می ورزند و از همین شیوۀ استهزا پیروی می کنند.

مهلت دادن خدا به کافران ناشی از حکمت اوست که در گذشته دربارۀ بندگان عاصی انجام گرفته است.در حدیث آمده:«چه بسا کسی که با احسانی که به وی شده در غفلت افتاده،و چه بسا کسی که با پرده پوشی بر گناه او فریفته شده یا شیفتۀ خوش گویی مردم گردیده است!خداوند کسی را چنان نیازموده که وی را با مهلت دادن آزموده است». (۱)

/۵ و پروردگار در قرآن فرمود: وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ (اعراف،۱۸۳).

ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کٰانَ عِقٰابِ

-آن گاه همه را فرو گرفتم و آن عقوبت من چه سخت بود».

یعنی آن گاه آنان را عذاب کردم،چه عذابی!و این تعبیر حاکی از سختی کیفر،و نتیجۀ بد تکذیب پیامبران و حقیر شمردن ایشان است.

[۳۳]

أَ فَمَنْ هُوَ قٰائِمٌ عَلیٰ کُلِّ نَفْسٍ بِمٰا کَسَبَتْ -آیا آن که بر همۀ مردم و اعمالشان ناظر است همانند بتان است؟» آیا با وجود خدایی که بر هر کسی و بر آنچه می کند مسلّط است شریکانی برای او قائل می شوند؟«قائم»به معنی محافظ و به گفتۀ برخی قائم به روزی است و ما بعد آیه«بما کسبت»مفهوم آن را روشن می کند.فرمان نفس توبه

ص :۲۸۵

۱- ۱۹) -بحار،ج ۷۳،ص ۳۸۳،شماره ۸.

دستت نیست و نمی توانی خود را از زمام تقدیر برهانی.اگر خدا لحظه ای نفس تو را رها کند از میان می رود و چیزی از آن باقی نمی ماند و چنین نیست که اگر کسی گناه می کند بر خدا غلبه دارد.اگر تو را در طاعت و معصیت اختیار داده اند،مسیّر (رهبری شده از سوی خدا)،هستی نه مخیّر و دلیل مهمّ این سخن روح و قلب و سایر اندامهای توست که به تنهایی عمل می کنند و در ایستانیدن یا عمل آن مداخله ای نداری.

وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَکٰاءَ

-برای خدا شریکانی قایل شدند».

یعنی آیا پس از آن که خداوند آیات خلقت خود را یعنی تسلّط بر نفسها را ارائه کرد به او شریک قرار می دهند؟با ارائهٔ عظمت و دقایق آفرینش چگونه به خدا شرک می ورزند؟! قُلْ سَمُّوهُمْ -ای کافران،آن شریکان را نام ببرید».

شاید«اسم»در این جا مطلق نام نباشد بلکه /۵ مراد این باشد که صفات آنها را بگویید،و پیداست که هر نامی یکی از نامهای خدا را منعکس می کند.

«آسمان»بلندی و عظمت را تجلّی می کند و«خورشید»حکمت و قدرت را،شاید مراد از آیه این باشد که ای مشرکان،از تجلّیات خدا در آفریده ها خبر دهید.

أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمٰا لاٰ یَعْلَمُ فِی الْأَرْضِ

-شاید می خواهید او را از چیزی در روی زمین آگاه کنید که نمی داند».

آیا به خدا خبر می دهید چیزهایی را که از آنها بی خبر است؟مراد از لاٰ یَعْلَمُ -این نیست که خدا ناآگاه است،بلکه منظور این است که خدا شریکی برای خود نمی شناسد،و ابدا شریکی ندارد.

أَمْ بِظٰاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ

-یا آن که الفاظ صوری است که می گویید و واقعیّت ندارد».

نظیر لقب«جلاله الملک»که بر سر زبانهاست و معنایش این نیست که «ملک»بزرگوار گردیده،بلکه خشنودی او و به همین لقب خواری او را منعکس می کند.

دگرگونی معیارهای فطری

بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ

-در نظر کافران مکرشان آراسته آمد».

«مکر»در این جا کار بد کردن و نیز به معنی فساد است.خداوند فرمود:

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكٰابِرَ مُجْرِمِيهٰا لِيَمْكُرُوا فِيهٰا (انعام،۱۲۳)یعنی فساد کنند.

امّا آرایندۀ مکر برای کافران کیست؟شیطان است،چنان که گفت: وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰانُ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (انعام،۴۳)در آیۀ دیگر خداوند آراستن عمل را به خود نسبت می دهد: إِنَّ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنّٰا لَهُمْ أَعْمٰالَهُمْ -(نمل،۴) /۵ و منافاتی وجود ندارد،زیرا چون پروردگار بر کسی خشم می گیرد او را به دست شیطان یا یاران بد می سپارد و از این رو«آراستن خدا»مفهومش این می شود که آرایندگانی را مأمور این کار می کند،چنان که گفت: وَ قَيَّضْنٰا لَهُمْ قُرَنٰاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ (فصّلت،۲۵).

نتیجۀ آن که آدمی باید متوجّه باشد که مبادا کار بد او را در نظرش بیارایند و او آن را نیک بداند،و چون از آرایندگان از قبیل طاغوتها پیروی کرد،معیارهای فطری او دگرگون می شود و به معیارهای وارونه بدل می گردد و سرانجام بد نزد او خوب و خوب بد می شود.

وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ

-و از راه خدا بازداشتند».

خود آنان از راه حق باز نماندند،چنان که آنان نبودند که فساد را در نظر خود آراستند بلکه شیطان بود.

وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ

-کسی که خدا گمراهش کند دیگر هدایتگری نخواهد داشت».

گمراهان گرفتار سه چیز بودند:

۱-کار بد در نظرشان آراسته شد؛ ۲-از راه خدا باز ماندند؛ ۳-خدا گمراهشان کرد.

دو عاقبت

[۳۴]

لَهُمْ عَذابٌ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ ما لَهُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ واقٍ -در این زندگی دنیا به عذابی گرفتار آیند و عذاب آخرت سخت تر است و آنها را هیچ نگهدارنده ای از عذاب خدا نیست».

بایـد عـذاب دنیا را دلیل عذاب آخرت بداند با ضـرب آن /۵ به میلیونهـا،و با این فرق که عـذاب دنیا نوعا بجز عـذاب آخرت است و ممکن است که روحانی یا جسمانی و یا هر دو باشد.

[۳۵]

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُکُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها -صـفت بهشتی که به پرهیزگاران وعده شده:آب از زیر درختانش روان است و میوه ها و سایه اش همیشگی است».

صفت بهشت را بیان می کند و نیز این که خوراک بهشتیان دائمی است.

تِلْکَ عُقْبَی الَّذِینَ اتَّقَوْا

-این است عاقبت پرهیزگاران».

و بهشت نتیجهٔ پرهیزگاری آنان است.

وَ عُقْبَی الْکافِرِینَ النّارُ

-و فرجام کافران دوزخ است».

در این جا معادله ای برقرار شده یعنی کفر کاملا معادل«نار»و تقوا معادل «جنّت»است.

۵/

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۶ تا ۳۸]

اشاره

وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ (۳۶) وَ کَذلِکَ أَنْزَلْناهُ حُکْماً عَرَبِیًّا وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَکَ مِنَ اللّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا واقٍ (۳۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّیَّةً وَ ما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ لِکُلِّ أَجَلٍ کِتابٌ

(۳۸)

ص :۲۸۸

قرآن،فرمانی روشنگر است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

موضع مردم در برابر کتاب الاهی بر سه گونه است:یا همه به آن ایمان دارند یا در حدود مصلحت ایمان آورده اند و یا کافرند.خداوند در این آیات از اصناف مردم و نظرهای گوناگون آنان دربارهٔ کتاب گفتگو می کند و به همین مناسبت می گوید:قرآن عربی است امّا از تعصّب بربریّت به دور است.عربی است امّا با همهٔ کم خردیهای عربیّت مخالف است و نیز قرآن به جهت ستیز با فرهنگ شایع آن زمان از ارزشهای خود نمی کاهد.

شرح آیات:

اشاره

ایمان مصلحتی

پیش از این گفتیم که انگیزهٔ اصلی انکار رسالت کافر شدن به رحمان است.معنی این سخن آن است که مؤمنانی که قرآن را صادقانه باور دارند به رحمان معتقدند،پس بدان عمل می کنند زیرا قرآن مظهر ارادهٔ الهی و هدایت اوست.

۵/ [۳۶]

وَ الَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ یَفْرَحُونَ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ -اهل کتاب از آنچه بر تو نازل شده شادمانند».

این آیه حالت نفسانی مؤمنان اهل کتاب را به هنگام نزول قرآن مجسّم می کند،زیرا نزول قرآن موفقیّتی برای ایشان و بیانگر ارادهٔ آنان است.خداوند

دربارۀ ایشان می گوید:«چون آیاتی را که به پیامبر فرود آمده است می شنوند می بینی که اشک از دیدگانشان جاری است زیرا حقیقت را شناخته اند،و می گویند خدایا،ما ایمان آوردیم،ما را از جملۀ شاهدان بنویس»(مائده،۸۳).

وَ مِنَ الْأَحْزٰابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ

-و از آن جماعات کسانی هستند که پاره ای از آن را انکار می کنند».

مراد از احزاب یهود و مشرکانند که بر ضدّ رسول خدا متّفق شدند.در سورۀ مائده(آیۀ ۸۲)آمده است که«سخت ترین دشمنان مؤمنان یهود و مشرکانند و دوست ترین مردم نسبت به مؤمنان مسیحیان اند،زیرا از اینان گروهی کشیشان و راهبانند و گردن کشی نمی کنند».

«احزاب»جمع حزب است و خداوند مؤمنان را هر چه باشند،اگر چه اختلاف داشته باشند،حزب واحد می نامد زیرا اهداف و دیدگاههای آنان یکی است،امّا احزاب که منکر رسالت اند،در همۀ اموری که بین آنهاست اختلاف دارند بجز در دشمنی با رسالت.خدا که می فرماید«فانّ حزب الشّیطان..».صفت بارزی را که جامع حزبهای شیطان است بیان می کند و می گوید آنان با وجود اختلاف در گرایشها وجه مشترکی دارند که پیروی شیطان است،چنان که در روزگار ما شرق و غرب در همه چیز اختلاف دارند بجز استعمار جهان و غارت ثروتهای آن.

«احزاب»دست یابی به رسالت را می خواهند و پس از دانستن صدق رسالت راه حلّ میانه را ترجیح می دهند و از قرآن آنچه را که با مصالح آنان سازگار است و نیز امتیازات ایشان را تقویت می کند می گیرند.

قُلْ إِنَّمٰا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللّٰهَ وَ لاٰ أُشْرِکَ بِهِ

-بگو مأمورم خدا را بپرستم و به او شرک نورزم».

/۵ آن کسی به کتاب حقیقتا ایمان می آورد که به خدا ایمان آورده باشد.در این جا میان ایمان به کتاب و ایمان به توحید ملازمه هست.

إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ

-به سوی او می خوانم و بازگشت من به سوی

اوست».

هنگامی که راهها بر من تنگ می شود خدا را فرا می خوانم و بازگشت من در همهٔ کارها به اوست.

حقایق قرآن در برابر خواهشهای نفسانی

[۳۷]

وَ کَذٰلِکَ أَنْزَلْنٰاهُ حُکْماً عَرَبِیًّا -همچنین قرآن را به زبان عربی نازل کردیم».

«حکم»یعنی قضاوت.«عربی»به معنی روشن و آشکار و فصیح است، و نه به معنی موافق با اعتقادات عرب.

وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوٰاءَهُمْ بَعْدَ مٰا جٰاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ

-اگر پس از دانشی که به تو رسیده از پی خواهشهای آن بروی،» زبان قرآن عربی امّا محتوای آن الاهی است.عربی زبان است نه تشریع کننده،امّا تشریع الاهی علم است و علم شناخت حقایق و کشف آنهاست و خواهشهای نفسانی شهوت نقد است.

مٰا لَکَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ وٰاقٍ

-در برابر خدا کار ساز و نگهدارنده ای نخواهی داشت».

خداوند مولای مؤمنان است و کافران را مولایی نیست.هر گاه پیامبر پیرو اهوای قوم خود باشد،ولایت خدا را از دست می دهد و خدا یاریش نمی کند،و هر گاه پیامبر علم را رها کرده،هوای نفس را بگیرد،خداوند عذابش می کند و کسی نگهدار او نخواهد بود.اگر مردم با تو مخالفت کنند خداوند یاریگر توست و اگر تو با خدا مخالفت ورزی و پیرو اهوای مردم باشی،خداوند تو را خوار می کند و بجز او ناصری نمی یابی.

۵/

زندگی و شؤون پیامبران

[۳۸]

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنٰا لَهُمْ أَزْوٰاجاً وَ ذُرِّیَّةً -به

تحقیق پیش از تو پیامبرانی فرستاده ایم و برایشان همسران و فرزندان قرار داده ایم».

پیامبران بشرند و همان حالات و عوامل را دارند که دیگران دارند.ازدواج می کنند و صاحب اولاد می شوند و از نظر جنس بر آدمیان دیگر برتر نیستند.

وَ مٰا کٰانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ

-و هیچ رسولی را حق آن نبود که جز به فرمان خدا آیتی بیاورد».

پیامبر خود پدید آورندهٔ آیات(معجزات)نیست،بلکه خداوند هر گاه بخواهد معجزه را به دست پیامبرش،بی آن که پیامبر تأثیری در آن داشته باشد،پدید می آورد.

لِکُلِّ أَجَلٍ کِتٰابٌ

-و هر امری را زمانی مکتوب است».

هر چیز مدّتی محدود دارد.

۵/

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۹ تا ۴۳]

اشاره

یَمْحُوا اَللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ اَلْکِتٰابِ (۳۹) وَ إِنْ مٰا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ اَلَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِنَّمٰا عَلَیْکَ اَلْبَلاٰغُ وَ عَلَیْنَا اَلْحِسٰابُ (۴۰) أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّٰا نَأْتِی اَلْأَرْضَ نَنْقُصُهٰا مِنْ أَطْرٰافِهٰا وَ اَللّٰهُ یَحْکُمُ لاٰ مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وَ هُوَ سَرِیعُ اَلْحِسٰابِ (۴۱) وَ قَدْ مَکَرَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلّٰهِ اَلْمَکْرُ جَمِیعاً یَعْلَمُ مٰا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ وَ سَیَعْلَمُ اَلْکُفّٰارُ لِمَنْ عُقْبَی اَلدّٰارِ (۴۲) وَ یَقُولُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلْکِتٰابِ (۴۳)

معنای واژه ها

۴۱[معقّب]

:«تعقیب»باز گردانیدن چیزی است پس از جدا

کردنش،«عقّب العقاب علی صیده»یعنی عقاب از نوبه شکار خود بازگشت پس از جدایی از آن.

۵/

خداوند هر چه را بخواهد،چه حتمی و چه ممکن،از میان می برد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در بخش پیشین خواندیم که امور به دست خداست و اراده اش مطلقه است و از تقدیر و سنن در می گذرد و هر چه را بخواهد از میان می برد یا باقی می گذارد،و نیز خواندیم که وظیفهٔ پیامبر رسانیدن پیام است و بس،و حساب بر عهدهٔ خداست،اگر بخواهد کافران را عذاب می کند یا به تعویق می اندازد.

خداوند بر جهان هستی مسلّط است.اوست که از اطراف زمین می کاهد(با مرگ تباهکاران یا وفات علما)و فرمان او را نمی توان نقض کرد،حسابش سریع است و نافرمانی کسی از امر او به این معنی نیست که بر خدا غلبه دارد،و با مکّاران و بد اندیشان مقابله می کند،و فردا در روز محشر کافران در می یابند که فرجام خوب از آن کیست.امّا آنان که منکر رسالت پیامبرند پاسخشان از زبان پیامبر این است« قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ ».

شرح آیات:

اشاره

[۳۹]

جوهر رسالتهای الاهی در ربوبیّت خدا خلاصه می شود و در این سوره همین ۵/ اندیشه گسترده شده است و همین اندیشه است که فرق میان پیامبران و فلاسفه را آشکار می کند و پیامبران همان را به مردم بشارت داده اند،امّا اندیشه ای که

به عقل انسان عاجز می رسد آن است که این جهان را آفریننده ای است که خلقش کرده و سپس آن را به حال خود گذاشته است تا طبق سنّت ها به کار خود ادامه دهد،چنان که کسی ساعت الکترونیکی می سازد که طبق قوانین مشخّص کار می کند.یکی از فلاسفۀ ملحد به چنین اندیشه ای دست یافته است.به طور کلّی فلاسفه از خدای مرده ای که نه ولایت دارد و نه دعوت،گفتگو می کنند حال آن که پیامبران به خدای حیّ قدیم لا یزال رهنمون می شوند،و در این جا دو وسیله هست که با آنها می توان به خدا متّصل شد:

اولا:دعا

که با آن می توانی با خدا مرتبط باشی و می توانی به وسیلۀ آن امر حتمی را دگرگون کنی.به وسیلۀ دعا به تغییر طبیعت و نیز تغییر قضای محتوم قادر می شوی.

ثانیا:کردار نیک

فلسفۀ بشری می گوید که خداوند مقدّرات جهان را نوشته است و در برابر این تقدیر کاری نمی توان کرد،و این فلسفۀ قدریّه است که به حتمیّات باور دارند و همه چیز نزد آنان حتمی است و از این رو کردار نیک تو در برابر تقدیر حتمی کارگر نیست،ولی ما به حتمیّات(سیاسی،اقتصادی،فرهنگی و تربیتی)معتقد نیستیم و بر آنیم که تغییر هر امر حتمی ممکن است.آری درست است که قوانین و سننی وجود دارد امّا آدمی به وسیلۀ ایمان و عمل صالح بر این نظامها و سنّت ها فایق می آید.خداوند برتر از قوانین و سنن،و دارای مشیّت مطلقه است،چیزی بر او محتوم نیست،هر چه را بخواهد محو می کند یا باقی می گذارد،و انسانی که متّصل به خداست،به همین مشیّت مطلقه که حتمیّت برای آن وجود ندارد متصل است.امّا اگر معتقد باشیم که جفّ القلم بما هو کائن،و اجل محتوم است و مقدّرات نوشته شده است،دعا و عمل صالح معنایی نخواهد داشت.خداوند فرمود:

۵/

یَمْحُوا اللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ وَ یُثْبِتُ

-خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات

می کند».

اگر نامت در فهرست بدبختان باشد می توانی خود را از خوشبختان کنی به شرط آن که دلت را به خدای غالب مقتدر پیوند دهی،چنان که فرمود: وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ (بقره،۱۸۶)و نیز فرمود:

اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ (غافر،۶۰).پس،خداست که ما را به دعا امر کرده و اجابت آن را تضمین نموده است.

وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ

-و امّ الکتاب نزد اوست».

«کتاب»دو معنی دارد:۱-لوح محفوظ،۲-انعکاسی از علم خدا بما کان و ما یکون است،خداوند عالم و به همه چیز احاطه دارد چه قبل از وجود و چه بعد از آن،و علم خدا علم به کشف نیست بلکه مسبّبات و مؤثرات را نیز در بر می گیرد،زیرا صانع آنهاست.علم خدا به مسبّب نافی علم او به سبب نیست.

من می دانم که سنگ از بالا می افتد،علم من به سقوط«کشف»خوانده می شود امّا این به آن معنی نیست که من مؤثّر در افتادن سنگ باشم،مؤثّر نیروی جاذبه است.

آیۀ مذکور موضوع بداء را آشکار می کند و«بداء»قطب حکمت اسلامی و از نظر پیشرفت و حضارت و نیز تربیت بشری افکار بیشتری را به خود متوجّه ساخته است.کسی که بداند اقدار به دست خداست تحرّکش بیشتر می گردد.در احادیث آمده:

۱-ابن مردویه و ابن عساکر،از بزرگ ترین علمای اهل سنّت،از علیّ بن ابی طالب(ع)روایت کرده اند که او از رسول خدا(ص)دربارۀ این آیه پرسید، فرمود:«با تفسیر آیه دیدگان تو و امّت پس از خود را روشن می کنم:صدقه به طریق شایسته /۵ بدبختی را به خوشبختی تغییر می دهد،و نیکی به پدر و مادر عمر را می افزاید و نیکوکاری از مهلکه های بدی نگاه می دارد».

۲-از ابو عبد اللّه نقل است که گفت:«یمحوا اللّه ما یشاء و یثبت»و نیز گفت:«آیا خدا جز آنچه را که ثابت است محو می کند؟و آیا جز آنچه را که وجود ندارد برقرار می کند»؟از این حدیث در می یابیم که در زندگی حتمیّت نیست و

زندگی در حال تطوّر است نه آن که ایستا و بر نظمی لا یتغیّر قائم باشد.

۳-از ابو جعفر باقر(ع)به نقل از فضیل بن یسار روایت شده که گفت:از ابو جعفر(ع)شنیدم که می گفت:«از امور بعضی محتوم است و به ناچار شدنی است و بعضی موقوف در نزد خداست دربارۀ آنها هر چه بخواهد می کند و نیز هر آنچه را بخواهد باثبات می کند و از«موقوف ها»کسی را آگاه نمی سازد.امّا آنچه را پیامبران آورده اند کائن است و خداوند خود یا پیامبر یا فرشتگان خود را تکذیب نمی کند».

۴-زراره از ابو جعفر(ع)و او از علی بن حسین(ع)روایت کرد که گفت:«اگر آیه ای که در کتاب خداست نمی بود،ما کان و ما یکون را به شما بیان می کردم».پرسیدم:«کدام آیه؟»گفت: یَمْحُوا اللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتٰابِ .

[۴۰]

وَ إِنْ مٰا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ -اگر پاره ای از آنچه را که به آنها وعده کرده ایم به تو بنمایانیم یا تو را پیش از وقت بمیرانیم.» بخشی از عذاب را که به کافران وعده می دهیم اعمال می کنیم و تو نیز می بینی یا آن که پس از مرگ تو عذاب صورت می گیرد.از این رو کافران و دشمنان رسالت باید بترسند از این که عذاب الاهی در صورت ادامۀ گمراهی آنان را فرو گیرد،و این امر یا زودتر صورت می پذیرد تا انتقامی به نفع رسول اکرم باشد یا آن که به زمان بعد موکول می شود.

۵/

فَإِنَّمٰا عَلَیْکَ الْبَلاٰغُ وَ عَلَیْنَا الْحِسٰابُ

-در هر حال آنچه بر عهدۀ توست تبلیغ است و آنچه بر ماست حساب کشیدن است.» وظیفۀ پیامبر تبلیغ حقایق است و بس،و حساب و کیفر دادن کافران با خداست که هر وقت بخواهد انجام می دهد،و این بدان معنی نیست که پیامبر نمی تواند از خداوند برای کافران عذاب بخواهد،یا اگر خواست،خدا اجابت نمی کند،امّا هر گاه پروردگار عذاب قومی را اراده کند پیامبران نمی توانند آن را برگردانند چنان که نوح نتوانست عذاب را از پسرش باز گرداند.

أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّٰا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُهٰا مِنْ أَطْرٰافِهٰا -آیا هنوز ندانسته اند که ما از اطراف این سرزمین می کاهیم.» مراد کاستن از کرانه های زمین،یا اهلاک منکران است چنان که فرمود:

«بَلْ مَتَّعْنٰا هٰؤُلاٰءِ وَ آبٰاءَهُمْ حَتّٰی طٰالَ عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ أَ فَلاٰ یَرَوْنَ أَنّٰا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُهٰا مِنْ أَطْرٰافِهٰا أَ فَهُمُ الْغٰالِبُونَ؟» (انبیاء،۴۴)و یا مرگ علماست،زیرا چون از شمار آنان کاسته شود رحمت الاهی از مردم زمین رو می گرداند،علما به منزلهٔ کوه های استوار در زمین اند.

در این جا نکته ای تفسیری دربارهٔ جهان هستی نیز به نظر می رسد:

می گویند کرهٔ زمین رفته رفته کوچک می شود و شاید آیهٔ مذکور اشاره داشته باشد به این که زمین از دو قطب فشرده شده است. (۱)

وَ اللّٰهُ یَحْکُمُ لاٰ مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ

-و خدا حکم می کند و هیچ چیز حکم او را فسخ نمی کند.» خداست که جهان عملا تحت فرمان اوست و هر چیزی را که اراده کند از فرمان او سر نمی پیچد و به چیزی که حکم کند کسی قادر به تغییر حکم او نیست.

وَ هُوَ سَرِیعُ الْحِسٰابِ

-و او به سرعت حساب می کشد.» [۴۲]

وَ قَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلّٰهِ الْمَکْرُ جَمِیعاً -کسانی که پیش از اینان بودند مکرها کردند ولی همه مکرها نزد خداست.» /۵ انسان گاهی چنین می پندارد که به همه چیز تواناست.خداوند به او پاسخ می دهد:«اگر می خواهی مکر کنی،مکر من سخت تر از آن توست،زیرا مکر من مهلت دادن و سر خود رها کردن است».

یَعْلَمُ مٰا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ وَ سَیَعْلَمُ الْکُفّٰارُ لِمَنْ عُقْبَی الدّٰارِ

-می داند که هر کسی چه می کند و کافران به زودی خواهند دانست که آخرت از آن

۱- ۲۰) -متن چنین است:یقال:ان الأرض آخذه فی التقلّص،و ربّما هذه الآیه تدلّ علی ان الارض؟؟؟ من القطبین(ص ۳۶۲).

کیست.» هر کاری را که آدمیان می کننـد چه خیر و چه شرّ خدا آن را می داند و کافران خواهند دانست-آن گاه که دانسـتن سودی ندارد-که مؤمنان اهل بهشتند.

خداوند از حیث شاهد بودن کافی است

[۴۳]

وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَـلًا -کافران می گویند که تو پیامبر نیستی.» خداوند موضع کافران را در برابر رسالت و موضـعی را که پیامبر باید داشته باشـد خلاصه می کند.کافران تهمت می زنند که وی فرسـتادهٔ خدا نیست.بهترین پاسخ پیامبر چیست؟ قُلْ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ -بگو میان من و شما خدا کافی است برای شهادت.» خدا از حیث شاهد بسنده است،زیرا حق است و بر رسالت شـهادت دارد و با وجود شـهادت خـدا ارزشـی نـدارد که کافران شاهـد و پذیرا باشـند یا نباشـند،آیا خداوند بزرگ ترین شاهد نیست؟ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰابِ -و هر که نزد او علم کتاب است.» برای این که خداوند به کافران ثابت کند که پیامبر در ادّعای خود صادق است با معیارهایی که مورد قبول آنان است،استـدلال می کند.آنان بشرند و معیارهای بشری را می پذیرنـد:اگر آنان رسالت را تکـذیب می کنند کسان دیگری که دانا هسـتند پیامبری را می پذیرند.و این کسان،چنان که از آیه فهمیده می شود،یهود و نصارا هستند.

سورۀ ابراهیم

اشاره

ص :۲۹۹

فضیلت سوره:

از امام حسین(ع)روایت است که گفت:«هر که سوره های ابراهیم و حجر را در هر دو رکعت در هر روز جمعه بخواند،از فقر و دیوانگی و بلا مصون می ماند».

(مجمع البیان،ج ۶،ص ۳۰۱) و پیامبر گرامی حضرت محمد(ص)گفت:«هر که سوره های ابراهیم و حجر را بخواند ثواب او ده حسنه است به شمار کسانی که بت ها را پرستیدند و به شمار کسانی که نپرستیدند».

۵/

زمینهٔ کلّی سوره

این سوره را به نام ابراهیم که نماز توحیـد و شـکنندهٔ بتهاست،خوانـده اند، زیرا بر محور پیام توحید که پیامبران حاملان آنند و برای آن پای می فشارند می گردد.

از بخشهای گوناگون سوره چنین پیداست که خداوند جنبهٔ الاهی رسالت

ص :۳۰۱

انبیاء را یادآور می شود که چگونه آنان دعوت به خدای یگانه می کنند و مثل اعلای توحید را در دعوت خود بیان می دارند،زیرا از کسی بجز خدا نمی ترسند و هدف آنان فقط نجات بشریّت از تیرگیهای تقلید و جهل و سرسپردگی به سوی روشنایی عقل و ایمان است.

علاّمه طباطبایی گوید:بحث در این سوره به مقتضای سه صفت است:

یگانگی خدا،عزیز و حمید بودن او در افعال.از این رو باید از عزّت و قدرت مطلقهٔ او ترسید و باید او را شکر گفت و به وعده اش اعتماد کرد و از آیات ربوبیّت او پند گرفت.

این آیات احساس فطری ما را بر می انگیزد که شکر منعم را به جا بیاوریم و بدانیم که ابراز شکر همانا شناخت منعم و تسلیم شدن به او و عمل به اهداف ارزشمند نعمتهاست.

[سوره إبراهيم (۱۴): آيات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِ . الر كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ اَلنّاسَ مِنَ اَلظُّلُماتِ إِلَى اَلنُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلى صِراطِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَمِيدِ (۱) اَللّهِ اَلَّذِى لَهُ ما فِى اَلسَّماواتِ وَ ما فِى اَلْأَرْضِ وَ وَيْلٌ لِلْكافِرِينَ مِنْ عَذابٍ شَدِيدٍ (۲) اَلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ اَلْحَياةَ اَلدُّنْيا عَلَى اَلْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً أُولئِكَ فِى ضَلالٍ بَعِيدٍ (۳) وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاّ بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اَللّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۴) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ اَلظُّلُماتِ إِلَى اَلنُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيّامِ اَللّهِ إِنَّ فِى ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبّارٍ شَكُورٍ (۵)

۵/

ص: ۳۰۳

معنای واژه ها

۳[یستحبّون]

:«استحباب»طلب محبّت است با پرداختن به آن،و«محبّت»خواستن منافع محبوب است،و گاهی به معنی میل طبایع به کار می رود.

۵[صبّار]

:بسیار صبر،کثیر الصّبر.

۵/

از تیرگیها به سوی روشنایی

اشاره

شرح آیات:

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

دعوت پیامبران به نام خدا بود،با دعوت آغاز و با آن رنگین شد.«اسم اللّٰه» صفات حسنای اوست که در جلال و جمال،در قوّت و حسن و در رحمت واسعهٔ پایدار متجلّی می شود.نام خدای بخشایشگر مهربان نقطهٔ مرکزی است که در دل و عقل و رفتار پرتو افشانی می کند.

[۱]

هدف خداوند از ارسال پیامبران و آخرین کتاب الاهی،قرآن،این است که مردم را از تیرگیهایی که آنان را فرا گرفته در آورد و به روشنایی که بر ایشان تابیده،رهنمون شود.

الر کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النّٰاسَ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ

-الف، لام،را.کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به فرمان پروردگارشان از تاریکی به روشنایی ببری.» اوّلا:کتابی که الف و لام و راء رمز آن است از آسمان نازل گردیده و به

پیامبر منتقل شده است بی آن که اثری از شخص او و در آن باشد؛ ۵/ ثانیا:قرآن برای همهٔ مردم است و این دلیل آن است که از آسمان فرود آمده،بی آن که بستهٔ حدود زمان و مکان و محدّدات مادّه باشد؛ ثالثا:تیرگیها حالت اوّلیّهٔ بشر است یعنی حالت ناتوانی و نقص،غلظت روح،بستگی نفس و نادانی،و غلبهٔ شهوات،به تعبیری دیگر حالت عدمیّت است که بر آفرینش حکم فرما بوده پیش از آن که خداوند نور خود را در ابعاد آفرینش، ایجاد،قوّت و علم بر آن بتاباند.

پروردگاری که نور آفرینش را بر آدمی تابانید و او را از تیرگیهای عدم به روشنایی آفرینش رسانید همو‌ست که نور رسالت را پدید آورد تا آدمی را از تیرگی نادانی به روشنایی خرد و دانش برساند و از تاریکی جهالت و جاهلیّت و نابسامانی به نور تزکیه و تسلیم و سامان در آورد.

بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلىٰ صِرٰاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

-با اذن خدایشان به راه خدای پیروزمند ستودنی.» خدا فقط نور را پدید نمی آورد،بلکه دم به دم و گام به گام آن را محافظت می کند و اگر خدا پیامبران خود را تأیید نمی کرد،به رهانیدن بشر از تیرگیها و اشاعهٔ نور در جهان قادر نمی شدند.

نور الاهی یعنی به راهی رفتن که به خدای عزیز حمید منتهی شود،عزیزی که بر همه چیز مسلّط و حمیدی که رحمتش بر همه چیز فراگیر است.کسی را عذاب نمی کند مگر پس از اتمام حجّت و نیز آن گاه که نعمتهای آشکار و نهان خود را بر او کامل کند.

وای به حال کافران از عذاب سخت خداوند

[۲]

آسمان و زمین از آن خداست.چه کسی تواناتر از او و چه کسی شایسته تر از اوست که از وی بترسند؟وی به کافران رحم نمی کند بلکه آنان را با عذاب سخت و هلاک و نابودی بیم می دهد.

ص :۳۰۵

۵/

اَللّٰهِ الَّذِی لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ وَیْلٌ لِلْکٰافِرِینَ مِنْ عَذٰابٍ شَدِیدٍ

-خدایی که هر آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و وای بر کافران از عذاب شدید.» این راه خدای عزیزی است که با ملکوت خود به آنچه در آسمانها و زمین است احاطه دارد و از کسی که کفر ورزد یا از راه او کناره گزیند انتقام می گیرد.

[۳]

به ما انسانها روا نیست که به رحمت خدا باور داشته باشیم و عقاب و انتقام او را فراموش کنیم،زیرا تجارب زندگی ثابت کرده است که در کنار برکتها و رحمتها،آلام و مصائبی وجود دارد،با این همه کسانی هستند که به جنبهٔ تن آسانی دنیا فریفته می شوند و دنیا را بر آخرت برتری می نهند.

اَلَّذِینَ یَسْتَحِبُّونَ الْحَیٰاةَ الدُّنْیٰا عَلَی الْآخِرَهِ

-آنها که زندگی دنیا را از آخرت دوست تر دارند.» و همانند بچّه اند که به دورتر از آنچه پیش چشم آنهاست نمی نگرند و تنها لحظه ای را باور دارند که در آن هستند،و آینده را نمی پذیرند و همچون چار پایان اند و همین جاهلیّت است که وادارشان می کند تا به آنچه غیبی و ورای مشهود آنان است کفر ورزند.

این کافران دیگران را از راه خدا و از ایمان به روز رستاخیز باز می دارند تا از آنها بهره کشی کنند،بلکه فراتر از آن اندیشه های مردم را به گمراهی می کشانند تا سیطرهٔ خود را بر مستضعفان استوار کنند.

وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ

-و از راه خدا باز می دارند.» کافری که دنیا در نظرش آراسته می نماید،دینی ندارد که مانع شهوات و منافع مادّی او باشد،و چون بداند که منافع او با تعالیم دینی معارض است به دشمنی بر می خیزد /۵ و هر گاه دینداران متعهّد در برابر او بایستند،آن تعالیم را بر حسب خواستهٔ خود توجیه می کند چنان که روزنامه ها در زمان ما می کنند و در روزگاران گذشته نظامهای فاسد چنین می کردند،از نشر آگاهی دینی مانع شده،گمراهی را به نام دین قالب می زدند.

وَ یَبْغُونَها عِوَجاً

-و آن را منحرف می خواهند.» دینی را می خواستند که مصالح آنان را تأمین،و بهره کشی از مردم را تأیید کند.

أُولئِکَ فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ

-آنها در گمراهی ژرفی هستند.» این کافران دنیا را جاودانی می دانند و گمان می کنند که لذّتهای زود گذر همه چیز آنان است،امّا این گمان خطاست و همین لذایذ راهی به سوی عذابی سخت است.

اتمام حجّت

[۴]

خداوند ما در عین عزّت و اقتدار،«حمید»نیز هست.مردم را عذاب نمی کند مگر پس از اتمام حجّت،امّا چگونه؟می فرماید:

وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاّ بِلِسانِ قَوْمِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ

-یعنی پیامبران به زبان قوم خود سخن می گویند در کمال وضوح».

و با عبارات مفهوم و با مثالها و قصّه ها،تا آن که خواستار آخرت بفهمد و در راه رسیدن به آن بکوشد،خداوند نیز او را رهنمونی می کند؛لیکن اگر کسی آخرت را رها کند و دوستدار دنیا باشد خداوند گمراهش می کند.

فَیُضِلُّ اللّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ

-خدا هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد ره بنماید و او عزیز و حکیم است.» و پیداست که اضلال یا هدایت ناشی از حکمت بالغهٔ اوست.

[۵]

تاریخ گواه این حقیقت است:خداوند موسی را با آیاتی که جلوه ای از فطرت بود و عقل را مبهوت می کرد و با عصا و ید بیضایش سوی مردم فرستاد و فرمان داد که«ایّام اللّه»را به آنان یاد آور شود،ایّامی که در آن مظلوم بر ظالم در دنیا و آخرت پیروز می شود.موسی با تذکر خود امیدوار بود که مردم را از ۵/ تیرگیهای وحشت و عذاب و پرستش طاغوت به روشنایی آزادگی و رفاه و پرستش خدا برساند.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مُوسىٰ بِآیٰاتِنٰا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیّٰامِ اللّٰهِ

–موسی را با آیات خود فرستادیم که قوم خود را از تاریکی به روشنایی بیرون آر و روزهای خدا را به یادشان بیاور.» آن روز فرا رسید که خداوند فرعون و پیروان او را سریعا غرق کرد و بنی اسراییل وارث سرزمین و دیار آنان شدند،امّا نعمت الاهی تکمیل نمی شد مگر با صبر و شکر و افزون بر تحمّل سختیها و نیز عملی که راهگشای خرد باشد و به راه خدا هدایت کند.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِکُلِّ صَبّٰارٍ شَکُورٍ

–و در این برای هر شکیبایی شکر گزار،عبرتهایی است.» /۵

[سوره إبراهیم (۱۴): آیات ۶ تا ۱۲]

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ اُذْکُرُوا نِعْمَةَ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ إِذْ أَنْجٰاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ اَلْعَذٰابِ وَ یُذَبِّحُونَ أَبْنٰاءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِسٰاءَکُمْ وَ فِی ذٰلِکُمْ بَلاٰءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ (۶) وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذٰابِی لَشَدِیدٌ (۷) وَ قٰالَ مُوسىٰ إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اَللّٰهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ (۸) أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَبَؤُا اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عٰادٍ وَ ثَمُودَ وَ اَلَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ لاٰ یَعْلَمُهُمْ إِلاَّ اَللّٰهُ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ فَرَدُّوا أَیْدِیَهُمْ فِی أَفْوٰاهِهِمْ وَ قٰالُوا إِنّٰا کَفَرْنٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنّٰا لَفِی شَکٍّ مِمّٰا تَدْعُونَنٰا إِلَیْهِ مُرِیبٍ (۹) قٰالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اَللّٰهِ شَکٌّ فٰاطِرِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرَکُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى قٰالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا تُرِیدُونَ أَنْ تَصُدُّونٰا عَمّٰا کٰانَ یَعْبُدُ آبٰاؤُنٰا فَأْتُونٰا بِسُلْطٰانٍ مُبِینٍ (۱۰) قٰالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ یَمُنُّ عَلىٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ مٰا کٰانَ لَنٰا أَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطٰانٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ عَلَى اَللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَ مٰا لَنٰا أَلاّٰ نَتَوَکَّلَ عَلَى اَللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰانٰا سُبُلَنٰا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلىٰ مٰا آذَیْتُمُونٰا وَ عَلَى اَللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ اَلْمُتَوَکِّلُونَ (۱۲)

ص: ۳۰۸

معنای واژه ها

۹[مریب]

:ریب بدترین نوع شک و تردید است و «مریب»:کسی است که ایجاد شک و تردید کند.

گفته می شود:«اراب یریب»یعنی ایجاد شک و شبهه کرد.

ص :۳۰۹

پیروی از پیامبران مایهٔ هدایت و رهایی است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

راهی که پیامبران نشان می دهند راه خدای عزیز و حمید است.موسی به قوم خود گفت که خدا را حمد کنند،چرا که آنان را از دست فرعون رهایی بخشید، فرعونی که آنان را به بدترین وجهی معذّب می کرد،پسرانشان را می کشت و زنانشان را برای خدمت به وی باقی می گذاشت و این امر آزمایشی سخت از سوی خدا بود.

خداوند اعلام کرده بود که اگر سپاس گزار باشند نعمت خود را خواهد افزود،و مفهوم«حمید»بودن همین است و نیز آنان را بیم داده بود که اگر کفر ورزند دچار عذاب سختی خواهند بود که مفهوم«عزیز»بودن خداست.

سخنی را که موسی به قوم خود گفت،پیامبران دیگر به مردم زمان خود گفتند،امّا آنان نپذیرفتند و خداوند با عزّت خویش پس از اتمام حجّت آنان را عذاب کرد.شرح قضیّه چنان است که اقوامی که پیش از موسی بودند از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنان بوده اند،تاریخ آنها را به دست فراموشی سپرده است و قصّهٔ آنان را جز خدا نمی داند. /۵ چون پیامبران با ادلّهٔ روشن به دعوت ایشان پرداختند نپذیرفتند و گفتند:«ما پیامهایی را که آورده اید باور نداریم و ادّعای شما را نادرست می دانیم و دربارهٔ آن شک می کنیم».پیامبران پاسخ دادند:

«شکّ شما در چیست؟آیا دربارهٔ خداست که در وجود او شکّی نیست:آسمانها و زمین را آفرید و شما را به سوی آمرزش گناهان فرا می خواند و از آثار بدی که گناهانتان در زندگی شما می گذارد حفظتان می کند تا عمری که خداوند تعیین کرده

ص: ۳۱۰

است پایان پذیرد».

امّا آنان به عناد و دشمنی برخاستند و گفتند:«آری،در وجود خدا شکّی نیست،لیکن شما مانند ما بشر هستید،افزون بر این،شما از ما می خواهید که با آیین پدرانمان مخالفت کنیم و دلیل روشن و حجّت واضح و کافی ندارید».

پیامبران پاسخ داند:«آری،ما بشری همچون شماییم،امّا خدا نعمت پیامبری را به ما ارزانی داشت و ما را به رسالت برگزید،چنان که برخی از مردم را به فضل و احسان خویش بر دیگران برتری می نهد.از این رو تنها امتیاز ما«فضل» خداست و«سلطان»ما از خدا و به اذن اوست».

نیروی پیامبران منبعث از اعتماد به خدا و بینش درست و روشن است و مؤمنان باید به خدا توکّل کنند.

شرح آیات:

اشاره

نعمتی را که خدا به شما داده است یاد کنید

[۶]

عادت جهات منفی دارد و تمایل و دلبستگی به نعمتها عادتی منفی است،زیرا آدمی در این حال سببها را فراموش می کند.از این رو باید خو گرفتن به نعمتها را از خود دور کنیم و وضع پیشین را به یاد آوریم و به«سبب»ی که آن وضع را به حالت بهتری تغییر داد بیندیشیم یعنی خدای تعالی،و از خود بپرسیم که چگونه بوده ایم و چرا خدا از آن حالت ما را رهایی بخشید؟ از این رو بود که موسی به قوم خود فرمود تا روزگاری را که فرعون آنان را به استضعاف کشانده بود و نیز رهایی شان را از ستم وی به یاد آورند.

۵/

وَ إِذْ قٰالَ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ إِذْ أَنْجٰاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذٰابِ وَ یُذَبِّحُونَ أَبْنٰاءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِسٰاءَکُمْ وَ فِی ذٰلِکُمْ بَلاٰءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ

-و موسی به قوم خود گفت:نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است به یاد آورید،آن گاه که شما را از فرعونیان رهانید.

به سختی آزارتان می کردند و پسرانتان را می کشتند و زنانتان را زنده می گذاشتند و در

این از جـانب پروردگارتان برای شـما آزمایشـی بزرگ است.» مراد از«بلاء عظیم»آزمایش بزرگ است.«بلاء»در اصل به معنی آشکار کردن نهفته است و آدمی در دشواریها توان خود را آشکار می کند و استعدادات فکری و جسمانی را نشان می دهد.

اگر سپاس گزار باشید نعمت را می افزاییم و اگر کفر بورزید عذابی سخت در انتظار شماست

[۷]

یاد آوری نعمت و منعم یکی از راههای سپاس گزاری است و چون کسـی بدانـد که خدا بخشـندهٔ نعمت است و در رضای او بکوشد تا نعمت را از وی نگیرد،نعمت را می افزاید.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ

-و پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گویید بر نعمت شـما می افزایم.» گردش زمان به سود سپاس گزاران است.زیرا آنـان عواملی را که ایشـان را به نعمت رسانـده است حفظ می کننـد از قبیـل توکّل بر خـدا،کوشـش سالم،وحـدت، انـدوختن ثروت،اقتصاد در مصـرف و عدالت در توزیع؛ و شـکر عملی که پس از رسـیدن به نعمت واجب است همین است،چنان که در آیهٔ شریفه آمده است: اِعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُکْراً وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبٰادِیَ الشَّکُورُ -و طبعا نسیان نعمت و ترک ویژگیهای فکری و رفتاری که لازمهٔ نعمت است ناسپاسی است که سبب زوال نعمت می شود.

وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذٰابِی لَشَدِیدٌ

-و اگر کفر ورزید که عذاب من شدید است.» /۵ [۸]

کسانی که برای خـدا کار می کننـد،گاهی از راه منّت گذاری می گویند که در رضای او می کوشـند و گاهی می پندارند که اگر خدا را ترک کنند به او زیان رسانیده اند.

وَ قٰالَ مُوسیٰ إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً

-و موسی گفت:

اگر شما و همهٔ اهل زمین کافر شوید،» مراد کفر نظری یا عملی است که با ترک شکر صورت می گیرد یا بازگشت به جاهلیّت سیاه.

فَإِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ

-خداوند بی نیاز و ستوده است.» غنای الاهی همانند برخی توانگران از راه سرقت یا تجاوز به حق دیگران یا برای فساد نیست بلکه غنای او«حمید»است،زیرا از خود او و برای خیر جهانیان است و سزاست که توانگران چنین باشند.

بدین سان بود کار موسی که کوشید قوم خود را از تیرگیها به سوی روشنایی در آورد،چه پیش از پیروزی بر فرعون و چه پس از آن.پیش از پیروزی از طریق رهبری مردم در راه مبارزه و پس از آن از راه بالا-بردن معنویّات و تزکیهٔ آنان،تا تباهی نکنند و سرمست پیروزی نباشند که به تیرگی باز گردند یا به تیرگی تازه دچار شوند.

قصص پیامبران عبرت آموز است

[۹]

پیامبران پیش از موسی نیز چنین بودند.شمار آنان چه قدر بود؟جز خدا کسی نمی داند امّا سرگذشتها به شرح زیر است:

الف:رهنمودهایی آشکار عرضه کردند.

أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عٰادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لاٰ يَعْلَمُهُمْ إِلاَّ اللّٰهُ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ

-آیا خبر کسانی را که پیش از شما بوده اند چون قوم نوح و عاد و ثمود و نیز کسانی که بعد از آنها بوده اند به شما نرسیده است.جز خدا کسی را از آنان آگاهی نیست.پیامبرانشان همراه با دلایل روشن آمدند.» /۵ خداوند آدمی را به زیور عقل آراست و کمترین یادآوری برای او بسنده است،امّا حق تعالی با دلیلهایی روشن که جز معاندان نمی توانند آنها را انکار کنند،اتمام حجّت کرد.

ب:مردم در برابر پیامبران دستهایشان را جلو دهانهای خود گرفتند یعنی که آنان خاموش باشند.مراد این است که به طلب سکوت از آنان بسنده نکردند و به سبب عناد بیشتر دستهای خود را جلو دهانها نهادند تا عملا نشان دهند که اساسا به سخن پیامبران گوش نکرده اند.

فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوٰاهِهِمْ

-و آنها دست بر دهان بردند.» برخی گفته اند:دستهای پیامبران را جلو دهانهای خود ایشان نهادند یا دستهای خود را جلو دهانهای پیامبران گرفتند تا آنان را ساکت کنند.

وَ قٰالُوا إِنّٰا كَفَرْنٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ

-و گفتند:ما بدانچه بدان مأمور شده اید ایمان نمی آوریم.» نخست کافر شدند و سپس شک کردند،یعنی از روی عناد به راه کفر رفتند و پس از آن شک کردند،چنان که در حدیث آمده:«لا تجعلوا علمکم جهلا و یقینکم شکّا.اذا علمتم فاعملوا و اذا ایقنتم فأقدموا».

وَ إِنّٰا لَفِي شَكٍّ مِمّٰا تَدْعُونَنٰا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

-و در چیزی که ما را بدان می خوانید سخت در تردید هستیم.» [۱۰]

ج:امّا پیامبران رسالت را به وحی کنندهٔ رسالت یعنی خدا مربوط ساختند و از نقطهٔ آغاز شروع کردند و گفتند:«آیا در وجود خدا شکّی هست؟اگر چنین است آفرینندهٔ آسمانها و زمین و گشایندهٔ آنها پس از بستگی کیست؟!».

۵/

قٰالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِي اللّٰهِ شَكٌّ فٰاطِرِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

-پیامبرانشان گفتند آیا در خدا آن آفرینندهٔ آسمانها و زمین تردید است.» و چون شک دربارهٔ خدا از میان رفت هر شک دیگری دربارهٔ رسالت باطل خواهد بود،زیرا خداست که پیامبران را فرستاده و معجزاتی به دست آنان پدید آورده است.

د:پس از آن که پیامبران مشکل عقلی را چاره کردند یعنی آفرینندهٔ آسمانها و زمین را یاد آور شدند و گفتند که شکّی در آن نیست،زیرا«وجدانی» است،به اندیشهٔ چاره گری سبب حقیقی کفر آنان که مشکل نفسانی بود افتادند و

حبّ ذات را در آنها بر انگیختند و گفتند:دعوت خدا به وسیلهٔ پیامهای خود به مصلحت شماست.

يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ

-شما را فرا می خواند تا گناهانتان را بیامرزد.» در این جا می توان پرسید:چرا خدا همهٔ گناهان را نمی بخشد؟در پاسخ می گوییم:

اوّلا:برخی گناهان آدمی از روی تکبر و ستیزه است.در حدیث آمده:

«خداوند بندهٔ خود را مرتکب گناهی می بیند و می گوید:هر چه خواهی بکن،من هرگز تو را نخواهم بخشید».

ثانیا:ماندن بعضی از گناهان شمشیری مسلّط بر غرور آدمی است.وی را از ستیزه در برابر خدا و نیز خود پسندی ایمن می دارد تا همواره میان بیم و امید باقی بماند.

وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى

-و تا مدّتی معین عذاب شما را به تأخیر می اندازد.» خداوند تا مدّت معیّنی شما را مهلت می دهد.دعوت پیامبران برای این نیست که آدمیان را در نعمتهای فانی دنیا جاودانی کند در حالی که آنان برای نعمتها باقی نمی مانند،بلکه برای این است که فرصتی به ایشان دهد تا پایان مدّتی که از پیش تعیین شده به زندگی ادامه دهند و از حوادث و مصائب بزرگ مصون بمانند.

قٰالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا

-گفتند:نیستید شما مگر انسانهایی مثل ما.» /۵ گفتند:«شما مانند ما بشر هستید،چگونه بپذیریم که شما بر ما ولایت داشته باشید؟یا این که چرا خداوند پیامبری را به شما اختصاص می دهد نه به ما؟»این سخن حاکی از ضعف اعتماد به نفس آنان به عنوان بشر است.در واقع ایشان باور نداشتند که خدا پیامبری برای آنان بفرستد.

ه:آن گاه گفتند:«تعالیم شما با طریقه ای که از پدرانمان به ارث برده و بدان خو گرفته ایم،مخالف است».

تُرِیدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُنا

-می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید.» و:سپس برهانی قوی تر از یاد آوری محض خواستند،برهانی مادّی همچون زنده کردن مردگان و جاری ساختن چشمه های طلا-در زمین (۱) و صعود به آسمان تا به ناچار ایمان بیاورند.ایشان به راهنمای خرد بسنده نکردند و در برابر فشار تقلید نایستادند و آزادی از آن را نخواستند و از این رو گفتند:

فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِینٍ

-برای ما دلیلی روشن بیاورید.» [۱۱]

ز:پیامبران اعتراف کردند که بشرند و تنها را«وحی»که به شخصیت آنان افزوده شده و جزئی از آن نیست بر مردم برتری دارند.

قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ

-پیامبرانشان گفتند:ما جز مردمانی همانند شما نیستیم.» این تأکید قرآن جزئی از دعوت انبیاست و دلیلی راستین بر این که آنان دروغ بستن به خدا را وسیلۀ رسیدن به منافع مادّی قرار ندادند و چنین کاری را نمی خواهند و خدا نیز بدان اجازه نمی دهد.

وَ لکِنَّ اللّهَ یَمُنُّ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ

-ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منّت می نهد.» مراد از«منّت»رسالت است،و به اندازه ای که خدا منّت دهد رسول عظیم خواهد بود،از این روست که رسول به انجام آیات(معجزات)بر حسب میل خود قادر نیست.

۵/

وَ ما کانَ لَنا أَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطانٍ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ

-ما را نسزد که برای شما

۱- ۱) -در آیات قرآن«ینبوع»آمده که به معنی مطلق چشمه است نه چشمه ای از طلا(سورۀ اسراء،آیۀ ۹۰-۹۱).ج ش.

دلیلی جز به فرمان خدا بیاوریم.» یعنی ما پیامبران در تبلیغ رسالت به خدا اعتماد می کنیم و حتّی این که شما را به حق دعوت می کنیم نه با نیروهای ذاتی خود و نه با تواناییهای خاص که در قیام به کاری داریم انجام می گیرد بلکه به نیرو و قدرت مطلقهٔ خدا صورت می پذیرد.

وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

-و مؤمنان بر خدا توکّل کنند.» [۱۲]

این که پیامبران و پیروان آنان بر خدا توکّل می کنند گواهی راستین است به این که پیامبران از جانب خدا هستند.چرا؟زیرا که:

اوّلا:حبّ ذات و حفظ منافع فطرت بشری است که در اعماق وجود هر آدمی رسوخ دارد و هیچ کس خود را برای یک رشته اوهام و خرافات که باور کردنی نیست،به خطر نمی اندازد مگر آن که دیوانه باشد.ممکن است کسی امری را تکذیب کند تا به مصلحتی برسد،امّا محال است که آن را تکذیب کند تا سیلی بخورد مگر آن که دیوانه باشد.

ثانیا:فردی که در میان مردم با قدرتهای ذاتی خود کار می کند فرق دارد با آن که به نیرویی دیگر متّکی است.رفتار مأمور یا پلیس یا جاسوس یا کسی که به حزبی قوی منتسب است با رفتار فرد عادی بسیار فرق دارد.پیامبران بی باکانه خود را عرضهٔ خطرها می کردند در حالی که به پیروزی خود اطمینان داشتند،آیا این نمی تواند دلیلی بر رسیدن ایشان به حقیقت باشد که توکّل ظاهری در ابعاد زندگی خود را با هدایتی که خدا نصیبشان کرده بود پیوند دادند؛حق را شناختند و برای آن فداکاری کردند.

وَ مَا لَنَا أَلاَّ نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا

-چرا بر خدا توکّل نکنیم و حال آن که او راه ما را بر ما بنمود.» در طریق رسالت خود سختیها را برتافتند حاکی از آن که به راه خود اطمینان داشتند.

۵/

وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

-و ما بر آزاری که به ما می رسانید صبر خواهیم کرد و توکّل کنندگان بر خدا توکّل کنند.»

ص :۳۱۷

هر که خواستار معتمدی باشد باید به خدایی اعتماد کند که آرزوی شخص متوکّل را بر می آورد و نومیدش نمی کند و چنین پروردگاری شایستهٔ توکّل است.

۵/

[سوره إبراهيم (۱۴): آيات ۱۳ تا ۲۰]

اشاره

وَ قالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا فَأَوْحى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ اَلظّالِمِينَ (۱۳) وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِكَ لِمَنْ خافَ مَقامِي وَ خافَ وَعِيدِ (۱۴) وَ اِسْتَفْتَحُوا وَ خابَ كُلُّ جَبّارٍ عَنِيدٍ (۱۵) مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقى مِنْ ماءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَ لا يَكادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ اَلْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَ ما هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِيظٌ (۱۷) مَثَلُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ كَرَمادٍ اِشْتَدَّتْ بِهِ اَلرِّيحُ فِي يَوْمٍ عاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمّا كَسَبُوا عَلى شَيْءٍ ذلِكَ هُوَ اَلضَّلالُ اَلْبَعِيدُ (۱۸) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّهَ خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹) وَ ما ذلِكَ عَلَى اَللّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰)

۵/

معنای واژه ها

۱۵[و استفتحوا]

:«استفتاح»طلب گشایش است با پیروزی.

۱۶[صدید]

:چرکی که از زخم در می آید.

ص :۳۱۸

۱۷[یتجرّعه]

:«تجرّع»آشامیدن آب و نوشابه ها جرعه جرعه و پیاپی.

[یسیغه]

:«اساغه»جاری ساختن آشامیدنی در گلو.

۱۸[اشتدّت]

:«اشتداد»حرکت تند با نیروی بسیار.

[عاصف]

:تند باد.

۵/

ستمگر ستیزه گر نومید شد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

مبارزه تحوّل یافت و عناد کافران به صورت تهدیدی سبکسرانه آغاز شد.

گفتند که:«پیامبران را بیرون خواهند کرد،زیرا به عقیدهٔ باطل آنان گردن ننهادند».خدا اعلام کرد که«گروه ستمگر محکوم به هلاک است و گروه دیگر به یاری خدا در زمین سکنی خواهند گزید،زیرا این گروه از خدا و عذاب او بیم داشتند».

خواسته های کافران به شکست انجامید.چه،آنان در زمین به ستمگری و قدرت طلبی پرداختند و به ناحق ادّعای برتری کردند و در برابر حقیقت ایستادند.

در روز رستاخیز دوزخ در انتظار آنان خواهد بود،دوزخی که هر کس بدان درآید آشامیدنیش چرک زخم است که جرعه جرعه آن را می نوشد بی آن که بتواند از گلوی خود پایین ببرد و ببلعد؛و عوامل مرگ او را فرا می گیرد،امّا مرگی در بین نیست،بلکه عذابهای سخت انبوه پیاپی او را به سر حدّ مرگ می رسانند.

کردارهای کافران چون خاکستری است که تندبادی بر آن بوزد.آنان از آنچه کردند چیزی به دست نمی آورند.آیا این گمراهی آشکاری نیست؟ ۵/ آری، آفرینش آسمان و زمین بر پایهٔ حق قائم است و گمراهی بر باطل است و از این رو

جایی در عالم هستی ندارد.

آسمانها و زمین و همه کاینات در ید قدرت خداست،اگر بخواهد کافران را از میان می برد و گروه دیگری را می آورد و این کار برای او سخت نیست،از این رو گردن کشی و ستیزه معنا ندارد.

شرح آیات:

اشاره

ستمکاران را هلاک می کنیم

[۱۳]

معارضهٔ کافران صورت دیگری به خود می گیرد و به تهدید مستقیم پیامبران می انجامد.

وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُمْ مِنْ أَرْضِنٰا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنٰا

-کافران به پیامبرانشان گفتند:یا شما را از سرزمین خود می رانیم یا به کیش ما باز گردید.» گفتند:«شما را از زمین خود بیرون می کنیم مگر آن که به دینی که بدان باور داریم باز گردید».بدین سان طبیعت زور و تهدید و قدرت پرستی خود را آشکار کردند و از حق رو گردانیدند.

آن گاه که سخن حق سودی نبخشد و کافر بستیزد،داعیان حق برای مقابله با باطل به نیرو متوسّل می شوند،و چون پیامبران در مواجهه با کفّار،پس از تحمّل آزارها که در راه دین خداست،به نیروهای ذاتی خود تکیه نمی کنند،خداوند به یاری آنان می شتابد و با تمام وضوح به ایشان وحی می کند که قطعا ستمکاران را هلاک خواهد کرد.

فَأَوْحیٰ إِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِکَنَّ الظّٰالِمِینَ

-پس پروردگارشان به پیامبران وحی کرد که:ستمکاران را هلاک خواهیم کرد.» آیین خدا با همهٔ پیامبران و اهل رسالت چنین است.آنان را به حال خود می گذارد تا با دشمنانشان به وسیلهٔ صبر و اراده ای که دارند مبارزه کنند تا آزموده شوند،امّا چون مبارزه صورت جدّی و حسّاس به خود گرفت،به یاری آنان می شتابد

تا پیروز شوند.

[۱۴]

خدا به پیامبران مژده داد که همراه با نابودی ستمکاران،آسایش و رحمت خود را شامل حال ایشان می کند.

۵/

وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ

-و شما را پس از ایشان در این سرزمین جای خواهیم داد.» لیکن همهٔ مردم به کلام الاهی که حاکی از انذار و بشارت است باور ندارند،تنها کسانی آن را می پذیرند که از خدا می ترسند و به مقام و شأن او را باور دارند و می دانند که برای شهادت در برابر او می ایستند،و ادامه و استمرار پیروزی جز از راه استمرار اسباب آن یعنی ترس از خدا و شأن و عظمت او و نیز از هشدار و وعیدش میسّر نیست.

ذٰلِكَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامِي وَ خٰافَ وَعِيدِ

-این از آن کسی است که از عظمت من و از وعدهٔ عذاب من بترسد.» [۱۵]

خداوند در برابر انقیاد مطلقی که پیامبران به او داشتند،پیروزی را نصیب آنان کرد،امّا دشمنانشان،گمانها و آرزوها و کوششهایی که در راه رسیدن به مقصود به جا آوردند به سبب عناد آنها همه باطل شد.

وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خٰابَ كُلُّ جَبّٰارٍ عَنِيدٍ

-پیروزی خواستند و هر جبّار کینه توزی نومید شد.» «تجبّر»برتری جویی و علوّ طلبی است که قابل وصف نیست و چون کسی را«جبّار»خوانند او را ذمّ کرده اند،زیرا که وی علوّ را جز برای اشباع امیال برتری جویی،به حق باشد یا به ناحق،نخواسته است،و«عنید»همین معنی را دارد که از قبول حق مدام امتناع می کند.

[۱۶]

کیفری که خداوند برای عناد آنها قرار داده،دوزخ است.در آن جا جگرهایشان از عطش می سوزد و از آبی همچون چرکی که از زخم درمی آید سیراب می شوند.

مِنْ وَرٰائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقىٰ مِنْ مٰاءٍ صَدِيدٍ

-پشت سرش جهنّم است تا

در آن جا به جای آب چرک و خونش بخورانند.» و شاید این چرک زخم همان لعاب زبانهای ستیزه گر آنهاست که جز سخن باطل نمی گوید.

[۱۷]

آب را جرعه جرعه می نوشند،امّا به آسانی از گلوهایشان پایین نمی رود،با این حال خواستار آن آبند،زیرا سخت تشنه اند.

۵/

یَتَجَرَّعُهُ وَ لاٰ یَکٰادُ یُسِیغُهُ وَ یَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکٰانٍ وَ مٰا هُوَ بِمَیِّتٍ

-جرعه جرعه آن را می نوشد و هیچ گوارای او نیست و مرگ از هر سو به او می تازد امّا نمی میرد.» امّا نمی میرند،زیرا در قیامت مرگی نیست.

وَ مِنْ وَرٰائِهِ عَذٰابٌ غَلِیظٌ

-و به دنبال آن عذابی سخت وجود دارد.»

برنامهٔ خدا دژ مدنیّت

[۱۸]

اعمال کافران بیهوده و باطل است،زیرا با سنّتهای الاهی سازگار نیست،مانند این است که کسی در بیابان راه را گم کند و به گامهای خود شتاب بخشد،آیا به مقصد می رسد؟! مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمٰالُهُمْ کَرَمٰادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عٰاصِفٍ - مثل اعمال کسانی که به خدا کافر شده اند چون خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن بوزد.» مراد روزی است که از آغاز تا انجام،بادهای سخت در آن بوزد.خاکستر چون پایه ای ثابت و پناهگاهی استوار ندارد در هوا پخش می شود،همچنین است عملی که از زمین اعتقاد راستین نشأت نکند و در پناه برنامهٔ آسمانی قرار نگیرد.

لاٰ یَقْدِرُونَ مِمّٰا کَسَبُوا عَلیٰ شَیْءٍ

-توان نگه داشتن آنچه را که به دست آورده اند ندارند.» اساس جهان بر این است که آدمی از کوشش خود سود ببرد(لیس للانسان الّا ما سعی)،امّا کوششی که از خواهش نفس و تمایلات طبیعی و شهوات پیروی

کنـد همچون خـاکستر در معرض تنـد بـادی است که هر ذرّهٔ آن در جهتی می رود، حال آن که کوششـی که در جهت تعالی باشد استمرار می یابد.

ذٰلِکَ هُوَ الضَّلاٰلُ الْبَعِیدُ

-این است گمراهی بی انتها.» همین است گمراهی سـخت که دستاورد آن سودی ندارد،دستاوردی که بهترین ثمرهٔ عمر آدمی است.

۵/

[۱۹]

چرا عدالت الاهی برای دسـتاوردهای این گروه ارزشی نمی نهد؟ زیرا خداوند آسمان و زمین را بر حق یعنی بر پایهٔ سنّت ها و نظامهـا و طریقه ها آفریـده است.هر کس آنها را بشـناسد و به کار گیرد،به انـدازهٔ دسـتاورد خویش ارزش پیـدا می کنـد و هر کس از روی هوا پرستی و گمراهی با آنها در آویزد،دستاورد او را ارزشی نمی نهند.

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ

-آیا ندیده ای که خدا آسـمانها و زمین را به حق آفریده است؟» هر چیزی تابع نظام و آیینی است که از آن خارج نمی شود و تسخیر آن چیز جز از طریق همان نظام امکان پذیر نیست،و بعضی از نظامها آشکار است مانند نیروی جاذبه و قوانین فیزیکی و شیمیایی و اجتماعی،و برخی مبهم است که شرع آنها را بیان می کند مانند آثار نماز و زکات و ارث و مانند آن.

آدمی به ناچـار بایـد از این نظامهـا پیروی کنـد و از طریق همـان نظام به زنـدگی توفیق یابـد و گرنه با گردن کشـی و ستیزه و پیروی خواهشهای نفسانی و تسلیم شهوات شدن نمی توان توفیق یافت.

تو در این جهان محکومی نه حاکم،و باید این حقیقت را بشناسی.

آشـکارترین شاهـد حـاکمیّت الاـهی این است که هر گاه بخواهـد تو را از میان می برد و آفریـدهٔ دیگری می آورد.تو چگونه حاکمی هستی که مالک نفس خود نیستی؟ چرا عناد،چرا گردن کشـی؟ إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ -اگر بخواهد شما را می برد و مخلوقی تازه می آورد.»

ص :۳۲۳

خداوند به همهٔ این کارها قادر است امّا تو قادر نیستی.

وَ مٰا ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ بِعَزِیزٍ

-و این برای خداوند دشوار نیست.» این کارها برای خدا سخت و دشوار نیست.اگر تو گردن کشی کنی،با تمام خواری هلاک می شوی و کسی سراغ تو را نمی گیرد و هلاک تو سبب رنج آن که تو را هلاک می کند(خدای تعالی)نخواهد بود.

۵/

[سوره إبراهيم (۱۴): آيات ۲۱ تا ۲۷]

اشاره

وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ جَمِیعاً فَقٰالَ اَلضُّعَفٰاءُ لِلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا إِنّٰا کُنّٰا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّٰا مِنْ عَذٰابِ اَللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ قٰالُوا لَوْ هَدٰانَا اَللّٰهُ
لَهَدَیْنٰاکُمْ سَوٰاءٌ عَلَیْنٰا أَ جَزِعْنٰا أَمْ صَبَرْنٰا مٰا لَنٰا مِنْ مَحِیصٍ (۲۱) وَ قٰالَ اَلشَّیْطٰانُ لَمّٰا قُضِیَ اَلْأَمْرُ إِنَّ اَللّٰهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ اَلْحَقِّ وَ وَعَدْتُکُمْ
فَأَخْلَفْتُکُمْ وَ مٰا کٰانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ إِلاّٰ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلاٰ تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ مٰا أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَ مٰا أَنْتُمْ
بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی کَفَرْتُ بِمٰا أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ اَلظّٰالِمِینَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۲۲) وَ أُدْخِلَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ
تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِیَّتُهُمْ فِیهٰا سَلاٰمٌ (۲۳) أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ
أَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِی اَلسَّمٰاءِ (۲۴) تُؤْتِی أُکُلَهٰا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهٰا وَ یَضْرِبُ اَللّٰهُ اَلْأَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (۲۵) وَ مَثَلُ
کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اُجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ اَلْأَرْضِ مٰا لَهٰا مِنْ قَرٰارٍ (۲۶) یُثَبِّتُ اَللّٰهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ اَلثّٰابِتِ فِی اَلْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا وَ فِی
اَلْآخِرَةِ وَ یُضِلُّ اَللّٰهُ اَلظّٰالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اَللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ (۲۷)

۵/

ص: ۳۲۴

معنای واژه ها

۲۱[برزوا]

:«بروز»بیرون آمدن چیزی است از حالت پوشیدگی چنان که محسوس شود.«برز للقتال»یعنی برای جنگ بیرون آمد.

[تبعا]

:جمع تابع،مانند غیب جمع غائب.

[مغنون]

:بی نیاز کنندگان.

[أ جزعنا]

:ناله و زاری به سبب اندوه،مقابل آن صبر است.

[محیص]

:گریزگاه و پناهگاه.

۲۲[بمصرخکم]

:«اصراخ»پناه دادن به فریاد خواه.

«استصرخنی فلان فأصرخته»:از من پناه خواست، پناهش دادم.

۲۶[اجتثّت]

:از ریشه برانداخته شد.

ص :۳۲۵

خود را سرزنش کنید نه مرا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در بخش پیشین خواندیم که کردار کافران همچون خاکستری در معرض تندباد است که نتیجه ای از آن به دست نمی آورند.در این بخش علّت را بیان می کند و نیز،به عکس،ثبات کردار مؤمنان را یادآور می شود.چرا و چگونه؟کافران به طاغوت و جبت(شیطان)می گروند،حال آن که آن دو نه از هدایت بهره ورند و نه به خودشان وثوق دارند.طاغوت که صورت مجسّم آن مستکبرانند،روز قیامت از پیروان خود بیزاری می جویند و چون پیروان از ایشان یاری بخواهند و بگویند که «ما تابع شما بودیم،آیا می توانید اندکی از عذاب ما بکاهید؟»پاسخ می شنوند که خود ما همچون شما گمراه بوده ایم و توان دفع عذاب از خود را نداریم.امّا جبت که صورت مجسّم آن شیطان است،روز قیامت پیروان خود را سرزنش می کند و می گوید:«خدا به شما وعدهٔ حق داد و من وعدهٔ باطل،و من شما را به پیروی از خود مجبور نکردم،به دلخواه خود از من پیروی کردید،شما لایق سرزنش هستید نه من».آن گاه می افزاید:«نه شما مرا از عذاب می رهانید،نه من شما را،و اکنون با برائت از شرک شما و به عکس وعده های سابق خود می گویم /۵ که عذاب دردناکی گریبان گیر ستمکاران است».

این چنین گمانها و آرزوهای کافران کور شد،امّا مؤمنان به اجازهٔ الهی در باغهایی جاودانی در آمدند که چشمه ها در آنجا جاری است.بهشتیان به یکدیگر سلام می دهند،به خلاف دوزخیان که جدال می کنند.علّت ثبات کردارهای مؤمنان از آن روست که خدا آنها را ثبات می بخشد و مانند درختی خوب که ریشه اش

ص :۳۲۶

استوار و شاخه هایش بالا رفته باشد،میوه هایش دایمی است.حال آن که سخن و عقیدهٔ فاسد مانند درختی بد است که نه ریشه دارد و نه ثباتی.بدین سان خداوند اعمال مؤمنان را با عقیدهٔ نیک و ثواب استوار می کند،حال آن که گمراهان را به حال خود رها می کند.خدا بر بندگانش قاهر و مسلّط است و هر چه خواهد کند بی آن که مورد سؤال قرار گیرد امّا بندگان مسئولند.

شرح آیات:

اشاره

گفتگوی ضعفا با مستکبرین

[۲۱]

چون آدمی پیرو حق باشد،خدا ضامن عمل اوست،امّا اگر از مستکبری که بهتان و دروغ به خدا می بندد پیروی کند،چه کسی در روز قیامت، آن گاه که مستکبر و مستضعف هر دو در یک صف در برابر خدا می ایستند،عمل او را ضمانت خواهد کرد؟ وَ بَرَزُوا لِلّهِ جَمِیعاً فَقالَ الضُّعَفاءُ لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنّا کُنّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا مِنْ عَذابِ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ -همه در پیشگاه خدا حاضر آیند.ناتوانان به آنان که گردنکشی می کردند گویند:ما پیرو شما بودیم آیا اکنون می توانید ما را به کار آیید و اندکی از عذاب را از ما دفع کنید.» یعنی ضعفا به مستکبران زورمند که خود را از مردم برتر می شمارند می گویند:آیا ضامن اعمال ما می شوید،امّا مستکبران نه فقط به گمراهی خود اعتراف می کنند بلکه به این مسئله اقرار دارند که گردن کشی آنان غلط بزرگی بوده است.

قالُوا لَوْ هَدانَا اللّهُ لَهَدَیْناکُمْ سَواءٌ عَلَیْنا أَ جَزِعْنا أَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ /۵ مَحِیصٍ

-گویند:اگر خدا ما را هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت می کردیم.

حال ما را راه خلاصی نیست،برای ما یکسان است چه بی تابی کنیم چه شکیب ورزیم.» یعنی جزع کنیم یا نکنیم،از عذاب خدا رها نتوانیم شد.

امّا شیطان که در واقع نـدای درونی است که در دل آدمی وسوسه می کند و او را می فریبد،هموست که پدرمان آدم را فریب داد و از بهشت بیرونش آورد و همـان ابلیس است که گردن کش و مسـتکبر شـد و بر فریفتن بشـر مصـمم گردیـد و سـرانجام خلاـف وعـده کرد،و قبلا چنین می پنـداشت که زورمنـد است و پیروان خود را پناه خواهـد داد،اما اینک آنها را سـرزنش می کند.

وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ

-چون کار به پایان آیـد شـیطان گوید:خدا به شـما وعده داد و وعدهٔ او درست بود.» شـیطان گفت:«خدا شـما را وعدهٔ راستین کرد،وعده ای که شواهد و دلایلی عقلی و علمی برای صدق آن وجود دارد».

وَ وَعَدْتُکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ

-و من نیز به شـما وعـده دادم ولی خلف وعـده کردم.» وعـده هـای شیطان یک مشت آرزوها و خوابهایی متناسب با شـهوات آدمی است که شبیه توجیهات فرهنگی است که افراد تن آسان و ملل عقب مانده بدان دست می یازند همچون به انتظار آینده نشستن بی کار و کوشش و انداختن مسئولیّت به گردن زمانه یا دست کم به دوش دیگران مردگان یا زندگان.

وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاّ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ

-و برایتان هیـچ دلیل و برهانی نیاوردم جز آن که دعوتتان کردم،شـما نیز دعوت من اجابت کردید پس مرا ملامت نکنید،خود را ملامت کنید.» اساس وسوسه هایی که شـیطان در آدمی می اندازد،بر این است که وی بداند که شـیطان در کارهای او مؤثّر است و این کار یا آن کار که صورت می گیرد قضای حتمی است.شـیطان اشـیا،رویدادها و اشـخاص را در نظر او می آراید تا آن که او خود را در برابر آنهـا کوچـک می بینـد و اراده اش ناتوان می شود. /۵ مثلا به او می گویـد:«تغییر سنّـت آبا و اجداد محال است؛تغییر اوضاع سیاسی یا اقتصادی از توان ما خارج است؛مخالفت فلان امیر یا فلان گردن کشی غیر ممکن است؛

چگونه قطعه چوبی که گذشت سالها آن را فرسوده باشد بر پا تواند ایستاد؟!چگونه زمانه دگرگون می شود در حالی که سلطان آن را تباه کرده است؟تو چیستی و چه می توانی بکنی؟! روز قیامت شیطان اعتراف می کند که این سخنانی که گفته است فریب کاری بوده و ارادهٔ انسان است که واقعیّت را می سازد و نیرو و قدرت تنها از خداست و کافران را پناه نمی دهد و خود نیاز به پناه ندارد.

مٰا أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی کَفَرْتُ بِمٰا أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ

-نه من فریادرس شمایم،نه شما فریادرس من.از این که مرا پیش از این شریک خدا کرده بودید بیزارم.» شیطان می گوید:«نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریاد رس من هستید.من منکر«اشراک»شما هستم».«اشراک»یعنی اعتقاد به این که کسی یا چیزی بجز خدا معبود نامغلوب است،و چنین معبودی وجود ندارد،بلکه همه چیز منقاد خدا و نیز کسی است که بر او توکّل کند.

إِنَّ الظّٰالِمِینَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ

-زیرا برای ستمکاران عذابی است دردناک.» اساس توجیهات سلب ارادهٔ بشر و بزرگ جلوه دادن عوامل بیرونی است.

نشانهٔ آشکار توجیه سلب مسئولیت فرد در برابر گناهان است.از این رو شیطان تأکید می کند که روز قیامت ستمکاران دچار عذابی دردناک خواهند بود.پس هرگز از مسئولیات خود نمی توانند بگریزند.

مؤمنان به بهشت در آمدند

[۲۳]

امّا مؤمنان پاداش کردارهای نیکوی خود را از خدا می گیرند.اینان وعده های یکدیگر را تصدیق کردند و از این رو به یکدیگر القاء سلام می کنند، به عکس گروهی که به یکدیگر لقب های بد دادند و از یکدیگر تبرّی جستند.

۵/

وَ أُدْخِلَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا

الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلاٰمٌ

-کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند به بهشتهایی که نهرها در آن جاری است درآورند.به فرمان پروردگارشان در آن جا همیشه بمانند و به سلام یکدیگر را تحیّت گویند.» زیرا این جاودانگی به اذن خدا و از سوی اوست و خدا آن را وعده کرده است و خلاف نمی کند.

سخن نیکو و سخن بد

[۲۴]

چرا باد بر دستاوردهای کافران تند می وزد و آنها را می اندازد؟زیرا بر ریشه های استوار قرار نگرفته است.چون عقیدهٔ آدمی بر پایهٔ دانش استوار گردد و ارادهٔ او در برابر خواهشها و جامعه ضامن آن عقیده باشد سخنهای او مبتنی بر حق می شود؛تهدید و ترغیب،عسر و حرج او را دگرگون نمی کند،عینا مانند درختی سودمند که ریشه هایش در زمین فرو رفته و شاخه هایش به سوی آسمان کشیده شده باشد.

أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ

-آیا ندیده ای که خدا چگونه مثل زد؟سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه اش در زمین استوار و شاخه هایش در آسمان است.» [۲۵]

دلیل دیگر آن که عقیدهٔ استوار ریشه های استوار دارد و آدمی آن را با همگی توان خود حفظ می کند.از این رو دارای ثمرات بسیار،اعمال صالحه و سخنان خوب و رفتار نیک خواهد بود.

تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ /۵ بِإِذْنِ رَبِّها

-به فرمان خدا هر زمان میوهٔ خود را می دهد.» و این امر به اجازهٔ خدا و با توکّل بر او میسّر است.

وَ یَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ

-خداوند برای مردم مثلها می آورد،باشد که پند گیرند.»

مثلهایی که خدا می زند برای یاد آوری مردم است.از راه تشبیه شئون بشری به طبیعت مخلوق،خرد آدمی به کنه حقایق راه می یابـد.فرقی نمی کنـد که این درخت نخـل یـا درختی خیـالی یـا گمنـام یا حتی مراد شـجرهٔ طیّبـهٔ پیامبر(ص) و خانـدان پاک او باشـد،چنان که در روایات بسـیاری آمـده است؛زیرا هـدف شـناختن امری است که ثبات عقیدهٔ راستین همراه با بارور و پر ثمر بودن آن را به طور قطع بیان کند.

[۲۶]

امّا سـخن بـد،یعنی نفسـی که بر عقیـدهٔ اسـتواری نیست،هماننـد درخت بـدی است که نمی تواند در زمین قرار یابد و میوه هم ندارد.

وَ مَثَلُ کَلِمَهٍ خَبِیثَهٍ

-و مثـل سـخن ناپـاک،» «کلمه»در قرآن اشـاره به محتوا و نه به لفـظ است،چنـان که کلمه اللّه«کن فیکون»اشاره به ارادهٔ والای خداست،و«عیسی»صورت مجسّم«کن فیکون» است و به همین جهت«کلمه اللّه»خوانده شده است.

کلمـهٔ بـد یعنی انـدیشه بـد و باطل که از آن به«کلمه»تعبیر شده است و از سـیاق عبارت پیداست که مراد شـریک قرار دادن بر خدا برای گمراه کردن مردم جَعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِهِ است.

۵/

کَشَجَرَهٍ خَبِیثَهٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ

-چون درختی ناپـاک است که ریشه در زمین نـدارد و بر پا نتوانـد مانـد.» برخی از اجتماعات گمراه قبیلگی یا حزبی شبیه این درخت خبیثه اند مانند بنی امیه در تاریخ و حزب بعث کنونی.

سخن ثابت و استوار

[۲۷]

سخن پاک کلمهٔ توحید است که خداوند مؤمنان را بر آن اسـتوار می کند و در دژ آن پناه می دهد تا آن که امیال شـهوانی بر آنان نتازد و تند باد فشارها آنان را نجنباند.نه تشویق توانگران مرفّه می تواند و نه تهدید مسـتکبران که مؤمنان را از پایگاههای استوار در دفاع از حق و عزّت خود بیرون کند.

يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ

-خدا مؤمنان را به سبب ایمان پایدارشان در دنیا و آخرت پایدار می دارد.» در حدیث آمده است:«کلمه لا اله الاّ اللّه حصنی،فمن دخل حصنی امن من عذابی»و نیز در دعا:«بسم اللّه کلمه المعتصمین و امان المتحرّزین».

نفس آدمی ناتوان است و شیطان و خواهشهای نفسانی و دشواریهای زندگی فشارهای خود را بر او وارد می کنند؛اگر ایمان به خدا و نیز توجّه به این که خدا رقیب و شاهد بر اوست و همچنین اعتماد به وعده و نصرت الاهی و توکّل بر توانش او در برابر حملهٔ طاغیان و حیلهٔ مکّاران نباشد نفس فرو می ریزد.از این روست که مؤمنان این دعا را تکرار می کنند:«اللّهمّ اعنّی علی نفسی بما تعین الصّالحین علی انفسهم».

/۵ امّا ستمکاری که به حقوق دیگران دست می یازد و بنیاد زندگی خود را بر ستم می نهد،بقایای نوری را که در دل دارد،از دست می دهد و هر قدر بیشتر تلاش کند توبه از او دورتر و نفسش به فساد مایل تر می شود.

وَ یُضِلُّ اللّهُ الظّالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللّهُ ما یَشاءُ

-و ظالمان را گمراه می سازد و هر چه خواهد همان کند.» /۵

[سوره إبراهيم (۱۴): آيات ۲۸ تا ۳۴]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اَللّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ اَلْبَوارِ (۲۸) جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ اَلْقَرارُ (۲۹) وَ جَعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِیرَکُمْ إِلَی اَلنّارِ (۳۰) قُلْ لِعِبادِیَ اَلَّذِینَ آمَنُوا یُقِیمُوا اَلصَّلاهَ وَ یُنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَهً مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خِلالٌ (۳۱) اَللّهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ اَلثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ وَ سَخَّرَ لَکُمُ اَلْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فِی اَلْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ اَلْأَنْهارَ (۳۲) وَ سَخَّرَ لَکُمُ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ دائِبَیْنِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهارَ (۳۳) وَ آتاکُمْ مِنْ کُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اَللّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ اَلْإِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفّارٌ (۳۴)

۵/

معنای واژه ها

۲۸[احلّوا]

:«احلال»نهادن چیزی است در جایی،یا به مجاورت در صورتی که جسم باشد و یا به مداخله اگر از قبیل اعراض باشد.

[البوار]

:هلاک.

۳۱[خلال]

:جمع خلّه دوستیها.

۳۳[دائبین]

:«دؤوب»انجام گرفتن کاری یا پدید آمدن حالتی بنا به عادت جاری.

[اجنبنی]

:مرا دور گردان.

۵/

رابطهٔ شکر با نماز و زکات

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چنان که خداوند مؤمنان را به سبب ایمانشان استوار می کند،گمراهی ستمکاران نیز ناشی از خود ایشان است.نمی بینی که چگونه نعمت توحید و نعمت

رسالت و سایر نعم معنوی و مادّی خدا را به سبب کفر و ناسپاسی به نقمت بدل می کنند؟!این ستمکاران پیروان خود را به نابودی می کشانند و به دوزخ که در آتش آن می سوزند و نیز به قرارگاه بد سوق می دهند.آنان نعمت را به نقمت بدل می کنند، چرا که شریکانی برای خدا می تراشند از قبیل قدرتهای ظالم و علمای سوء و به وسیلهٔ آنها مردم را از ایمان به خدا باز می دارند.پایان کار آنان آتش دوزخ است.

شکر نعمت توحید در واقع نیایش به خدا برای تحکیم رشته های ایمان و نیز انفاق بر محرومان در نهان و آشکار و همچنین ترس از شما روز قیامت است که خرید و فروش و دوستی در آن نخواهد بود.

چرا خداوند را سپاس نگوییم؟اوست که آسمانها و زمین را آفریده؛آب را از آسمان فرود آورد و میوه هایی گوناگون را که روزی با برکت ماست پدید آورد؛ بادها به ارادهٔ او کشتیها را در /۵ دریا حرکت دادند؛نهرها را پدید آورد و بالاتر از اینها خورشید و ماه به فرمان او همواره در کارند؛و نیز روشنایی و تاریکی و هزارها بلکه میلیونها نعمت را که بیرون از شمار است به ما ارزانی داشت تا به رفاه و تکامل برسیم.امّا آدمی ستمکار و طغیانگر و کافر نعمت است و از این رو همانند شجرهٔ خبیثه است که از زمین کنده می شود و نمی تواند پایدار باشد،چنان که در بخش پیشین گذشت.

شرح آیات:

اشاره

ستمکاران پیروان خود را به نابودی می کشانند

[۲۸]

مقصود از نعمتهایی که خداوند به مردم داده،این است که در صورت رسیدن به اهداف خود شکرگزار باشند و در زندگی معنوی مایهٔ تکامل و هدایت و طبع بلند آنان گردد،حال آن که برخی از پیشوایان کفر به فساد در زمین می کوشند؛ به جای آن که از طعام بهره برند تلف اش می کنند و به جای آن که درماندگان و فقیران را اطعام کنند،طعام را وسیلهٔ استعباد و خوار کردن مردم قرار می دهند،و به جای آن که نعمت سبب آرامش و رضای خاطر آنان باشد،طغیان و حرص و

اسراف،و در پی آن اضطراب و ترس ایشان را می افزاید،و بدین سان نعمت خدا را به کفر بدل می کنند.

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْراً

-آیا ندیده ای آن کسانی را که نعمت خدا را به کفر بدل ساختند.» بارزترین نمونهٔ نعمت،نعمت رسالت است که آن را نپذیرفتند و رؤسا و پیروان و خدمهٔ کفر هم چنان منکر رسالت اند،و تنها این نعمت نیست که انکارش می کنند،نعم دیگری نیز هست که آنها را وسیلهٔ کفر قرار می دهند،همچون نعمت سلطه و رفاه و سلامت و امن.اینان پیروان خود را در وادی هلاکت می اندازند و ضعفا را در دشمنی با صاحبان رسالت رهبری می کنند.

۵/

وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دٰارَ الْبَوٰارِ

-و مردم خود را به دیار هلاک بردند.» شکست از آن رؤسای کافران خواهد بود،امّا اینان لشکری از مستضعفان را به دنبال خود می کشند و تلخی شکست را به آنان می چشانند.

[۲۹]

این عقوبت در دنیاست،امّا در آخرت همگی به دوزخ می روند.

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهٰا وَ بِئْسَ الْقَرٰارُ

-به جهنّم،آن قرارگاه بد،داخل می شوند.» [۳۰]

رؤسای کافران برای تقویت سلطهٔ طاغوتی خود بر مردم و برای این که باطل آراسته را در برابر منطق حق قرار دهند،مردم را به بت های باطل می خوانند،گاهی پرچم نژاد پرستی و تعصّب قومی را بر می اندازند و گاهی نام پدران پیشین را فریاد می زنند و زمانی از سرزمین یا زبان یا وطن سخن می گویند یا از امنیّت و رفاه دم می زنند؛همهٔ اینها برای این است که مردم را از توحید که والاترین ارزش معنوی انسان است باز دارند.

وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ أَنْدٰاداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ

-برای خدا همتایانی قرار دادند تا مردم را از راه او گمراه سازند.» و هدف آنان از همهٔ این کارها بهره مندی از لذایذ دنیای پست است.امّا نعمتها تا کی ادامه می یابد؟جز این است که مدّت کوتاهی ادامه خواهد داشت؟

قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النّٰارِ

-بگو:اکنون بهره مند گردید که سرانجامتان آتش است.»

شکر حقیقی

[۳۱]

امّا آنان که به رسالت باور دارند،نعمت رسالت را سپاس می گزارند:

اوّلا:با گزاردن نماز و بارور کردن روح ایمان به خدا تا ثبات و پایداریشان افزون تر شود.

ثانیا:با انفاق که به نوبت خود نعمتها را افزون می کند.

۵/

قُلْ لِعِبٰادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ يُنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَ عَلاٰنِيَةً

-به بندگان من که ایمان آورده اند بگو تا نماز بگزارند و از آنچه روزیشان داده ایم نهان و آشکارا انفاق کنند.» انفاق ابعاد گوناگونی دارد:انفاق دانش به یاد دادن آن،انفاق مقام و منزلت با بذل آن و انفاق توانش با همیاری با بدبختان که همه سبب افزونی نعمت می شود،امّا احسان و بخشش نهانی ضامن یک دلی و احسان آشکار راه مبارزه با کافران است.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لاٰ بَيْعٌ فِيهِ وَ لاٰ خِلاٰلٌ

-پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه خرید و فروختی باشد و نه هیچ دوستیی.» در روز قیامت عوض بدل کردن و بده و بستان وجود ندارد و شفاعت دوستان نیز سودی نمی بخشد.

توالی نعمتها

[۳۲]

چرا به نعمتها کافر می شویم؟چرا خدا را باور نداریم و سپاس نمی گزاریم؟آیا از رحمت او بی نیازیم؟بزرگ ترین نعمتها آفرینش نخست و سپس نعمت مسخّر کردن آسمانها و زمین برای ما به جهت بهره مندی از آنهاست؛و اگر بهره مندی دشوار باشد یا از این کار به سبب نادانی یا ناتوانی عاجز باشیم

کیست که استفاده از آنها را برای ما مقدور کند؟ اَللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرٰاتِ رِزْقاً لَکُمْ -خداست که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان باران نازل کرد و بدان باران برای روزی شما میوه ها رویانید.» به طبیعت با نگاهی تازه و عبرت آموز بنگر،آیا به جز نعمتهایی که پیرامون توست چیزی می بینی. ۵/ چرا باران،نعمت و رحمت الهی،که از آسمان می بارد دل تو را بر نمی انگیزد؟کیست که میلیونها تن آب دریا را پس از تصفیه و تبخیر به آسمان می برد و آن را با اکسیژن هوا و با نیتروژن رعد می آمیزد و در هر سویی پخش می کند؟کیست که انواع نمکها و نیز حاصل خیزی و دانه ها را در زمین می نهد تا به یاری بارانها به میوه های گوناگون تحوّل یابد؟ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ -و کشتیها را رام شما کرد تا به فرمان او در دریا روان شوند.» آیا کشتیها در دریاها به فرمان تو حرکت می کنند؟اگر بادها بایستند و خیزش امواج نباشد کشتیها می توانند به سوی مقصد روانه شوند؟ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْأَنْهٰارَ -و رودها را مسخّر شما ساخت.» [۳۳]

خورشید که بسیار بزرگ تر از زمین ماست و ماه که کوچک تر از آن است،هر دو با نظام معیّنی بالای سیّارهٔ ما همراه با روشنایی و جاذبهٔ خود در حرکت اند،چه کسی آنها را به تسخیر ما آورده است؟آیا سپاس نگزاریم؟ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دٰائِبَیْنِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ -و آفتاب و ماه را که همواره در حرکتند رام شما کرد و شب و روز را مسخّر شما گردانید.» آن گاه که تاریکی همه جا را می گیرد زمان خواب و آرامش است و چون روشنی روز فرا می رسد وقت زندگی و حرکت است.

[۳۴]

با این که همهٔ خواسته ها و آرزوهای بشر عادتا بر آورده نمی شود،امّا میان آنها با عطای خدای سبحان تناسبی هست.به اندازه ای که به خدا امیدوار

باشی و از او بخواهی نعمتهای خود را به تو می بخشد.

وَ آتاکُمْ مِنْ کُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ

-و هر چه را از او خواسته اید به شما ارزانی کرده است.» در تنگناها و تیرگیها به گشایش و فراخی می رسی: أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ /۵ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ؟ -و هنگامی که کشتی آرزوهایت شکست،به ساحل رحمت الاهی می رسی که می گوید: وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ در اینجاست که آرزوها را برآورده می بینی و خطاب به پروردگار می گویی:«خدایا،خواسته ها و آرزوها تنها به دست تو بر آورده می شود و همّتها و اراده ها همه از توست و خردها به هر چیزی راه پیدا می کنند جز تو.امید من تویی،پناه من هم تویی». (۱)

نعمتهای خدا را نمی توان شمار کرد،آری،اگر درختان قلم باشد و دریاها مرکّب،آب دریاها تمام می شود و«کلمات»(اراده های)خدا پایان نمی گیرد.

وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّهِ لا تُحْصُوها

-و اگر نعمتهای خدا را شماره کنید به شماره در نمی آید.» از میلیاردها سلّول تن آدمی هر سلّولی نعمت بزرگی است که قلم از نوشتن عظمت آن ناتوان است،پس کدام یک از نعمتها را می شماری؟امّا می بینی که آدمی چگونه با کفر نعمت به خویشتن ستم می کند.

إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفّارٌ

-که آدمی ستمکار و کافر نعمت است.» بیشتر مردم با کفر نعمت به خود و دیگران ستم می کنند:نعمت زبان را وسیلهٔ رسوا کردن و بهتان زدن،نعمت دست را وسیلهٔ تاختن و تجاوز،نعمت مال را وسیلهٔ بخل و رفاه طلبی و برتری جویی،و نعمت توانش را وسیلهٔ استکبار و سلطه جویی و دیکتاتوری قرار می دهند و بدین سان به نعم الاهی کافر می شوند و از آنها در تحقّق اهداف ارزشمند بهره نمی برند در حالی که اگر بهره ببرند عملا شاکر

۱- ۲) -از دعاهای شب جمعه مفاتیح الجنان قسمت اعمال شب جمعه.

خواهند بود.

۵/

[سوره إبراهيم (۱۴): آيات ۳۵ تا ۴۱]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اِجْعَلْ هَذَا اَلْبَلَدَ آمِناً وَ اُجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ اَلْأَصْنَامَ (۳۵) رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ اَلنّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۶) رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ اَلْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ اَلنّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ اُرْزُقْهُمْ مِنَ اَلثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۳۷) رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعْلِنُ وَ مَا يَخْفىٰ عَلَى اَللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِي اَلسَّمَاءِ (۳۸) اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى اَلْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ اَلدُّعَاءِ (۳۹) رَبِّ اِجْعَلْنِي مُقِيمَ اَلصَّلاٰةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ (۴۰) رَبَّنَا اِغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ اَلْحِسَابُ (۴۱)

معنای واژه ها

۳۷[بواد]

:دامنۀ کوه بزرگ،نهرهای بزرگ را نیز«وادی» می خوانند زیرا کناره های آنها همچون کوه است،کلمۀ «دیه»نیز با«وادی»همریشه است و به معنی مال انبوه که در کاری مهم صرف می شود.

ص: ۳۳۹

ابراهیم الگوی سپاسگزاری و دعوت شایسته

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خداونـد اعلام کرد که هر که شاکر باشـد عطای خود را بر او می افزایـد و هر که کافر باشـد دچار عذابش می کند و در اینجا نمونه ای از انسـان شـاکر،ابراهیم،را که کسـی در شـکر و انقیاد به پایـهٔ او نمی رسـد،مثال می زنـد و در آیات بعـدی سـرانجام کافران را یادآور می شود.

پروردگـار جهان وعـده داد که پیامبران خود را یاری کنـد،زیرا آنان خـدا ترس بودنـد.اینک ابراهیم دست خود را با تضـرّع به سوی خـدا بلنـد می کنـد که مکّه را بلد آمن کند؛دارای حرمت ظاهر باشد و باطنا از بت هایی که موجب گمراهی بسـیاری از مردم شدنـد پاکیزه گردد.خـدا اجابت کرد و حقیقت و پیروی پیامبران مقیاس گردیـد:هر کس پیرو ابراهیم شـد از اوست و هر که نافرمانی کرد تنها رحمت الاهی می تواند که به اذن خدا نجاتش دهد نه خویشاوندی با ابراهیم.

آن گاه که ابراهیم برخی از فرزندان خود را در صحرای بی آب و علف حجاز سکونت داد و نسبت به خدا اظهار انقیاد کرد از او خواست که به گزاردن نمـاز، چنان که شایـد،توفیق دهـد و /۵ وی و خانـدانش را قبلـهٔ دلها کند و میوه هایی نصـیب ایشان کند،همهٔ اینها در راه این هدف بود که خدا را سپاس گزارند و از نعمتها در راه آسایش جسم و روح بهره برند و خدا را شاهد اعمال خود گیرند،خدایی که نهان و آشکار را می داند و هیچ چیز در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست.

خدا خواستهٔ ابراهیم را اجابت کرد.همان خدایی که در کبر سنّ اسـماعیل و اسحاق را به او بخشید و شنوندهٔ دعاست،و اجابت از آن رو بود که ابراهیم

ص :۳۴۰

سپاسگزار باشد و نماز گزارد و فرزندانش را بدان فرا خواند و از خدا برای خود و پدر و مادر و مؤمنان آمرزش بخواهد تا پیوند ایمانی او نیرومند گردد چرا که پیوند خانوادگی چندان قوی نیست،و همچنین از روز حساب بترسد.

این بود حضرت ابراهیم که پیشوای سپاسگزاران بود،آیا نباید مانند او باشیم؟

شرح آیات:

اشاره

استقلال اندیشگی

[۳۵]

مکّه دست کم در طول ۶۴ سده شهری ایمن بود به برکت دعای این پیر که از خود و پیوندهای نسبی برید و جگر گوشهٔ خود اسماعیل و مادرش را در سرزمین خشک رها کرد تا بیت خدا را بسازد و در برابر حملات مادّی و فرهنگی شیاطین،آرامش و ایمنی بر او سایه اندازد.

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنٰامَ

-و ابراهیم گفت:ای پروردگار من!این سرزمین را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستش بتان دور بدار.» آیا استقلال نظامی در حالی که مسلمانان تحت سلطهٔ فرهنگی،اجتماعی، اقتصادی و سیاسی باشند سودی خواهد داشت؟اگر تو خود را از یک فرد اروپایی فروتر بدانی و او را به سروری خود بپذیری یا گمان کنی که آل فلان فرمان روا و حاکم بر تواند بی آن که تو آنان را برگزیده باشی یا بتوانی ردّشان کنی؟یا خیال کنی که مارکسیسم و سردمداران آن نزد تو از /۵ پرستش خدا برترند آیا استقلال اندیشه می تواند فایده ای داشته باشد؟ بدترین انواع بردگی سیطرهٔ نظامی است و از این روست که ابراهیم از خدا خواست که مکّه را از این سیطره ایمن بدارد و خدا اجابت کرد و بارزترین مظاهر اجابت دعا هلاک یاران فیل بود که خداوند بلد حرام(مکّه)را از غلبهٔ نظامی نگاه داشت و همان است که خدا طاغوتش نامید.

امّـا بت های بردگی فرهنگی،اجتماعی،اقتصادی و سیاسی خطرشان نهانی است و خدا دعای ابراهیم را در این مورد نپذیرفت،زیرا با آزادی بشر در دنیا که خدا مقدّر کرده است منافات دارد.

[۳۶]

از سوی دیگر نیرومندترین سلاح ابلیس(جبت)و پرستش بت ها این است که فرد ضرورت هماهنگی اجتماعی را قویّا احساس می کند(می خواهد همرنگ جماعت باشد)،از این رو ابراهیم(ع)تأکید کرد که بت ها بسیاری از مردم را گمراه کرده اند و این تأکید از آن رو بود که آدمی بداند که پیروی از مردم غالبا پیروی از گمراهی است تا فریب«کثرت»را نخورد و با آن مبارزه کند.

رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيراً مِنَ النّاسِ

-ای پروردگار من!اینها بسیاری از مردم را گمراه کرده اند.» بت ها به صورت نیروهای اجتماعی فرهنگی یا اجتماعی و سیاسی ظاهر می شوند و شاید از این جهت باشد که ضلالت به آن عوامل نسبت داده شده و «اضللن»به صیغهٔ جمع مؤنث غایبه آمده نه«اضلّت»به صیغهٔ مفرد مؤنث،که اگر مراد از بت ها،سنگها و چوبهای پرستیده شده می بود،مناسب تر می نمود.

نکتهٔ دیگر این که قریش چون در مقابل بت ها سر تسلیم فرود آوردند خود را فریب دادند و موضع ضعیف خود را در برابر توحید چنین توجیه کردند که فرزندان ابراهیم اند و زیانی متوجه آنان نیست چنان که بنی اسراییل کردند،از این رو بود که ابراهیم از آنان بیزاری نمود.

فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

-پس هر کس از من پیروی کند از من است و هر کس فرمان من نبرد،تو آمرزنده و مهربانی.» /۵ شاید این که ابراهیم نگفت«من عصانی فإنّ عذابک شدید»به این سبب باشد که سخنش بوی خود خواهی ندهد و چنین تلقّی نشود که وی سبب عذاب کردن است.

دعای ابراهیم برای فرزندان

[۳۷]

ابراهیم پیامبری است که عمر خود را در کوشش برای توحید به سر برده است،امّا گروه اندکی دعوت او را پذیرفته اند و آن گاه که وی سالخورده شده، خداوند کسانی را مقرّر کرده که دعوت او را پی گیرند.اینک به وی فرمان می رسد که فرزندانش را در بیابانی خشک بنشاند،و او با سپاسگزاری از خدا می پذیرد و هدف او جز این نبود که پس از او مشعل توحید را فروزان نگاه دارند،و از این رو دربارهٔ فرزندان دو چیز از خدا می خواهد:

۱-کاری کند که دلهای مردم به سوی آنان جلب شود و به جهت محبّت مردم به آنان،به تعالیم الاهی گوش فرا دهند؛ ۲-از کفاف معیشت برخوردار باشند و نیز میوه هایی نصیب آنان کند تا دنیا جویی مانع تبلیغ حقایق نباشد.

رَبَّنٰا إِنِّی أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوٰادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِكَ الْمُحَرَّمِ

- ای پروردگار ما!برخی از فرزندانم را به وادیی بی هیچ کشته ای نزدیک خانهٔ گرامی تو جای دادم.» ابراهیم به فرمان خدا هاجر و اسماعیل،پسر شیرخوارهٔ او را،در سرزمین مکّه که در آن روزگار خشک و لم یزرع بود رها کرد.

رَبَّنٰا لِیُقِیمُوا الصَّلاٰةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّٰاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ

-ای پروردگار ما!تا نماز بگزارند.دلهای مردمان چنان کن که هوای آنها کند».

این آیه نشان می دهد که هدف از حجّ خانهٔ خدا تنها این نیست که برای خضوع در برابر پروردگار گرد سنگهایی چسبیده بهم طواف کنند،بلکه افزون بر آن پیرامون اولیای کعبه فراهم آیند.این اولیا وارثان ابراهیم و حاملان مشعل رسالت و پیشوایان حقیقت و عالمان خدایی،امنای حلال /۵ و حرام او و دنبالهٔ رشتهٔ رسالت اند و راه پیامبران را ادامه می دهند،درود خدا بر آنان باد.

وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرٰاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْكُرُونَ

-و از هر ثمره ای روزیشان ده،

باشـد که سپاس گزارنـد.» مراد شکر مردم از برای نیل به حجّ است و نیز شکر این که خدمت به حاجیان نصیب آنان شده و همچنین راهنمایی ایشان و تسلیم نشدن به فشارهای مهاجمین فرهنگی.

چگونه خدا را سپاس گزاریم؟

[۳۸]

شایسته است که شکر خدا خالصانه باشد و خدمت به حاجیان از توجّه به خدا و دعای او عاری نباشد و سقایت حاجیان و عمارت مسجد وسیلهٔ نازش و علوّ طلبی نگردد و سرانجام آداب و مقرّرات حج پوست خالی نباشد،بلکه وسیلهٔ تقرّب و بازگشت به خدای سبحان گردد.

رَبَّنا إِنَّکَ تَعْلَمُ ما نُخْفِی وَ ما نُعْلِنُ وَ ما یَخْفیٰ عَلَی اللّهِ مِنْ شَیْءٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ

-ای پروردگار ما!هر چه را پنهان می داریم یا آشکار می سازیم تو بدان آگاهی و بر خدا هیچ چیز در زمین و آسمان پوشیده نیست.» [۳۹]

ابراهیم دوباره به یاد فرزندان که نعمت الاهی هستند می افتد،شاید از آن رو که در روزگار رسول اکرم(ص)همهٔ اهل مکّه از فرزندان اسماعیل بودند و این به برکت استجابت دعای ابراهیم بود،پس چرا این مردم به نعمت خدا ناسپاسی می کنند و اصل و تبار خود را از یاد می برند؟! اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعاءِ -سپاس خدایی را که در این پیری اسماعیل و اسحاق را به من عطا کرد.پروردگار من دعاها را می شنود.» اگر ما نیز خدا را سپاس گزاریم و او را فرا خوانیم،دعای ما را اجابت می کند چنان که دعای پدرمان ابراهیم(ع)را اجابت کرد.

۵/

[۴۰]

ابراهیم نمازگزار بود و بزرگواری و عظمتش به نماز بود،ما که فرزندان اوییم،نباید به نسبت محض با او بنازیم بی آن که از آموزشهای آسمانی پیروی کنیم.ابراهیم می خواهد همچون او باشیم.

رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاٰةِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی رَبَّنٰا وَ تَقَبَّلْ دُعٰاءِ

-ای پروردگار من!مرا و فرزندان مرا بر پای دارندگان نماز گردان،ای پروردگار ما، دعای مرا بپذیر.» [۴۱]

ابراهیم خود را به گروه ایمانی عظیم منتسب می کند،ما نیز ناچاریم آن گروه را محور حرکت خود قرار دهیم نه آن که به نسب متّکی باشیم.دعای ابراهیم برای عموم مؤمنان بود.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوٰالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسٰابُ

-ای پروردگار ما!مرا و پدر و مادرم و همهٔ مؤمنان را در روز شمار بیامرز.» بدین سان خداوند واقعهٔ ابراهیم را برای ما مثل زد که چگونه به نعم الاهی سپاس گزارد و در راه رسیدن به خواسته ها دعا کرد و خدا پاداش سپاس او را داد و دعایش را اجابت کرد.پروردگار دعای مؤمنان را چنین اجابت می کند.

۵/

[سوره إبراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۵۲]

اشاره

وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ اَللّٰهَ غٰافِلاً عَمّٰا یَعْمَلُ اَلظّٰالِمُونَ إِنَّمٰا یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ اَلْأَبْصٰارُ (۴۲) مُهْطِعِینَ مُقْنِعِی رُؤُسِهِمْ لاٰ یَرْتَدُّ إِلَیْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَوٰاءٌ (۴۳) وَ أَنْذِرِ اَلنّٰاسَ یَوْمَ یَأْتِیهِمُ اَلْعَذٰابُ فَیَقُولُ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا رَبَّنٰا أَخِّرْنٰا إِلیٰ أَجَلٍ قَرِیبٍ نُجِبْ دَعْوَتَکَ وَ نَتَّبِعِ اَلرُّسُلَ أَ وَ لَمْ تَکُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مٰا لَکُمْ مِنْ زَوٰالٍ (۴۴) وَ سَکَنْتُمْ فِی مَسٰاکِنِ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَیَّنَ لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنٰا بِهِمْ وَ ضَرَبْنٰا لَکُمُ اَلْأَمْثٰالَ (۴۵) وَ قَدْ مَکَرُوا مَکْرَهُمْ وَ عِنْدَ اَللّٰهِ مَکْرُهُمْ وَ إِنْ کٰانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ اَلْجِبٰالُ (۴۶) فَلاٰ تَحْسَبَنَّ اَللّٰهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِیزٌ ذُو اِنْتِقٰامٍ (۴۷) یَوْمَ تُبَدَّلُ اَلْأَرْضُ غَیْرَ اَلْأَرْضِ وَ اَلسَّمٰاوٰاتُ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ اَلْوٰاحِدِ اَلْقَهّٰارِ (۴۸) وَ تَرَی اَلْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِینَ فِی اَلْأَصْفٰادِ (۴۹) سَرٰابِیلُهُمْ مِنْ قَطِرٰانٍ وَ تَغْشیٰ وُجُوهَهُمُ اَلنّٰارُ (۵۰) لِیَجْزِیَ اَللّٰهُ کُلَّ نَفْسٍ مٰا کَسَبَتْ إِنَّ اَللّٰهَ سَرِیعُ اَلْحِسٰابِ (۵۱) هٰذٰا بَلاٰغٌ لِلنّٰاسِ وَ لِیُنْذَرُوا بِهِ وَ لِیَعْلَمُوا أَنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ لِیَذَّکَّرَ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ (۵۲)

ص: ۳۴۵

معنای واژه ها

۴۳[و افئدتهم هواء]

:دلهایشان خالی است و چیزی از خوف و فزع را در خود جای نمی دهد.

۴۴[ما لکم من زوال]

:برای شما انتقال از خانهٔ دنیا به خانهٔ آخرت وجود ندارد.

۴۸[و برزوا للّه]

:«بروز»یعنی ظهور.

۴۹[مقرّنین]

:گرد آمدگان.

[الأصفاد]

:جمع صفد:زنجیری که دست را به گردن می بندد.

۵۰[سرابیلهم]

:جمع سربال یعنی جامه.

ص :۳۴۶

و همه در پیشگاه خدای واحد قهار حاضر آیند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سپاسگزاران خدا که نعم او را در راه خیر به کار می برند،به رستگاری می رسند همچون ابراهیم(ع)امّا آنان که نعمتها را وسیلهٔ ستم و تجاوز قرار می دهند، باید بدانند که مدّت آزمایش آنان سپری خواهد شد و خداوند از ایشان و کردارهایشان غافل نیست و تا روز قیامت مهلتشان می دهد،روزی که چشمها از هول و هراس خیره می شوند و آنان شتابان به سوی داعی می روند در حالی که سر به زیر افکنده و چشمهایشان از اختیار آنان خارج است و دلهایشان سر به هواست.

این کافران در روز قیامت آرزو می کنند که خدا اندک مدّتی عذاب را به تأخیر اندازد تا دعوت حق را بپذیرند و از پیامبران پیروی کنند،امّا قرآن می پرسد:«آیا شما نبودید که سوگند خوردید که زوالی بر شما نیست،حال آن که در جایگاه اسلاف ستمکاران که هالکان اند قرار گرفته اید!و دیدید که خدا چگونه آنان را عذاب کرد.خداوند از راه بیان قصه های آگاه کننده هشدارتان داده بود».به رغم این که ستمکاران برنامه ریزی می کنند تا خود را در برابر هلاکت بیمه کنند،خدا به مکر ایشان اگر هم چنان استوار باشد که کوه ها را از جای برکند چیرگی دارد.

۵/ خداوند چنان که ستمکاران را نابود می کند،پیامبران را بنا به وعده ای که داده است وارث آنان قرار می دهد.مبادا گمان کنی که خدا خلف وعده می کند، بلکه وی مقتدر و صاحب انتقام است.در روز قیامت زمین چنان دگرگون می شود که خیال می کنی همین زمین نیست،و آسمانها نیز دگرگون می شوند و همه در برابر

ص: ۳۴۷

خدای یگانه که بر بندگانش قاهر است می ایستند.گناهکاران را می بینی که بسته در زنجیرند،جامه هایی از قطران بر تن دارند و صورتهایشان در آتش سوخته است.در اینجاست که مسئولیّت نمایان می شود.هر کسی به جزای اعمالی که کرده و به حساب دقیق خدا محاسبه شده است می رسد.این پیامها و هشدارها برای این است که مردم بدانند خدا یکی است و خردمندان حق را دریابند.

شرح آیات:

اشاره

خداوند به کافران تا روز قیامت که چشمها در آن روز از ترس خیره می شوند مهلت می دهد

[۴۲]

به دل آدمی شک می افتد که چرا خداوند ستمکاران را پس از آن که ستم و تجاوزشان افزونی گرفت هلاک می کند؟ستم دیدگان گمان می کنند که خدا از ایشان غافل است و نمی دانند که حساب برخی از ستمکاران به روز قیامت موکول می شود.پس نباید پنداشت که تأخیر نشانهٔ غفلت و اهمال است.

وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غٰافِلاً عَمّٰا يَعْمَلُ الظّٰالِمُونَ إِنَّمٰا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصٰارُ

-و مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است.عذابشان را تا آن روز که چشمها در آن خیره می ماند به تأخیر می افکند.» مراد روز قیامت است که عذابش سخت است.

[۴۳]

کافران را می بینی که به قصد فرار از خطر به آن جا که داعی فرمان می دهد می شتابند،سرهایشان از هول و هراس به بالاست و حرکت چشمها در اختیار آنان نیست و دلهایشان خالی از هر چیزی است بجز اندیشیدن دربارهٔ منشأ خطر.

مُهْطِعِينَ /۵ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لاٰ يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَوٰاءٌ

-می شتابند،سرها را بالا گرفته اند چشم برهم نمی زنند و دلهایشان خالی از خرد است.» (مُهْطِعِينَ -یعنی شتابندگان و«مقنعی رءوسهم»-از«اقناع»-به معنی پایین انداختن سر است).

دو گروه کافر در برابر عذاب

[۴۴]

چنین پیداست که کافران بر دو گونه اند:برخی تنها در آخرت گرفتار عذاب می شوند و اینان کسانی هستند که ستم دیدگان در برابر ایشان نمی ایستند و برخی دیگر در دنیا و آخرت،هر دو،عذاب می بینند و آنان در این آیه مذکورند.

وَ أَنْذِرِ النّاسَ یَوْمَ یَأْتِیهِمُ الْعَذابُ فَیَقُولُ الَّذِینَ ظَلَمُوا رَبَّنا أَخِّرْنا إِلیٰ أَجَلٍ قَرِیبٍ نُجِبْ دَعْوَتَکَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ

-مردم را از آن روز که عذاب فرا می رسد بترسان.ستمکاران می گویند:بار خدایا!ما را اندکی مهلت ده تا دعوت تو را اجابت کنیم و از پیامبران تو پیروی کنیم.» یعنی از آن روز بترسید که کافران از خدا مهلت می خواهند تا دعوت خدا را بپذیرند.نقش پیامبر همین اتمام حجّت است اگر چه از هشدار سودی نبرند.

أَ وَ لَمْ تَکُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ ما لَکُمْ مِنْ زَوالٍ

-آیا شما پیش از این سوگند نمی خوردید که هرگز زوال نمی یابید.» [۴۵]

امّا چگونه به دنیا اعتماد می کنید؟حال آن که از دیگری به شما رسیده،و اگر هلاک نمی شدند شما صاحب خانه های آنان نمی شدید!یا از خود نمی پرسید که«آنان چرا هلاک شدند؟آیا به سبب ستمکاری نبود؟چرا عبرت نمی گیرید»؟! وَ سَکَنْتُمْ فِی مَساکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَیَّنَ لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنا بِهِمْ وَ ضَرَبْنا لَکُمُ الْأَمْثالَ -در خانه های کسانی که خود بر خویشتن ستم می کردند جای گرفتید و دانستید با آنان چگونه رفتار کردیم و برایتان مثلها زدیم.» این که شما در خانه های کافران مسکن گزیدید...یکی از همان امثال است.

ص: ۳۴۹

نیرنگ بی اثر

[۴۶]

گـاهی کـافران چنین می پندارنـد که اگر برنامـهٔ آنان بهتر از پیشـینیان باشـد،می تواننـد خود را از کیفر سـتمکاری خود نجات دهنـد،امّا هیهات!همهٔ کافران مکر کردند و مکر آنان زیر سـلطهٔ خدا قرار داشـته است،خداست که عقل و اراده و نیرو به ایشان بخشـید تـا آن که توانسـتند برنـامه ریزی کننـد و هر گـاه بخواهـد آگـاهی و انـدیشه را از آنـان می گیرد و مکرشـان به زیـان خودشان باز می گردد.

وَ قَدْ مَکَرُوا مَکْرَهُمْ

-آنان نیرنگهای خود نمودند،» برای حفظ خود به هر وسیلهٔ ممکن دست یازیدند.

وَ عِنْدَ اللّٰهِ مَکْرُهُمْ

-و خـدا از نیرنگهایشان آگاه بود.» امّا کارها در حقیقت به دست خداست نه به دست بنده،و بنده در ارادهٔ خود اختیار ندارد،و این که کسـی گنـاه و نافرمـانی می کنـد به معنی چیرگی بر خـدا نیست،زیرا بـا نیرویی این عصـیان را انجام می دهـد که او به بندگانش داده است.و گاهی مکر بشر چنان قوی است که کوه ها را از هم می پاشد.

وَ إِنْ کانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ

-هر چنـد که از نیرنگهایشـان کوه از پای در می آمـد.» جاهلیّت نو که توانسـته است فضا را در نوردد،در ژرفای اقیانوسـها فرو رود، اتم را بشـکافد و کوه ها را هموار کند،چنین می پندارد که از عقوبت ستم بر محرومان و مستضعفان می تواند بگریزد،امّا هیهات!خدایی که این نیروها را به آدمی بخشیده تواناست که هر زمان که بخواهد از او پس بگیرد.

هر نسـلی از کافران گمان می کرد که به قلّهٔ تسخیر طبیعت رسیده است، لیکن /۵ پس از آن که اجلش فرا رسـید مکرش او را فرا گرفـت و اغلب بـا همـان نیرویی کـه می پنـداشت حافظ اوسـت نـابود شد.خـدا فرعـون را غرق کرد،و زمیـن قـارون را با گنجهایش فرو برد و دژهای عاد که بر پایهٔ تخته سنگها ساخته شده بود با زمین یکسان شد.

ص : ۳۵۰

کافران می پنداشتند که خدا از ستم ایشان در می گذرد-و نه چنان است-او پیامبرانش را وعده داده است که با قدرت و غلبهٔ خود دشمنان آنان را فرو می گیرد.اگر رحمت و غفران از بارزترین اسمای الاهی باشند،در برابر آن «عزیز»و«منتقم»نیز از اسمای حسنی است و خدا به سبب وعده ای که به پیامبران داده است عزّت و انتقام را در فرو گرفتن کافران اعمال می کند،از این رو نباید غرقهٔ پندار ساده و ستمکاری بر بندگان باشند.

فَلاَ تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقامٍ

-مپندار خدای وعده ای را که به پیامبرانش داده است خلاف می کند.خداوند پیروزمند و انتقام گیرنده است.» [۴۸]

ممکن است بپرسند:در این صورت چرا خداوند از ستمکاران با وجود کثرت ظلم آنان انتقام نمی گیرد؟پاسخ این است که انتقام و تعذیب به روز قیامت موکول شده است.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمٰاوٰاتُ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ

-آن روز که زمین به زمینی جز این بدل شود و آسمانها به آسمانی دیگر و همه در پیشگاه خدای واحد قهّار حاضر آیند.» دریاها بخار می شوند و کوه ها با زمین هموار می گردند،زمین کاملا مسطّح و هموار بی هیچ کژی و بلندی می شود،در این صورت زمین دیگر زمین معهود نیست و جز آن است که می شناسیم؛از سوی دیگر رنگ آسمانها تغییر می یابد و اجرام آسمانی به هم در می آیند،خورشید و ماه جمع و ستاره ها پراکنده می شوند،در این صورت آسمانها همان آسمانهای معهود نیستند.در همین زمان است که کافران جلو محکمهٔ الاهی می ایستند.اینجاست که نام«عزیز ذو انتقام»تجلّی می کند،آیا راه گریزی هست؟ /۵ [۴۹]

امّا گناهکاران را آشکارا با دستهای به زنجیر بسته و با زنجیری به طول هفتاد گز به محشر می آورند.

وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفٰادِ

-مجرمان را در آن روز

به غلهایی که دست را به گردن بندد بسته بینی.» [۵۰]

جامه هایشان از قطران(مادهٔ چسبندهٔ سیاه قیر مانند که به شتر می مالند)است.این جامه قسمت پایین تنه را می پوشاند،حال آن که بالای بدن آنان را آتش همچون حجابی پوشانده است.

سَرابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَ تَغْشى وُجُوهَهُمُ النّارُ

-جامه هاشان از قطران است و آتش صورتهاشان را فرو پوشیده است.» می توان چنین تصوّر کرد که گناهکار در اندرون مایعی سوزان است.نیمهٔ بدن او در مایع و نیمهٔ دیگر در شعلهٔ آن می سوزد،آیا خداوند مقتدر و منتقم نیست؟ [۵۱]

بدین سان خداوند همه را به جزای اعمال ایشان می رساند،خدایی که سریع الحساب است چنان که به همهٔ اعمال کوچک و بزرگ احاطه دارد و ذرّه ای از نظر او نهفته نیست.

لِيَجْزِيَ اللّٰهُ كُلَّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسابِ

-تا خدا هر کس را برابر عملش کیفر دهد،هر آینه خدا سریع الحساب است.» اینک کسی نمی تواند بر بستر ابریشمی تبرئه بخوابد و در آرزوی رهایی از گناهان باشد مگر آن که توبه و عمل صالح کند.

[۵۲]

عذاب خدا سخت است،امّا چون وی حکیم است،بندگان را با سخنان آشکار و اثر بخش به سوی حق دعوت می کند و دلهای آنان را به خدایی یگانه متوجه می سازد که چیزی یا کسی در الوهیت او شریک نیست و به شفاعت بت ها هم نباید امیدوار باشند.در نتیجه کسانی از خردمندان که خرد خود را کار می بندند متذکّر می شوند و از عذاب رهایی می یابند.

۵/

هٰذا بَلاغٌ لِلنّاسِ وَ لِيُنْذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّما هُوَ إِلٰهٌ واحِدٌ وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ

-این پیامی است برای مردم تا بدان بیمناک شوند و بدانند که اوست خدای یکتا و تا خردمندان پند گیرند.» خدایا ما را در زمرهٔ ایشان قرار ده.

ص :۳۵۲

۵/

سورهٔ حجر

اشاره

ص :۳۵۳

سورهٔ حجر /۵/

فضیلت سوره:

از پیامبر گرامی روایت شـده که:«هر کس سوره های ابراهیم و حجر را بخواند خداوند ده حسـنه به شـمار کسانی که بت ها را پرستیده و به شمار آنهایی که نپرستیده اند به وی می دهد».

(مجمع البیان،ج ۶،ص ۳۰۱) از امام حسـین(ع)نیز روایت شده که:«هر کس سوره های ابراهیم و حجر را با هم در هر جمعه ای بخواند،فقر و جنون و بلا به او مسلّط نمی شود».

(همان مأخذ) /۵/

زمینهٔ کلّی سوره

قصّـهٔ حجر از سـرزمین قوم ثمود حکایت می کنـد.این قوم پیامبران را تکـذیب کردنـد و از آیات خدا رو گردانیدند و به خانه هایی که از سـنگ تراشـیده بودند متّکی شدند امّا این خانه ها مانع امر الاهی نشد،بلکه خدا نابودشان کرد و قصّهٔ آنان برای ما مایهٔ عبرت گردید تا نه به سنگها و اشیا بلکه به ارزشها متّکی باشیم.

ص: ۳۵۵

با نگاه کلّی به این سوره درمی یابیم که آیات آن به پایگاه بشر می تازد یعنی اندیشه های توجیهی او را که شیطان یادش داده و سوگند خورده که به هر وسیلهٔ ممکن فریبش خواهد داد تخطئه می کند،چنان که اعتماد آدمی بر طبیعت را نیز می کوبد و ما را به پایگاهی استوار رهنمون می شود،و آن خداست که قرآن را از تزویر و تحریف و بشر را از خطرها نگاه می دارد و حافظ آسمانها و زمین است.

همچنین این سوره بر اجل آدمی تأکید می گذارد که تغییر و تجاوز از آن ممکن نیست،زیرا شئون بشر به دست خود او نیست.

/۵ سوره الحجر

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . الر تِلْكَ آيٰاتُ اَلْكِتٰابِ وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ (١) رُبَمٰا يَوَدُّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كٰانُوا مُسْلِمِينَ (٢) ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ اَلْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (٣) وَ مٰا أَهْلَكْنٰا مِنْ قَرْيَةٍ إِلاّٰ وَ لَهٰا كِتٰابٌ مَعْلُومٌ (۴) مٰا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهٰا وَ مٰا يَسْتَأْخِرُونَ (۵) وَ قٰالُوا يٰا أَيُّهَا اَلَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ اَلذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶) لَوْ مٰا تَأْتِينٰا بِالْمَلاٰئِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (٧) مٰا نُنَزِّلُ اَلْمَلاٰئِكَةَ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ مٰا كٰانُوا إِذاً مُنْظَرِينَ (٨)

۵/

آرزویی که با عمل همراه نیست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این کتاب که در برابر او قرار گرفته ایم،آشکارا حقایق را برای ما می خواند و می فهماند و ما را بیم می دهد از روزی که کافران آرزو می کنند کاش مسلم بودند، حال آن که امروز آرزو آنان را از قبول حق و از درک خطری که در پیش روست باز می دارد.امّا خواهند دانست که اندیشه های آنان جز یک مشت آرزوهای دروغین نبوده است! خدای سبحان بر آدمیان تفضّل کرد و کتابی فرستاد که آرزوهایشان را در می نوردد،و فرصت کافی برای هدایت به ایشان داد و اجل معیّنی برای آنان نهاد که از آن نه پیش می افتند و نه باز پس می مانند.

امّا اندیشه های توجیهی،ایشان را از کتاب الاهی باز داشته است.حقایقی به طور تدریجی بر حسب نیاز به پیامبر فرود آمده و وی این حقایق را به آنان رسانیده است،امّا مجنونش خوانده اند و خواستار شده اند که فرشتگانی همراه او نازل شوند.

آیا نمی دانند که خدا فرشتگان را جز به حکمت فرود نمی آورد؟و با نزول آنها اجل و مهلت ایشان پایان می گیرد،اینک تاریخ گواه این امر است.

۵/

شرح آیات:

اشاره

[۱]

بسم اللّه الرحمن الرحیم،به نام خدا،به علم و قدرت او،به رحمت واسعهٔ او قرآنی فرود آمده،لفظها بدان اشاره دارند و نیز نشانه های آشکارش به سوی حق راهنمایی مان می کنند.

ص: ۳۵۷

الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ وَ قُرْآنٍ مُبِینٍ

-الف،لام،را،این است آیات کتاب و قرآن روشنگر».

آرزوی فریبنده

[۲]

آرزوست که آدمی را از کردار نیک باز می دارد،گویی بر بستر نرم خوابیده است و سرانجام کار به ندامت می کشد.آن که بر«اگر»زندگی کند،بر «ای کاش»می میرد و هر که بر مرکب آرزو سوار شود وادی حسرت را می پیماید.

رُبَما یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا مُسْلِمِینَ

-بسا که کافران آرزو کنند که ای کاش مسلمان می بودند».

این بسنده است که گمان بریم روزی به کار خود پشیمان خواهیم شد.

همین گمان پندی است که اعماق روح ما را می لرزاند،زیرا ندامت سودی ندارد، به قول شاعر عرب:

لیت و هل ینفع شیئا لیت

لیت شابا بوع فاشتریت

«کاش»و آیا«کاش»سودی می بخشد؟کاش جوانی را می فروختند و من می خریدم.

[۳]

چون اجل کافران فرا رسد می فهمند که آرزو گرفتارشان کرده و هدف آنان صرفا برخورداری از مظاهر زندگی دنیا بوده است.آرزو سبب آرامش درونی و پرده ای در برابر درخشش عقلهاشان بوده است.

ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ

- واگذارشان تا بخورند و بهره ور شوند و آرزو به خود مشغولشان کند،زودا که خواهند دانست».

۵/

عذاب سنّت الاهی

[۴]

پشیمانی اثر عمیقی حتّی در روحیّهٔ ما دارد و ما می توانیم آن را تصوّر کنیم،چگونه است حال کسی که فرصت موجود را از دست بدهد؟این امر در دل

ص: ۳۵۸

ما شفقت و دل سوزی بر می انگیزد،امّا خداوند می گوید:«همهٔ وسایل را که متضمّن هدایت ایشان بود،فراهم کردیم و آنان به ستیزه برخاستند».

وَ مٰا أَهْلَكْنٰا مِنْ قَرْيَةٍ إِلاّٰ وَ لَهٰا كِتٰابٌ مَعْلُومٌ

-هیچ قریه ای را هلاک نکردیم،مگر آن که زمانی معلوم داشت».

[۵]

لیکن فرصت ابدی نیست و چون پایان یافت،باز نمی گردد.

مٰا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهٰا وَ مٰا يَسْتَأْخِرُونَ

-هیچ امّتی از اجل خویش نه پیش می افتد و نه پس می ماند».

دربارهٔ«امّت»چند چیز شایان توجّه است:

نخست این که:امّت،که نه یک فرد است،اجلی معیّن دارد.زیرا افراد پیرو اجتماعی پاک یا فاسدند.در خیر و شر با یکدیگر شریکند،از این رو اجل هر جمعی در یک وقت پایان می گیرد.

دوم این که:پیش انداختن«اجل»همچون به تأخیر انداختنش غیر ممکن است مگر آن که خدا بخواهد.زیرا خداوند کسی را که مهلتش پایان نیافته و به او اتمام حجّت نشده باشد،مجازات نمی کند.

توجیه واپس گرایی است

[۶]

کافر کفر و ستیز خود را با حمله بر صاحب اندیشهٔ سالم توجیه می کند و بدین سان بود که کافران پیامبر را به جنون متّهم ساختند.

وَ قٰالُوا يٰا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ

-و گفتند:ای مردی که قرآن بر تو نازل شده حقا که تو دیوانه ای».

کافران از«ذکر»و هدایت می گریزند و بر نعمت زوال پذیری که دارند می ترسند /۵ و با وجود اعتراف به این که آورندهٔ پیام می خواهد خردهایشان را صیقل بخشد و دلهایشان را پاکیزه کند،او را به جنون متّهم می کنند و جز«جنون»چه تهمت دیگری می توانستند بزنند؟فرهنگ آنها صرفا مادّی بود و عقل را چنین تفسیر می کردند که عبارت است از دست یابی به بیشترین

مقدار از منافع مادّی.از این رو

ص: ۳۵۹

باید پیام آور قربانی هدف آنها و بی هیچ مصلحتی ذاتی مجنون باشد.

امّا«جنون»نبود عقل است و در کردارهای فرد،در خوردن و آشامیدن.

آرامش و جنگ،ارادت شخص به دوستانش و ایستادگی در برابر دشمنان منعکس می شود.آیا با این مقیاس پیامبر مجنون بوده؟و کسانی که به راه او رفته اند دیوانه بوده اند یا آن که این امر بر حسب معیار دنیا پرستانی است که فریب کالای ارزان دنیا را خورده اند؟! [۷]

کافران برای توجیه کفر خود کاری را که محال می پنداشتند از پیامبر خواستند و گفتند:

لَوْ مٰا تَأْتِينٰا بِالْمَلاٰئِكَهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰادِقِينَ

-اگر راست می گویی چرا فرشتگان را برای ما نمی آوری».

یعنی چرا فرشتگانی با خود نمی آوری.این چنین است که هر کس نمی خواهد اندیشه ای را بپذیرد یا به کاری برخیزد علّتهایی برای توجیه می تراشد.

[۸]

امّا این کافران نمی دانند که نزول فرشتگان به معنی کشف غیب پیش چشم آدمیان است و خدا دنیا را خانهٔ آزمایش برای عقل و ارادهٔ آدمی نهاده است.

آیا آدمی حقیقت را بر شهوات بر می گزیند و آیا در میان شبهات حق را می جوید یا آن که در برابر آنها سر تسلیم فرو می آورد.امّا خداوند آن گاه که بخواهد فرشتگانی می فرستد و کشف غیب می کند،«اختیار»را از آنان می گیرد و دیگر فرصتی برای امّت باقی نمی گذارد.

مٰا نُنَزِّلُ الْمَلاٰئِكَهَ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ مٰا كٰانُوا إِذاً مُنْظَرِينَ

-ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی کنیم و در آن هنگام دیگر مهلتشان ندهند».

به هنگام نزول ملائکه مردم به حال خود گذاشته نمی شوند و کسی که محکوم به مرگ است،فرشتگان عذاب را می بیند و آن را باور می کند امّا چه فایده؟!

ص :۳۶۰

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۹ تا ۱۸]

اشاره

إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا اَلذِّكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ (٩) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ اَلْأَوَّلِينَ (١٠) وَ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ كانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِؤُنَ (١١) كَذٰلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ اَلْمُجْرِمِينَ (١٢) لا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ اَلْأَوَّلِينَ (١٣) وَ لَوْ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً مِنَ
اَلسَّماءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ (١٤) لَقالُوا إِنَّما سُكِّرَتْ أَبْصارُنا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (١٥) وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِي اَلسَّماءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنّاها
لِلنّاظِرِينَ (١٦) وَ حَفِظْناها مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ رَجِيمٍ (١٧) إِلاّ مَنِ اِسْتَرَقَ اَلسَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِينٌ (١٨)

۵/

معنای واژه ها

۱۰[شیع]

:فرقه ها،از همین مادّه است مشایعه به معنی پیروی.

۱۲[نسلکه]

:وارد می کنیم.

۱۳[خلت]

:گذشت.

۱۴[یعرجون]

:از«عروج»به معنی صعود.

۱۵[سکّرت ابصارنا]

:چشمانمان پوشیده شد،و مراد گسستن چیزی از راههای عادی است،از همان است «سکر»در شراب که به معنی گسستن از آرامشی است که در حال صحو وجود دارد.

۱۶[بروجا]

:«برج»در اصل به معنی ظهور است«بروج» آسمانی نیز از همین معناست و برج به معنی قلعه است،

گویند تبرّجت المرأه یعنی زینت زن آشکار شد.

[استرق السّمع]

:یعنی نهانی گوش داد.«سرقت» برداشتن چیزی در نهان است.

۵/

خداوند نگهبان رسالت است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

اندیشه از کید آدمی مصون نیست.انسانی که کج راه است می کوشد تا انحراف خود را توجیه کند و برای این که اندیشهٔ درست انحراف او را در نیابد،خود کفر را از طریق تأویل و تفسیر توجیه می کند.خداوند قرآن را مقیاس نهاده و تعهّد کرده که از حیلهٔ تحریفش نگاه دارد.خداوند پیش از پیامبر گرامی پیامبرانی در میان گروه های مختلف مردم پیشین برانگیخت و آنان پیامبران را استهزا کردند و رسالتها را تحریف نمودند،امّت تو نیز چنین اند،امّا خدا نگهبان قرآن است و آن را در دل گناهکاران نفوذ می دهد تا حجّت بالغه ای بر ایشان باشد و نتوانند تحریفش کنند،و سنّت الاهی بر امثال آنان جاری شد و خداوند آنان را به سختی فرو گرفت،و این که ایمان نمی آورند بسبب نقص حجت نیست بلکه کوتاهی از خود آنان است.اگر خداوند دری از آسمان بگشاید و آنان صعود کنند می گویند دیدگان ما از دیدن حقیقت ناتوان شده و افسونمان کرده اند!کسی که از خورشید بهره نگیرد،شمع چه سودی برای او دارد؟نشانه های خدا در جهان هستی از صعود به آسمان مهم تر است.اینک آسمانها و برجهای آن با زیبایی و بهجت می درخشند /۵ و در عین حال استوارند و با شیطانها در می آویزند مگر آن که شیطانی استراق سمع کند و وحی را بدزدد که شهاب او را فرو می گیرد.آیا این نشانه ها آنان را سودی

تواند بخشید؟!

شرح آیات:

اشاره

خدا چگونه قرآن خود را حفظ می کند؟

[۹]

همهٔ پیامهای آسمانی از ناحیهٔ اهل باطل عرضهٔ تحریف قرار گرفته، قرآن نیز به نوبت خود در معرض چنین تحریفی قرار می گیرد از دو طریق:

الف:قصد تغییر متن قرآن و تبدیل کلمه ای به کلمهٔ دیگر.

ب:تغییر معانی قرآن و تفسیر آن طبق مصالح و خواهشهای اهل تحریف،و چون هر کتابی را کتاب دیگر نسخ می کند بجز قرآن که پایانگر پیامهاست،خداوند وعدهٔ حفظ آن را داده است تا وسیلهٔ هدایت نسلهای آینده قرار گیرد،چنان که فرمود:

إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ

-ما خود،قرآن را فرو فرستادیم و خود نگاهبان آن هستیم».

مراد از«ذکر»قرآن است که گنجینه های خرد آدمی را که غبار فراموشی آنها را فرا گرفته بپیراید.امّا الفاظ قرآن،حفظ آنها به یاری امّت فراهم می شود و نیز با در آمدن گروه های مردم در دین و توجّه آنان به کتاب الاهی چنان که مجالی برای تحریف الفاظ باقی نمی ماند.و امّا حفظ معانی قرآن بدین سان است که خداوند برای این امّت پیشوایان و دانشمندانی خدا پرست پدید آورد.آنان معالم دین را از نابودی نگاه داشتند و گفتار و کردارشان تفسیری درست از متن قرآن گردید و هم اکنون دانشمندان خدا پرست و جوانان مجاهد /۵ با نفی شبهه های گمراهان و تحریف باطل گرایان بر جای پای آنان قدم می گذارند.

پیامها و وحدت

[۱۰]

خداوند در میان امم گذشته،با وجود اختلاف فرقه ها،پیامبرانی فرستاده بود و رسالت محمّد(ص)بدعت نبود چنان که مخالفت مردم با او و

استهزایی که کردند تازگی نداشت،به هر حال خداوند به رغم ایشان حافظ رسالت خواهد بود.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فِی شِیَعِ الْأَوَّلِینَ

-و ما رسولان خود را پیش از تو به میان اقوام پیشین فرستاده ایم».

شایـد«شیع»اشاره به فرق باشـد،که جمع شیعه به معنی پیروان است یادآور این نکته که رسالت هدفش هر چه باشد در پی آن است که فرقه های گوناگون را که پس از رسالت پیشین پیدا شده است وحدت بخشد.

[۱۱]

مردم با پیامبران به بدترین شیوه رفتار کردند و به استهزای آنان پرداختند.

وَ ما یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ

-پیامبری به میان آنها نرفت مگر آن که مسخره اش می کردند».

[۱۲]

بـا ایـن همـه پروردگـار حجّت خـود را بر مردم تمـام می کنـد و پیـام خـود را در دلهـای گناهکـاران چه آن را بپذیرنـد و چه نپذیرند،نفوذ می دهد تا نگویند، فراموش کردیم و حق را نشناختیم.

کَذٰلِکَ نَسْلُکُهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ

-راهش را در دل مجرمان این چنین می گشاییم».

[۱۳]

ایـن آیه بـدان معنـا نیست که خـدا گناهکـاران را به قبـول پیـام مجبـور می کنـد،بلکه آنـان ماننـد سـایر انسانهـا مختارنـد و بر گناهکاری خود ادامه می دهند.

لا یُؤْمِنُونَ بِهِ /۵ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِینَ

-به آن ایمان نمی آورند و سنّت پیشینیان چنین بوده است».

سنّت الاهی است که هر که گناهکار باشد عادتا به ایمان توفیق نمی یابد.

دلیل خدا،آسمان

[۱۴]

کـافران که ایمـان نمی آورنـد دلیل آن نیست که حجّت های الاهی ناقص است.از سوی دیگر عـدم ایمان مجرمین معیار قبول اندیشهٔ رسالت نیست،به

ص: ۳۶۴

دلیل آن که اگر خداوند راهی در آسمان بگشاید تا بدان جا صعود کنند ایمان نمی آورند،زیرا پرده های شهوت خردهای آنان را فرا گرفته است.

وَ لَوْ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً مِنَ السَّماءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ

«اگر بر ایشان از آسمان دری بگشاییم که از آن بالا روند».

یعنی پیوسته در حال صعود باشند حتی لحظه ای هم نپندارند که خواب می بینند، [۱۵]

لَقالُوا إِنَّما سُكِّرَتْ أَبْصارُنا «گویند که چشمان ما را جادو کرده اند».

در این صورت می گویند چشمانمان بسته شده است.گویی چشمهایشان به سبب وجود نشئه یا حجابی در آسمان و صعود به سوی آن را می بینند،آن گاه در می یابند که تن آنان نیز وضع صعود را حس می کنند،در این حال می گویند:

بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ

«بلکه ما مردمی جادوزده هستیم».

[۱۶]

صعود به آسمان بزرگ ترین آیت پروردگار نیست،بزرگ تر از آن همین آسمان است که خداوند در آن منزلها و ستارگانی نهاده و شکوه و زیبایی بدان بخشیده که خردها و چشمها را مبهوت می کند.

وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِي السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنّاها لِلنّاظِرِينَ

«و هر آینه در آسمان برجهایی آفریدیم و برای بینندگانشان بیاراستیم».

آفرینندهٔ آسمان همان آفرینندهٔ زمین و انسان و غرایز اوست.هموست که حسّ زیبا دوستی را پدید آورده و آدمی زیبایی ستارگان آسمان را حس می کند.

۵/

[۱۷]

افزون بر آن که آسمان زیباست،خداوند از هر جنّ رانده ای حفظش کرده است.جن ها به بشر چنین تلقین می کنند که آنان(جن ها)به اموری که در آسمانها جاری است واقفند و غیب می دانند.

وَ حَفِظْناها مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ رَجِيمٍ

-و آنها را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم».

بروج را از جن های رانده حفظ کردیم:رانده شده از لطف الاهی و

ص :۳۶۵

به وسیلهٔ شهاب آسمانی.

[۱۸]

آری،برخی از جن ها خطر می کنند و به بعضی جایگاهها نزدیک می شوند تا خبرهایی دریابند،امّا شهاب آنان را باز می دارد و نومید باز می گردند.

إِلاّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِینٌ

-مگر آن که دزدانه گوش می داد و شهابی روشن تعقیبش کرد».

بـدین سان خداوند پرسـتش شـیاطین و پیروان کاهنان و منجّمان را که اگر چه راسـتگو باشـند دروغ می گویند،از ریشه بر می اندازد.قرآن وجود برخی از سخنان پراکنده را نفی نمی کند،اما آنها را موثق نمی داند.از اینجاست که باید گفت وجود برخی مطالب همواره به درستی منشأ آنها دلالت ندارد،زیرا هدف شـیطانها از سـخنان درستی که ارائه می کنند گمراه کردن بشـر در همـهٔ مسائـل عمومی است ماننـد رسانه های طاغوتی که بیست خبر درست می پراکنـد تا خبر باطل مهمّی را به خورد خلق اللّه بدهد.

۵/

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۹ تا ۲۵]

اشاره

وَ اَلْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَیْنا فِیها رَواسِیَ وَ أَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹) وَ جَعَلْنا لَکُمْ فِیها مَعایِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِینَ (۲۰) وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُوم (۲۱) وَ أَرْسَلْنَا اَلرِّیاحَ لَواقِحَ فَأَنْزَلْنا مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَسْقَیْناکُمُوهُ وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِینَ (۲۲) وَ إِنّا لَنَحْنُ نُحْیِی وَ نُمِیتُ وَ نَحْنُ اَلْوارِثُونَ (۲۳) وَ لَقَدْ عَلِمْنَا اَلْمُسْتَقْدِمِینَ مِنْکُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا اَلْمُسْتَأْخِرِینَ (۲۴) وَ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَکِیمٌ عَلِیمٌ (۲۵)

ص: ۳۶۶

معنای واژه ها

۲۲[الواقح]

:بادهایی است که ابر را باردار می کنند تا دارای آب باشند.

۵/

قدرت و حکمت خدا سر چشمهٔ بخشش است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

زمین چگونه گسترده شده که با وجود حرکتی که دارد نمی جنبد؟چه کسی کوه ها را نهاد و با آنها کشتی زمین لنگر انداخت خداوند چگونه معادن و گیاهان متناسب را پدید آورد؟و برای آدمی در روی زمین وسایل زندگی را فراهم کرد چنان که روزی سایر زندگان را تأمین کرد بی آن که انسان در آن تأثیر مهمّی داشته باشد؟ هر نعمتی سر چشمه ای دارد که از آن جا جاری می شود و چشمه های نعم در اختیار خداست،امّا آنها را به اندازه ای جاری می کند که حکمت بالغه اش ایجاب کند.مثلا منبع باران بخار دریاست،بادها بخار را باردار می کنند و باران پدید می آید و مردم را سیراب می کند و زیر زمین در گنجینه هایی که از آن خداست باقی می ماند.

زندگی در دست خداست،گنجینه های حیات نزد اوست.مرگ و اسباب مرگ همه به دست اوست و پس از مرگ وارث فقط خداست.

/۵ علم خدا به امور غیبی یکی از خزاین قدرت است.خداست که علمش به

گذشتگان و آیندگان احاطه دارد و بازگشت همه مردم به سوی اوست.

بـدین سان امور آدمی به مشیّت الاهی می پیوندد:از مادرش زمین و زندگی در آن آغاز می کند،به سوی بهره گیری از باران آسمان پیش می رود و سرانجام به خدا باز می گردد،آیا بهتر نیست که تسلیم خدا باشیم؟

شرح آیات:

اشاره

دلیل خدا،زمین

[۱۹]

آدمی زمینی را که از آن به وجود آمـده است دوست می دارد.وی از برکات آن برخوردار شده و در روی آن حرکت کرده و در دفاع از چنـد وجب زمین خون خود را ایثار کرده است،آیا این آدمی نمی دانـد که آفریننـدهٔ آن خداست؟ اوست که زمین را،پس از آن که توده ای گـداخته بود،گسترده است و در آن کوه هـا نهـاده چنـان که توازن آن بـا دقیق ترین نظـام حفظ می شود و اوست که به وزن کوه ها آگاه است.

وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ

-و زمین را گستردیم و در آن کوه های عظیم افکندیم.» مراد از«رواسی»کوه های ثابت و استوار است.

وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ

-و از هر چیز بـه شـیوه ای سـنجیده در آن رویانیـدیم.» «وزن»از پیمـانه دقیـق تر است و هر چیز وزن مخصـوص دارد نه آن که صرفـا مجموعه باشـد،بلکه چنـان که می دانیم هر مادّهٔ شـیمیایی از عناصـر دیگری به نسـبت هایی معیّن ترکیب می یابـد و این نسـبت کم و زیـاد نمی شود چنـان که اگر کم و زیاد گردد مادهٔ دیگری با ویژگیها و اختلافاتی /۵ نسبت به مادّهٔ قبلی خواهد بود.

[۲۰]

خداوند زندگی آدمی را از زمین تأمین کرده است.او را آموخته است که چگونه زندگی کند؟انواع شکارهای برّی و بحری را آفریده و چگونگی صید و زراعت را به وی تعلیم کرده است.گنجهای خیر و برکت را در زمین به ودیعه نهاده

است تـا آدمی بـا زراعت آنهـا را به دست آورد.وی را آموخته است که چگونه موادّ زمین را دگرگون سـازد تا بتوانـد از آنها بهره برد.چنان که برای هر موجود زنده روزیی مناسب نهاده است.آیا چنین نیست که برخی از حشرات و چار پایان و پرندگان و ماهیها روزی آدمی است؟ وَ جَعَلْنا لَکُمْ فِیها مَعایِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِینَ –و معیشت شما و کسانی را که شما روزی دهشان نیستید در آن جا قرار دادیم.» «معایش»جمع معیشت به معنی طلب اسباب روزی در سراسر زندگی است،در تفسیر آیه گفته اند مراد کسانی هستند که خود قادر به گذران زندگی نباشند از قبیل بیماران و زمین گیرها و مانند آن.

[۲۱]

با وجود آن که آدمی برای تأمین روزی می کوشـد،مثلا زمین را شـخم می کنـد و شـکار می طلبد،کوشـش او فقط وسـیله ای برای جریـان رحمـت خـداست نه چیز دیگر.گنجینه هـای پروردگـار پر از روزی و منتظر اوامر اوست و جز به اقتضـای حکمت گشوده نمی شود،کی حکمت اقتضا می کند؟آن گاه که آدمی بکوشد.

وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّٰ عِنْدَنٰا خَزٰائِنُهُ وَ مٰا نُنَزِّلُهُ إِلاّٰ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

–هر چـه هسـت خزایـن آن نزد مـاست و مـا جز بـه انـدازه ای معیـن فرو نمی فرسـتیم.» هر گـاه خداونـد آدمی را بی آن که بکوشـد،نعمت دهـد،او را به تنبلی و نـاز پروردگی سوق داده است و اگر /۵ بیشتر از آنچه نیاز اوست نعمت بخشـد،طغیان می کند.

[۲۲]

از گنجینه های رحمت الاهی برکات آسـمان است.بادها به سبب حرکت خورشید می وزند و ابرها را باردار و آنها را جمع می کنند.این ابرها که دارای الکتریستهٔ مثبت و منفی هستند،باران زا می شوند.

وَ أَرْسَلْنَا الرِّیٰاحَ لَوٰاقِحَ فَأَنْزَلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَسْقَیْنٰاکُمُوهُ وَ مٰا أَنْتُمْ لَهُ بِخٰازِنِینَ

–و بادهای آبستن کننده را فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم و شما را بدان سیراب ساختیم و شما را نرسد که خازنان آن باشید.» آن گاه باقی آبها در خزاین اندرون کوه ها به ارادهٔ پروردگار ذخیره می شوند.

قدرت و حکمت خدا

[۲۳]

مرگ و زندگی به فرمان خداست و در صورتی که زندگی نبود اموال انسان چه سودی می توانست داشته باشد؟ وَ إِنّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوارِثُونَ -و همانا ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم و ما وارثان هستیم.» اموال نیز سرانجام به خدا باز می گردد.

[۲۴]

از این رو نشاید که زمین و آنچه را در آن است و نیز اموال را بپرستیم بلکه تنها خدایمان را بپرستیم،خداوند به همهٔ بشر چه خلف و چه سلف محیط و آگاه است.

وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ

-و می دانیم چه کسانی از شما از این پیش رفته اند و چه کسانی واپس مانده اند.» [۲۵]

پروردگار جهان مردم را در روز رستاخیز گرد می آورد و محاکمه می کند.وی حکیم است و برابر آنچه کرده اند جزا می دهد و به همهٔ کردارهایشان آگاه است.

وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

-و پروردگار تو همه را محشور می گرداند،زیرا اوست که حکیم و داناست.» /۵

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۶ تا ۴۴]

اشاره

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۶) وَ اَلْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ اَلسَّمُومِ (۲۷) وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸) فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ (۲۹) فَسَجَدَ اَلْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰) إِلاّ إِبْلِيسَ أَبى أَنْ يَكُونَ مَعَ اَلسّاجِدِينَ (۳۱) قالَ يا إِبْلِيسُ ما لَكَ أَلاّ تَكُونَ مَعَ اَلسّاجِدِينَ (۳۲) قالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳) قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴) وَ إِنَّ عَلَيْكَ اَللَّعْنَةَ إِلى يَوْمِ اَلدِّينِ (۳۵) قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۳۶) قالَ فَإِنَّكَ مِنَ اَلْمُنْظَرِينَ (۳۷) إِلى يَوْمِ اَلْوَقْتِ اَلْمَعْلُومِ (۳۸) قالَ رَبِّ بِما أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي اَلْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلاّ عِبادَكَ مِنْهُمُ اَلْمُخْلَصِينَ (۴۰) قالَ هذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۱) إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ إِلاّ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ اَلْغاوِينَ (۴۲) وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳) لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴)

معنای واژه ها

۲۶[صلصال]

:گل خشک که چون بزنند از آن صدا شنیده می شود و صدای آهن و رعد را صلصله گویند یعنی صدای سختی که در هوا طنین انداز شود.«صلّ یصلّ»یعنی صدا کرد.

[حمأ]

:جمع حمأه گلی که رنگ آن به سیاهی بزند.

[مسنون]

:«سننت الماء علی وجهه»:آب را به آرامی به روی او ریختم،و«مسنون»به معنی تغییر یافته و متعفّن نیز گفته اند.

[الجانّ]

:مفرد جنان به معنی پدر جن(ابلیس).

[السموم]

:باد گرم که در مسام بدن نفوذ می کند.

ص :۳۷۱

۳۶[انظرنی]

:در دنیا به من مهلت بده و نمیران.

۳۹[اغویتنی]

:«اغواء»،دعوت به گمراهی و ضلالت.

[لأزیّننّ]

:«تزیین»آراستن چیزی در نفس آدمی است.

اغوای شیطان تزیین باطل است تا شخص را دچار آن کند.

۵/

چگونه باید با اغوای شیطان مبارزه کرد؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

زمینی که ما را در خود جای داده است،آفریدۀ خداست.انسان روی زمین چه می کند؟داستان او چیست که پایان نمی گیرد؟او خاک بود،سپس گل شد و دگرگونی یافت و گل سخت خشک مانند سفال شد و خدا آدمی را از همان گل آفرید و پیش از آن«جانّ»را از آتشی که از بادهای سموم پدید آمده بود آفریده بود.

قصّه از آن جا آغاز شد که خداوند به فرشتگان که در میان آنان یکی از جنّیان یعنی ابلیس بود خطاب کرد:«من انسانی از گل خشک متغیّر می آفرینم»و چنین کرد،آن گاه فرمان داد تا او را سجده کنند،همه سجده کردند.بجز ابلیس.

خداوند پرسید که«چرا نافرمانی کردی؟»گفت:«مرا از آتش آفریده ای و من نمی توانم به کسی که از گل سخت متغیّر به وجود آمده است سجده کنم».خداوند او را از درگاهش راند و از رحمت خود دور ساخت تا ۵/ روز رستاخیز فرا رسد و با او حساب کنند،امّا او تا روز قیامت مهلت خواست و خداوند تا زمان معیّنی مهلتش داد،و ابلیس بنی آدم را بیم داد به این که مظاهر دنیا را برای ایشان خواهد آراست و دگرگون شان خواهد ساخت،امّا می دانست که در آن جا بندگان خاصّ خدا

هستند که او را می پرستند و تسلیم فرمانهای اویند نه تسلیم فرمان ابلیس.پروردگار تأکید می کند که در آن جا راهی راست هست که زیر نظر اوست و بندگانی که ابلیس بر آنان تسلّط ندارد،بدان راه می روند.ابلیس بر کسانی تسلّط دارد که پیرو اویند یعنی گمراهانی که سرانجام به دوزخ که هفت در دارد خواهند رفت:هر گروهی از یک در.امّا پرهیزگاران به باغهای بهشتی با چشمه های روان در سلامت و امن در می آیند.کینه به دل آنان راه ندارد.بر تختها رو به روی یکدیگر می نشینند.

نه رنجی به آنان می رسد و نه بیم اخراج هست.این است قصّهٔ آدمی بر روی زمین، آیا نتیجه و هدف را می دانیم؟

شرح آیات:

اشاره

مراحل آفرینش،مرحلهٔ نخست:

[۲۶]

خدا انسان اوّلیّه را چگونه آفرید؟

پروردگار ما احسن الخالقین است گاهی با سخن خود«کن فیکون» چیزها را می آفریند: إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ -و گاهی طبق سنّت و نظام می آفریند،که آدمی را به همین طریق خلق کرد و او را در خلقت تکامل بخشید،و ضمیر جمع در«خلقنا»اشاره بدان است.آن گاه به قدرت مطلقه و مباشرتا روح خود را در او دمید و آیهٔ« قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي »و نیز ضمیر مفرد در همین آیات که فرمود: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي -به این امر اشاره دارد.

این چنین انسان از خاک سپس گل چسبنده،آن گاه گل متعفّن و سپس گل سخت سفال گونه در وجود آمد،پس از آن خداوند تکمیلش کرد و روح خود را در او دمید.

۵/

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنْ صَلْصٰالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

-ما آدمی را از گل خشک،از لجن بویناک آفریدیم.» چنین پیداست که خداوند آب را بر خاک روان ساخت،گل چسبنده شد، آن گاه متعفّن گردید و با فعل و انفعال استعداد حیات در آن ظاهر شد.آن گاه خداوند

حیات را در او پدید آورد و سپس در او روح عقل و اراده دمید تا شایستۀ سجود فرشتگان گردید.

صاحب مجمع البیان گوید:اصل آدم از خاک است،چنان که فرمود:

«خلقه من تراب».سپس خاک را به صورت گل در آورد:«و خلقته من طین»، آن گاه گل را به حال خود گذاشت تا متعفّن شد:«من حمإ مّسنون»و پس از مدّتی خشک شد:«من صلصال».در این سخنان تناقضی نیست،زیرا از حالات گوناگون آفرینش آدم خبر می دهد. (۱)

طبایع بشریّت

ظاهرا هر یک از اصول و مراحل آفرینش انسان در خلقت او رسوباتی دارد:چون از خاک است به زمین گرایش دارد و به آبادانی در زمین علاقه مند است و سزاست که در برابر خدا خاضع و ساجد باشد و کسی را از نظر طبیعت بر دیگری برتر نداند،زیرا طبیعت همه خاک است.

و چون انسان از گل چسبنده به وجود آمده،تابع شهوات و خواهشهای نفسانی است،لیکن به چیزی سخت دل بسته است،زیرا از صلصال(گلی سخت) است و همۀ اینها طبایع مادّی آدمی است امّا روح را ویژگیهایی دیگر است.

[۲۷]

پیش از آن که خداوند بشر را بیافریند دشمن او«جانّ»را که مقابل انس بود آفرید.لفظ«جانّ»از آن رو گفته شده که دلالت بر طبیعتش می کند، چنان که«انسان»می گوییم و به طبیعتش، /۵ بی ملاحظۀ افراد،اشاره می کنیم.

امّا«جانّ»را چگونه آفرید؟گویا بادی که به سبب حرارتش حامل سموم بوده وزیده است و آتشی به وجود آورده و خدا جانّ را از آن پدید آورده است.

وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ

-و جن را پیش از آن از آتش سوزندۀ بی دود آفریده بودیم.»

ص: ۳۷۴

۱- ۱) -مجمع البیان،ج ۵ و ۶،ص ۳۳۵.

[۲۸]

امّا دشمن شدن جانّ با انسان داستان دیگری دارد و از آن جا آغاز می شود که خداوند به فرشتگان اعلام کرد که بشری می آفریند.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

–و پروردگارت به فرشتگان گفت:می خواهم بشری را از گل خشک و لجن بویناك بیافرینم.» و طبیعت این آفرینش را–چنان که در سورهٔ بقره آمده است–به فرشتگان شناسانید که ما دام که از خاك است ناچار در زمین تباهی خواهد کرد.

مرحلهٔ دوم

[۲۹]

امّا خداوند به فرشتگان اعلام کرد که انسان طبیعت دیگری نیز دارد و آن روح الاهی اوست که بدان شایستهٔ سجود و خضوع است.

فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ

–چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم در برابر او به سجده بیفتید.» می توان گفت که«تسویه»تکامل همهٔ اعضا و تعادل غرایز است و این مرحله پیش از مرحلهٔ دمیدن روح است.

[۳۰]

ملائکه که ارواحی مطیع خدایند و به امر پروردگار کارگزاری امور آفرینش را بر عهده دارند به آدم سجده کردند چرا که روح الاهی در او دمیده شده بود.

فَسَجَدَ الْمَلاَئِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

–فرشتگان همگی سجده کردند.» /۵ چنان که از آیه ای در سورهٔ بقره در می یابیم فرشتگان به قوای طبیعت که در تسخیر انسان است اشاره می کنند حال آن که قوه ای در طبیعت باقی مانده بود و آن قوهٔ نفسانی است که زیر سلطهٔ ابلیس است.

[۳۱]

از این رو ابلیس عمدا به جمع ساجدین نپیوست و بر این نافرمانی اصرار کرد.

إِلاّ إِبْلِیسَ أَبیٰ أَنْ یَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ

-مگر ابلیس که از

ص :۳۷۵

سجده کنندگان نبود.» [۳۲]

و خداوند از این کار ناخشنود شد و به ابلیس خطاب کرد:

قَالَ یَا إِبْلِیسُ مَا لَکَ أَلاَّ تَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ

-گفت:ای ابلیس چرا در جمع سجده کنندگان نیستی.» قوای شرّ در برنامهٔ آسمانی جایی ندارد و شرور از جانب خدا نیست بلکه بیرون از سنّت الاهی و تمرّد موقّت از ارادهٔ اوست.از این رو نشاید که بشر بر آنها گردن نهد و شرعیّت آن را بپذیرد،بلکه باید با آنها مبارزه کند تا به اذن خدا بر آنها پیروز شود.

[۳۳]

توجیه ابلیس بدتر از کاری بود که کرد:وی مدّعی شد که بر آدم برتری دارد،و دو بار خطا کرد:

یکی این که:بر این باور بود که فرزند آتش از فرزند خاک برتر است و نیز برتری مخلوق به تبار او نه به دانش و فواید اوست.

دیگر این که:چون از اوامر خدا با اعتماد به پندار خود سرباز زد،حتّی اگر هم در جدل بر آدم برتری داشت می بایست بداند که سجده به فرمان خدا سجده به آدم نبود بلکه برای فرمان دهنده یعنی خدا بود.مثلا اطاعت تو از پیامبر یا امام در واقع اطاعت از او نیست بلکه از خداست.

قَالَ لَمْ أَکُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

-گفت:من برای بشر که از گل خشک و از لجن بویناک آفریده ای سجده نمی کنم.» از این آیه در می یابیم که سرشت آدمی تقدّس نداشت تا انگیزهٔ سجود /۵ فرشتگان باشد،بلکه کرامت او از جانب خدا و به قدر اطاعت از اوست.زیرا سرشت او گل خشک بود که از گل متعفّن به دست آمده بود و بعضی قوای طبیعی از آن گل نفرت داشت،چرا که خود را از آن برتر می دانست.

[۳۴]

سرکشی از فرمان خدا و مخالفت حق خارج از برنامهٔ زندگی است و جزئی مقدّر یا امری مقضیّ نیست.پروردگار ابلیس را از مقام اراده و توجیه طرد

کرد و نیز او را از مقام طبیعی که بدان مأمور بود دور ساخت.آن گاه وی را لعن نمود و وی در سه مرحله سقوط کرد:

اول:خداوند فرمود:

قٰالَ فَاخْرُجْ مِنْهٰا

-گفت:از آنجا بیرون رو.» که به سیاق آیه مراد افتادن از مقام فرشتگان است،و برخی به معنی خروج از بهشت یا از آسمان یا از زمین دانسته اند.مقام ملائکه مقام امر است و آنان اوامر خدا را بر طبیعت جاری می کنند و واسطه های فرمانهای الاهی اند.از این رو اخراج ابلیس از آن مقام که نسبت به ما آسمان است-آسمان در قرآن مصدر امر خداست-نخستین لعنت است.

دوم:پروردگار ابلیس را از مقام سایر پدیده های طبیعی که به طوع خود تسلیم اوامر الاهی اند محروم ساخت و در نتیجه راندهٔ درگاه شد و خدا فرمود:

فَإِنَّکَ رَجِیمٌ

-که تو مطرود هستی.» از آیه بار دوم در می یابیم که نافرمانی خروج از طبیعت است نه قاعده.

[۳۵]

سوم:هنگامی است که خداوند بر او لعنت را مقرّر کرد و طبیعت بر ضدّ او شد و خدا فرمود:

وَ إِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَهَ إِلیٰ یَوْمِ الدِّینِ

-و تا روز رستخیز از رحمت خدا به دوری.» /۵ لعنت دوری از رحمت الاهی و«یوم الدّین»همان روز جزاست.

مرحلهٔ پایانی

[۳۶]

مرحلهٔ دوم از قصّهٔ«خلیفه»تمام شد و مرحلهٔ پایانی باقی ماند که عبرت آموزی است و بیش از همه به زندگی ما مربوط است بدین شرح که ابلیس از خدا تا روز قیامت مهلت خواست و خداوند تا روز معلومی فرصت معیّنی به وی داد که آن پیش از روز رستاخیز یا خود رستاخیز است.

قٰالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ

-گفت:خدایا مرا تا روزی که

برانگیخته می شوند مهلت ده.» اینجاست که قرآن فلسفه وجود فاصلهٔ زمانی را که میان«جزاء»و«عمل در دنیا»هست روشن می سازد.

[۳۷]

قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ -گفت:تو از مهلت داده شدگانی.» فرمود:«ای ابلیس به تو مهلت دادم.به بشر نیز به نوبت خود تا زمان محدودی مهلت داده شده است».

[۳۸]

این مهلت نزد خدا تا زمان معیّنی است و آدمی آن را نمی داند.

إِلیٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

-تا وقتی معلوم.» بلخی گوید:اجل یا زمان وقوع قیامت را مبهم گذاشت و آشکار نکرد زیرا معلوم بودن آن اغرا به گناه است. (۱)

[۳۹]

ابلیس بنی آدم را که باعث آزمایش و نیز ملعون بودنش گردید تهدید کرد.

قالَ رَبِّ بِمٰا أَغْوَیْتَنِی

-گفت:ای پروردگار من چون مرا نومید کردی،» /۵ خداوند ابلیس را پس از آن گمراه کرد که با آگاهی کامل و قصد قبلی نافرمانی کرد و«باء سببیّه»این معنا را روشن می کند.مفهوم آیه این است که خدایا،چون تو مرا آزمودی و من از عهده بر نیامدم،برای آدمیان وسایل آزمون فراهم می کنم تا آنان نیز به فساد بگرایند،این چنین از آنان انتقام می گیرم.خدا بود که می خواست بندگانش را بیازماید و اینک ابلیس به این مهم پرداخته است،چنان که خدا چون بخواهد گروه ستمکار را عذاب کند،گروهی ستمکارتر را برای انتقام بر آنان مسلّط می کند و آنان را به حال خود می گذارد.در حدیث قدسی آمده:«الظّالم سیفی انتقم به و انتقم منه».

امّا چگونه و به چه وسیله ابلیس به اغوای بشر پرداخت؟این آیه موضوع را

۱- ۲) -همان منبع،ص ۳۳۸.

روشن می کند.

لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

-در روی زمین بدیها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم».

ابلیس گفت:«زمین را در دلهای آنان می آرایم تا ایشان را گول زند».

[۴۰]

این که ابلیس مردم را اغوا می کند همچون اغوای خداست ابلیس را:

آزمون محض بی آن که اجباری باشد،و گواه این سخن آن است که بندگان مخلص بر شیطان نافرمانی می کنند.

إِلاّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ

-مگر بندگان مخلصت را».

[۴۱]

صراط مستقیم خدا راهی به سوی خداست و او خود راهش را محافظت می کند و گرنه تباهی و انحراف بدان می رسد،چنان که در همین سوره آمده است: إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ .

قالَ هٰذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ

-گفت:راه اخلاص راه راستی است که به من می رسد».

ابلیس هر اندازه در تحریک آدمی و آراستن مظاهر دنیا قوی باشد،خداوند اجازه نمی دهد که باطل جایگزین حق باشد و نشانه های دین به کلّی نابود گردد.

۵/

[۴۲]

خدا نمی گذارد که ابلیس آدمی را به پیروی خود مجبور کند.البته کسی که پیرو ابلیس باشد خدا گمراهش می کند و خداوند نیز او را در برابر شیطان یاری نمی دهد.

إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ إِلاّ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغاوِينَ

-تو را بر بندگان من تسلّطی نیست مگر بر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند».

این گمراهان سلطهٔ ابلیس را به اختیار خود پذیرفتند و خدا مجبورشان نکرد، و این که بعضی از مردم خطا و انحراف خود را توجیه می کنند که مجبور بوده اند نادرست است.

[۴۳]

امّا گمراهان،خداوند جهنّم را عذاب دسته جمعی آنان نهاده است.

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ

-و جهنّم میعاد گاه همه است».

ص: ۳۷۹

اگر هم درهای گمراهی گوناگون است،امّا سرانجام به یک بازگشتگاه منتهی می شود.

لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ

-هفت در دارد و برای هر در گروهی از آنان معین شده اند».

ص/

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۴۵ تا ۶۰]

اشاره

إِنَّ اَلْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ (۴۵) اُدْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ (۴۶) وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ (۴۷) لا يَمَسُّهُمْ فِيها نَصَبٌ وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِينَ (۴۸) نَبِّئْ عِبادِي أَنِّي أَنَا اَلْغَفُورُ اَلرَّحِيمُ (۴۹) وَ أَنَّ عَذابِي هُوَ اَلْعَذابُ اَلْأَلِيمُ (۵۰) وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْراهِيمَ (۵۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ إِنّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲) قالُوا لا تَوْجَلْ إِنّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ (۵۳) قالَ أَ بَشَّرْتُمُونِي عَلى أَنْ مَسَّنِيَ اَلْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ (۵۴) قالُوا بَشَّرْناكَ بِالْحَقِّ فَلا تَكُنْ مِنَ اَلْقانِطِينَ (۵۵) قالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ اَلضّالُّونَ (۵۶) قالَ فَما خَطْبُكُمْ أَيُّهَا اَلْمُرْسَلُونَ (۵۷) قالُوا إِنّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۸) إِلاّ آلَ لُوطٍ إِنّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹) إِلاَّ اِمْرَأَتَهُ قَدَّرْنا إِنَّها لَمِنَ اَلْغابِرِينَ (۶۰)

ص/

معنای واژه ها

۴۷[غلّ]

:کینه ای که در دل داخل شود،و«غلول»خیانتی است که ننگ آن صاحبش را در گیرد.

[سرر]

:جمع سریر،جایگاه والا که برای شادی و سرور بر آن نشینند،جمع دیگر آن اسره است.

۵۲[وجلون]

:ترسندگان.

۵۵[القانطین]

:نومید شوندگان از رحمت خدا.«قنوط» یعنی نومیدی.

۵/

پایان کار پرهیزگاران و گناهکاران

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آغاز آفرینش بیان شد،امّا پایان کار چیست؟جایگاه پرهیزگار باغهایی است با درختانی که سایه دارند و چشمه هایی که سیرابش می کنند با آرامشی جاودانی،همدمی با اخوان صفا،آسایشی بی رنج،اقامتی بی اخراج و آمرزشی از خدای بخشندهٔ مهربان.

به عنوان مثال در دنیا پاداشی است که خدا به ابراهیم داد:مهمانانی گرامی بر او وارد شدند و سلام دادند،امّا ابراهیم بیمناک شد.گفتند:«نترس که ما آمده ایم تا مژدهٔ ولادت بچّه ای دانا را بدهیم».تعجّب کرد و گفت:«این چگونه ممکن است؟من مردی سال خورده ام؟آیا مژده ای راستین است؟»گفتند:

«آری،از رحمت الاهی نومید مباش».ابراهیم موضوع را دریافت و گفت:«چگونه

می توانم نومید شوم؟حال آن که جز ستمکاران کسی از رحمت الاهی نومید نمی شود،و این امر از فضل خدا بر من است»! آن گاه از سبب آمدن آنان پرسید؟گفتند:«ما برای تعذیب گروهی گناهکار فرستاده شده ایم:قوم لوط،که باید هلاک شوند مگر مؤمنان که همهٔ آنان را نجات می دهیم،بجز زن لوط که از هلاک شوندگان خواهد بود».این نمونه ای از عذاب الاهی است.

۵/

شرح آیات:

اشاره

[۴۵]

پرهیزگاران کیان اند و پاداش آنان چیست؟کسانی هستند که به اغوای ابلیس گمراه نمی شوند و از دامهای او اجتناب می کنند و می دانند که وی چگونه دنیا را برایشان می آراید.پاداش آنان چنین است:

اوّلا:بی رنج و مشقّت می خورند و می آشامند.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ

-پرهیزگاران در بهشتها و در کنار چشمه سارانند».

[۴۶]

ثانیا:سلامت ابدی را در می یابند.

اُدْخُلُوهٰا بِسَلاٰمٍ آمِنِينَ

-به سلامت و ایمنی داخل شوید».

پیداست که همهٔ مردم دربارهٔ آرامش جسم و روح و ضمانت آینده می اندیشند،امّا پرهیزگاران تنها کسانی هستند که به همهٔ آنها می رسند.

[۴۷]

ثالثا:پس از آن که آدمی به آرامش رسید،مؤمنانی را می جوید که در استفاده از نعمت با آنان همراه باشد.مؤانست غذای روح و بخشش آسایش دل است و خداوند این خواستهٔ پرهیزگاران را تأمین می کند و هر بیماری روحی از قبیل

حسد،بخل،طمع و جز آن را از میان می برد و جانهایشان به هم می پیوندد و پرده ها از میان می رود و بر تختها رو به روی هم می نشینند،و چه جایگاه والایی است.

وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ

-هر کینه ای را از دلشان برکنده ایم،همه برادرند،بر تختها رو به روی همند».

ص :۳۸۲

[۴۸]

رابعا:نیازی نیست که خود را دچار رنج یا ترس از آینده کنند.

لاٰ یَمَسُّهُمْ فِیهٰا نَصَبٌ وَ مٰا هُمْ مِنْهٰا بِمُخْرَجِینَ

-هیچ رنجی به آنها نمی رسد و کسی از آن جا بیرونشان نراند».

/۵ «نصب»یعنی رنج،و شاید در این جا مراد رنجی باشد که با ترس از آینده مرتبط است.زیرا بیشترین رنج مردم ناشی از حرص به دنیا و ترس از آینده است.

[۴۹]

این که پروردگار جهان می گوید بخشنده و مهربان است و با سخنانی سرشار از لطف و مهربانی اعلام می کند که:

نَبِّئْ عِبٰادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ

-به بندگانم خبر ده که منم آمرزیده و مهربان».

چه اندازه در جان آدمی که گرفتار ترس از آیندهٔ مجهول است و از پی آمدهای خطاها و گناهان بیم دارد،آرامش پدید می آورد!خداوند به کسانی، که آنان را بندگان خود می خواند،رسما اعلام می کند که آفرینش آنان برای لطف و رحمت به ایشان بوده است،چرا که وی بخشنده است.

[۵۰]

لیکن در عین حال بجاست که از عذاب خود بیمشان دهد.

وَ أَنَّ عَذٰابِی هُوَ الْعَذٰابُ الْأَلِیمُ

-و عذاب من عذابی درد آور است».

مهمان ابراهیم

[۵۱]

شاهد این امر قصّهٔ مهمان ابراهیم است:فرشتگان در حالی که حامل فرمان عذاب برای قوم لوط بودند به ابراهیم مژده آوردند.

وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَیْفِ إِبْرٰاهِیمَ

-و از مهمانان ابراهیم خبردارشان کن».

[۵۲]

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ إِنّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ -آن گاه که بر او داخل شدند و گفتند:سلام.ابراهیم گفت:ما از شما می ترسیم».

ابراهیم اظهار کرد که از آنان می ترسد،شاید از آن رو که در زمانی غیر مناسب آمده بودند یا آن که از طعام او نخورند و عادتا هر که در خانه ای طعام بخورد،به جهت نمک شناسی آزاری به اهل آن خانه روا نمی دارد و اگر نخورند قطعا

نیّت بدی دارد.

۵/

[۵۳]

قَالُوا لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلاَمٍ عَلِیمٍ -گفتند:مترس.ما تو را به پسری دانا بشارت می دهیم».

گفتند:ما مبشّریم نه منذر،ما فرشتگان خداییم.و می دانیم که فرشته به صورت بشری کامل مجسّم می شود چنان که به مریم مجسّم شد.

[۵۴]

ابراهیم با شکیبایی کامل در انتظار خبر خوش بود و انتظار بسیار او را تا حدّی نومید کرده بود.اینک خداوند مژده می دهد که وی نه تنها صاحب فرزندی می گردد،بلکه همین فرزند دارای فضل و دانش و نیز ولیّ مورد انتظار و وارث علم و هدایتش خواهد بود،و چون ابراهیم دفعتا با این خبر مواجه شد نخستین واکنش او تعجّب و تحیّر بود.

قَالَ أَ بَشَّرْتُمُونِی عَلَی أَنْ مَسَّنِیَ الْکِبَرُ

-گفت:آیا مرا بشارت می دهید با آن که پیر شده ام».

گفت:من عمر درازی کرده و به مرز سالخوردگی که همچون بیماری است رسیده ام،چگونه مرا مژده می دهید؟ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ -به چه چیزی بشارتم می دهید».

آیا مجرّد آرزو و تعارف معمول بین مردم است یا آن که وعده ای استوار از جانب خداست؟ [۵۵]

قَالُوا بَشَّرْنَاکَ بِالْحَقِّ -گفتند به حق بشارتت می دهیم».

«مژدهٔ»راستین و به فرمان خداست نه آن که مجرّد آرزو باشد.

فَلاَ تَکُنْ مِنَ الْقَانِطِینَ

-از نومیدان مباش».

زیرا رحمت الاهی گسترده است و به اندازه ای که آدمی توقّع داشته باشد، شامل حال او می شود،پس چرا باید نومید بود؟ ۵/ [۵۶]

ابراهیم این مسئله را که پرسش وی به سبب نومیدی از رحمت الاهی است نفی می کند،بلکه شاید مژده را جدّی نمی گرفته

است.از این رو بر این نکته تأکید می گذارد که اشخاص گمراهی که از وسعت قدرت و علم و رحمت

ص :۳۸۴

الاهی ناآگاهند همانها نومیدند.ما دام که خدا واسع الرّحمه،قریب و اجابت کنندهٔ دعا و نیز بر همه چیز تواناست،چرا باید نومید بود؟ قالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ الضّالُّونَ -گفت:چه کسی جز گمراهان از رحمت خدا نومید می شود؟» [۵۷]

چون ابراهیم دانست که مهمانانش فرشتگان خدایند،پرسید که چرا به زمین آمده اند؟مراد آنان مجرّد مژده دادن است یا کاری مهمّ دیگر.

قالَ فَما خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ

-گفت:ای رسولان کار شما چیست؟» [۵۸]

قالُوا إِنّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ -گفتند:ما را بر سر مردمی گنهکار فرستاده اند».

[۵۹]

ابراهیم دانست که آنان فرشتگان عذابند و برای تعذیب قوم لوط و آگاهی از کار لوط پیامبر آمده اند.آن گاه فرشتگان گفتند:

إِلاّ آلَ لُوطٍ إِنّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ

-خاندان لوط از فرمان عذاب مستثنا هستند و ما همهٔ آنان را یعنی لوط و کسانی از خانواده و قومش را که به وی گرویده اند رهایی می بخشیم».

[۶۰]

رهایی خاندان لوط از آن رو نبود که خویشان او بودند،زیرا عذاب خدا سخت است و ستمکاران نمی توانند از آن رهایی یابند،و به همین سبب زن لوط همچون سایر کافران به هلاکت رسید.

إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنا إِنَّها لَمِنَ الْغابِرِينَ

-جز زنش را که مقرر کرده ایم از باقی ماندگان باشد».

۵/

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۶۱ تا ۸۴]

اشاره

فَلَمّا جاءَ آلَ لُوطٍ اَلْمُرْسَلُونَ (۶۱) قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۶۲) قالُوا بَلْ جِئْناكَ بِما كانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳) وَ أَتَيْناكَ بِالْحَقِّ وَ إِنّا

لَصادِقُونَ (۶۴) فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اَللَّيْلِ وَ اِتَّبِعْ أَدْبارَهُمْ وَ لاٰ يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ اُمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵) وَ قَضَيْنا إِلَيْهِ ذٰلِكَ
اَلْأَمْرَ أَنَّ دابِرَ هٰؤُلاٰءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ (۶۶) وَ جاءَ أَهْلُ اَلْمَدِينَهِ يَسْتَبْشِرُونَ (۶۷) قالَ إِنَّ هٰؤُلاٰءِ ضَيْفِى فَلاٰ تَفْضَحُونِ (۶۸) وَ اِتَّقُوا
اَللّٰهَ وَ لاٰ تُخْزُونِ (۶۹) قالُوا أَ وَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ اَلْعالَمِينَ (۷۰) قالَ هٰؤُلاٰءِ بَناتِى إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ (۷۱) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِى سَكْرَتِهِمْ
يَعْمَهُونَ (۷۲) فَأَخَذَتْهُمُ اَلصَّيْحَهُ مُشْرِقِينَ (۷۳) فَجَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَهً مِنْ سِجِّيلٍ (۷۴) إِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآياتٍ
لِلْمُتَوَسِّمِينَ (۷۵) وَ إِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ (۷۶) إِنَّ فِى ذٰلِكَ لَآيَهً لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷) وَ إِنْ كانَ أَصْحابُ اَلْأَيْكَهِ لَظالِمِينَ (۷۸) فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ
وَ إِنَّهُما لَبِإِمامٍ مُبِينٍ (۷۹) وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحابُ اَلْحِجْرِ اَلْمُرْسَلِينَ (۸۰) وَ آتَيْناهُمْ آياتِنا فَكانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ (۸۱) وَ كانُوا يَنْحِتُونَ
مِنَ اَلْجِبالِ بُيُوتاً آمِنِينَ (۸۲) فَأَخَذَتْهُمُ اَلصَّيْحَهُ مُصْبِحِينَ (۸۳) فَما أَغْنىٰ عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴)

معنای واژه ها

۶۲[منکرون]

:ناشناختگان.

۶۳[فأسر]

:شبانه حرکت بده.«اسراء»:سیر در شب.

۷۲[یعمهون]

:از«عمه»به معنی سخت کور بودن.

۷۵[المتوسّمین]

:نگرندگان در سمت یعنی نشانه و علامت.

۷۶[لسبیل مقیم]

:در راه راست و روشن.

ص :۳۸۶

۷۸[الأیکه]

:درخت انبوه پر شاخ و برگ و جمع آن ایک است.

۵/

عذاب الاهی ستمکاران را نابود می کند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

مهمانان ابراهیم به سوی لوط آمدند.وقتی لوط پیامبر آنان را دید نشناخت.

گفتند:«ما آمده ایم تا وعده ای را که این قوم در آن شک می کنند،تحقّق بخشیم» آن گاه فرمان دادند که وی به همراه خانواده شبانه از قریه خارج شود و خود به دنبال خانواده حرکت کند و هیچ کس به پشت خود نگاه نکند و به جایی که خدا فرمان می دهد،بی تردید بروند.حکم الهی یعنی هلاک آنان مقرّر شده و کسی از آنان نخواهد ماند تا نسل ایشان باقی بماند».از سوی دیگر چون مردم قریه از ورود مهمانان آگاه شدند،شادمان شدند که به کار زشت با آنان دست خواهند زد،لوط خطاب به ایشان گفت:«اینان مهمانان من اند،مرا رسوا نکنید و از عذاب خدا بترسید»،امّا آنان در گمراهی خود پای فشردند و گفتند:«ما پیش از این تو را از استقبال مهمانان و پناه دادن ایشان باز داشتیم».لوط به آنان گفت که دخترانش را نکاح کنند تا از کار زشت سالم مانند،ولی هم چنان در گمراهی غوطه ور بودند.

/۵ آن گاه به هنگام دمیدن آفتاب صیحه آنان را فرو گرفت و قریه زیر و رو شد و باران سنگ از آسمان بارید.در این قصّه عبرتی است برای کسانی که پند بیاموزند، عبرتی پا بر جا و استوار،امّا جز مؤمنان کسی نمی تواند عبرت گیرد.

همانند قوم لوط قوم شعیب بودند که کشت زارهایی داشتند.انتقام خدا آنان را فرو گرفت و قریهٔ ایشان بر سر راه مردم بود و آن را که ویران شده بود،می دیدند.

ص :۳۸۷

اصحاب حجر نیز به نوبت خود پیامبران را تکذیب کردند و هر گاه که خدا آیاتی به آنان می فرستاد رو می گردانیدند.خانه های خود را در کوه ها ساختند تا در امن باشند،امّا عذاب الاهی بر آنان فرو آمد و صیحه به هنگام صبح آنان را فرو گرفت.آیا خانه هایشان توانست مانع عذاب الاهی باشد؟

شرح آیات:

اشاره

ورود مهمانان

[۶۱]

مهمانان ابراهیم به سرزمین لوط که مسکن گروهی از گناهکاران و نیز راهزنان بود،درآمدند.

فَلَمّا جاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ

-چون رسولان نزد خاندان لوط آمدند».

تعبیر به کلمهٔ«آل»نشان می دهد که آنان نظام عشایری داشتند سایر قبایل عرب نیز در آن زمان چنین بودند.

[۶۲]

چون لوط فرشتگان را که به صورت جوانان و دارای جمال و جلال بودند،دید و از آنان پذیرایی کرد،گفت:

قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ

-لوط گفت:شما بیگانه اید».

۵/ «شما اهل این زمین نیستید».وی برای این که مردم به آنان آسیبی نرسانند، طبق عادت جاری آن قوم به ایشان پناه داد.مؤمن خداپرست نیز باید از سنّت ها بهترین و سودمندترین آنها را فرا گیرد.

[۶۳]

فرستادگان راز خود را فاش کردند و گفتند که فرشتگان خدایند و مأمور اجرای عذاب الاهی هستند که آن قوم مدّت درازی است که دربارهٔ آن شک می کنند.اینک عذاب فرو می آید.

قالُوا بَلْ جِئْناكَ بِما كانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ

-گفتند:نه ما چیزی را که در آن شک می کردند آورده ایم».

[۶۴]

لوط شگفت زده شد.فرشتگان تأکید می کردند که عذاب همین روز بی تردید فرو می آید.

ص: ۳۸۸

وَ أَتَيْنٰاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنّٰا لَصٰادِقُونَ

-ما تو را خبر راست آورده ایم و ما راستگویانیم».

[۶۵]

سپس فرمان دادند که حرکت کند،و هجرت نیکوکاران هشدار وقوع عذاب بر دیگران است.هجرت مخفیانه بود.شاید می ترسیدند که مردم مانع هجرت باشند،و مقرّر بود که لوط پشت سر آنان حرکت کند و مراقب آنها باشد تا کسی به جا نماند.

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ

-چون پاسی از شب بگذرد خاندان خود را بیرون ببر».

چنین پیداست که تبلیغ لوط تنها در خانواده اش تأثیر کرده بود و سایر مردم بر فساد خود بودند.

وَ اتَّبِعْ أَدْبٰارَهُمْ

-و خود از پی آنها رو».

پشت سر آنان حرکت کن.اشاره به سختی هجرت است.

وَ لاٰ يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ

-و نباید هیچ یک از شما به عقب بنگرد».

کسی به پشت سر خود نگاه نکند.

۵/

وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ

-به هر جا که فرمانتان داده اند بروید».

به حرکت خود ادامه بدهید و شک نکنید.هر پیامبری که هجرت می کند روش او باید چنین باشد:قوم خود را که از آنان نومید شده بی شفقت و دل سوزی ترک کند و گرایشی به مال و خویشاوندان که در میان ایشان باقی می ماند،نداشته باشد.

[۶۶]

فرمان خدا رسید و خدا این امر خطیر را به لوط خبر داد یعنی این که قوم تباهکار به کلّی نابود خواهند شد.

وَ قَضَيْنٰا إِلَيْهِ ذٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دٰابِرَ هٰؤُلاٰءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ

-و برای او حادثه را حکایت کردیم که چون صبح فرا رسد ریشهٔ آنها برکنده شود».

کسی از ایشان باقی نمی ماند تا نسل آنان ادامه یابد،حتّی زن لوط که از تباهکاران بود،همراه آنان هلاک شد؛وی به قوم لوط شفقت نشان داده و به

ص: ۳۸۹

خاندان و متاع دنیا نگریسته بود! بدین سان،حقیقت به صورت انتقامی سخت از قومی تباهکار که اصلاح به حال آنان سودی نبخشید مجسّم شد.

[۶۷]

این یک سوی صحنه بود،در سوی دیگر مردم شهر به ورود مهمانان شاد شدند،زیرا عادتا با هر کسی به کار زشت می پرداختند،و موقعیّت جغرافیایی شهرشان نیز این کار را تأیید می کرد زیرا،به گفتهٔ قتاده،بر جادّهٔ اصلی مدینه به شام قرار داشتند.

وَ جٰاءَ أَهْلُ الْمَدِينَهِ يَسْتَبْشِرُونَ

-اهل شهر شادی کنان آمدند.»

مسئولیّت اجتماعی

[۶۸]

لوط آنان را نصیحت کرد و مهمانان را پناه داد.

قٰالَ إِنَّ هٰؤُلاٰءِ ضَيْفِي فَلاٰ تَفْضَحُونِ

-گفت:اینان مهمانان منند.مرا رسوا نکنید».

/۵ تجاوز به مهمان در عرف قبایل بیابانی به منزلهٔ تجاوز به اهل خانه بود.

[۶۹]

بسیار نصیحتها کرد و از عذاب الاهی بیمشان داد و گفت که تجاوز به مهمانان او را خوار می کند،و به همین جهت وی در برابر تعرّض به مهمانان از شرافت خود دفاع می کند.

وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ لاٰ تُخْزُونِ

-از خداوند بترسید و مرا شرمسار مسازید».

[۷۰]

امّا قوم لوط پناه دادن به مهمانان را نپذیرفتند،زیرا لوط همواره چنین می کرد،هر گاه که غریبی به شهر در می آمد او را مهمان می کرد تا از سوی آن قوم آسیبی به او نرسد،پیش از آن هم تأکید کرده بودند که هیچ مهمانی را نپذیرد.

قٰالُوا أَ وَ لَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعٰالَمِینَ

-گفتند:مگر تو را از مردم منع نکرده بودیم».

از این آیه دو نکته بر می آید:

اوّل این که:قبیلۀ عرب به مرور زمان خصایص انسانی همچون پناه دادن

به مهمان را از دست داده بود و از ارزشهایی که غریب و ناتوان را پناه دهد،چیزی نمانده بود.

ثانیا:لوط هر آنچه داشت،فدای ضعفا کرد:شرافت و کرامت خود را در این راه بذل نمود.پس نباید که در دفاع از محرومان به دادن شعار بسنده کنیم بلکه باید به اعمال واقعی بپردازیم.

[۷۱]

کار بدان جا رسید که لوط پیشنهاد کرد که دختران او را نکاح کنند تا متعرّض مهمانان نباشند.

قَالَ هٰؤُلاٰءِ بَنٰاتِی إِنْ کُنْتُمْ فٰاعِلِینَ

-گفت:اگر قصدی دارید،اینان دختران من هستند».

/۵ چنین پیداست که این سخن لوط،افزون بر آنچه گفتیم،یاد آوری این نکته است که راه درست برای اطفای شهوت جنسی راه طبیعی است که نسل را حفظ می کند نه انحراف جنسی،و از اینجا چنین بر می آید که سخن لوط شامل دختران صلبی خود و نیز دختران قوم بود به اعتبار این که شیخ یا پیشوای آنان بود و همهٔ دختران دختران او محسوب می شدند.

[۷۲]

امّا آنان ناز پرورد تنعّم بودند و در شهوت رانی آن چنان زیاده روی می کردند که غریزهٔ جنسی مست شان ساخته بود،میان زن و مرد،و غریب و مهمان و پناهنده و خودی فرقی نمی گذاشتند.

لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ

-به جان تو سوگند که آنها در مستی خویش سرگشته بودند».

یعنی سوگند به جان تو ای محمّد(ص)،و ای آن که قرآن می خوانی، شهوت رانی چشم قوم لوط را کور کرد.(عمر و عمر به یک معنی است امّا در سوگند عمر به کار می رود).

[۷۳]

و چون هیچ گشایشی برای لوط باقی نماند به رکن شدید،خدای توانا،پناهنده شد.فرشتگان حقیقت را آشکار کردند و به لوط اطمینان دادند که تباهکاران به وی دست نخواهند یافت.گفتگوی آنان با لوط از سیاق آیات

پیداست،و سرانجام.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ

-چون صبح طالع شد آنان را صیحه فرو گرفت».

صبحگاهان صیحه آنان را در گرفت،چنان که نتوانستند عذاب را از خود دفع کنند.

[۷۴]

خداوند شهر را بر سر آنان ویران ساخت.

فَجَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ

-شهر را زیر و زبر کردیم و بارانی از سجّیل بر آنان بارانیدیم».

«سجّیل»فارسی معرّب است از«سنگ و گل»و به گفتهٔ ابو عبیده /۵ سنگ سخت است. (۱)

[۷۵]

اینک سرزمین های آنان ویران شده است!کیست که پند آموزد؟ طبعا نه همهٔ مردم بلکه فقط مردم حقیقت بین که حقایق را از میانهٔ نشانه ها و علایم کشف می کنند،پند می گیرند.

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ

-در این عبرتهاست برای پژوهندگان».

امّا کسانی که ظواهر امور را می بینند و دچار جمود ذهنی هستند و تنها به توده های سنگ می نگرند بی آن که بیندیشند که آنها روزی خانه های آبادی بوده اند،از قصّهٔ قوم لوط پند نمی گیرند.

[۷۶]

وَ إِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ -و آن شهر اکنون بر سر راه کاروانیان است».

به گفتهٔ طبرسی مراد این است که شهر لوط در مسیری بود که مردم برای رفع حوایج از آن می گذشتند و به آثار شهر می نگریستند و پند می گرفتند،و این آثار در آن جا بر قرار بود و آن شهر سدوم است.

١- ٣) -مجمع البيان،ج ۵،ص ١٨٣.

ظاهرا ضمیر در«إنّها»به«آیات»بر می گردد،از این رو معنی چنین است:نشانه ها بر طریق ثابت نهاده شده.و«ثبات»راه آشکار بودن آن است چنان که در حدیث منقول از اهل بیت(ع)آمده:«و السّبیل فینا مقیم». (۱)

[۷۷]

این راه را جز مؤمنان نمی سپرند و آنان حقّا در زمرهٔ متوسّمین (حق بینان)اند.زیرا /۵ ایمان همانا بینش آدمی است که با آن بینش به حقایق آشکار می نگرد و حقایق واقعی را که در ورای آن است می بیند.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ

-و مؤمنان را در آن عبرتی است».

در حدیث آمده:«اتّقوا فراسه المؤمن فانّه ینظر بنور اللّه». (۲)

اصحاب ایکه در پشت ابر

[۷۸]

در این جا به شاهد تاریخی دیگری بر می خوریم:اصحاب ایکه،که خداوند مزارعی به ایشان داده بود امّا کافر شدند و به خویشتن ستم کردند.

وَ إِنْ کٰانَ أَصْحٰابُ الْأَیْکَهِ لَظٰالِمِینَ

-مردم ایکه نیز ستمکار بودند».

[۷۹]

کفر و ستمکاری آنان را گرفتار تیرگیها کرد:هفت روز گرما بر ایشان چیره شد و سپس ابری آسمان را فرا گرفت که امید داشتند هوا خنک شود.

همه در زیر آن گرد آمدند،ناگهان صاعقه ای آمد و همه را سوزانید.

فَانْتَقَمْنٰا مِنْهُمْ

-از آنان انتقام گرفتیم».

از یاران ایکه و قوم لوط برای ما عبرتی ماند و آن این که در زندگی گاهی رحمت است و گاهی انتقام،پس به نعمت نباید

غرّه شد.بایـد پیوسـته از روز انتقـام ترسـید.اینک قصّه هـای ایکه و لوط و اینک آثار ویرانه های آنها پیش چشم مردم است! وَ إِنَّهُما لَبِإِمامٍ مُبِینٍ -و شهرهای آن دو قوم آشکارا بر سر راهند».

ص :۳۹۳

۱- ۴) -مجمع البیان،ج ۶،ص ۳۴۳.

۲- ۵) -بحار،ج ۱۷،ص ۷۵ شمارهٔ ۹.

/۵ و توان گفت که معنی این است:قوم لوط و اصحاب ایکه دارای پیشوایی مشخّص بودند یعنی پیامبر و کتاب،و چنین نبود که ما بی هشدار قبلی آنان را عذاب کنیم!

یاران حجر و پناهگاه سنگی

[۸۰]

گواه سوم برای قصّهٔ یاران حجر،قوم ثمود است که برادرشان صالح و به تبع آن همهٔ رسالتها و پیامبران را تکذیب کردند.زیرا ایمان به پیامبران گذشته در صورت تکذیب پیامبر حاضر سودی ندارد.

وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحٰابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ

-مردم حجر نیز پیامبران را به دروغ نسبت دادند».

[۸۱]

خداوند راههای هدایت را برای یاران حجر نشان داد،امّا آنان عمدا از هدایت رو گردان شدند.

وَ آتَيْنٰاهُمْ آيٰاتِنٰا فَكٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ

-آیات خویش را بر آنان رسانیدیم ولی از آن اعراض می کردند».

[۸۲]

همه اینها به سبب مدنیّت و نیز به جهت رفاهی بود که در سایهٔ خانه های سنگی عالی که در کوه ها تراشیده بودند،بدان دست یافته بودند.

وَ كٰانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبٰالِ بُيُوتاً آمِنِينَ

-خانه های خود را تا ایمن باشند در کوه ها می کندند».

[۸۳]

امّا صیحهٔ بلندی که ایشان را فرو گرفت،خطای آنان را فاش کرد:

خانه ها جای ارزشها را نمی گیرد،چنان که نیروی جسمی آدمی را از انتقام حق حفظ نمی کند.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ

-صبحگاهان آنان را صیحه فرا گرفت».

[۸۴]

فَمٰا أَغْنیٰ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ -کردارشان از آنان دفع بلا نکرد».

ص: ۳۹۴

۵/ آیا دستاوردهای مادّی توانست آنان را از عذابی که به ایشان رسید باز دارد؟و این عذاب به سبب کفر آنان به حق و ارزشهای الاهی بود.

نتیجه آن که معیار امن«نیرو»نیست بلکه«حق»است،زیرا بنای آسمانها بر پایهٔ حق استوار است چنان که در بخش بعد خواهد آمد.

۵/

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۹]

اشاره

وَ مٰا خَلَقْنَا اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ اَلسّٰاعَةَ لَآتِیَةٌ فَاصْفَحِ اَلصَّفْحَ اَلْجَمِیلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَلْخَلاّٰقُ اَلْعَلِیمُ (۸۶) وَ لَقَدْ آتَیْنٰاکَ سَبْعاً مِنَ اَلْمَثٰانِی وَ اَلْقُرْآنَ اَلْعَظِیمَ (۸۷) لاٰ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلیٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْهُمْ وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ اِخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ (۸۸) وَ قُلْ إِنِّی أَنَا اَلنَّذِیرُ اَلْمُبِینُ (۸۹) کَمٰا أَنْزَلْنٰا عَلَی اَلْمُقْتَسِمِینَ (۹۰) اَلَّذِینَ جَعَلُوا اَلْقُرْآنَ عِضِینَ (۹۱) فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ (۹۲) عَمّٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۹۳) فَاصْدَعْ بِمٰا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ اَلْمُشْرِکِینَ (۹۴) إِنّٰا کَفَیْنٰاکَ اَلْمُسْتَهْزِئِینَ (۹۵) اَلَّذِینَ یَجْعَلُونَ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (۹۶) وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِمٰا یَقُولُونَ (۹۷) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ کُنْ مِنَ اَلسّٰاجِدِینَ (۹۸) وَ اُعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَأْتِیَکَ اَلْیَقِینُ (۹۹)

ص: ۳۹۵

بر حسب فرمان حق را آشکار کن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چون حقیقت محور آسمانها و زمین است و بدان آفریده شده اند،آدمیان بی جزا نمی مانند یا همچون قوم لوط و ثمود و اصحاب ایکه در دنیا جزا می بینند و یا در آخرت که بی گمان وقوع خواهد یافت.پس چرا دلتنگ باید شد؟بگذار کافران هر چه می خواهند بکنند.ای پیامبر،در راه خود پایداری کن.خدای آفرینندهٔ دانا مردم را برای آزمون آفریده و تو را قرآنی با آیاتی متشابه داده است.به نعمتهایی متشابه و گوناگون که کافران دارند منگر،غم خوار کافران مباش و مراقب و متوجّه مؤمنان باش و کافی است که آنان را بیم دهی.

خداوند کافرانی را که قرآن را به پاره هایی تقسیم کردند و آنچه را با خواهش نفس آنان سازگار بود گرفتند و باقی را رها کردند،بیم داد.آیا می پندارند که به حال خود رها شوند؟نه،بلکه دربارهٔ اعمالشان از آنان پرسیده خواهد شد.

پیام خود را چنان که فرمان داده اند،برسان و بت پرستان و استهزاگران را رها کن.

خداوند در جلوگیری از شرّ آنان بسنده است،این مشرکان کسانی هستند که بجز خدا معبود دیگری را پرستیدند و در آینده /۵ به جزای اعمال خود خواهند رسید.

برای این که تحمّل و سعهٔ صدر تو بیشتر شود تا بتوانی در برابر استهزاگران بایستی،خدای را تسبیح و سجده کن و در عبادت پایداری بورز تا به برکت عبادت دائم به برترین یقین برسی.

این سخنان چکیده ای از پندهای سورهٔ حجر است که وضع استهزاگران را در دنیا و پایداری پیامبران و تزلزل ناپذیری آنان در برابر سخنان مخالفان را نشان

ص :۳۹۶

می دهد.بجاست که همهٔ اینها وسیله ای برای هدایت مؤمنان نیز باشد.

شرح آیات:

اشاره

[۸۵]

کـافی است که به طبیعت پیرامون خود نگاهی ژرف بکنیم تا بـدانیم که همه چیز بر حکمت و با هـدف و برای مـدّت محـدود آفریده شده است و از این جا به حکمت آفرینش انسان پی می بریم.

در این مورد پرسشـی هست و آن این که«اگر آفرینش آدمی نیز بر حکمت است و وی هماننـد جهـان هستی محکوم به سنّت حق است،چرا برخی از مردم مرتکب گناه می شوند و کیفر نمی بینند»؟پاسخ آن است که:

خداونـد چنین وعـده داده که روز جزا پس از روز آزمون بیایـد،از این رو سـزاست که از اعمـال کافران دل تنگ نباشـیم،بلکه آنان را بیم دهیم و رهایشان کنیم و به وضع مؤمنان اهتمام ورزیم.

وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السّٰاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ

-آسـمانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست جز به حق نیافریده ایم،و بی تردید قیامت فرا می رسد،پس گذشت کن گذشتی نیکو».

امّـا اگر مشـرکان ائتلاف کننـد و مؤمنان را از انجام فرایضـی دینی باز دارنـد و /۵ مستضـعفان را از راه ایمان منع کننـد،در این صورت خدا به مؤمنان اجازهٔ جهاد می دهد: أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقٰاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ .

«صفح»به معنی اعراض است و اعراض نیکو آن است که مسبوق به وعظ و ارشاد باشد و به دنبال آن توقّع هدایت.

[۸۶]

خداست که جهان هستی و انسان را بر حکمت آفریده است.

بنا بر این روا نیست که کسی خود را برای خاطر مردم یا به سبب واداشتن آنان به ایمان هلاک کند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلاّٰقُ الْعَلِيمُ

-خدای توست آفرینندهٔ آگاه».

سبع مثانی

[۸۷]

بت پرستان نعمتهای مادّی گوناگونی از قبیل اموال،فرزندان،تجمّل و نیرو دارند و ما به نوبت خود نعمتهای معنوی گوناگون داریم،پس انگیزه ای نیست که به مبارزه برای رسیدن به ثروتهای آنان بپردازیم،زیرا ما با ثروت معنوی خود توانگریم.

وَ لَقَدْ آتَیْنٰاکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثٰانِی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیمَ

-ما سبع المثانی و قرآن بزرگ را به تو دادیم».

«سبع مثانی»را به سورهٔ حمد تفسیر کرده اند،زیرا دارای هفت آیه است و مترادفات و متقابلاتی از قبیل«الرّحمن الرّحیم»یا«ایّاک نعبد و ایّاک نستعین» دارد،پس«مثانی»است یعنی محتوای آیاتش دو دو است.

و چنین پیداست که قرآن حکیم بر هفت حرف فرود آمده و به تعبیر دیگر بر هفت باب علم که در سورهٔ حمد خلاصه می شود و محتوی معانی قرآن به ایجاز است که در سایر آیات قرآن تفصیل داده شده است.

چون قرآن نوری است که از یک چراغدان می تابد و اختلاف و تناقضی ندارد،می توان گفت آیاتش /۵ متشابه یا مثانی است،و چنان که نعمتهای کافران رنگارنگ اند و یکدیگر را می آرایند،آیات قرآن نیز یکدیگر را تفسیر می کنند.

از مطالب مذکور چنین نتیجه می گیریم که قرآن همان«سبع مثانی»است و دو تفسیر گفته شده با یکدیگر منافاتی ندارند.یک قول این است که مثانی همان الحمد است و قول دیگر این که کلّ قرآن مثانی است و چون بپذیریم که تمام قرآن در«الحمد»خلاصه شده است،منافاتی بین دو تفسیر نخواهد بود.

[۸۸]

مؤمن با سرچشمه های معرفت که در اختیار اوست از مظاهر دنیوی که دیگران دارند بی نیاز است،پس نباید به مال و منال آنان که زیور این جهان است ذخیره شود.

لاٰ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلیٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْهُمْ

-اگر بعضی از مردان

و زنانشان را به چیزی بهره ور ساخته ایم تو بدان نگاه مکن».

در تفسیر المیزان آمده است که مراد از«أزواج»مردان و زنان یا اصناف مردم مانند دوگانه پرستان،یهود،نصاری و مجوس است و مفهوم آیه این است که به نعمتهای ظاهر و باطنی که داری بنگر و به نعمتهای ازواج اندک یا اصنافی از کافران اعتنا نکن. (۱)

وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ

-و غم آن را مخور».

غم کفر آنان را مخور،زیرا کسی که در کار کافران اهتمام ورزد دچار خطاهایی می شود:

نخست آن که:از اهتمام جدّی به گروه مؤمنان و کوشش در تربیت آنان و بسیج نیروهایشان باز می ماند،مانند آن که خدا زمینی به او داده باشد و او شکر خدا را نگزارد و آن جا را شخم نکند بلکه به زمین دیگری که در اختیار او نیست.

بیندیشد و بدان اهتمام ورزد.

/۵ دوم این که:این غمخواری او را بر آن می دارد که کافران را به هر طریقی که باشد به ایمان مجبور کند و این با سنّت اختیار منافات دارد و از سوی دیگر بدان جا می کشد که برخی از ارکان دین متزلزل شود چنان که کلیسا در دورانهای گذشته کرد:تعلیمات آسمانی را به سبب علاقه به توسعهٔ قلمرو مسیحیّت و به دست آوردن پیروان بسیار تحریف کرد.

وَ اخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ

-و در برابر مؤمنان فروتن باش».

یعنی به مؤمنان مهربان باش و به کارهایشان رسیدگی کن همچون پرنده ای که بخواهد جوجه های خود را زیر بالهای خود گرد آورد.نخست بالها را می گشاید و آن گاه فرود می آورد. (۲)

ص :۳۹۹

۱- ۶) -تفسیر المیزان،ج ۱۳،ص ۹۲.

۲- ۷) -همان منبع.

برخه نگران در ترازوی سنجش

[۸۹]

به همان میزان که پیامبر به مؤمنان اهتمام می ورزد،کافران را به حال خود می گذارد و به بیم دادن بسنده می کند،زیرا ایمان یا کفر باید با آزادی کامل فرد باشد.

وَ قُلْ إِنِّی أَنَا النَّذِیرُ الْمُبِینُ

-و بگو من بیم دهنده ای روشنگرم».

[۹۰]

پیامبر همۀ مردم را با کیفری سخت بیم می دهد اگر قرآن را ترک کنند یا به پاره هایی تقسیم کنند و بخشی را که با خواهش نفس مخالف باشد رها سازند.

کَمٰا أَنْزَلْنٰا عَلَی الْمُقْتَسِمِینَ

-همانند عذابی که بر تقسیم کنندگان نازل کردیم».

یعنی بر ایشان عذاب فرو می آورد.

[۹۱]

امّا«مقتسمین»کسانی هستند که در دین دچار تفرقه شدند و ایشان:

۵/

اَلَّذِینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِینَ

-آنان که قرآن را به اقسام تقسیم کرده بودند».

قرآن را به پاره ها تقسیم کردند.«عضین»جمع«عضه»از ریشۀ«عضو» (اعضاء).«عضیت الشیء»یعنی پاره پاره کردم،پراکنده نمودم.

این مقتسمین چه کسانی اند؟برخی گفته اند:یهودیان و مسیحیان پیش از اسلام اند که در دین دچار تفرقه گردیدند و فرقه فرقه شدند،هر گروهی به آنچه داشتند شادمان بودند و مراد از قرآن کتاب آسمانی است.

برخی دیگر بر آننـد که مراد از طایفـۀ قریش است که قرآن را به پاره هایی تقسـیم کردنـد و گفتند:«این سـحر است،آن دروغ است،آن دیگر شعر است».

آنان در نواحی مکّه به بازگرداندن مردم از قرآن می پرداختند.خدا عذابشان کرد و همه را هلاک نمود.

ص :۴۰۰

چنین پیداست که معنی نخست بهتر است.قرآن مانند خورشیدی است که در دوران یهودیان و مسیحیان نور می پراکند چنان که در زمان مسلمانان نخستین در میانهٔ استهزاگران نور می پاشید و در زمان ما نیز هم چنان روشنی می بخشد در میان مردمی که به بخشی از کتاب ایمان دارند و به بخش دیگر کافرند حال آن که قرآن «مثانی»است و لرزه بر اندام مؤمنان می اندازد و همه اش از جانب خداست.

[۹۲]

امّا آیا خدا آنان را به حال خود می گذارد؟و آیا به عذاب دنیوی بسنده می کند؟نه،بلکه روز درازی برای حساب در پیش دارند.

فَوَ رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

-به پروردگارت سوگند که همه را بازخواست کنیم».

[۹۳]

عَمّا كانُوا يَعْمَلُونَ -برای کارهایی که می کرده اند».

یعنی دربارهٔ اعمالی که کرده اند از آنان سؤال خواهد شد.

[۹۴]

امّا-ای پیامبر-تو باید آشکارا بیم دهی.

۵/

فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ

-به هر چه مأمور شده ای صریح و بلند گو».

از کافران نترس و به آنان اعتنا مکن و مبادا بخواهی که با نهان داشتن پاره ای از کتاب و آشکار کردن بخشی دیگر آنان را خرسند کنی؟(«صدع»به معنی آشکار ساختن حق است).

وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ

-و از مشرکان رویگردان باش».

[۹۵]

مسئله ای که دردآور است و اندیشهٔ داعی را به خود مشغول می کند، وجود استهزا گران است که رسالت را خوار می شمارند و خداوند وعده می دهد که پیامبر و داعیان حق را از شرّ آنان نگاه دارد.

إِنّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ

-ما مسخره کنندگان را از تو باز می داریم».

در تفاسیر آمده که در زمان رسول گرامی پنج یا شش تن از قریش بودند که خداوند همه را هلاک کرد.

[۹۶]

ای پیامبر،این کافران در واقع تو را استهزا نمی کنند،آنان بت پرست و دشمنان خدایند،(حقایق اسلام را استهزا می کنند).

ص :۴۰۱

اَلَّذِینَ یَجْعَلُونَ مَعَ اللّهِ إِلٰهاً آخَرَ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ

-آنان که با اللّه خدای دیگر قایل می شوند،پس به زودی خواهند دانست».

مشکل آنان با تو نیست،پس تو نباید به سخنانشان دلتنگ شوی.

به هنگام دلتنگی...

[۹۷]

امّا محمّد(ص)بشر بود و وظیفهٔ رسالت را دوست می داشت و از برای آن فداکاری می کرد و شنیدن استهزای کافران برایش آسان نبود.از این رو خدای سبحان تسلّی اش می دهد.

وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِمٰا یَقُولُونَ

-و می دانیم که تو از گفتارشان دلتنگ می شوی».

۵/

[۹۸]

و امر می کند که هر گاه دچار دلتنگی شد خدا را تسبیح کند و به یاد او باشد،زیرا او از سخنان ایشان منزّه است.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ

-به ستایش پروردگارت تسبیح کن».

«تسبیح»اشاره به اسماء جلالیّهٔ خدا و«حمد»اشاره به اسماء کمالیّهٔ اوست.مؤمن باید پروردگار را از ناتوانی،مرگ،غفلت و...مبرّا بداند،چنان که خداوند خود یادآور می شود که حیّ،قیّوم،علیم،قدیر و...است.

وَ کُنْ مِنَ السّٰاجِدِینَ

-و از سجده کنندگان باش».

یعنی نماز بخوان.هر گاه بنده به خدای خود سجده کند،از تأثّر در برابر آزار و استهزای کافران مصون است.

[۹۹]

و چون داعی بخواهد به بالاترین مراتب تقرّب خدا برسد،ناچار از ادامهٔ پرستش اوست.

وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ

-و پروردگارت را بپرست تا لحظهٔ یقین فرا رسد».

عبادت زمان معیّنی ندارد و تا لقاء اللّه ادامه می یابد،و برترین امتیاز شخص مسلمان این است که زندگی اش به خیر پایان یابد.یعقوب به فرزندانش سفارش

می کند که«لا تموتنّ الاّ و انتم مسـلمون».و«یقین»به معنی مرگ است،از آن رو که حقایق عریان را برای آدمی کشف می کند تا به یقین کامل برسد.

در این آیه خطـاب فقـط به رسول اکرم نیست بلکه خواننـده را نیز در بر می گیرد،آیـا قرآن به زبان عربی نیست؟ایّاک اعنی و اسمعی یا جاره.

ص :۴۰۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹